فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

بحمد الله و المنة که رساله نافعه و عملیه رائعه مسماة به مختصر

زینة العباد

تصنیف عالیجناب ملائک مآب قدسی القاب صاحب

قدسیه و الملکات الملکیه مجتهد العصر جناب الشیخ

زین العابدین

مازندرانی الحائری مد ظله العالی * حسب فرمائش جناب معلی القاب

می سادات و مؤمنین اس الشیعه و کهف المسلمین نواب حاج سید [illegible]

صاحب بهادر دام اقباله

مطبع مجمع البحرین لودیانه محمد ناصر خان مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی حبیبه و رسوله محمد و اهل بیته الطاهرین المعصومین و بعد
چنین گوید اقل عباد زین العابدین المازندرانی اصلا و الحائری مسکنا و مدفنا انشاء الله تعالی
که این چند سطوریست در ضروری مسایل و روس احکام طهارة و صلوة و صوم و سایر عبادات
و معاملات بر سبیل اختصار از کتاب ذخیرة العباد که اخذ آن و فهمش آسان باشد و مومنین از آن بهره مند
شوند انشاء الله و فقهنی الله و جمیع المومنین بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم
و سایر احکام طهارت و صلوة بلکه سایر عبادات و معاملات را بیان می نمائیم در ضمن یک مقدمه
و چند مقصد **اما مقدمه** پس در آن سه فصل است **فصل اول**
در بیان مسائل اجتهاد است و بیان آن در ضمن چند امر است **امر اول** در بیان کسی است که تقلید
او توان نمود و او آن کسی است که در او چند شرط موجود باشد **اول بلوغ** پس صحیح نیست
تقلید مجتهد صغیر هر چند مثل علامه باشد و هر چند یک دقیقه قبل از بلوغ باشد **دوم عقل** پس جایز
نیست تقلید مجنون ابتداء او ایکه مجنون است چه جنونش همیشه باشد یا بعضی از اوقات بلی
در حال افاقه که قطع با فاقه حاصل باشد تقلید او ضرر ندارد هر چند اکتفا بظاهر حال دال بر افاقه در نزد

فعلا خالی از قوت نیست پس شرط نیست قطع با فاقه سوم اسلام پس جایز نیست تقلید کافر
ابتداءً هر چند که مذهبش با زنداد باشد چهارم آنکه اثنی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر اثنی عشری
بجمیع اقسام ایشان هر چند از سایر مذاهب حق باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق
هر چند بدانیم که دروغ نمیگوید و تقصیر در مقدمات اجتهاد نمیکند و همچنین است مجهول الحال که ندانیم
عادل است یا فاسق که تقلید او هم جایز نیست ولکن اگر با جهل بحال تقلید نمود و بعد معلوم شد عدالت
او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست اگر تقلید مجتهدی نمود باعتقاد عدالت آن و بعد
معلوم شد که فاسق بوده بآن تقلید اکتفا نکند بلکه مجدداً رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال آتیه
و همچنین در اعمال سابقه از جهة صحت و بطلان و قضا و اعاده بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز
تقلید و اخذ برای او است نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات
اجتهاد نکرده باشد جایز است عمل برای خود کند بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرام است
که تقلید کند ولی از منصب قضا و افتا و تصرف در اموال غیب و مجانین و مال امام روحی
له الفداء احتراز نماید هر چند جواز تصرف مجتهد امین در اموال غیب و مجانین و نحو آن خالی از
قوت نیست ششم آنکه مرد باشد نه زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا
از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه رد
فروع و استنباط مسائل داشته باشد و مطلق باشد نه متجزی هر چند احوط ترک تقلید متجزی
نباشد چون مراد از مجتهد جامع الشرایط امر دویم اینکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد
در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در آن مسئله بخصوصها رای
و اعتقاد داشته باشد که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط آن مسئله را نیز نداند یا بداند
ولکن سؤال از احتیاط نشود وجوب فتوی ثابت نیست این واضح است بلی اگر علم بمسئله
بالفعل نداشته باشد ولیکن قادر باشد بتحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج
این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است باو که تحصیل علم نماید و اگر خود محتاج شود بعلم مسئله
در عمل شخص خود و مقلدان محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت علم بهر دو مسئله نداشته باشد
مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را دویم آنکه دست سائل آن مسئله بخصوصها
بمجتهد دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال
بآن مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بر خصوص

این مجتهد جواب فتوی بلی در این وقت فتوی وجوب کفائیست مثل تمامیت قول سائل که من
اعتقاد باجتهاد کسی ندارم جز شما باعث وجوب فتوی عینا نمی شود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند
اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد سائل باشد بلی اولی و احسن بلکه احوط آنست که مجتهد بعد ازین
جواب فتوی را بدهد خصوص در جائیکه مجتهد جاهل باعتقاد سائل باشد و خود هم نداند که مجتهد دیگر
یا نه خصوص در جائیکه سائل بگوید که دستم بمجتهد دیگر نمی رسد **سوم** این است که مقصود سائل
از سؤال مجرد اطلاع بر مذهب یا اغراض دیگر نباشد بلکه مقصود علم بکیفیت عمل باشد و لیکن اگر مجتهد قصد
سائل را نداند و سائل بگوید که مقصودم علم بکیفیت عمل است نه اغراض دیگر وجوب تصدیق خالی
از قوة نیست **چهارم** آنست که در آن مسئله احتیاط ممکن نباشد یا با عسر و حرج باشد یا اگر احتیاط ممکن باشد
و لکن سائل جاهل باحتیاط باشد **پنجم** آنست که آن مسائل علم بحکم لازم باشد که اگر لازم نباشد وجوب
فتوی نیز ثابت نیست مثل صغیره و مثل مسائل حج و حیض بر غیر مستطیع و مرد و بر غیر تعلیم جاهل و مثل
مسائل مرافعه بنا بر عدم جواز مرافعه مقلد و مثل اعمال مستحبه و مکروهه در وقت عدم احتیاج مثل اینکه
میداند که واجب و حرام نیست و لکن نمیداند که مستحب است یا مکروه بلی اگر احتمال حرمت و وجوب باشد
واجب است که تحصیل علم بکند پس فتوی مجتهد نیز لازم میشود **ششم** آنست که از برای مجتهد
خوف مفسده در فتوی نباشد چه برای خود و چه برای غیر خود از مؤمنین که اگر خوف ترتب مفسده
باشد لازم نیست بلکه حرام است **هفتم** آنست که مجتهد بداند که تکلیف این سائل رجوع باین
مجتهد میباشد که اگر بداند که تکلیفش نیست یا معلوم نباشد بر مجتهد لازم نیست فتوی **هشتم**
آنست که فتوی معارض بواجب اهم دیگر نباشد مثل نجات دادن سوخته یا غرق شده که در آن
وقت اشتغال بفتوی واجب نیست و اگر دو سائل با هم سؤال کنند در جواب از برای اول است
اگر ثانی اهم نباشد و اگر دفعة سؤال کنند و اهمی در بین نباشد مجتهد مخیر است هر چند این دو سائل
نزاع کنند در تقدیم و تاخیر جواب خصوص در جائیکه زیادتی تاخیر در جواب سوال دیگر لازم نیاید بلی
احسن این است که مجتهد در صورت نزاع و زیادتی تاخیر رجوع بقرعه در تقدیم و تاخیر نماید **امر سوم**
اینکه اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات و همچنین از نجاسات و طهارات
رجوع او باعث بطلان تقلید سابق نمی شود پس مقلد میتواند که بر آثار تقلید سابق خود باقی
بماند هر چند مجتهد رجوع کرده باشد مگر در صورتیکه قطع بخطاء مجتهد شده باشد که در این وقت
حکم او حکم مجتهد نیست در قطع بخطاء خود که باید عدول نماید و اعمال سابقه را اعتبار نکند و آنها

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطاء خود و بر اجتهاد لازم است قضا و اعاده عبادات خود مگر اینکه بجا آورده
بوده و اگر قاطع نباشد بخطاء خود در اجتهاد سابق بلکه مظنه بخطای خود نماید در انوقت در اعمال لاحقه اعتماد
نماید برای تازه خود و در اعمال سابقه نقضا میکند و نه اعاده و در اعمالیکه اثر سابق آن باقی است احوط عدم
ترتیب آثار سابقه میباشد بلکه احوط آنست که اعاده اعمال سابقه نیز نماید و ظن بخطاء خود را مثل
قطع بخطاء بداند هر چند اقوی جواز اعتماد برای سابق است خصوص در مثل زوجیت و ملک که اعتماد
برای سابق نهایت قوت دارد پس اگر وضو گرفت بآء مضاف و از رای خود برگشت یا استعمال
غساله نموده باعتقاد طهارت بعد عدول نموده یا اینکه زنی گرفته که ده شکم شیر خورده بود با و
باعتقاد اینکه پانزده شکم باعث حرمت هست نه ده شکم بعد عدول نموده و از رای خود برگشته یا
اینکه خانه یا ملکی را بدون صیغه خریده باعتقاد اینکه صیغه شرط صحت نیست بعد عدول نموده از رای خود
در جمیع این امثله و نظایرش عدول از رای سابق بالنسبه باین افعال لازم نیست بلکه گاهی از
اوقات جایز نیست عدول مثل اینکه حق صغیر یا مجنون یا موصی یا غایب تعلق گرفته باشد بلی اگر قطرات
و رطوبات غساله نجس که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی در رخت و بدنش بوده باشد
هر چند وضو و غسل او صحیح است لیکن آن قطرات و رطوبات باقی مانده را بلکه مواضع وضو و غسل
و هر جائیکه غساله ملاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشوید نظیر آنکه اگر کسی وضو
گرفت یا غسل نموده بآبی که در سابق یقین داشت که نجس بوده و لیکن بعد از وضو و غسل
شک کرده که آن آب را پاک نموده و وضو گرفته یا نجس وضویش در این وقت صحیح است ولکن
قطرات و رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع آنچه این آب باو رسیده است
بشوید هر چند خشک شده باشد و قطره از آن باقی نمانده باشد بنا بر احوط **امر چهارم**
اینکه لازم هست بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را باجتهاد خود در سه صورت یکی آنکه بداند که
مردم شخصی را که شایسته فتوی باشد ندارند و امور ایشان معطل است **دوم** آنکه میداند که اعتماد
ایشان بشخصی هست ولکن خود این مجتهد میداند که او شایسته نیست **سیوم** آنکه
میداند آن مجتهدیکه مرجع ایشان هست صالح و شایسته اعتماد هست ولکن میداند که کافی
در امور ایشان نمی باشد در این سه صورت لازم است اعلام مطلقا از بابت تنبیه غافل مثل اینکه
بر انبیاء لازم هست اظهار نبوت و رسالت بلکه احوط در صورت جهل بکفایت نیز اعلام است
تا یقین کند که مردم بقدر کفایت مرجع و مجتهد جامع الشرایط دارند **و اما** از بابت امر

بمعروف ونهی از منکر پس اگر امید تأثیر واجابت ورجوع بحق دراعلام خود داشته باشد این وقت
اعلام واجب است ودر دو صورت دیگر لازم نیست اعلام صورت اولی آنست که آن مجتهد میداند
که مردم اعتماد ایشان بشخصی است که شایسته اعتماد است وکافی نیز میباشد دراینصورت لازم
نیست اعلام **دوم** آنست که میداند که اعتماد ایشان بشخصی است که کافی میباشد لکن
نمیداند که شایسته اعتماد هست یا نه دراینصورت نیز لازم نیست اعلام بجهت حمل بر صحت
از استحباب اعلام نیست **امر پنجم** آنکه اجتهاد بچند چیز ثابت میشود **اول** بشهادت
عدلین **دوم** بشهادت عدل واحد چنانچه بعضی تصریح کرده اند ولکن اقوی عدم ثبوت
است مگر درصورتیکه تحصیل علم باجتهاد عسر و حرج باشد **سیوم** باخبار و استعلام اگر
شخص صالح استخبار و استعلام واز اهل خبره باشد **چهارم** باشتهار شخص باجتهاد در پیش
اهل خبره **پنجم** بحکم حاکم مسلم الاجتهاد بر اجتهاد شخص **ششم** بمطلق مظنه باجتهاد اگر
تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد وبانکه عدالت مدعی اجتهاد و اقدام
او نشستن در مجلس قضاء و حکومت ونحو آن باعث آن نمی شود که اگر او عامی اجتهاد نماید تصدیق
او نمائیم ولکن تکذیب او هم نمی کنیم واو را باین عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر مظنه حاصل شود
باجتهاد وممکن نباشد تحصیل علم دراین وقت کفایة مظنه حاصل از نشستن او در مجلس قضاء ورجوع
مردم باو بلکه بمطلق مظنه خالی از قوة نیست **امر ششم** آنکه لازم نیست بر مجتهد هرگاه رجوع
از اجتهاد خود نموده که اعلام مقلدین نماید برجوع خود هر چند احوط است **فصل دوم** در
مسائل تقلید است وبیان آن نیز درضمن چند امر است **امر اول** آنکه آنچه در شرع بحسب
حکم عقل و اخبار اهلبیت ع لازم است اینکه هر عاملی عمل را از روی معرفت بجا آورد پس آنچه
لازم است علم است چنانچه در حدیث است که **طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة**
وچون علم برکسی بحسب تکلیف آنکس است پس علم اشخاص که قدرت بر اجتهاد ندارند اینست که
رجوع بعلماء متدینین از اثناعشریه کثرهم الله نمایند چنانچه در هر دین و هر شریعت جاهل بآن رجوع
بعالم متدین میکرد پس هر زمانیکه اخذ مسایل از آنها بکنند بقصد اینکه عارف بحکم الله شوند کافی است
درصحت عمل پس حقیقت تقلید بلکه لازم است بنحویکه عمل او عمل جاهل حساب نشود وعمل او
صحیح باشد اینست که عامل مطابق کند عمل خود را بقول مجتهد واعتقاد کند باینکه حکم الله در
حق او اینست که مجتهد او گفته است واگر هم بگوئیم که حقیقت تقلید درعرف عام یا متشرعه

فصل دوم در مسائل تقلید [illegible]

مستمر عمل بقول غیر بدون دلیل بر قول بیا باشد ضرر ندارد بجهت آنکه مقصود ما از تقلید که مأمور به است
همین که عمل او عمل جاهل حساب نشود همانست که مذکور شد و معلوم است که بمجرد اخذ رساله بدون اینکه
علم بمضمونش حاصل شود سبب نمی شود که عمل او عمل جاهل حساب نشود هر چند از صلاح العمل
و مفاتیح الاصول سید سند آقا سید محمد اعلی الله مقامه معلوم میشود که آن بزرگوار اخذ اجمالی را
کافی میدانستند در تقلید که اگر مقلد ملتزم شود بجمیع آراء مجتهد خود در رساله یا در بابی از ابواب
فقه اجمالا بسبب اخذ رساله بقصد عمل این تقلید میباشد و حصول تقلید باین قسم مشکل است بلی
بسا می شود که اخذ رساله صحیحه با قدرت بر فهم آن و همراه داشتن آن نفس علم تهیوئی میشود نظیر علم
تهیوئی مجتهد بالنسبة بمسائلی که استنباط فعلی نکرده باشد و عند الحاجة استنباط کند و اما
مجرد التزام مقلد باستنباطات مجتهد یا آنچه بعد خواهد استنباط کرد هیچگونه تقلید خواهد بود بلی
در عرف بسا می شود که مجرد التزام را تقلید می نامند ولکن این کافی نیست بلکه اگر اخذ مسئله
بکند ولکن نه بقصد عمل برای آن مجتهد این هم تقلید نخواهد بود مثل اینکه مسئله را از رساله یاد
میگیرد که بجاهل تعلیم بدهد یا اینکه ملاحظه نماید که بچه نحو است که اگر آسانست تقلید نماید و الا
فلا بلی اگر رساله را اخذ نموده و فهم مسئله نیز نموده بقصد عمل در این وقت تقلید است اگر
چه عمل نکرده باشد و از اینجا معلوم شد که در هر احکام فرعیه که حکمش معلوم نباشد باید تقلید کرد
چه مستحب باشد چه واجب چه غیر آن و اینکه میگویند که در مستحبات تقلید لازم نیست و نباید
تقلید کرد بی اصل است بجهت اینکه عقل قاطع حاکم است که هر عاملی باید در حین عمل بداند
که خداوند راضی است باین عمل تا بیاورد چه واجب باشد چه مستحب علم او چه بضرورت باشد
چه باجتهاد باشد چه بتقلید پس هر چیزی را که نمیداند که حکم او چه چیز است و ملتفت نیز باشد
بجهل خود باید تقلید کند اگر قادر بر اجتهاد نباشد بلی تسامح در ادله سنن و کراهت جایز
است برای مجتهد نه مقلد و مقلد در این مسئله نیز باید تقلید کند **امر سیم** آنکه صحت
عمل چنانچه حاصل میشود باجتهاد یا بتقلید همچنین حاصل میشود بطریق ثالثی که آنرا احتیاط
میگویند و اقوی آنست که احتیاط طریقی است سالم تر از اجتهاد و تقلید ولکن چون در بعضی
از موارد ممکن نیست مثل اینکه امر دائر میان واجب و حرام باشد یا اینکه امر دائر میان دو حرام
باشد یا دو واجب باشد که ترک هر دو و جمع هر دو ممکن نباشد و چون التزام بآن از برای غالب مردم
عسر و حرج است و چون علم بکیفیت احتیاط نیز کما هو حقه از برای غیر مجتهد در غالب مسائل ممکن

نیست و چون بعضی از علما مجتهد پاره از شبهات مثل شرطیه علم بوجه و قصد وجه از وجوب و ندب و تمیز
تنجز در مقام نیت احتیاط را طریق ندانسته اند لهذا اقتصار شد باجتهاد و تقلید و مراد باحتیاط آنست
که شخص کاری کند در عمل بطوریکه جمیع احتمالات مسئله عمل شود و این در معاملات غالبا ممکن است و
بی شبهه می باشد و در عبادات بر چند قسم است اول آنست که محتاج بتکرر عمل نیست و امر
دائر است میانه وجوب فعل و عدم وجوب فعل مثل اینکه نمیداند جنب است یا نه و احتیاطا غسل کند
و بعد معلوم شود که جنب بوده یا اینکه امر دائر شود میانه وجوب ترک و عدم وجوب ترک مثل
اینکه نمیداند غسل ارتماسی مثلا مفسد روزه است یا نه ترک می نماید احتیاطا و بعد معلوم شود
بتقلید یا اجتهاد که مفسد بوده یا اینکه امر دائر شود میانه وجوب و استحباب مثل اینکه نمیداند
سوره واجب است یا مستحب میخواند بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و نه استحباب و همچنین در
غسل جمعه که نمیداند واجب است یا مستحب بجا می آورد او را بقصد قربت مطلقه دوم آنکه محتاج
بتکرر عمل است و شبهه حکمیه است و اجتهاد یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه نمیداند که در هشت فرسخ
مرکب از رفتن و برگشتن حکم او قصر است یا تمام و وقت وسعت اجتهاد یا تقلید را ندارد احتیاط می نماید
بجمع میان قصر و اتمام سوم آنست که محتاج بتکرر عمل است و شبهه نیز حکمیه است ولکن ممکن است
اجتهاد یا تقلید و با امکان آن ترک میکند او را و جمع میکند چهارم آنکه شبهه موضوعیه باشد مثل
اینکه مسافر میداند که مسافت موجبه قصر هشت فرسخ است و ممکن است علم تفصیلی بسؤال یا امتحان
یا نحو آن و نمیداند که هشت فرسخ حاصل شده یا نه و با وجود این جمع می نماید و مثل اینکه میداند
که لباسی از لباسهای او نجس است و میتواند که تحصیل علم تفصیلی کند و با وجود این در دو لباس
دو نماز میکند و جمیع این اقسام اربعه جایز است احتیاط حتی در قسم اخیر که با امکان علم تفصیلی
اکتفا بعلم اجمالی میکند و سفاهت در ارتکاب علم اجمالی و ترک علم تفصیلی مندفع میشود با مکان
فرض اغراض عقلائیه هر چند احوط ترک احتیاط است در عبادات آنکه محتاج است حصول احتیاط
در آن بتکرر عمل با امکان علم شرعی باجتهاد یا تقلید بدانکه اگر مکلف خود تشخیص احتیاط بکند
و علم داشته باشد که احتیاط این است بهمان عمل نماید و اگر چنانچه دو عادل از اهل خبره بلکه مجتهد
نیز شهادت دهند بر اینکه احتیاط این است از بعضی ظاهر می شود که اکتفا بآن نیز میتواند نمود
ولیکن محل تامل است پس بشهادت عدل واحد یا مطلق مظنه نیز اعتماد نکند در تشخیص احتیاط
با امکان اجتهاد یا تقلید و عدم عسر و حرج بلکه اکتفا بحکم حاکم باینکه این احتیاط است نیز محل تامل

تام است **امر سوم** آنکه گذشت که طلب علم واجب است بر هر کسیکه ملتفت باشد و قادر بر تحصیل
علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد و با قدرت بر آن اگر ترک کند و احتیاط نیز نکند گناهکار است و اما اینکه
گناه مذکور صغیره است یا کبیره کیست یا بیشتر بجهت مخالفت حکم واقعی است یا تجری یا بجهت مخالفت
حکم ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد ذکر آن محل اهتمام نیست پس باو [illegible] کسیکه تقلید یا اجتهاد نکرده
اقدام به بیع معاطات یا شرب عصیر زبیبی و هر چیزیکه حکمش را نمیداند نماید تا اینکه اجتهاد یا
تقلید نماید و لازم نیست تمیز جزء از شرط و واجب از مستحب و تمیز اینکه واجب اصلی است مثل
حمد و سوره یا تبعی مثل خم شدن بجهت رکوع یا سجود و همچنین لازم نیست تمیز مانع صحت از مانع
کمال بلکه با علم بمطلوبیت اگر بداعی محبوبیت عمل یا ترک بجا آورد یا ترک نماید کافی است در صحت
عمل آری واجب است که هر کاریرا که میخواهد بکند مسائل آنرا پیش از عمل یاد بگیرد بلکه واجب است
تعلم مسائلیکه عامة البلوی میباشد یعنی که غالب مردم مبتلا می شوند بآن مثل مسائل شک و سهو
بلی اگر نادر الوقوع باشد که غالب ناس باو مبتلی نباشند لازم نیست تعلم احکام او چنانچه لازم
نیست تعلم احکام حج و اعتکاف و مزارعه با عدم حاجت بآن **امر چهارم** آنکه عمل جاهل
چه در عبادات چه در معاملات هرگاه مطابق و موافق رأی مجتهدی است که تقلید او جایز است
و تکلیف این شخص جاهل رجوع باو میباشد پس اگر اختیار تقلید او را کرده و عمل نیز موافق رأی
او شده عمل او صحیح میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف
رأی آن مجتهد است باطل و اعاده یا قضای آن لازم است چه در وقت یا در خارج وقت
و اگر مطابقت یا مخالفت معلوم نباشد در وقت اعاده لازم است و حکم شک بعد از فراغ
جاری نیست و در خارج وقت قضا لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد بگوید که قضا لازم است
امر پنجم آنست که مدار موافقت و مخالفت ابتداء و وقت برأی حین السؤال میباشد نه
حین العمل پس اگر حین العمل رأی مجتهد مقتضی بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده و لکن
بعد از سؤال رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر [illegible]
باشد مدار برأی می باشد که مسقط قضا است چه رأی حین العمل باشد یا حین السؤال [illegible]
مدار در وجوب قضا بر صدق فوت است [illegible]
همچنین سیاق و در وقت نیز [illegible]
آنست که مدار برأی حین السؤال [illegible]

احقر آنست که تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هرچند با امکان تشخیص و عدم عسر و حرج
در تشخیص تقلید اعلم و اورع بلکه اوثق در فتوی احوط است والا اعلم تنها والا اورع تنها و
با تعارض اعلم و اورع اعلم مقدم است بر اورع هرچند اعلمیت اعلم مظنون باشد و اورعیت
اورع مقطوع باشد اگر آن ظن حجت باشد و مراد از اعلم در خصوص مقام افقه میباشد و مراد از افقه
در نظر احقر آنست که استادی او در استنباط احکام شرعیه بیشتر باشد لبشرط آنکه در غالب مسائل
اجتهادش مطابق واقع باشد پس مراد از افقه این است که استادتر باشد و اصابه او بواقع
بیشتر باشد و استنباطاً او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع آنست که پرهیزگارتر باشد باعتبار
محرمات و مکروهات و مشتبهات و تفصیل ورع در کتب احادیث و علم اخلاق مبین است و
اجمالا واضح است بر هر متدین بدیهی که اورع در این کیست و بهتر آنست که اعلم و اورع
حال فتوی و حال استنباط هر دو باشد هرچند اکتفا باخیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی مدار اعلمیت
را بر اخیر دانسته اند و اقوی در نزد احقر بر اعلمیت و اورعیت حال فتوی میباشد خصوص
در اورع **امر هفتم** آنکه تقلید اعلم و اورع را اگر قائل بوجوب شویم مشروط بچند شرط است
اول آنکه احتمال وجود اعلم را بدهد **دویم** آنکه عسر و حرج نباشد در تشخیص اعلم یا در اصل تقلید
اعلم یا در بقاء بر تقلید اعلم که اگر عسر و حرج باشد در هر یک از مراتب ثلثه مزبوره لازم نیست
تقلید اعلم **سیوم** آنکه وجود اعلم معلوم بالاجمال یا بالتفصیل باشد **چهارم** آنکه علم
اجمالی بنحو شبهه محصوره در بلد خود یا بلاد متعارفه باشد پس اگر علم بالمره نداشته باشد
یا آنکه علم داشته باشد و شبهه غیر محصوره باشد تقلید اعلم لازم نیست **پنجم** آنکه اعلمیت
و اورعیت آن نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع باعلم و اورع اکتفا بمظنه نماید مگر
آنکه مأیوس باشد از تحصیل علم یا آنکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد پس اگر فرض شود
دو مجتهد که اعلمیت هر یک بالنسبه بدیگری معلوم نباشد ولکن یکی اعلم باشد از دیگران
قطعا و یکی دیگر اعلم باشد از دیگران ظنا مقدم بدارد اعلم مقطوع را بر اعلم مظنون چنانچه
اگر تقلید اعلم مقطوع ممکن نشود و دست رس نباشد اعلم مظنون مقدم است **ششم**
آنکه علم بمخالفت مجتهدین در فتوی داشته باشد که در این وقت اعلم و اورع را تقلید نماید
پس اگر علم بموافقت داشته باشد یا آنکه موافقت و مخالفت معلوم نباشد لازم نیست
تقلید اعلم هرچند احوط تقلید اعلم و اورع است حتی با شک در مخالفت مجتهدین بلکه احوط

هفتم در شرائط وجوب تقلید اعلم است

احوط فحص از اعلم واورع است با احتمال وجود آن بلکه احوط آنست که تقلید اوثق در استنباط و فتوی
نوعا وشخصا که ظن باصابه واقع دران فتوی نیز باشد نماید واقتصار بر مجرد اعلمیت نوعا ننماید
هرگاه آن شخص مقلد از اهل معرفت وتمیز باشد بلکه بهتر آنست که در مرافعه وحکم واذن در تصرف
اموال مجانین وغیب ونحو آن نیز اقتصار باعلم واورع نمایند وبغیر اعلم واورع با وجود اعلم
واورع مراجعه ننمایند واگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد ودیگرے مظنون الاجتهاد
ومظنون الاعلمیة باشد لا مقدم بدارد مظنون الاعلمیت را اگر آن ظن حجت باشد وتقلید
اعلم را لازم بدانیم والا مقدم بدارد مقطوع الاجتهاد را وهمچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع باشد
وفتوای اعلم مظنون باشد ومثبت اعلمیت بنحویست که در مثبت اجتهاد گذشت [illegible]
آنکه تقلید از باب وصف مظنه بمطابقه حکم الله بآرای مجتهد نیست پس تا زمانیکه مقلد قاطع
بخطاء مجتهد نباشد باید عمل برای مجتهد نماید هرچند مظنه بخطاء مجتهد داشته باشد بلی بهتر
آنست که مقلد در تقلید اقتصار نماید بآنچه از فتاوی که در نظر او اوثق باشد باعتبار موافقت
احتیاط ومشهور وغیر آن بلکه بعضی گفته اند که مقلد را در ابتدای تقلید لازم است که تقلید
کسے کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه از بعضے ظاهر میشود که اگر تقلید کرده وبعد از
آن ظن بر خلاف آن قول بهمرساند عدول نماید بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او
قول میت شود متعین است تقلید میت ولکن حق آنست که تقلید دائر مدار ظن مقلد
نیست ومراعات مظنه بر مقلد لازم نیست وبر اکثر مقلدین این هم معلوم نمی شود پس حال
مقلد بالنسبه بفتوی مجتهد بر چند قسم است اول آنست که مقلد قاطع است بخطاء
مجتهد در حکم مخصوص ودرین قسم جایز نیست تقلید در آن حکم مخصوص دوم آنست که
قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو شبهه محصوره ودرین قسم نیز جایز نیست
تقلید در همه این احکام معینه واگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل ابواب فقهیه از
طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف دو قسم اول که در غیر مقطوع تفصیلے
یا اجمالے بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است سوم آنست که قاطع است بخطاء مجتهد
در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی ولکن بنحو شبهه غیر محصوره هرچند در بیست
مسئله غیر معینه باشد بالنسبه بمجموع ابواب فقهیه درین قسم ضرر ندارد تقلید مطلق واین علم اجمالی
ضرر ندارد چهارم آنست که مقلد قاطع بخطاء مجتهد باشد در دلیل حکم نه اصل حکم درین قسم

جایز است تقلید پنجم آنست که مقلد بحسب فهم خود مظنه داشته باشد بر خطاء مجتهد در اصل
حکم و در این قسم جایز است تقلید پس در صورت قطع بعدم خطاء مجتهد در حکم یا ظن بعدم خطا
یا شک در خطاء او بطریق اولی جایز است تقلید ششم آنست که مقلد یقین نداشته باشد
بخطاء مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند شهادت قطعیه
بدهند بخطاء مجتهد در حکم مخصوص و در این قسم جایز است تقلید و حکم فرعی در حق مقلد مورد
شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بخطاء راوی در روایتش از امام
در این وقت آن روایت حجت نیست بجهت آنکه سماع از امام و نحو آن مورد شهادت میشود
بخلاف اجتهاد و تخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند ادعای قطع باشد باعث این نمیشود که قول
او در حق مقلد او از حجیت ساقط شود و [illegible] لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم
معین کند خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر
در یکی باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر مساوی باشند و در رای
موافق باشند لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطا در اسم نموده ضرر ندارد
بلی اگر تعیین کرده و ظاهر شده که آن معین اصلا مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرده و همچنین
لازم نیست وحدت مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است
که تقلید هر دو دفعةً یا تدریجا نماید و جمع کردن مجتهدین با توافق رای در تقلید ضرر ندارد
بلکه در بعضی از جهات بهتر است که مبادا آنکه تعیین نموده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل
نبوده و مقلد خبط نموده بلی حصول تقلید و صحت آن مشروط بچند شرط است اول آنکه
اطلاع بهم رساند بر رای مجتهد در آن مسئله و فهمد رای او را دوم آنکه آن اطلاع و فهم مسئله از
روی علم باشد با امکان نه از روی مظنه و احتمال سیما آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد
و ملازم باشد پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر
با بنا بر عمل نماید عمل با تقلید نخواهد بود پس مجرد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت
تقلید تقلید نیست چهارم آنکه معلوم او مطابق با رای مجتهد در واقع باشد پس
اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب غیر حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد اعتقاد کرده
که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود
که مجتهد فتوی بطهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بطهارت

بطهارت عرق جنب از غیر حرام داوه آن هم تقلید مجتهد نیست بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید
باشد تقلید در طهارت مطلق عرق است و فرض اینست که مقلد نفهمیده او را پس آنچه را که مقلد
فهمیده است مطابق واقع نیست و آنچه که مطابق واقع هست مقلد نفهمیده است او را
پنجم آنکه اخذ بقول مجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و اما اگر اخذ باحتیاط مجتهد کرده باشد
چه آن مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و متوقف باشد این تقلید
نخواهد بود بلکه اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ
باحتیاط از جهة احتیاط نکرده بلکه از جهت عنوان وجوب و ندب نموده آن وقت تقلید
خواهد بود و لب میشود که این تقلید است در احتیاط بودن بلکه اگر اخذ بقولی نموده باعتقاد
آنکه قائلش مجتهد اوست و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهدش نیست آن مجتهد
را در آن مسئله تقلید نموده و قائل آن قول را نیز تقلید نموده ششم آنکه آن فتوی فتوی
بالفعل باشد نه آنکه آن فتوی فتوی تقدیری باشد بمعنی که از مذاق مجتهد بفهمد که اگر
سؤال کند فتوی همین نحو خواهد داد مثل آنکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند
یا آنکه احتیاط را در عبادات لازم میداند و این مسئله از فروع این دو قاعده می باشد
ولکن هنوز سؤال نکرده که فتوی فعلی بدست آورده باشد هفتم آنکه آن مسئله از
ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام شرعیه فرعیه یا در مفاهیم موضوعات
شرعیه و لغویه و عرفیه و همچنین مصادیق آنها که خفیه باشد و اما مصادیق ظاهره مثل آب
بودن و خاک بودن و نحو آن مورد تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر
مجتهد اعتقاد نماید که صبح ظاهر شده است یا آنکه این مایع آب است و مقلد خلاف آنرا اعتقاد
نماید باعتقاد مجتهد عمل ننماید بلی اگر حاکم حکم کند باینکه زید کافر است مثلا و مثلا نفس سائله
دارد و نحو آن حکمش متبع است و نقض حکم او جایز نیست اگر حکم حاکم را مطلقا و در همه جا نافذ
بدانیم نهم آنکه در آن مسئله مسبوق بتقلید نباشد یا آنکه باشد و رجوع از تقلید را جایز بدانیم
پس اگر مسبوق بتقلید باشد و رجوع از تقلید را نیز جایز ندانیم تقلید نخواهد بود دهم آنکه
مجتهد مبهم نباشد پس صحیح نیست تقلید یکی از مجتهد مردد میان مجتهدین یازدهم آنکه
تقلید مستلزم تفکیک میان حکم کلی یا افرادش و حکم با موضوعش نباشد چنانچه در مسئله بعض
در تقلید می آید دوازدهم آنکه جایز باشد تقلید در مسئله و اجراء حکم در آن مسئله پس اگر

بلکه اگر تقلید مجتهدی معلوم و فرا موش شده بعد معلوم تقلید
مجتهد دیگر نموده مخالف اول است تقلید
تقلید نخواهد بود

اعلم باشد یا حرام شود بواسطه معارضه با اعلم مجتهد در مسئله شخصیه یا بجهة عدم لیاقت مجتهد در
تقلید از جهة مجتهد نبودن یا فاسق بودن یا اعلم نبودن یا میت بودن آن مجتهد هرگاه تقلید
اعلم را لازم بدانیم و تقلید میت را حرام بدانیم در این وقت این تقلید صحیح نخواهد بود **امر دهم**
آنکه هرگاه کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد از تقلید مرده است اقوی آنست که این تقلید
باطل نمی شود بلکه مقلد بعد از موت مجتهد مخیر است در باقی بودن و رجوع نمودن از تقلید او و تقلید
مجتهد حی پس موت از مبطلات تقلید نیست و اگر تقلید آن مجتهد را نموده اصلا یا در مسئله
خاصه مثلا و بعد از موت آنمجتهد میخواهد که تقلید میت نماید جواز این تقلید نیز خالی از قوت نیست
خصوص در وقتیکه درک زمان آنمجتهد کرده باشد و خصوص در جائیکه آن میت اعلم باشد و خصوص
در جائیکه ظن مقلد بصحت قول آن مجتهد میت اقوی باشد از حی ولکن بجهة شهرت و نقل اجماعات
بسیار بر عدم جواز تقلید میت ابتداء احوط ترک است **امر یازدهم** آنست که نیابت نواب
مجتهد و تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد بر چند قسم است **اول** آنست که تصرف نائب قبل
از موت مجتهد میباشد مثل آنکه نائب خانه غایب یا صغیر را اجاره داد و بعد مجتهد فوت شد در این
وقت آن تصرف نافذ است و آن اجاره لازم است تا تمام مدتش و این محل کلام نیست **دوم**
آنست که موت مجتهد قبل از تصرف نائب میباشد ولکن مقصود از نیابت وکالت و اذن
از جانب مجتهد میباشد درین قسم بموت مجتهد و نحو آن باطل میشود **سیم** آنست که این
نحو نیست بلکه مقصود اثبات ولایت و قیمومة می باشد برای امناء از جانب خدا یا وکالت
از جناب حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه مثلا نه وکالت از مجتهد درین وقت اقوی بقاء است
هر چند اشکال در جواز جعل مجتهد ولایت میباشد ولکن جوازش خالی از قوة نیست بلی بهتر آنست
که مجتهد در مقام نصب شخصی تصریح بوکالت از جانب خود نماید تا امر بر مردم بعد از فوت
مجتهد مشکل و مشتبه نشود **امر دوازدهم** آنکه اگر مجتهدی را تقلید کرده در حالتیکه جامع الشرائط
بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مخالف یا عامی شده که ملکه اجتهاد از او زایل شده
یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه اختلال حواس برای او از جهة نیاوردنی
پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقومه آنست که تقلیدش باطل میشود و باین تقلید
باقی نماند خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند اقوی در جمیع صور مرقومه آنست که حکم اینها حکم
موت است و ظاهر اولا این است که عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء نه آنکه شرط

امر یازدهم در بیان نصب نیابت است

امر دوازدهم در بیان معرفی بعض مواضع تقلید است

شرط است در حال عمل شیخ استاد اعلی الله مقامه در بحث قضاء جواهر الکلام تصحیح فرموده اند
که حکم بنابر حکم مجتهد میت و فسخ نمودن آن باطل نمیشود و فتوی مجتهد نیز بموت و فسق باطل نمیشود
امر سیزدهم این است که اگر تقلید مجتهدی نموده رجوع از آن کنند که رجوع از تقلید را جمعی
از علماء جایز ندانسته اند و نقل اجماع بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع
در نهایت قوت میباشد چه بعد از عمل و چه قبل از عمل ولکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص
بعد از عمل امر چهاردهم آنست که بر مقلد لازم نیست که تفحص از حال مجتهد خود نماید که آیا تغییر
شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه اعتماد نماید بهمان یقین سابق مگر اینکه علم یا شبهه محصوره داشته
باشد که مثلا مجتهدش در یکی از بیست مسئله متعلق بوضو مثلا رجوع نموده که در این وقت اگر اینها
را مبطل تقلید بداند هم لازم است بر مقلد که تفحص نماید ولکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیست
که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید مجتهد دیگر نماید امر پانزدهم آنست که جایز است
در مسایل متعدده تقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید و لازم نیست که اخذ مسایل را جمیعا از یک
مجتهد نماید بلکه میتواند که در مسایل وضو تقلید مجتهدی نماید و در مسایل غسل تقلید مجتهد دیگر
نماید و هکذا الی آخر شرط در جواز تبعیض آنست که مستلزم تناقض یا قطع بمخالفت واقع
نباشد مثل آنکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد و در بعضی از فروع آن تقلید مجتهدی نماید و در
بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غساله و طهارت آن در غساله نجاست از
خون یا بول در غیر مخرج بول تقلید قائل بنجاست نماید و در غساله نجاست منی و غائط
تقلید قائل بطهارت نماید و مثل آنکه در اشتراط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدادن و
گرفتن در ماکولات و مشروبات و البسه و امتعه تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و بمجرد
تعاطی و دادن و گرفتن بقصد انشاء بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل
خانه و کاروانسرا و غلام و کنیز تقلید کسی بکند که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید که بیع
معاطات حاصل نمی شود بلی مضایقه نیست که در بیع تقلید کسی بکند که صیغه را شرط نمیداند
و همچنین در قرض مثلا ولکن در وقف مثلا تقلید کسی بکند که صیغه را شرط میداند مانند
نکاح و مثل اینکه در مسئله جواز ارتکاب واجب موسع با اخلال بواجب مضیق فوری و عدم جواز
آن تقلید کسی بکند که مثلا نماز در مسجد را در وسعت وقت صحیح میداند بالنسبه بکسیکه اخلال
بازاله نجاست در مسجد نماید با قدرت بر ازاله و با اینکه خود ادخال نجاست در مسجد نموده و تقلید

مجتهد دیگر نماید که بگوید وضو گرفتن یا اخلال بواجب فوری صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز در سعت وقت صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال باداء دین با مطالبه صاحب دین با قدرت بر اداء دین و از قبیل اخلال بجواب سلام در نماز یا رد مسئول جاهل بحکم مسئله یا اخلال بتعلیم جاهل یا صرف مال در حاجت یا اخلال بامر بمعروف و نهی از منکر با اجتماع شرایط از قبیل ظن بتاثیر و نحو آن که تبعیض در امثال این مسایل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و موضوع حکم یا آنکه جاری نماید حکم مجتهد را بر فردی که آن فرد در نزد آن مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند خون حیوانی را که نفس سایله دارد و مار را نیز صاحب نفس سائله میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکند ولکن مار را صاحب خون جهنده نمیداند و این شخص مقلد در خصوص مار تقلید کسی بکند که مار را صاحب خون جهنده نمیداند ولکن در حکم تقلید این مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهدی میکند که مار را صاحب نفس سایله میداند یا آنکه روزه مندوب در سفر را تقلید کسی می نماید که جایز نمیداند و چهار فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب را نیز سفر نمیداند و در حکم تقلید این مجتهد می نماید ولکن در چهار فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند ولکن صوم مندوب را در سفر جایز میداند که در این هنگام در اصل حکم تقلید قایل بتحریم صوم در سفر نموده ولکن در سفر تقلید او ننموده بلکه تقلید مجتهدی نموده که چهار فرسخ ملفق را سفر میداند پس بنا را میگذارد بر اینکه صوم در چهار فرسخ ملفق حرام است اما حرمتش برای مجتهد اول ؟ بلکه برای مجتهد ثانی که این تبعیض نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده باشد یا آنکه علم وجدانی داشته باشد زیرا که مناط حجیت در تقلید معتقد مجتهد است و معتقد مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است پس حرمت معلقه بر چهار فرسخ را هیچ کدام از دو مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عدم جواز میان آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بر مصادیق علاوه آنکه حکم فتوائی همه جا بر مفاهیم کلیه است و حکم قضائی و فصل خصومت بر مصادیق جزئیه است و کلام در حکم قضائی نیست بلی در رد اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است از برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی نماید و در موضوع اخذ بروایت دیگر زیرا که روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات واقعیه است نه موضوعات معتقده و در اختلاف دو مجتهد در معنی تقلید خواه آنکه هر دو در معنی تقلید برای مجتهد لیست که تقلید او می نماید امر شانزدهم آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعیه

۳ و اما سفر بودن آن نه برای مجتهد اول

۳ منتواری

شخص مقلد را از مجتهد بسیار است اوّل آنست که بمشافهه و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد
نماید دوم آنست که اخذ از دو عادل نماید که آن دو عادل رای مجتهد را برای او نقل نمایند سیم
آنست که اخذ از عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل بگوید که
رای مجتهد این نیست نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب او یا دلالت عبارات او این
نیز حجت نمی باشد و این هر سه باید در حال ضبط باشد که اگر آن مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد بسیار
پیر شده باشد که اختلال حواس برای او حاصل شده باشد یا آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتبار
بآن قول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از آن
مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه مشهور باشد استناد آن کتاب با آن
مجتهد که اطمینان و علم عادی حاصل شود بر اینکه این کتاب از آن مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب
بجهت فتوی درست شده باشد نه بجهت غرض دیگر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و
غلطیکه مضر بفتوی باشد نداشته باشد و کافی است در او مظنه و یقین به نبودن غلط شرط
نیست که غالبا برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و بشرط
آنکه تالیف کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و یا آنکه در حین عمل و مراجعه
بآن کتاب آن مجتهد جامع الشرایط باشد و اذن در مراجعه نیز داده باشد و بشرط آنکه رجوع
از آنچه در کتاب است نکرده باشد علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوی
نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل دیگر خلاف آنچه در کتاب است شنیده باشد یا در رساله دیگر
خلاف آن نموده باشد که با این شرایط مشروحه جایز است اخذ کتاب و اگر معارضی از برای
کتاب حاصل شود اخذ نماید بآنچه در آخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم نباشد اخذ نماید بآنچه
اعتماد بآن بیشتر است مثل اینکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و کتاب بخط او اقوی است
از کتاب بخط غیر او و عادل خیر فهم اقوی است از عادل غیر فهیم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی
نیز در میان نباشد اعتماد نماید بآن تقلیدیکه در سابق داشت و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ باحتیاط
نماید والا اخذ باحوط قولین نماید و اگر اینهم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و منحصر باشد
طرق اخذ بطرق مقرره مرقومه متعارضه مخیر است که اخذ بهر یک از آنها نماید هفتم آنکه هرگاه
مسئله عارض شود و حکم مسئله را نداند مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد
داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد واجب است

[illegible]

واگر هیچکدام ممکن نیست و واجب است که از آن بلد هجرت نماید ببلد دیگر اگر هجرت ممکن باشد و
عسر و مشقت زیاد در هجرت نباشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج داشته باشد اعتماد
نماید بمجتهدیکه در نظر او قوت داشته باشد که او حکم الله است هرچند بجهت اعتماد بشهرت باشد
یا بقول اعلم اموات باشد یا اعتماد بکتب متاخرین از قبیل لمعه و منظومه و رساله نجاة العباد شیخ
استاد عماد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه
و بعضی گفته اند که اگر بر مقلد منسد شود طریق اخذ احکام بجهت نبودن مجتهد یا عدم امکان
وصول بمجتهد جهة خوف یا عسر و حرج در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع
باحتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا هجرت نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا
با قابلیت فی الجمله اعتماد بترجیح خود نماید بحسب آنچه از ادله فهمیده و با عدم قابلیت اعتماد نماید
باخذ مشهور بین اصحاب و الا باشهر و الا بشهرت منقوله اعتماد نماید از مثل بحر العلوم و آقا
باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها بمثل شهید اول و محقق بنفسه یا بواسطه و الا رجوع نماید بثقه
عارف بنفسه یا بواسطه و اگر همه اینها متعذر شد بظن حاصل از حدس و استقراء عمل نماید و
مختار همانست که اول مذکور شد **امر هفتم** آنکه هرگاه وکیل و موکل و وصی و موصی
مختلف باشند در اجتهاد یا تقلید پس شرط صحة وکالت آنست که برای وکیل جایز باشد
مباشرة آنکه اگر حرام باشد وکیل مباشرت آن جایز نیست وکالة و در جائیکه جایز است مباشرت
وکیل پس اگر قطع دارد که موکلش آن عمل را صحیح نمیداند نمیتواند که مباشر آن عمل شود و اگر
شک دارد یا قطع بموافقت داشته باشد یا آنکه بداند که موکل تقلید یا اجتهاد ندارد یا آنکه
شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه در این صور جایز است که وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود
نماید و فحص از حال موکل نیز لازم نیست و اما وصی پس در چیزهائیکه میت بآنها مشغول الذمه
نیست از قبیل دفن و کفن و نحو آن عمل میکند بموافق رای خود از اجتهاد یا تقلید و اما در چیزهائیکه
میت مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس پس ظاهر آنست که حکم آنها
حکم وکیل میباشد پس اگر وصی سوره را لازم نمیداند در نماز و موصی سوره را لازم میدانست
در نماز وصی نمی تواند که استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت
شده و موصی اعتقادش تمام آن صلوة بوده و وصی اعتقادش قصر بود وصی نمیتواند
که استیجار نماز قصری نماید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطاء موصی در موضوع یا خود

امر هفتم در اختلاف وکیل و موکل و وصی و موصی است

خود حکم کرده و در وقت عمل باعتقاد خود وصی بیا شد و اما وصی صغیر بالنسبة بصغیر پس بی
اشکال ملاحظه رای خود میکند ولکن صغیر بعد از بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید در غیر افعال
گذشته پس اگر وصی تقلید کسی نموده که خمس فاضل مؤنه اش را واجب نمیدانست لهذا خمس
فاضل مؤنه صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید خمس را بدهد اگر فاضل مؤنه باقی است و تقلید
کسی را کند که خمس فاضل مؤنه را واجب بداند پس حکم اختلاف دو طفل مثل اختلاف دو
شخص واحد است باعتبار تقلید دو مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند از قول
خود و اما کسیکه بامر شارع برای میت نماز قضا باید بخواند مثل پسر بزرگ اقوی این است
که او مطلق عمل برای خود میکند در نمازهائیکه از پدرش فوت شده و همچنین کسیکه تبرعا از برای میت
نماز میکند و همچنین کسیکه استیجار صوم و صلوة نماید تبرعا از باب وکالت یا وصایت که
او هم ملاحظه رای خود میکند **امر نوزدهم** انکه اگر مجتهدی را تقلید نمود و بعد از فوت
این مجتهد رجوع بمجتهد حی نموده و چون او بقا را حرام دانسته عدول نموده و بعد همین مجتهد
ثانی نیز وفات یافته رجوع بمجتهد سیوم نموده که این مجتهد بقاء بر تقلید میت را واجب میداند
و عدول را حرام میداند حال لازم است که بتقلید مجتهد اول برگردد چون عدول از اول
بحسب رای مجتهد ثالث بیجا بوده و عدول از مجتهد اول حکم ظاهری او بوده مادامیکه
مجتهد ثانی جایز التقلید بوده نه همیشه بلی واجب نیست اعاده اعمالیکه بتقلید ثانی یا اول
نموده بعد از عدول از هر یک بدیگری و اگر ممکن بشود که عمل بهیچ کدام نکند و احتیاط
بکند بهتر است و جمع بین التقلیدین در جائیکه جمع ممکن باشد نیز خوبست **امر بیستم**
انکه اگر دو نفر معامله نمایند و بعد از معامله بحسب اجتهاد یا تقلید مختلف شوند در حکم
آن معامله یکی صحیح بداند و دیگری فاسد بداند بعضی از اجلاء علماء با حکم ببطلان معامله
مزبوره نموده اند و گفته اند که معامله شخصیه مختلف نمی شود در حکم صحت و فساد بجهت اینکه
مستلزم است که احد همالا محاله بفتوی غیر مجتهد خود عمل نماید و بطلان عقد از یکطرف
مستلزم بطلان عقد است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است و اما در حکم
ظاهری اجتهادی بحسب ظاهر ادله در موارد عدیده از اقرار و نحو آن این تفکیک بسیار است
پس در صلح جمیع اموال حال مرض وفات بالنسبه بزاید بر ثلث هر یک از وارث و کسیکه
با او صلح شده است بتکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند در پیش حاکم شرع آن

وقت اگرچه حاکم شرع حکم کند همان متبع و مطاع است و رای کسیکه مخالف حکم حاکم است باطل
میشود امر بیست و یکم آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اجتهاد یا تقلید چنانچه صحیح است در
حق آن مجتهد یا مقلد همچنین صحیح است در حق همه پس جایز نیست از برای مقلد دیگر و مجتهد دیگر نقض
مخالفت کردن عامل آن عمل شود و بعضی گفته اند که در امور عامه مثل تطهیر و تذکیه صحیح نیست
آن عمل در حق مخالف و در رای مرقوم صحیح است در امور خاصه مثل ملکیه و زوجیه و نحوها
و انصاف آنست که با مخالف در مکلف در رای حکم بصحت عمل خصوص در جائیکه فوت
شرط وجودی یا جزء رکنی شود بالنسبه بکسیکه مخالف در بیت [illegible] مشکل است مگر در جائیکه
سیره قطعیه یا اجماع قطعی یا دلیل معتبر شرعی قایم شود بر ترتیب آثار صحت بر آن عمل در حق کل
مثل زوجیه و ملکیت و وارثیت و نسب امر بیست و دوم آنکه جایز نیست از برای
مقلد مراجعه در اثبات حکم و فصل خصومات و قسم دادن بلکه جایز نیست نشستن در مجلس قضا
بقصد قضا و همچنین است طلبیدن شاهد و مدعی بقصد فصل خصومت بلکه رفتن مردم نزد او
بقصد مرافعه نیز حرام است بلکه اگر حق غیر عین را استیفا نمایند بحکم آن او نیز حرام است
و مالک او نیز نمی شوند پس رفتن بمرافعه در نزد غیر مجتهد ترک نمایند مگر آنکه در حال ضرورت
باشد مثل خوف از حکام جور یا آنکه خوف از تضییع حق خود داشته باشد اگر مرافعه بجای
دیگر رود خصوص اگر خوف مثل قتل نفوس و غصب فروج باشد که درین فرض واجب است
بلکه در حال ضرورت احوط آنست که تشخیص حق خود را باذن مجتهد یا عدول مؤمنین با عدم
امکان رجوع بمجتهد با تقاص نماید بلکه بعضی این گناه را کبیره دانسته اند بلی نشستن در مجلس
قضا و رفتن مردم در آن مجلس و طلبیدن شاهد و نحو آن بقصد امر بمعروف و نهی از منکر ضرر ندارد
بلکه بعضی گفته اند که جایز نیست از برای مقلد فتوی بلکه لازم است که حکایت کند از رای مجتهد
و اسناد نیز بدهد بان مجتهد که تدلیس فتوی باجتهاد خود در جائیکه معلوم نباشد که مجتهد نیست
نیز رفع بشود و این احوط است هرچند جواز اخبار مقلد از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که دلیل
مسلم است در حق او خالی از قوت نیست ولکن احتیاط شدید در ترک است امر بیست و سوم
آنکه لازم نیست بر مقلد در جهت صحت عمل خود بداند مذهب مجتهد خود را و معنی تقلید بلی
لازم است از جهت دیگر مثل باقی بودن بر تقلید میت و رجوع از تقلید امر بیست و چهارم
آنکه هرگاه تقلید مجتهدی در زمان حیاتش نموده که تقلید را حاصل میدانسته باخذ کتاب

بقصد عمل بآنچه در کتاب ست واخذ کتاب نیز باین قصد نموده جایز است که بعد از وفات آن مجتهد باقی
باند در جمیع کتاب و تقلید میت ابتدا نیست بلکه میتواند همین تقلید را در حق مجتهد زنده نیز جاری
بسازد ما دامیکه معلوم نشود که مذهب مجتهد زنده منافی مذهب مجتهد اولست مثل اینکه مجتهد زنده
اخذ بکتاب را تقلید نداند **امر بیست و پنجم** آنکه اگر رای مجتهدی را در یک مسئلهٔ احتیاطی
اخذ نموده و عمل نموده وآن مجتهد فوت شده ولکن مذهب وی این بوده که عمل شرط تقلید نیست
ومذهب مجتهد زنده که تقلید میت را بعد از ممات جایز یا واجب میداند نیست که تقلید عبارتست
از عمل بقول غیر و عمل شرط تقلید است پس اگر تقلید مجتهد در معنی تقلید نموده نمیتواند
که دران مسائل باقی باند و اگر باقی باند فی الحقیقت تقلید ابتدائی میت نموده نه آنکه باقی بر تقلید
شده است و اگر تقلید مجتهد اول را در معنی تقلید نیز نموده پس باقی بودن بر تقلید در این
مسائل جایز است و همچنین اگر عکس فرض شود که مذهب مجتهد اول این بود که شرط حصول تقلید عمل
میباشد و مذهب مجتهد ثانی آنست که تقلید مشروط بعمل نیست پس اگر در مسئلهٔ تقلید نیز تقلید
مجتهد اول که فوت شده نموده نمی تواند که باقی باند برای مجتهد اول بجهت آنکه این بقاء بر تقلید
نیست بلکه ابتداء تقلید است و اگر در مسئلهٔ تقلید تقلید مجتهد اول نموده در این وقت در آن
مسائلیکه اخذ نموده بتقلید باقی باشد بجهت آنکه برای مجتهد ثانی تقلید بعمل نبوده ولکن اگر در
هر دو فرض مدار معنی تقلید را برای مجتهد ثانی قرار دهند اول به تقلید مجتهد اول در معنی
تقلید کرده باشد چه نکرده باشد خالی از قوت نیست بلکه اولی است بجهت آنکه قاعده اینست
که هر مجتهد که اذن در بقاء بر تقلید میدهد یا آنکه حکم موضوعی را بیان میکند آن موضوع بمعنی میباشد
که آن مجتهد را اعتقاد است نه معنی دیگر که مجتهد دیگر باین معنی معتقد است پس در معنی
تقلید باید رجوع بمجتهد حی شود چه رای مجتهد اول در معنی تقلید اولی یا مساوی یا اعلی یا
مباین باشد **امر بیست و ششم** آنکه جمله از مسایل میباشد که در آنها تقلید کردن مسئله
دوری میباشد مثل اینکه در مسئلهٔ لزوم تقلید تقلید کند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول
میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع نماید یا آنکه در جواز اعتماد بمجتهدین نه
اخباریین اعتماد بقول مجتهدین نماید یا آنکه در رجوع بمتجزی اعتماد بمتجزی نماید نه مطلق و هکذا
پس در مثال این مسائل باید که اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود
باشد و بعضی تصریح کرده اند که اشخاص بحسب اختلاف مراتب در این حکم بر چند قسم

اول آنکه قادر بر اجتهاد قطعی میباشند دوم آنکه قادر بر اجتهاد ظنی بنفسه میباشند سیم آنکه قادر
بر اجتهاد و ترجیح حق از باطل بنفسه نباشند مگر بعد از آنکه بر او القا شود ادله از طرفین آنوقت
ترجیح دهند چهارم آنکه قادر بر التفهیم (?) نباشند لکن بعد از القاء اقوال و مجمع علیه و مختلف
فیه و مشهور بتوانند که بفهمند و بدانند که در دوران امر بین محذورین یا شیئین متساویین
یا فقد ترجیح و ثبوت تکلیف و عدم امکان احتیاط تخییر متعین است و همچنین بدانند که در دوران
امر بین راجح و مرجوح یا مظنون و موهوم راجح و مظنون مقدم است و قادر بر تمیز
متیقن یا راجح یا مشهور یا مظنون یا تسویه میباشند پس قادر بر تمیز متیقن یا اقرب بواقع
در نظر خود یا تخییر باشند و این حکم صغروی و کبروی را در حال القا (?) بفهمند پنجم
آنکه بهیچ وجه تمیز ندارند مگر آنکه تقلید نمایند اصناف اربعه سابقه باید که عمل بمقتضای مرتبه
خود نمایند نه تقلید بخلاف قسم خامس که او باید تقلید نماید و لیکن چون این دور در مقام اثبات
است نه ثبوت حکم در واقع (?) سهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید نه اجتهاد (?) ...
غیر اعلم نماید نه اعلم و تقلید متجزی نماید نه مطلق او را منع نمیکنیم بلکه جواز تقلید از برای عامی که
قدرت بر اجتهاد ندارد فطری می باشد و ارشاد عوام بخصوصیات مسایل تقلید که از باب ظن
است یا از باب تعبد و نحو آن مشکل است و لب میشود امر دائر بین المحذورین یا متساویه
میباشد هر چند باعتبار قصور فهمش باشد و بعد از ثبوت تکلیف و دوران امر بین محذورین یا
متساویین یا عدم ترجیح در طرفین تخییر متعین و بعد از تخییر و تعیین احد طرفین مختار است
امر بیست و هفتم آنکه هرگاه شخصی اعتقاد باجتهاد خود نموده و حکم الله را بطوری
فهمید و بعد معلوم شد که مجتهد نبوده یا آنکه مقلدی بحسب فهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب
مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله بطوری فهمید و بعد معلوم شد که خلاف واقع بوده مثل
اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه و استحباب سوره را فهمید و در واقع رای مجتهد
وجوب سوره و وجوب غسل جمعه بوده در آنوقت آن شخص که اعتقاد باجتهاد خود نموده و آن مقلد
هیچ کدام معذور نیستند و اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت نمایند و اما اگر اعتقاد مجتهد
باجتهاد شخص (?) و اعتقاد مقلد بحکم مجتهد (?) از جهة اخبار عدلین و حکم مجتهد و نحو آن از ادله شرعیه
و امارات جعلیه شارع باشد پس احوط نیز لزوم اعاده و قضا می باشد هر چند عدم لزوم قضا
و اعاده خالی از قوت نیست خصوصا (?) اینکه اخلال برکن یا شرط واقعی نشده باشد و الله العالم

فصل ششم در آداب بیت الخلاء رفتن است و آداب واجب آن ده چیز است اول پوشانیدن
بشره و لون عورتین نه حجم آن هر چند ستر حجم بهتر است از هر کسیکه لیاقت تمیز داشته باشد هر چند دیوانه
و کم عقل باشد مگر زن بالنسبه بشوهر و کنیز یکه تماما ملک شخص باشد و آزاد نشده باشد و شوهر نداده باشد
و فرج او را برای کسی حلال نکرده باشد و در عده کسی نباشد و عورت در حال تخلی بالنسبه بمرد سه
چیز است قبل و دبر و خصیتین و بالنسبه بزن دو چیز است که همان قبل و دبر باشد و کسیکه معلوم
نیست که زن است یا مرد که او را خنثی میگویند باید بپوشاند من باب المقدمه هر دو عورت خود را که فرج
و ذکر و خصیتین و دبر باشد و احوط پوشانیدن از ناف تا زانو است و احوط از آن پوشانیدن
از ناف تا نصف ساق می باشد و طفل اگر ممیز است ستر عورت از او نماید و اگر غیر ممیز است
واجب نیست و طفلیکه فرق میان عورت و انگشت نمیکند ممیز نیست و بسا میشود که فرق میکند
میان انگشت و عورت و مع ذلک ممیز نیست هر چند احوط آنست که بهمین قدر از تمیز اکتفا
کند و عورت خود را از او بپوشاند دوم رو بقبله نه نشستن است و فرق نیست در حرمت
رو بقبله و پشت بقبله میان صحرا و بنا و اگر رو بقبله کند یا پشت بقبله نماید و لکن عورتش را
برگرداند از قبله باز حرام است و اما اگر رو بمشرق یا بمغرب کند و عورت خود را بسمت قبله نماید
حرام نیست هر چند احوط ترک است و اگر ناچار شود از نظر ناظر محترم یا رو بقبله و یا پشت به قبله
اختیار نماید رو بقبله یا پشت بقبله را و اگر قبله مشتبه شود و علم ممکن باشد تحصیل علم نماید و اکتفا
بمظنه نکند مگر ظنی که از شارع رسیده باشد بالخصوص که بمنزله علم است و اگر علم ممکن نشود اکتفا
بمظنه احوط است و اگر علم اجمالی بنحو شبهه محصوره باشد اجتناب از همه آن جهات نماید و اگر علم یا مظنه
ممکن نشود یا آنکه حبس بول یا غایط ضرر داشته باشد یا مشقت زیادی داشته باشد یا آنکه همه جهات
در نظرش مساوی باشد بهر سمتی که خواهد نماید و حرام نیست رو بقبله نمودن یا پشت به قبله
کردن در حال استنجاء یا استبراء یا بیرون آمدن آب آماله یا خون بواسیر یا مثل آن هر چند
احتمال خارج شدن غایط در آب آماله برود و احتیاط در همه اینها خوب است خصوص حال استنجا
چهارم نه نشستن در مکان محترمه مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه و قبور انبیاء و علماء و شهدا
پنجم نه نشستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچه ایکه آخرش بسته باشد و همچنین
در املاکی که حق غیر بر او تعلق گرفته باشد مثل وقف خاص حتی ملکی را که پیش غیر رهن گذاشته
علی الاحوط ششم شستن مخرج مقعد و بول غیر طفل ذکور شیرخوار را با آب پاک یک دفعه

بنحویکه بگویند شستیم هرچند دو مرتبه احوط و سه مرتبه افضل و دست مالیدن بر مخرج بول واجب
نیست حتی در وقتی که خشک شده باشد یا احتمال خروج وذی و مذی آید یا آنکه قطع بخروج ودی
و مذی داشته باشد مگر آنکه علم ببقاء عین حاصل شود پس درین حال دست مالیدن اعلم بازاله
حاصل نشود بلی احوط در هر سه خصوص اخیر دست مالیدن میباشد و اگر بول از مخرج معتاد نباشد
یا آنکه تعدی فاحش کرده باشد در آب قلیل دو مرتبه لازم است و کسیکه ختنه اش نکرده اند پوست
بالای حشفه را نیز دو مرتبه بشوید علی الاحوط بلکه حشفه را نیز بشوید و سر حشفه را از بواطن حساب
نکند و بهتر آنست که کسیکه ختنه نشده است در وقت بول غلافش را بالا بکشد هرچند اقوی
آنست که پوست بالای حشفه بمنزله حشفه است و سر حشفه تا مادامیکه ختنه نکرده است از بواطن
حساب میشود خصوص اگر ممکن نشود بالا بردن غلاف حشفه بجهت مرض و نحو آن و در کر و جاری
یکمرتبه کافیست و اما مخرج غایط پس بسنگ پاک و چوب پاک و خرقه و پنبه و امثال آن از طلا و
نقره و جز و حیوان مثل کف دست و انگشتان از خود استنجا کنند یا از دست زن و جاریه
پاک می توان کرد بشرط آنکه مخرج معتاد باشد و بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج یا داخل بمخرج
نرسیده باشد هرچند نجاست خارج که بمحل غایط رسیده از خصوص مقدار متعدی باشد و بشرط
آنکه نجاست مخرج تعدی فاحش نکرده باشد و الا آب متعین است و در مثل استنجاء غایط بآب
اعتبار عدد نشده بلکه پاک شدن معتبر است هرچند شرایط طهارت آب استنجا حاصل نشده باشد
بلی احوط دو مرتبه شستن است و در محل استنجا بسنگ و کلوخ و امثال آن شرط است طهارت
و احوط آنست که از سه عدد کمتر نباشد اگرچه بکمتر نجاست مخرج زایل شود و شرط نیست در آن خشک
بودن پس اگر رطوبت داشته باشد یا تر باشد ضرر ندارد و در جائیکه تعدی فاحش کرده باشد
متعین است شستن بآب چنانچه گذشت لکن در خصوص مقدار متعدی بلکه مطلقا علی الاحوط و
اجزاء ریز ریزه و نحو آن که لامحاله باقی میماند در محل استنجاء باحجار ضرر ندارد در طهارت محل در
استنجاء بسنگ نه بآب پس لازم است در استنجاء بآب ازاله عین و اثر هر دو بخلاف استنجا
بغیر آب که ازاله اثر یعنی اجزاء صغار و همچنین رطوبات و نحو آن لازم نیست و باقی بودن رنگ
یا بوی بآب در محل ضرر ندارد مطلقا حتی در استنجا بآب چنانچه در بحث نجاسات می آید انشاء الله تعالی

هفتم پاک نکردن مخرج غایط را از سرگین اگرچه آن سرگین از حیوان حلال گوشت باشد هشتم
پاک نکردن مخرج غایط را از چیزهائیکه با احترام میباشد مثل نان و آب زمزم بهر قصدیکه گرفته باشند

على الاحوط وآبیکه بر او دعا خوانده‌اند بجهت خوردن یا بقصد استشفاء گرفته‌اند مثل آب نیسان على
الاحوط وآب فرات که زوار بقصد تبرک بگیرند یا بقفل وضریح یکی از ائمه ع شسته‌اند ومثل
ورقیکه بر آن قرآن ودعا وعلم دین واسماء محترمه نوشته‌اند وهمچنین پاک نکردن از محرمات مثل
مال غیر بدون اذن **نهم** پاک نکردن مخرج غایط را از استخوان **دهم** پاک نکردن مخرج
غایط را از دستی که دران انگشتری باشد که منقوش باشد در او کلمات محترمه اگر خوف نجس
شدن داشته باشد واگر چنانچه استنجاء نمود بچیزی که استنجاء بآن نتوان نمود پس اقوی
حصول طهارت وزوال نجاست مخرج است در غیر سرگین واستخوان وآب مضاف على
الاحوط **بدانکه** استبراء مستحب است وواجب نیست وطریقه آن آنست که اول صبر
کند تا آنکه ریزش بول قطع شود وبعد از آن مخرج غایط را بشوید یا پاک کند وبعد از آن از
درون حلقه مخرج وبرسن باب المقدمه تا بیخ ذکر سه مرتبه بکشد بانگشت میان دست چپ
یا دست راست باکراهت وبعد از آن انگشت شهادت را بزیر ذکر بگذارد وانگشت
ابهام را در بالا وبقوت بکشد وفشار دهد تا سر آن سه مرتبه باشد دوشیدن وبعد از آن سه
دفعه سر ذکر را فشار دهد واین کیفیت در استبراء بهتر است ولکن شرط بودن این کیفیت
خالی از قوت نیست بلکه مقصود از استبراء اینست که بخوبی نماید که بقیه رطوبت از مخرج پاک
شود وهر چند بطریق دیگر باشد پس کسیکه ذکرش بریده باشد بدو دفعه کشیدن اکتفا کند وکسیکه
سر حشفش بریده باشد بشش دفعه کشیدن اکتفا کند چنانچه شرط نیست که از انگشتان
باشد یا آنکه خود مباشر شود پس میتواند که محرمش استبراء نماید بعد از آنکه مقصود از استبراء
بغیر طریق مزبوره حاصل شود والله العالم **فائده** استبراء آنست که اگر بعد از استبراء
رطوبتی به بیند ونداند که بول است یا چیز دیگر آن رطوبت پاک است واگر بعد از وضو ظاهر
شود وضویش باطل نمی‌شود **واما** اگر استبراء نکرده ورطوبت مشتبه به بیند که نداند بول
یا غیر آن رطوبت نجس است واگر بعد از وضو این رطوبت ظاهر شود وضویش شکسته
می‌شود واگر چیزی خارج شود وبداند که ودی یا مذی می‌باشد ولکن نداند که با او بول هم
هست یا نه این وقت این حکم در او جاری نیست بلکه پاک است وناقض وضو هم نیست
هر چند استبراء نکرده باشد هر چند مظنه داشته باشد که با او بول هم هست **واما** در حق زنان
چون استبراء نیست رطوبت مشتبه که از ایشان ظاهر می‌شود پاک است وباعث وضو

یازدهم در کیفیت استبراء

نمی شود و بدانکه آب استنجاء از بول و غائط هر دو پاک است بچند شرط اول آنکه آب استنجاء
متغیر بنجاست نشود بطعم یا رنگ یا بو دوم آنکه مخلوط بنجاست دیگر نباشد مثل خون بواسیر
وغیره یا آنکه نجاستی از خارج بمحل استنجا نرسد مثل بول وغیره بلکه بهتر آنست که نجاست کفر
یا نجاست میته آدمی قبل از غسل را نیز مانع طهارت غساله استنجا دانست هرچند بعد از غسل
باشد احتراز کنند واما مخلوط شدن بمذی یا وذی یا چرک یا غیر آن از چیزهائیکه نجس نشده
بیرون آمده ضرر ندارد سیم آنکه زیاده از متعارف تعدی نکند که از اسم استنجاء بیرون رود
وضرر ندارد رسیدن دست بمحل استنجاء پیش از رسیدن آب بعد از آنکه غرض از رسانیدن
دست استنجاء کردن باشد نه غرض دیگر چنانچه اگر اجزاء نجاست در آب استنجاء ظاهر باشد
نیز ضرر ندارد هرچند احوط آنست که اجتناب نماید خصوص وقتی که در زمین مستقر شده باشد
بلکه احتیاط آنست که اگر عین نجاست در غساله باشد نیز احتراز نماید هرچند متمیز و جدا نباشد
چون غساله بول که با قطره بول باشد چهارم آنکه از موضع متعارف اصلی یا عارضی که متعارف
شده بیرون آید پس اگر موضعی سوراخ شود و بول یا غائط بیرون آید از اسم استنجاء خارج است
و غساله بول ختنه نکرده را نیز احتراز نماید خصوص در غیر اطفال علی الاحوط و بهتر آنست که اجتناب
نماید از آب استنجائیکه مزیل عین نجاست باشد و لکن محل نجاست هنوز پاک نشده باشد بلکه
بهتر آنست که از غساله مزیله و مطهره نیز اجتناب نماید پس اگر غساله مطهره نه مزیله باشد غساله
بیشتر پاک است و اگر غساله مزیله باشد نه مطهره یا غساله مزیله و مطهره باشد اجتناب اولی است
هرچند آنهم پاک است و همچنین بهتر آنست که غساله مطهره کل محل نجاست را پاک بدانند نه بعضی
محل و اگر شک کند در تغیر آب استنجاء یا خلط نجاست یا تعدی زیاده بر متعارف اعتبار بشک
نیست و اگر شک کند در استبراء یا در استنجا و کثیر الشک نباشد بنا را بر نکردن بگذارد تا یقین
حاصل شود باینکه بجا آورده هرچند از بیت الخلا بیرون بیاید و مدتی بگذرد مگر اینکه زمان
زیادی بگذرد که شک در آن از جمله وسواس حساب شود و اگر بداند که باین آب ازاله نجاست
نموده و لکن نمیداند که آن نجاست بول و غائط بوده یا نه و بر فرض بودن بول و غائط
نداند که ازاله بول و غائط از مخرج نموده تا آنکه آب استنجا حساب شود و پاک باشد یا غیر مخرج
تا اینکه نجس باشد احوط نجاست و اقوی طهارت است خصوص اگر احتمال ازاله نجاست مثل
خون و منی نرود و آب استنجا هرچند بعد از شرایط متقدمه پاک است و لکن وضو و غسل بآن

بآن جایز نیست بنا بر احوط پس رفع حدث نمیکند بلکه وضو و غسل غیر رافع حدث باب استنجا
نیز زنان نند مثل وضوء جنب و حایض و اغسال مستحبه بلی ازاله نجاست بآن جایز است و خوردن
آب استنجا را هر چند بعضی جایز دانسته اند ولکن دور نیست که جایز نباشد بجهت قوة احتمال
خباثت آن خصوص در بعضی از حالات **اما مقاصد پس مقصد اول در وضو است**
بدانکه وضو در حال اختیار دو شستن و دو مسح کردن است و در حق کسیکه جبیره در تمام اعضای
وضوئیش باشد همه وضو از مسح تنها حاصل میشود که عوض شستن مسح می نماید همه
اعضا را و بدانکه در وضو چند چیز واجب است اول مباح بودن فضائیکه در آن وضو
میگیرد و دست را حرکت میدهد بجهة شستن در وضو یا مسح وضو و همچنین مباح بودن مکان
وضوگیرنده علی الاحوط مثل زمین و فرش و کفش که بر روی آن وضوگیرد خصوص
اگر مسح پا نماید بر روی کفش غصبی اگر مسح مستلزم تصرف تازه در کفش شود مثل آنکه
باعث حرکت کفش شود و خصوص اگر وضو باعث تاخیر رد مغصوب و تاخیر تخلص
از غصب شود و همچنین مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضوگیرنده مثل پول
و خیاطه مغصوب در لباس خصوص اگر بوضو تصرف تازه در آن حاصل شود مثل
آنکه بحرکت وضوئی متحرک شود و همچنین مباح بودن تمام خیمه و خانه و کشتی و جائیکه
در آن وضو میگیرد که خیطی از آن خیمه و خشتی از آن خانه و میخی از آن کشتی و نعل اسبیکه
بر روی آن اسب وضو گیرند و تون و مزبله حمامیکه در آن وضو گیرند یا غسل کنند و همچنین
مباح بودن ظرفیکه بخود آن ظرف وضو بازد که از آن ظرف آب بر نیزد یا در آن ظرف
وضو بارتماسی نماید نه آنکه بدست از آن ظرف غصبی یا طلا و نقره آب بردارد و همچنین
مباح بودن محل ریختن آب وضو و قطرات آن هرچند دلیل واضحی در جمیع صور ندارد
مگر در صوریکه غسل و مسح وضو یا تیمم متحد با حرام شود مثل غصبی بودن فضا یا خیمه یا آنکه
بظرف غصبی وضو بگیرد یا در او وضو بگیرد یا آنکه وضو و غسل مستلزم تصرف تازه در غصب
باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشتر غصبی پس زمین غصبی به تنهائی نه با هوا و فرش
غصبی و کفش مانع صحت وضو نیست خصوص اگر مسح در مکان مباح نماید و اما شستن
در وضو و غسل با انگشتر غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو و غسل بحرکت
دست که مستلزم حرکت انگشتر شود و اگر انگشتر در دست دیگر باشد و از دست یا انگشتر

کاری نکنند و یا آنکه وضو گیرنده و غسل کننده انگشتر غصبی در دست نماید ضرر ندارد و اگر
وضو و غسل در مکان غصبی و هوای غصبی بعمل بیاورد و لکن در حین خروج از غصب و
تخلص از آن وضو و غسل سبب تاخیر نیز نشود و در این وقت قوت دارد صحت وضو
و غسل دوم آنکه از آب مطلق وضو بگیرد نه مضاف مثل گلاب و امثال آن و پاک کننده
باشد نه نجس و نه مثل آب استنجا علی الاحوط پس اگر وضو بسازد بغیر آب مطلق یا به نجس
یا بغیر پاک کننده از حدث مثل آب استنجا بنا بر احوط وضویش باطل است چه سهوا
چه عمدا چه جهلا اضطرارا یا اختیارا و مباح باشد نه غصبی مثل مال غیر بدون اذن غیر و اگر
جاهل بغصبیت بوده باشد یا فراموش کرده ضرر ندارد و لکن اگر آب وضو یا مکان وضو
یا ظرف وضو که غصبی باشد اجرت و قیمتی باشد باید وضو گیرنده بدهد و اگر مطلع بغصبیت آب
شود بعد از شستن و قبل از مسح نمودن اقوی جواز مسح است هر چند مالک راضی نباشد
لکن احوط عدم اکتفا باین وضو می باشد خصوص در وقتیکه مالک برطوبت باقیه در دست
و محل وضو بتواند منتفع شود و اگر میدانست که غصبیست و لکن ندانست که حرام است پس اگر در ندانستن
معذور بوده مثل فراموشی که معذور است ضرر ندارد و وضویش صحیح است و اگر تقصیر کرده
در ندانستن حرام بودن غصب در این وقت وضویش باطل است و اما آب صحراها و نهرها و چشمه ها
که مردم در کنار آنها منزل میکنند حاجت باذن مالک نیست بلکه اگر مالکش در واقع صغیر یا دیوانه یا
باشد ضرر ندارد بشرط اینکه وضو گیرنده غاصب نباشد و مالک تصریح بمنع نکند و همچنین ضرر ندارد وضو
گرفتن فرزند در خانه پدر یا مادر یا جد یا دوست در خانه دوست بشرط عدم قطع بکراهت یا ظن بکراهت
و اگر آب پاک مشتبه شود بگلاب مثلا یا با آب استنجا و آب دیگر نباشد هر دو وضو بگیرد و اگر یکی تلف شود
و یکی بماند واجب است که بباقی مانده وضو بگیرد و تیمم نیز بکند و بهتر تقدیم وضو است بر تیمم
واجب نیست و اگر آب پاک مشتبه شود بنجس یا غصبی تمیز ممکن نشود از هر دو اجتناب نماید و تیمم کند
سیم آنکه مقارن شستن رو نیت و قصد قربت نماید و باقی باشد نیز که قصد ریا و مثل آن ننماید
قربت مستقل باشد نه آنکه تابع قصد دیگر باشد و اگر قصد قربت مستقل باشد و قصد دیگر مثل قصد از
از دست در رود و قصد گرم شدن یا سرد شدن تابع باشد ضرر ندارد و باید که قصد وضو
پس اگر نیت کند که وضو میگیرم بشرط که در حال اختیار یا وضو میگیرم باین طریق که اول مسح نمایم
و بعد بشویم کافی نیست و لازم نیست که قصد وجوب یا استحباب نماید چنانچه در جمیع عبادات کافی است

واگر

واگر در وضو یا غسل قصد رفع حدث معین نماید بدون غیر این نحو که وضو میسازم بجهت رفع
حدث حاصل از خواب تنها ای وضویش صحیح است و رفع حدث بالمره می شود چنانچه اگر قصد
نماید که وضو تجدیدی میسازم و معلوم شد که وضو نداشته وضویش صحیح است بنابر اقوی
یا اینکه قصد رفع حدث باین وضو نداشت بلکه قصد تجدید داشت بلی احوط آنست که باین وضو
اکتفا نکند واگر مرد اجنبی یا زن اجنبیه وضو بسازد یا غسل کند یا لنگ یا بی لنگ بقصد آنکه
بنماید بدیگری محل وضو یا غسل خود را و این قصد را با افعال وضو داشته باشد نه بمقدمات خارجه
مثل برهنه نمودن خود را برای غسل و بالا کردن آستین برای وضو در این وقت وضو و غسل
او باطل است هرچند اتفاقاً دیده نشود واگر وضو بسازد یا غسل نماید در مکانیکه میداند که دیگری
محل وضوء یا محل غسل یا عورت او را می بیند و قصد نمودن نداشته باشد ضرر ندارد علی الاقوی
هرچند احوط ترک است خصوص در حق زن یا عورت مرد که بر او ستر لازم است چهارم آنکه
بشوید روی خود را از رستنگاه موی پیشانی سر تا آخر زنخ در طول و آنچه را که فرا گیرد انگشت
مهین و میانین در عرض بالنسبه بمتعارف از مردم و دو سفیدیکه در دو طرف پیشانی سر می باشند
که نزعتانش میگویند لازم نیست شستن آن و بشره که زیر ابرو و ریش پنهان باشد شستن
آن لازم نیست و شستن خود ابرو و ریش لازم است بشرط عدم تجاوز ریش از حد رو
واگر بشره نمایان باشد در میان موی و اسم احاطه موی بر بشره صادق باشد احتیاط بجا
بشستن هر دو و ریشیکه از حد مذکور گذشته باشد شستن آن مقدار متجاوز لازم
نیست پنجم شستن هر دو دست از مرفق تا سر انگشتان واگر مانعی مثل انگشتر داشته باشد
آنرا حرکت دهد و چرک ناخن را ازاله کند مگر آنکه مانع وصول آب نشود یا آنکه یقین بداند که
چرک مانع وصول آب در باطن نمیباشد که در این وقت لازم نیست ازاله آن هرچند
عدم وجوب ازاله چرک در صورت عدم تجاوز معتاد هر یک از شهر و ده خالی از قوت نیست
واگر در اثنای طهارت از وضو یا غسل یا تیمم چیزیکه در موضع مسح یا غسل به بیند و نداند که
مانعست یا نه باید ازاله کند واگر نداند که آیا مانعی در محل وضوء از مسح و غسل هست یا نه اقوی
اینست که لازم نیست جستجو نمودن تا اینکه مظنه یا یقین به نبودن آن نماید هرچند تحصیل
یقین با امکان آن و مظنه با عدم امکان آن احوط است واگر بعد از طهارت از وضو یا غسل
یا تیمم مانعی در اعضاء خود به بیند یا چیزیکه به بیند مثل سیاهی و نداند که مانع بوده یا نه در

چهارم غسل وجه

پنجم غسل یدین

هر دو صورت اعتبار بآن نکند چه یقین داشته باشد که پیش بوده و یا ظن و یقین هم نکند که مانع از وصول
آب شده آن وقت لازم است اعاده وضو نماید در صورت عدم بقاء موالات و اعاده آن جزو
و مابعد آن نماید در صورة بقاء موالات و در تمام شستن رو و دست باید ابتدا از اعلا نماید
بنحویکه بگویند که دست و رو را از بالا بپائین شسته است و این حاصل میشود باینکه بالای هر
سمت را از اول بشوید هرچند بالاتر از آنرا در سمت دیگر نشسته باشد پس واجب نیست که
نشوید چیزی از پائین را پیش از بالا هرچند در سمتش نباشد چنانچه لازم نیست ابتدا با اعلا
حقیقی در غره چشم و باطن بینی که از باب المقدمه میشویند پس رعایت الاعلی فالاعلی حقیقی
لازم نیست و آنچه لازم است شستن از اعلاست نه شستن الی [illegible] از اعلا مستحب است
ششم مسح بشره مقدم سر که بین قبه‌ای است که سمت جبهه تا رستنگاه مو بر رطوبت
دست از آب وضو نه از خارج بقدر مسمی و مسح هر دو پا از سر انگشتان تا قبه قدمین واحوط
آنست که مسح کند تا گردن پا در طول و در عرض مسمی کافیست و اگر از انگشت کوچک پا
ابتدا نماید باید بنحوی نماید که خط مسح از پشت پا نگذرد و حکم زن حکم مرد میباشد و مسح موئی که مختص
موضع مسح باشد و از جای دیگر نیامده جمع نشده باشد و محاذی موضع مسح باشد کافی است و آب
هر دو مسح باید آب تازه نباشد چنانچه گذشته و باید که آن رطوبت رطوبت باطن دست
باشد نه جای دیگر و اگر دست خشک شد از اعضای وضو که رطوبت دارد بگیرد و از هر جا که خواه
بنا بر اقوی هفتم آنکه مسح نماید بباطن کف دست یا بباطن انگشتان پس جایز نیست
در حال اختیار مسح بپشت دست بلی در حال اضطرار جایز است هشتم موالات
یعنی پی در پی شستن باینعنی که بهمچو بشوید و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن
عضوی جمیع اعضای سابق خشک نشود پس کافیست در موالات وضو اینکه شروع
کند بغسل یا مسح عضو لاحق در زمانیکه رطوبت ~~بعضی از اعضای~~ سابقه باقی باشد
نهم ترتیب باین معنی که اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست
چپ را و بعد مسح سر نماید و بعد مسح پاها و در مسح پاها ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط
و لازم نیست مسح نمودن سر بدست راست و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را
بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لیکن احتیاط خوب است دهم
آنکه وضو گیرنده خود افعال وضو را بجا آورد مگر اینکه متعسر یا متعذر باشد یازدهم آنکه آب

جمیع عضو سابق

در بعضی عضو سابق

وضو را جاری نماید بر اعضای وضو بنحویکه بگویند که این وضو شل و دو دست را شسته است نه اینکه بگویند مسح کرده است **دوازدهم** آنکه آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد که اگر باشد و منحصر باشد وضو باطل است و اگر دو آب مباح باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری در ظرف مباح یا گلی یا مس این وقت وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بسازد لیکن شرط آنکه از آن ظرف آب نریزد علی الاحوط و در آن ظرف وضو ارتماسی نگیرد **سیزدهم** اینکه جایز باشد و مردو نباشد در بجا آوردن و بجا نیاوردن که اگر درین حال وضو بگیرد باطل است **چهاردهم** آنکه اعضای وضو پیش از شستن و مسح نمودن آن عضو پاک باشد اما اگر غیر اعضای وضو نجس باشد ضرر ندارد **پانزدهم** آنکه مانعی نباشد از استعمال آب مثل مرض و سایر چیزهائیکه باعث تیمم است همچنین شرط است که وضو منافی تقیه و منافی حق غیر نباشد پس صحیح نیست وضوی اجیر خاص و وضوی بنده یا کنیز در وسعت وقت بدون اذن مستاجر و مالک **شانزدهم** آنکه وضو فی نفسه واجب نیست بلکه برای سه چیز واجب است اول برای نماز واجب غیر نماز میت که وضو در آن لازم نیست بلکه مستحب است و همچنین برای قضای تشهد و سجده که فراموش شده و بجا آورده میشود که در حکم نماز واجب است و برای اجزای فراموش شده در نماز و همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط **دوم** طواف واجب در ضمن حج و عمره نه طوافیکه تنهائی بجا آورد **سیم** برای مس خط قرآن اگر واجب شود بنذر یا بعهد یا بقسم یا بجهت پاک کردن از نجاست یا بجهت گرفتن قرآن از دست کافر یا بجهت جمع کردن قرآنیکه از جهت باد و نحو آن متفرق شده باشد و در زیر قدمها واقع شده باشد که اگر درین مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و همچنین اسماء الله و اسماء انبیا و اسماء ائمه معصومین علیهم السلام بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضوی خود را فاسد نماید باین نحو که شستن وضو یا مسح نمودن آنرا بقصد ریا نماید پس اگر در اول وضو قصد ریا داشت وضویش باطل است و اعاده وضو لازم است و اگر در اثنای وضو یا مسح قصد ریا نماید احوط بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است از ابتدا و اعاده آن جزء بکار نمی آید هر چند موالات باقی باشد و اگر فساد وضو در اثنای آن بجهت قصد دیگر باشد اگر موالات باقی است اعاده همان جزء نماید و اگر باقی نیست اعاده وضو نماید و اگر کسی یقین داشته باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضو نجس بوده و بغفلت وضو ساخته و لیکن بعد از

و بلکه از کف دست خود از ظرف غصبی یا طلا یا نقره آب بگیرد در دخول ...

در بیان شک بعد از فراغ

وضو نمیداند که آن آب نجس یا موضع وضو را پاک کرده یا نه وضوئیش صحیح است ولیکن لازم است که آن آب را نجس بداند و موضع وضو را هم نجس بداند و اگر قطرات آن آب وضو ببدن یا جامه اش مثلا رسیده باشد لازم است که آنرا نجس بداند بلکه لازم است علی الاحوط که محل وضو خود را هم بعد بشوید و نماز کند ولکن وضوئیش صحیح است چون شک بعد از فراغ است اعتبار ندارد واگر شک در جزو آخر داشته باشد که نداند مسح پای چپ نموده یا نه پس اگر مشغول بکار دیگر شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضو بجای دیگر اعتبار بشک خود نکند و همچنین اگر در مکان وضو نشسته باشد ولکن طول زیاد کشیده باشد که محل بوضو رباشد باز شک مزبور اعتبار ندارد واگر طول زیاد نکشیده باشد و مشغول بکار دیگر نشده و از محل وضو نیز بجای دیگر نرفته باید مسح نماید اگر موالات باقی باشد والا اعاده وضو نماید واگر یقین دارد بحدث و شک کند که بعد از آن وضو گرفت یا نه لازم است که وضو بگیرد اگر قبل از شروع بعمل مشروط بطهارت باشد و لازم نیست که وضو بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارة باشد بالنسبه بهمان عملیکه فارغ شده مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر محکوم بصحت میباشد و از برای نماز بعد از آن وضو بگیرد واگر این شک در اثنای عمل باشد مثل اینکه در اثنای نماز ظهر مثلا شک در وضو گرفتن نماید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز را از سر گیرد نظر بحدیثی که وارد شده ولکن چون دلالت حدیث محل تامل است اگر نماز را تمام نماید و بعد اعاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز بدون حاجت باعاده قوی می باشد مثل شک بعد از فراغ هرچند برای نماز بعد باید وضو بسازد علی الاحوط و همچنین اگر در اثنای نماز شک در استنجا یا در تطهیر اعضا یا شرایط دیگر نماید که محلش پیش از نماز باشد که شک بعد از تجاوز محل حساب شود که این شک نیز اعتبار ندارد و بلکه برای نماز بعد عدم اعتبار بشک مرقوم نیز قوی می باشد هرچند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین بهر دو دارد و شک دارد در تقدم و تاخر که نداند که کدام پیش بوده حکم همین اقسام ثلثه را در این فرض نیز جاری نماید و اما اگر یقین بطهارت دارد و شک در حدث و نقض طهارت نماید این شک را اعتبار نکند و خود را با طهارت بداند در همه اقسام ثلثه خواه قبل از شروع بعمل مشروط بطهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه بالنسبه بهمان عمل باشد که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر بقصد تجدید یا احتیاط ــ

وبدانکه اگر در مواضع وضو جبیره یعنی تختهائی باشد که شکسته را با آن می بندند از جهت اصلاح
آن ونتواند که زیر جبیره را در موضع مسح مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب بزیر جبیره برساند
بجهة خوف ضرر یا نجاست آن یا عذر دیگر لازمست که تمام جبیره را مسح کند اگر جبیره در موضع
غسل باشد واگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید بمسح همان مقداریکه لازمست مسح آن موضع
قبل از جبیره بلی لازم نیست مسح آن موضعیکه تعذر یا تعسر داشته باشد مسح آن مثل میان
خیوطیکه بجبیره می بندند پس مسح جبیره در موضع شستن کفایت میکند از غسل بشره هر چند
تا در بر مسح بشره باشد و واجب نیست که بعد از تعذر شستن بشره اولا مسح بر بشره کند
وبعد از تعذر غسل بشره و مسح آن مسح بر جبیره نماید بلی واجبست در مسح جبیره در موضع مسح
قصد مسح نمودن و بکف دست و باطن کف مسح نمودن واما در مسح موضع شستن شرط
نیست که بکف دست باشد و لازمست که جبیره در موضع غسل را مسح کند بآب و
کفایت نمیکند تری دست و رطوبت آن بخلاف جبیره در موضع مسح که رطوبت دست
کافیست و دوا و مرهم و کهنه که بر روی دمل و زخم میگذارند حکم آنها حکم جبیره است که مسح
بر روی آنها نماید ولکن مختص است جواز مسح بهمان کهنه و جبیره و چیزی از موضع صحیح را
مسح نکند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جبیره و کهنه و دوا بضم موضع صحیح واگر بر روی زخم و دمل
وشکسته چیزی از جبیره و دوا و کهنه نباشد بلکه مکشوف باشد و شستن ضرر نداشته باشد بشوید
واگر ضرر داشته باشد مسح کند واگر مسح آن موضع تعذر یا تعسر داشته باشد یا نجس باشد کهنه پاکی
در آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه نماید واگر متعذر یا متعسر شود از وضع کهنه و مسح بر روی
آن اکتفا کند بشستن اطراف آن واگر متعذر یا متعسر باشد عمل بحکم جبیره تیمم نماید بلکه احوط
آنست که در آن موضع جبیره تیمم را نیز ضم نماید هر چند اقوی کفایت وضوی جبیره میباشد از
تیمم و ضم تیمم لازم نیست و حکم موضع غسل در جبیره حکم موضع وضو میباشد و در درد چشم جبیره
نیست علی الاقوی بلکه کفایت میکند تیمم تنهائی هر چند ضم وضو جبیره اگر ممکن بشود ضرر ندارد
و اعاده غسل یا وضوء جبیره لازم نیست از برای نماز دیگر هر چند رفع عذر جبیره بشود بلی اعاده
احوط است چنانچه احوط آنست که در وضو جبیره یا تقیه و همچنین غسل قصد رفع حدث
نماید بلکه قصد اباحه صلوة نماید والله العالم وبدانکه شکننده وضو یا باعث وضو
چیز است اول و دوم خروج بول و غایط هر چند جدا نشود بشرط آنکه از موضع عادی

معتاد و متعارف باشد هر چند معتاد و غالب مردم نباشد و آب باران و کرم مقعده و تخم سفید دانه و شیاف
و سیخ آن اگر خارج شود آلوده بنجاست نباشد ضرر بوضو ندارد چنانچه خروج غذا قبل از هضم
را اسم غایط بر او صادق نباشد و ملوث بنجاست نباشد ضرر بوضو ندارد و باعث وضو نمی شود
مثل قی نمودن و غذا از معده بیرون آمدن **سیم** خوابیکه دل و گوش و چشم بخواب رود
و ذایقه فرق میان شور و شیرینی نکند و حواس معطل شده باشد و پینکی باعث وضو نمی
شود هر چند در پینکی خواب نیز ببیند و بین النوم و الیقظه حالتی است معروف چنانچه خواب
و بیداری حالتی هستند معروف پس مظنه بخوابیدن را اعتبار نکنند و همچنین مظنه در
سایر نواقض نیز معتبر نیست هر چند از قول یک عادل حاصل شود بلی قول دو عادل معتبر است
هر چند مظنه حاصل نشود **چهارم** هر چیزیکه غالب بر عقل شود چون بیهوشی و مستی و صرع
و خوف و وحشت زیاد و همچنین خوشحالی زیادتی که بر عقل غالب شود یا باعث زوال عقل
شود چون دیوانگی **پنجم** استحاضه قلیله و همچنین متوسطه برای غیر نماز صبح و استحاضه
کثیره برای عصر و عشا و اما متوسطه برای صبح و کثیره برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث وضو و
غسل هر دو میباشند **ششم و هفتم و هشتم** مس میت و حیض و نفاس که
ناقض وضو و باعث وضو می شوند **نهم** تری مشتبه ببول اگر قبل از استبرا خارج شود
دهم بادیکه از مخرج معتاد متعارف خارج شود بشرط آنکه از مقعده باشد خواه با صدا باشد
یا بی صدا و خروج باد از فرج زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد مگر آنکه معتاد شده باشد الا منی که جنابت
شکننده وضو میباشد لکن باعث غسل است نه وضو و از برای غیر این ده چیز وضو لازم نیست
مثل مذی که خارج میشود عقب شهوت و ملاعبه پیش از خروج منی و وذی بذال معجمه که خارج
می شود بعد از خروج منی و ودی بدال مهمله که خارج میشود بعد از بول و مثل رعاف که خون دماغ
شود یا آنکه بفرج زن بازی کند یا آنکه قی کند یا آنکه اماله کند یا شیاف نماید باعث وضو و
ناقض آن نیست **مقصد دوم** در غسل است بدانکه غسلهای واجبی شش
است **اول** غسل جنابت **دوم** غسل حیض **سیم** غسل استحاضه کثیره و متوسطه که
خون از پنبه بگذرد و یا فرو رود هر چند نگذرد و اما اگر خون استحاضه قلیله باشد که روی پنبه
را بگیرد و فرو نرود غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است **چهارم** غسل نفاس **پنجم**
غسل مس میت **ششم** غسل میت و بیان این مقصد در ضمن چند فصل است **فصل اول**

مقصد دوم در بیان اقسام غسلهای واجب است

فصل اوّل در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل میشود بدو چیز اوّل داخل شدن
می شود باینکه ذکر بقدر ختنه گاه داخل فرج شود هر چند حشفه بریده باشد و اگر دخول کند در
زن و یا در مرد و انزال نشود غسل واجب میشود هر چند مرده باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج
حیوان یا در حیوان نیز غسل کند و احتیاطا در مرد و حیوان غسل بشکند و وضو بسازد و نماز
کند دوم بیرون آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از مخرج معتاد
و چه از غیر معتاد و چه از بسیاری جماع بصورت خون بیاید یا نه و شناخته میشود خروج منی
بشهوت و جهندگی و سستی در بدن و در بیمار کافیست دو علامت اول و حاجت بسستی
بدن نیست و در مثل جماع بالف حریر یکبر و جماع بطوریکه حشفه یا تمام ذکر غایب شود در فرج
و لکن مماسه حاصل نشود باعتبار کشادی فرج یا آنکه باعتبار درازی قضیب حشفه خود را در دبر
خود فرو برد و نحو آن از فروع مشکله البته احتیاط نماید بلکه هر وقت که احتمال جنابت در خود
دهد بهتر آنست که غسل کند بنیت قربت و بعد از آن بشکند وضو بسازد و نماز کند و هرگاه
هم شکند لازم است وضو بسازد و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود و دیوانه جنب اگر عاقل
شود و کافر جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است
اوّل مباح بودن مکان چنانچه بتفصیل در وضو گذشت دوم طاهر و مطهر و
مباح و مطلق بودن آب سیم طهارت هر عضو قبل از شستن آن هر چند احوط آنست
که اول ازاله نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بغسل نماید حتی آنکه اگر در
ناخن یا مثلا نجاستی باشد شروع بشستن سر نماید چهارم مقارنه نیت در غسل ترتیبی
باین نحو که مقارن نیت اول سر و گردن را بشوید و قدری از بدن من باب المقدمه بعد
جانب راست و قدرے از جانب چپ را من باب المقدمه و بعد جانب چپ و قدرے
از جانب راست را من باب المقدمه و نصف ناف و عورتین بلکه بیشتر از نصف را من باب
المقدمه در جانب راست بشوید و نصف دیگر بلکه قدری بیشتر را در جانب چپ بشوید
بلکه در هر دو جانب تمام آنها را بشوید که بهتر است و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو
بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید در نیت بمعنی اخطار ببال میان نیت در حال فرو بردن
اول عضو و میان نیت در حال فرو گرفتن آب تمام عضو را که آخر دو نیت نماید بهتر است
و لکن چون نیت داعی میباشد غسل تدریجی الحصول میباشد حاجت بسیر قوم نیست

احوط است و اگر جزئی از اجزاء بدن را با آب فرو برد و باقی را آب بریزد جایز است **پنجم**
آنکه غسل کننده خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد **ششم** جاری نمودن آب را
بجمیع بدن **هفتم** آنکه مانع از رسیدن آب ابدن زایل کند یا آنکه آب را بزیر او برساند
تا آنکه آب ببشره برسد **هشتم** باقی بودن بر حکم نیت است باین معنی که قصد منافی یا ریا
و نحو آن نکند **نهم** آنکه آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد بطریقی که در
وضو گذشت **دهم** آنکه حرام نباشد استعمال آب از جهت مرض و نحو آن **یازدهم**
ترتیب در خصوص غسل ترتیبی بنحویکه ذکر شد بلی ابتدا بشستن اعلی در جمیع اعضاء غسل
شرط نیست بلکه ابتدای بشستن اسفل قبل از شستن اعلی نیز جایز است **دوازدهم**
نیت سبب غسل و تعیین آن هرگاه وجوب غسل بسبب نذر و عهد و نحو آن باشد یا آنکه غسل
مستحب باشد بلی در غسل واجب مثل جنابت و نحو آن نیت رفع حدث کافیست و اشتراط
مرقوم احوط است مطلقا و اما موالات پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب می تواند
مثلا سر خود را بشوید و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل
مستحاضه که منقطع نشده باشد لازمست که در ما بین اعضا فصلی واقع نسازد و زود اعضای
غسل را بشوید و تعجیل نماید تا خون بیرون نیاید بدانکه غسل در غالب شرائط و احکام مثل
وضو میباشد و حکم این از و معلوم میشود مگر در ابتداء با علی و موالات که ذکر شد و همچنین اگر شک
کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست یا آنکه شک کند در شستن جانب راست
بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک نکند علی الاقوی بخلاف وضو هر چند احوط
الحاق غسل است بوضو در این حکم و غسل ارتماسی حاصل میشود بفرو رفتن در آب بنحوی که
آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد نه آنکه
غسل بتدریج و کم کم حاصل میشود بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفت
و لازم نیست در غسل ارتماسی خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر آب میتواند غسل
ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل بلکه اشتراط حرکت از جهت احتیاط یا از جهت
وصول آب بزیر قدمین و تمام بشره میباشد و الا لزومش محل اشکال است و بدانکه
اگر غسلهای واجبه جمع شوند یک غسل بنیت همه کفایت میکند و همچنین غسلهای مستحبه اگر
جمع شوند یک غسل کافیست اگر واجب و مستحب هر دو جمع شوند و نیت همه را بکند

در غسل ارتماسی

در تداخل اغسال

جایز است بنابر اقوی هر چند احوط ترک است و اگر نیت خصوص غسل مستحب بکند کفایت از واجب
غسل است و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتیکه اغسال واجبه جمع شوند
و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافی ست از غسلهای دیگر و اگر قصد غیر
غسل جنابت نماید اکتفا بهمان غسل نکند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و وضو ساقط ا
در سایر اغسال بواسطه غسل جنابت پس اگر زن حایض بعد از پاک شدن جنب شود یا قبل از
پاک شدن جنب شود یا آنکه زن جنب بود و حایض شد قصد هر دو غسل نماید در یک غسل
یا قصد غسل جنابت نماید و وضو از برای غسل حیض ساقط است یعنی وضو نمیخواهد پس ظاهر
شد که در تداخل اغسال احوط قصد همه باشد در یک غسل هر چند اقوی اکتفا بیک غسل
بدون قصد تداخل است بشرطیکه قصد رفع حدث اکبر بدون تعیین نماید یا آنکه تعیین یکی نماید بشرطیکه
در بین اغسال اعلی نباشد که در این صورت تعیین اعلی کافی است یعنی تعیین ادنی نه و چنانکه روزه دار
بروزه واجب معین و کسیکه احرام حج بسته است حرام است براو که غسل ارتماسی نماید و
همچنین صحیح نیست غسل ارتماسی عمداً و عالماً از ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتماسی
از کسیکه در موضع غسل جبیره داشته باشد که باید عوض شستن مسح نماید پس براو لازم است
که غسل ترتیبی کند نه ارتماسی و اگر غسل ارتماسی نماید باطل است چه عمداً و چه سهواً و چه جهلاً
و اما احکام جنب پس بدانکه جنب مرتکب هشت چیز نمی شود مگر بعد از غسل اول نماز واجب
و سنت مگر نماز میت که بر جنب حرام نیست و اما اجزاء فراموش شده در نماز پس اندر حکم نماز است
و همچنین سجده سهو بنابر احوط نه سجده تلاوت قرآن و نه سجده شکر دوم طواف کعبه چه واجب
چه مستحب سیم مس کتابت قرآن حتی اعراب آن و همچنین مس اسماء متبرکه خدا و چهارده معصوم
بنابر احتیاط هر چند دلیل واضحی ندارد چهارم داخل شدن در مسجد مکه و مدینه پنجم درنگ
کردن در سایر مساجد بلکه داخل شدن در آنها مگر بجهت گذشتن و مرور نمودن ششم خواندن
چیزی از سوره های عزائم که سوره اقرأ والنجم و الم تنزیل و حم سجده است که حرام است خواندن
هر یک از آنها بر جنب حتی آنکه اگر بسم الله بالقصد این سوره ها بگوید مرتکب حرام شده است
و اگر بخواند آیه سجده را تماما واجب است که سجده نماید هفتم [illegible] گرفتن و اما نوشتن جنب
قرآن را پس حرام نیست بلکه مکروه است و قول بحرمت آن درست نیست و اما مشاهد مشرفه
و روضات مطهره ائمه پس دخول جنب در آنها نیز حرام نیست بنابر اقوی هر چند احتیاط

شدید در ترکست حتی در رواق شریف و صحن مبارک خصوص برای غیر زوار بلکه احوط آنست
که مرور بر رواق و صحن شریف نیز نکند مثل مسجد الحرام بلکه احوط آنست که با امکان داخل روضات
انبیا و امامزاده نیز نشود بلکه بهتر آنست که جنب داخل خانه سادات نیز نشود و همچنین دخول
حایض و نفسا بمشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروه است مگر اینکه سبب تلویث حرم و ضریح و هتک
حرمت حرم شود که درین صورت حرام است هشتم چیزی در مسجد گذاشتن و بر حایض
و نفسا نیز این چیزها حرام است و اگر این امور مذکوره واجب شود غسل برای اینها نیز واجب
میشود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه بسبب غیر واجب میشود از امور مذکوره و نحو آن
مثل نذر و عهد تتمه در بیان چند مسئله است اول آنکه اگر شخصی در اثنای غسل ترتیبی
محدث بحدث اصغر شود و تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل وضو بگیرد بلکه احتیاط نیست که غسل
را اعاده نماید و اگر تمام نکند و اعراض کند از اتمام غسل ترتیبی و غسل ارتماسی نماید شاید
بهتر باشد بدون حاجت بوضو و اگر در اثنای غسل محدث بحدث اکبر واقع شود اگر بحال حدث
است که غسل برای آن میکرد اعاده لازم است در غیر سلس المنی و مستحاضه مثل اینکه
در اثنای غسل جنابت دوباره جنب شد و همچنین اگر حیض یا نفاس یا آنکه اعلی از اول باشد
مثل جنابت در اثنای غسل مس میت پس اتمام غسل اول فایده ندارد بلکه باید غسل دیگر نماید
برای رفع حدث اول و ثانی با قصد تداخل علی الاحوط یا بدون قصد تداخل علی الاقوی
بشرطیکه قصد رفع حدث بدون تعیین نماید یا آنکه تعیین اعلی نماید چنانچه در تداخل گذشت
و اگر آن حدث که عارض شده در اثنای غسل همان حدث نباشد و حیض و نفاس نباشد و اعلی
نیز نباشد مثل مس میت در اثنای غسل حیض یا جنابت پس احوط در این فرض حکم به بطلان
غسل است هر چند قول بعدم بطلان غسل خالی از قوة نیست و اگر در اثنای غسل مستحب
مثل غسل جمعه و غسل احرام حدث اکبر واقع شود غسل باطل میشود هر چند اولی اعاده است
والله العالم دوم آنکه در ما سوای غسل جنابت وضو واجب است و مخیر است در تقدیم و
تاخیر وضو هر چند احوط تقدیم وضو میباشد سیم آنکه اگر بعد از غسل جنابت بسبب انزال
یا جماع بدون انزال رطوبت مشتبه ببیند اگر استبرا و بول هر دو کرده باشد بر او چیزی
نیست و آن رطوبت پاک است و اگر استبرا بعد از بول نکرده است وضو بگیرد و اگر
هیچ کدام را نکرده است اعاده غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابقه از نماز

مثل آنکه در اثنای غسل جنابت
دوباره جنب شد

نظیر مستحاضه بعد از اینها می آید

از نماز وغیره همه صحیح می باشند واگر استبرا کرده و بول نکرده خصوص با امکان بول پس
اگر بعد از بول یا در حال بول رطوبت مشتبه به بیند که احتمال منی بودن بدهد واجب است
که غسل دیگر کند وغسل سابق او نیز صحیح است بلکه احوط آنست که جنب ها وامیکه استبرا وبول
نکرده وغسل کرده اعاده غسل نماید بمجرد بول هر چند رطوبت مشتبه ظاهر نشود **فصل دوم**
در حیض و احکام حایض است بدانکه خون حیض گرم و سیاه و تازه و جهنده است و با سوزش
بیرون مے آید در غالب اوقات وگاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه ضعیفه دو مرتبه در دو
ماه پی در پی موافق هم و مثل هم در عدد و وقت خون به بیند و قطع شود صاحب عادت
عددیه و وقتیه هر دو است واگر یکدفعه پنج روز و یکدفعه هفت روز مثلا در اول ماه به بیند
این صاحب عادت وقتیه است نه عددیه واگر یکدفعه اول ماه و دفعه دوم مثلا آخر
ماه به بیند و هر دفعه پنج روز باشد این صاحب عادت عددیه است نه وقتیه وبعضی تصریح
نموده اند که هرگاه عادت قرار گرفت وبعد تغییر یافت و دو دفعه مثل هم دید غیر عادت
اول عادت دوم معتبر است وهمچنین اگر غیر عادت اول وثانیه در مرتبه سیوم و دو دفعه
مثل هم خون به بیند غیر اول و دوم عادت سیمی معتبر است وهکذا وهرگاه ضعیفه
شک کند که خون از او خارج شده یا نه قرار دهد برآنکه خارج نشده وتفحص نیز لازم نیست
چه در نماز باشد چه خارج از نماز واگر چیزے از او خارج شود وشک دارد که خون است یا نه
تا علم بخون بودن ندارد پاک است مثل بول ومنی وسائر نجاسات اما اگر خونی بجامه
خود به بیند ونداند که از حیضش آمده یا از جاے دیگر از بدنش آن خون نجس است وغسلے
بر او نیست واگر خونش مشتبه بنفاس شود مثل آنکه چیزے بیرون آید وشک کند که انسان است
یا مبدأ انسان یا غیر آن حکم بحیض مے شود خصوص اگر صفت حیض در آن باشد وخصوص
اگر ایام عادت حیضش باشد واگر دختر پیش از نه سالگی خون به بیند حیض نیست بلکه
استحاضه است واگر موجب غسل باشد بعد از تکلیف واجب است غسل بجا آورد از برای
عباداتش وهمچنین هر خونی که زنها بعد از سن یاس می بینند حیض نیست بلکه استحاضه است
وزن یائسه میشود بعد از پنجاه سال اگر غیر قرشیه باشد واگر قرشیه باشد بعد از شصت
سال بنا بر مشهور واگر شک در بلوغ داشتن باشد وخونش با صفت حیض باشد
باشرایط حیض حیض است وعلامت بلوغ است وهمچنین اگر غیر قرشیه شک در پنجاه سال

داشته باشد و سیده شک در شصت سال داشته باشد و خون ببیند و کمتر از سه روز
زیاده بر ده روز نباشد حیض است خصوص اگر بصفت حیض باشد و اگر مشتبه شود
بخون بکارت باید امتحان کند باین نحو که پنبه بردارد و لحظه صبر کند پس اگر پنبه طوق دار
بیرون آید خون بکارت است والا خون حیض است و اگر ممکن نشود که اختبار خود کند
و بشناسد باید بهر حالتی که پیش بوده بهمان عمل کند چه استحاضه چه قروح و جروح و چه حیض
و اگر حال سابقش معلوم نشود بهتر آنست که باحتیاط عمل کند از ترک حایض و عمل
مستحاضه تا معلوم شود و امّا اگر ممکن باشد که اختبار خود کند و نکند و نماز کند نمازش باطل
احتیاطا اگرچه بعد معلوم شود که حیض هم نبوده بلی اگر ترک اختبار بجهة غفلت یا
نسیان یا نحو آن باشد ضرر ندارد و باید خون حیض در تمام سه روز متصل مستمر باشد
هر چند در باطن رحم باشد که هر وقت پنبه بردارد و لحظه صبر کند و بیرون آورد پنبه خونین
آلوده باشد اگرچه خون خود بخود بیرون نیاید و اگر پنبه پاک بیرون آید و خون آلوده نباشد
حیض نیست و شب اول و شب چهارم را اعتبار نیست و خارج از سه روز است همچنین
شب یازدهم که استحاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمی شود و استحاضه
زمان معینی ندارد و هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند حیض نیست و هرگاه
در طهر مثلا خون دید و ظاهر شد تا ظهر روز چهارم و در باطن رحم موجود بوده که هر وقت
اگر پنبه داخل میکرد رنگین بیرون می آمده لیکن بخودی خود ظاهر نشده بجهت کمی آن
آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است اوّل آنکه خارج شود هر چند
بقدر ذره باشد پس اگر خون حیض در رحم سه روز یا بیشتر بماند و لکن هیچ خارج نشده
حکم حیض براو جاری نیست دوم آنکه کمتر از نه سال و زیاده بر پنجاه سال در غیر
قرشیه و شصت سال در قرشیه نباشد والا استحاضه است نه حیض سیم آنکه کمتر از
سه روز و زیاده بر ده روز نباشد چهارم آنکه این ۳ روز متصل هم باشند چنانچه
گذشت که سه روز متفرق ضمن ده روز کفایت نمیکند در حکم کردن بحیض پنجم آنکه این
خون در این سه روز مستمر باشد بنحوی که گذشت بلی استمرار خروج شرط نیست ششم
آنکه ایام ثلثه تمام باشند هر چند بتلفیق باشد چنانچه گذشت و هرگاه سه روز مستمر خون
دید و قطع شد پیش از ده روز باز روز دهم دید و قطع شد تمام حیض است با ایامیکه خون

صبر

خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون دید و قطع شد باز روز دهم دید اما قطع نشد تا
یازدهم یا دوازدهم خون اول حیض است و دوم استحاضه در غیر ذات العادة و اما ذات العادة
پس بقدر عادتش حیض است اگر خون با یام عادت برسد و باقی استحاضه است و اگر میان دو
خون که بصفت حیض باشد ده روز فاصله نشود با استحاضه یا پاکی هر دو خون حیض است و
صاحب عادة و تقیه در وقتش اگر خون به بیند ترک عبادت کند اگرچه بصفت حیض نباشد
و اگرچه یک روز یا دو روز هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن حیض که باید آن
وقت عبادت را ترک نکند و صاحب عادة عدد به اگر خون دید بصفت حیض ترک عبادت
کند و اگر صفت حیض ندارد اقوی نیز ترک عبادت نباشد بجز در روز پیش از استقرار تا
سه روز و لکن اگر ترک کند آنچه را که بر حائض حرام است ~~و بجا آورد و آنچه را که بر حایض حرام~~
نیست و بجا آورد آنچه را که بر مستحاضه واجب است تا معلوم شود بهتر است و بر طبق احتیاط
است آنست تروک حایض و عمل مستحاضه بر سبیل اجمال و تفصیل در رساله دیگر ذکر شده
و اما اگر خون از عادتش بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خود را حایض بداند
باکی نیست خصوص اگر صفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید مابین تروک حایض و
اعمال مستحاضه بهتر است خصوص اگر صفت حیض نداشته باشد و بعد از صبر تا ده روز اگر
بده ایستاد معلوم می شود که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد پس حکمش می آید و زنیکه عادتش
قرار نگرفته باشد و خونش بصفت حیض نباشد یا آنکه مبتدئه باشد که تازه خون دیده باشد در
اول دیدن خون قبل از سه روز اگر احتیاط نماید به تروک حائض و اعمال مستحاضه بهتر است
هر چند اگر خود را حایض بداند باکی نیست و اگر کمتر از سه روز خونش قطع شود و بعد در سه روز
دیگر مستمر دید دوم هم حیض است اول استحاضه اگرچه خون اول در زمان عادتش هم بوده
باشد و اگر ذات العادة در تمام عادتش خون دید و بعد از عادتش هم قطع نشد تا از ده
گذشت و تمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش یا آنکه تمیز موافق با عادت باشد همان زمان عادت
حیض است و زیاده استحاضه و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد و ممکن باشد
حیض بودن هر دو مثل اینکه تمیز بعد از فصل بده روز حاصل شد حکم میشود که ایام عادت و
تمیز هر دو حیض است هرگاه ده روز فاصله نشود و لکن مجموع زمان عادت و تمیز از ده
نگذرد و هر چه حیض است و اگر از ده بگذرد رجوع بزمان عادت و عدد عادت اولی است

از رجوع به تمیز و مبتدئه و مضطربه که عادت برای او مستقر نشده باشد یا آنکه نسیان عادت
کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هرچند بطور اجمال باشد همین که خون ایشان از ده
بگذرد عمل به تمیز کنند اگر تمیزی در خون ایشان باشد پس هرچه بصفت حیض است حساب
حیض کند و هرچه بصفت استحاضه است عمل استحاضه کند بشرط آنکه خونیکه بصفت حیض است
کمتر از سه و زیاده بر ده نبوده باشد و اگر تمیز یا شرط تمیز در او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه
و زنیکه عادت مستقره ندارد بعدد وقت عادت خویشان خود یا بعدد عادت ایشان عمل
کند و اگر مختلف باشند غالب را بگیرد و اگر ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد اگر خون مستمر باشد
تا یکماه مخیر است ما بین آنکه سه روز در یک ماه و ده روز در ماه دیگر یا در هر ماه شش روز
یا هفت روز را حیض قرار دهد و هرگاه خونش مستمر نشده تا یکماه بلکه همان تجاوز از ده نموده باز مخیر است
ما بین سه و هفت و میتواند ده روز را حیض قرار دهد مگر آنکه یقین کند که حیضش بده روز نمیرسد
پس در اینصورت هر قدر که یقین بخلافش ندارد حیض قرار دهد و اگر این را هم نداند اگر
هفت روز قرار دهد بهتر است و باقی را استحاضه و هرگاه صاحب وقتیه خونش از ده روز
بگذرد و صفت حیض را نداشته باشد و بعد از عادتش صفت حیض را داشته باشد و ممکن
نباشد که هر دو حیض باشد عادتش را حیض قرار دهد اگرچه صفت حیض را نداشته باشد و اگر
ضعیفه احتمال پاک شدن دهد واجب است که استبراء باطن کند باین طریق که پنبه بردارد و در فرج
صبر کند و بعد ببیند اگر آلوده بخون است پاک نیست و اگر آلوده بخون نیست پاک است و واجب
است که غسل کند مگر آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر در حالت پاکی شک دارد که پیش از ده
روز باز خون عود میکند یا نه باز واجب است که غسل کند و عبادت کند و اگر مظنه دارد که عود میکند
باز واجب است که غسل کند و عبادت کند بطریق اولی بلکه اگر مظنه دارد که خون عود میکند احتیاطاً
غسل کند و نماز کند هرچند اگر عادت بعود دارد و پیش از ده روز غسل نکند و صبر کند تا پاکی بیست
اگرچه این صورت هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است و اگر بعد خون نبیند
تا ده روزش گذشت همان غسل کفایت میکند بدانکه حرام است بر حایض داخل شدن
در هر عبادتیکه مشروط بطهارت است و اگر بجا آورد صحیح هم نیست مثل غسل و نماز و روزه و حرام
است جماع کردن در قبل حایض با علم بحیض و در جواز وطی در دبر حایض اشکال است احوط اجتناب
است هرچند جوازش قوی است و وقتیکه از دبر حیض نه بیند و احوط در صورت حیض

بودن از وی اجتناب از وطی قبل نیز می باشد امّا کفاره وطی در قبل حایض اگر زن ازاو باشد مرد باید
در اول حیض هیجده نخود و در وسط آن نه نخود و در آخر آن چهار نخود و نیم طلای مسکوک کفاره بفقرا
دهد و قیمت طلا هم اگر بدهد کفایت میکند بنابر اقوی و قول زن در حایض بودن و پاک بودنش
مسموع است و هرگاه بعد از وطی خلاف اعتقاد شخص معلوم شود باول یا وسط یا آخر حیض اعتبار کند
بآنچه در واقع بوده نه باعتقادش و همچنین است گمان حرّه بودن یا امه بودن بجهة کفاره دادن
و اگر کسی عاجز از کفاره باشد انتظار وسعت بکشد که بدهد و استغفار نیز نماید که در بعضی اخبار هست
که استغفار بدل است از کفاره هر چند توبه و استغفار کفاره را ساقط نمیکند علی الاحوط و کفاره
وطی کنیز در حیض تصدق بسه چارک از گندم یا جو میباشد و بهتر دادن ده چارک است بده مسکین
و وضو ساختن پیش از غسل حیض و غیر آن از غسال شرط صحت غسل نیست بلکه غسل
بی وضو هم صحیح است لکن نماز نمیتواند بخواند مگر بعد از غسل و وضو جمیعا چه وضو پیش از غسل
باشد چه بعد از آن یا در اثنای آن لکن پیش از غسل افضل بلکه احوط است چنانچه گذشت و هرگاه
زن پاک شده باشد از حیض و لکن هنوز غسل حیض نکرده باشد وطی با او جایز است با کراهة و اگر
فرج خود را بشوید کراهتش کمتر میشود و حایض قضا نمیکند نماز یومیه را و احوط قضا نمازیست
که بنذر یا شبه نذر یا بکسوف و خسوف واجب شده و هرگاه از اول وقت بگذرد بقدر اقل واجب
از ادای نماز بحسب حالتش از کندی و تندی و قصر و تمام و جمع شرائط از طهارة و غیر آن
پس اگر بقدر قصر در سفر و تمام در غیر سفر بگذرد و بجا نیاورده حایض شود قضا براو واجب است
و امّا هرگاه از اول وقت درک کند کمتر از اقل واجب را واجب نیست براو قضا نماز هر چند
در نماز چهار رکعتی سه رکعت را درک کند و در نماز سه رکعتی دو رکعت را درک کند و در نماز دو رکعتی
یک رکعت تمام را درک کند و اگر از اول وقت بقدر تمام واجب و از آخر وقت بقدر یک رکعت
درک کند و لکن با تیمم از جهة عدم قدرت بر استعمال آب بجهة نبودن آب یا بجهة خوف ضرر و نحو
آن از موجبات تیمم غیر ضیق وقت واجب است ادای آن علی الاحوط و اگر در اول وقت
بجهة عروض حیض و بعد از پاکی در آخر وقت ترک کند ادا و آنرا لازم است قضاء علی الاحوط
و همچنین اگر قبل از وقت با طهارت بوده و همه شرایط دیگر جمع بوده و همه شرایط دیگر جمع
بوده که وقت داخل شده و آنقدر گذشت که ادای اقل واجب از تمام نماز ممکن بوده که عذر
مسقط تکلیف عارض شده قضا لازم است علی الاحوط هر چند وجوب قضا مشکل است و امّا

اگر طهارت اضطراریه بجهت عدم وسعت وقت باشد نه بجهت نبودن آب مثلا در این وقت نه
ادا لازم است و نه قضا هرچند احوط ادا بیا باشد و با عدم ادا قضا نیز احوط است و سنت است
که حایض در وقت نماز وضو بسازد و در موضع پاکی با امکان نمازش رو بقبله بنشیند و مشغول
بتسبیح و تهلیل و حمد خدا و صلوات و تسبیحات اربعه و تلاوت قران شود اگرچه درین وقت و در
غیر این وقت در حق حایض تلاوت قران کراهت دارد یعنی ثوابش کمتر می باشد و مکروهست که
حایض خضاب کردن و قران همراه داشتن و دست بحاشیه قران رسانیدن و روغن مالی
نمودن و از مسجد عبور کردن و هرگاه زن جنب حایض شود غسل جنابت نکند که صحیح نیست
تا پاک شود و بعد از پاکی به نیت هر دو یک غسل کند کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصل سیم
در احکام مستحاضه است بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات فاسد و زرد و رقیق و صاف است
و بسستی و سنگینی خارج می شود بدون سوزش بخلاف حیض و خون استحاضه بحسب عادت یکه
دارند که پنبه را بقدر متعارف بر میدارند و بر روی کهنه میگذارند و می بندند بر روی فرج و
مطابق فرج میگیرند و مانعی از نفوذ خون نداشته باشد و سنگین نباشد بعد از بستن بقدر
متعارف که نه بسیار طول دهد و نه بسیار زود بگیرد بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما
قلیله آنست که خون به پنبه برسد و پنبه را سوراخ نکند که فرو رود و متوسطه آنست که خون پنبه
را سوراخ کند و فرو رود و کثیره آنست که خون به پنبه فرو رود و بگذرد از پنبه و بکهنه برسد و
شرط است در حدوث حدث استحاضه مطلقا اینکه خون از باطن خارج شود هرچند بقدر یک قطره
باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافی است بعد از خروج بمقدار مذکوره وجود خون در باطن
بنحویکه توان بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیاید بالمره هرچند در باطن موجود باشد اثری برآن
مترتب نمی شود و هرگاه از رحمش خون استحاضه آید واجب است که اختبار خود کند که خون او
چه قسم از استحاضه است اگر معلوم شد که چه قسم از خونست بهمان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن
نباشد تحصیل علم اگر ابتدای خون باشد استحاضه قلیله حساب کند و اگر ابتدای خون نباشد
عمل بحالت سابقه نماید و حکم استحاضه قلیله آنست که واجب است در صورت متصل بودن
خروج خون آنکه پنبه را عوض کند و در صورت رسیدن خون به پنبه و ظاهر فرج را که در وقت
نشستن بر دو قدم ظاهر میشود بشوید بلکه قدری از باطن فرج را نیز من باب المقدمه بشوید
و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضو بسازد و در حال وضو و نماز فرج خود را محکم ببندد

در احکام استحاضه منقطعه است

ببیند و بعد از وضو بلا فاصله نماز کند و نماز احتیاط و شکوک و اجزای منسیه مثل تشهد و سجده سهو
حاجت بوضوء علیحده ندارد بلکه بوضوء همان نماز آنها را بجا آورد و بهتر آنست که از برای هر دو رکعت نماز
هم یک وضو بجا آورد و در متوسطه همه آنچه را که در قلیله بجا می آورد بجا آورد و علاوه بر آن غسل هم برای
نماز صبح بجا آورد و اگر پیش از صبح خون متوسطه ببیند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای
نماز ظهر و عصر یک غسل بکند احتیاطا وجوبا و همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و
عشا یا بعد از نماز عصر متوسطه شود و همچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه با استحاضه قلیله
بجا می آورد از تغییر پنبه بلکه خرقه بشرط وصول نجاست و شستن فرج و وضو بجهة هر نماز واجب
و علاوه بر آن غسل نماید یکی برای نماز صبح و یکی بجهة نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا
و هرگاه استحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز قطع شود باره از برای نماز دیگر غسل باکی کند و جایز
نیست که مستحاضه کثیره زیاده از دو نماز را بیک غسل جمع کند ولکن جایز است از برای هر نماز یک
غسل کند هرگاه فاصله عرفیه نشود میان دو نماز یا آنکه فاصله شود بچیزیکه در حکم نماز است و اگر فاصله
عرفیه شود یا فاصله شود بچیزیکه در حکم نماز نباشد واجب است از برای هر نمازی غسل کند و هرگاه
بعد از شروع در غسل یا وضو خونی از ضعیفه خارج نشود تاخیر نماز از غسل یا وضو ضرر ندارد
و اگر بعد از غسل پیش از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود و غسل رفع حدث استحاضه
باید بکند و بغسل اول اکتفا کند چنانچه اگر در ظاهر تنها قطع شود و زمان گنجایش وضو و غسل و
نماز را داشته باشد اعاده طهارة نماید علی الاحوط و اگر وقت تنگ باشد حتی به تیمم نمودن بهمان
غسل نماز کند و اگر وسعت تیمم را داشته باشد دو تیمم کند یکی برای وضو و تیمم دیگر برای غسل و بغسل
اول بعد از انقطاع در ظاهر به تنهائی بدون دو تیمم اکتفا نکند احتیاطا و اگر شک در وسعت وقت
برای اعاده غسل یا تیمم داشته باشد اکتفا بهمان غسل نماید اگرچه احتمال بدهد که در باطن رحم نیز قطع
شده ولی اگر بعد معلوم شود که در باطن رحم قطع شده بود اعاده طهارة نماید بلکه نماز را احتیاطا
اعاده نماید اما اگر در اثنای نماز خون قطع شود از باطن رحم و علم بوسعت وقت داشته باشد
نماز را قطع کند و اعاده طهارت و نماز نماید و اگر نماز را تمام کند و اعاده طهارت و نماز نماید احوط است
و همچنین است اگر خون از باطن قطع نشده و از ظاهر نیز بالمره قطع نشده ولکن سست شود و آرام
بگیرد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی از اوقات خارج نشود و زمان عدم خروج گنجایش اعاده
طهارت و صلوة یا احدهما را داشته باشد و بقدر اعاده طهارت و نماز وقت داشته باشد اعاده

کند و اگر خون در اثنای نماز آرام گرفت و نه فهمید که در باطن قطع شده بود بعد فهمید که قطع شده
اعاده طهارت و نماز نماید و حکم انقطاع کثیره در اثنای غسل حکم انقطاع کثیره در اثنای نماز است
و اگر زن یقین کند بآرام گرفتن خون او در زمانیکه گنجایش طهارت و نماز را دارد واجب است انتظار
آن زمان را با امکان در نزد بعضی لکن اقوی عدم وجوب انتظار میباشد و هرگاه استحاضه
متوسطه رو دهد درست پیش از نماز مغرب و عشا تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح
واجب است و هرگاه بعد از نماز صبح خون متوسطه به بیند و قطع شود از برای نماز ظهر احوط غسل
است و واجب است که ضعیفه حفظ کند خود را از خون در طهارت و نماز بقدر امکان که خون از او
خارج نشود چنانچه گذشت اگر تقصیر کرد در حفظ کردن خود و خون خارج شد در بین نماز اعاده نماز
نماید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید و اگر حفظ کرد و لکن خون خارج شود بجهة غلبه در یاد رستن
ضرر ندارد و هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده کند
و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند و هرگاه مستحاضه غسل کند و وضو بسازد و خود را از خون بشوید نقاست
یا و ضرر ندارد و هرگاه مستحاضه کثیره پیش از هر نماز خون او قطع شود باز به بیند شبانه روزی پنج
غسل بر او واجب میشود بشرط آنکه زمان قطع وسعت اعاده غسل را داشته باشد و اگر در بین
غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث اصغر مثل بول و غیره عارض شود تجدید غسل لازم نیست
خصوص اگر بغیر اختیار باشد پس میتواند اکتفا کند باتمام آن غسل یا بهمان غسل و لکن وضو
بسازد هر چند در سابق وضو گرفته باشد و نماز کند و احوط اعاده وضو و غسل است هر دو بعد از
نماز و اگر در بین غسل استحاضه حدث اکبر سرزند و همان حدث باشد که غسل از برای او میکند یا پستر
باشد مثل آنکه متوسطه عارض شود در اثنای غسل کثیره اعاده نکند غسل را اگر تقصیر در حفظ خود از
خون و تقصیر در تعجیل در اتمام غسل یا تاخیر در شروع بنماز نکرده باشد و اگر غیر آن حدث سرزند یا اکثر
از آن باشد مثل آنکه در اثنای غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه مباین باشد مثل مس میت یا
جنابت اکتفا بآن غسل نکند و از برای آن حدث غسل دیگر بکند بلکه علی الاحوط اعاده غسل اول نیز
نماید یا آنکه در غسل دیگر قصد تداخل نماید **فصل چهارم** در احکام نفاس است بدانکه ضعیفه
بعد از وضع طفل یا سقط آن اگرچه مضغه یا علقه باشد اگر خون به بیند و تا ده روز قطع شود
یا کمتر از ده روز یا در ظرف ده روز هر چند بلحظه باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک در
ولادت دارد نفاس نیست و تفحص در تشخیص هم واجب نیست و خون پیش از تولد طفل حیض

حیض نشود بدو شرط یکی آنکه در سه روز متوالی ببیند و دیگر آنکه با نفاس ده روز فاصله باشد والا
حیض نیست و هرگاه با خروج طفل خون خارج شود نفاس است بنا بر اقوی و تمام طفل که تولد شد
ابتداء ده روز نفاس است اگرچه بطول انجامیده باشد تولد طفل و هرگاه ضعیفه در وقت تولد طفل
خون دید و پاک شد و در روز دهم باز خون دید و پاک شد تمام ده روز نفاس است و هرگاه بعد از
تولد طفل خون ندید و روز پنجم دید تا روز دهم قطع شد نفاسش همین پنج روز بعد است چنانچه
اگر در روز دهم مثلا خون دید بمقدار لحظه همان لحظه نفاس است و هرگاه بعد از تولد تمام طفل
خون دید و تا ده روز هر وقت که خون قطع شد نفاسش همانست و هرگاه خون از ده روز
تجاوز کند اگر عادة در حیض ندارد ده روز را نفاس بگیرد و اگر عادت در حیض دارد عادتش را
نفاس بگیرد و زاید بر عادتش را استحاضه قرار دهد و احوط آنست که جمع کند ما بین تروک نفسا
و اعمال مستحاضه و احوط از آن قضا کردن نماز هست بعد از عادتش تا ده روز و هرگاه خون
نفاس در بین ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت و در بین ده روز باز خون
دید معین است از برای او افطار کردن خواه صاحب عادة باشد و قبل از انقضای عادتش
باشد یا غیر ذات العادة باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط اتمام صوم و قضا آنست و همچنین
حکم نمازش و اگر ضعیفه صاحب عادة هفت روز در حیض بوده باشد مثلا و بعد از تولد طفل خون
نبیند تا هشتم و روز هشتم خون ببیند و از ده روز بگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط
آنست که آنچه نفسا باید ترک کند و آنچه مستحاضه باید عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضا روزه را
بگیرد احتیاطا و هرگاه صاحب عادة هفت روز در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده بگذرد
هفت روز را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را خون ببیند
و از ده بگذرد همان روز هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول مثلا خون دید و قطع شد باز روز
هفتم خون دید و از ده گذشت تا هفتم را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه و هرگاه روز اول
خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا آنکه روز هفتم عادة حیضش گذشت و در روز هشتم دید و قطع نشد
و از ده گذشت همان روز اول نفاس و باقی استحاضه است و احوط آنست که این سه روز را
باحتیاط عمل کند که تروک نفسا و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازم است از برای نفسا
استبرا با احتمال انقطاع تا معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و واجب است غسل از
برای انقطاع حقیقی نفاس و آنچه بر حائض حرام است بر نفسا هم حرام است از مقاربت و

مس کتابت قرآن وغیر آن از عبادات وقرائت سوره های سجده واجب ومکث در مساجد وصحیح
نبودن طلاق ودخول در مسجدین ومکث در سایر مساجد وغیره ومکروهست بر نفساء هر شیء منع
بردن ما بین ناف تا زانوی او وخضاب وتلاوت قرآن ومستحبست که نفساء در وقت نماز وضو
بسازد ومشغول ذکر شود مثل حایض ونهایت نفاس ده روز است اگر چه اولی رعایت احتیاط
است تا هجده روز بجمع نمودن احکام استحاضه ونفاس وهرگاه ضعیفه دو طفل بزاید تولد طفل
دوم اول ده روز است پس ممکن میشود که هرگاه زن سه طفل بزاید هر یک بفاصله ده روز
نفاس او سی روز باشد واقل طهر میان دو نفاس معتبر نیست فصل پنجم در غسل مس میت
است بدانکه غسل واجب است برای مس بدن میت آدمی غیر شهید بنا بر اقوی هر چند
معصوم باشد بعد از سرد شدن تمام بدن قبل از تمام غسل صحیح چه مس بدن باختیار باشد یا باضطرار
چه باقصد باشد چه بی قصد ومس میت بتولد نیز حاصل میشود علی الاحوط پس لازم است
غسل مس میت بر مادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود بسبب مس باطن رحم وباطن فرج خصوص
بسبب مس ظاهر فرج ونحو آن هر چند مس ضرور در حین تولد وخروج آن طفل میت باشد واما اگر
بعد از تولد مس حاصل شود هر چند بی اختیار وبی قصد باشد پس غسل لازم است علی الاقوی
هر چند مس باطن فرج حاصل شود بلی لازم نیست غسل بمس لباس میت وعرق او وخون میت
ومنی او وچرک میت که مانع وحاجب مس بدن شود وهمچنین لازم نیست بمس کسیکه موت او
یقین نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی وهمچنین لازم نیست غسل بمس سقط
قبل از تمام خلقت وقبل از چهار ماه وهمچنین لازم نیست بمس گوشت بدون استخوان یا استخوان
بی گوشت چه از مرده وچه از زنده اگر چه سال بر او نگذشته باشد هر چند بهتر آنست که غسل کند
برای مس استخوان مطلقا خصوص اگر استخوان از میته باشد که نا شسته غسل داده اند وخصوص اگر
سال بر او نگذشته باشد چنانچه در حدیث است وشاید مراعات سال بجهة قوه احتمال چسبیدن
گوشت باشد قبل از یکسال پس لازم نیست غسل مس میت بمثل مس دندان جدا شده چه از خود
وچه از غیر وچه از مرده وچه از زنده هر چند گوشت کمی با دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که
مشتمل بر گوشت واستخوان هر دو باشد لازم است غسل حتی اگر این قطعه از زنده جدا شده باشد
علی الاحوط هر چند آن قطعه هنوز سرد نشده باشد وهمچنین لازم نیست غسل بمس شهید که
غسل از او ساقط است وبمس بدن میت در حال گرمی اصلی واما گرمی عرضی مثل هوا

هوای بسیار گرم و حمام گرم و نحو آن پس تقدیر بقاء حرارت اصلیه نوبت و احتیاط اولی است
بغسل کردن و اگر بعض عضو سرد شود مس آن موجب غسل نمی شود و اگر بعد از تمام شدن
اغسال ثلثه در عضوی مس آن عضو نماید غسل واجب است علی الاقوی چنانچه واجب است
غسل بمس میت بعد از تمام شدن و غسل لی اقوی عدم وجوب غسل است بمس عضو در وقتی
که میت را غسل داده باشند بغسل اضطراری مثل اینکه میت را غسل داده اند بغسل بقراح تنها
ولکن نه بسدر و کافور از جهت نبودن آنها یا آنکه بجهت نبودن آب بقدر کفایه اقتصار بدو غسل یا
یک غسل شد اقوی در این صور و سایر صور غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل مس است و هر چند
احوط غسل نمودن است خصوص در جائیکه با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسلیکه متعذر شده
است و اما در جائیکه تیمم داده شود بدل اغسال ثلاثه پس اقوی وجوب غسل است بمس چنانچه
نسبت بمشهور داده اند و مثل تیمم است غسل کافر مسلم را در حال اضطرار که مرد مسلم پیدا نشود
و همچنین مثل تیمم است غسل اهل خلاف میت را چه آن میت از اهل خلاف باشد اگر غسلش
را لازم بدانیم یا آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق لکن
لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب مس در اینجا
بسیار ضعیف است و فرق نیست در وجوب غسل مس میان آنکه مس باطن بباطن میت
شود یا ظاهر بظاهر یا مختلف بلکه احوط آنست که غسل نماید هرگاه مس نماید جزوی را که صاحب
حیوة نباشد هر چند بجزوی باشد که آن نیز صاحب حیوة نباشد خصوص در مثل ناخن و مو و اگر
مس کننده صغیر یا کبیر دیوانه یا بیهوش باشد واجب است که بعد از کمال غسل نماید هر چند عدم
لزوم غسل بر صغیر غیر ممیز خصوصا اگر خارج شود صغیر از فرج یا در مرده خالی از قوت نیست مثل عدم
لزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده از او خارج شود و مس در حین خروج بهمان خروج فرض
شود نه بعد از خروج تمام یا بعض آن چنانچه گذشت هر چند احوط غسل است در هر دو فرض حتی
بر صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت بدون مس بدن میت باعث غسل نمی شود و مس کننده
اگر کافر باشد یا آنکه کافر شود یا آنکه آن میت کافر باشد غسل بمس آن لازم است بلی لازم نیست
غسل بمس کسیکه پیش غسل نموده تا آنکه اجرای حد بر او نمایند هر چند احوط غسل نمودن بمس او
می باشد و با وجود حدث مس میت میتوانند که داخل مسجد شوند و روزه بدارند و سوره عزائم
بخوانند پس حکم این حدث اگر حکم حدث اصغر است مگر آنکه رفع این حدث محتاج بغسل است

و بوضو رفع نمی شود و کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است مگر اینکه این غسل محتاج بوضو میباشد
از برای نماز و نحو آن و اقوی آنست که مس میت ناقض وضو میباشد چنانچه اقوی آنست که مس
میت در حال خشکی سبب وجوب شستن دست و نحو آن نمی شود هر چند احوط است و اگر مس
کند و شک کند که این مس باعث وجوب غسل می شود یا نه بجهة احتمال آنکه بدن میت نباشد یا آنکه
آدمی نباشد یا مرده نباشد یا آنکه شهید باشد یا آنکه مس بموی یا بر مو و نحو آن حاصل شده یا
اگر لازم بدانیم غسل را بمس جنین یا بچیزی که در او حیوة حلول نمیکند یا آنکه در حال سردی
تمام بدن مس نکرده باشد یا آنکه موت یا سردی در میان افراد بسیار از محصوره و غیر محصوره
مشتبه شود و مس بجمیع افراد نشود یا بجهة آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل
هرگاه شک در اصل مس نماید که مس کرده یا نه هر چند مظنه بمس کرده باشد یا آنکه عدل واحد
یا امین خبر دهد بلی اگر عدلین خبر دهند بمس پس واجب است غسل چنانچه احوط در جمیع صور
مزبوره غسل نمودن است خصوص اگر ندانند که مس قبل از تمام غسل است یا بعد از آن و خصوص
با اخبار امین یا عدل واحد و این غسل واجب است بجهت غیر که نماز و نحو آن باشد و بنفسه واجب
نیست مثل سایر اغسال که بنفسه واجب باشند و اگر بعضی از اعضاء یا اجزاء انسان
بمیرد و خشک شود و لکن جدا نشده باشد مس آن عضو باعث غسل نمی شود بر دیگری و بر همان
شخص نیز نمی شود هر چند بریده شود بلی اگر مس بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است
بر کسیکه از او بریده و بعد از بریدن مس نموده و بر دیگری هم اگر مس بعد از انفصال حاصل
شود نظیر حمل که گویا حمل و حامل در هر یک نسبت بدیگری قبل از انفصال حدوث مس نشد بلکه
بقاء مس است از چیزیکه هنوز منفصل نشده بلی طفل زنده بر روی سینه مادر بمیرد یا کسی دست [illegible]
بر محتضر و قبل از انفصال دست آن محتضر بمیرد غسل لازم است چنانچه اگر یکی از دو نفر که با
هم چسبیده ماند و تا دو نفر اند بمیرد بر دیگری غسل مس بلکه بر شخص دیگری غیر از این دو نفر
بمس هر دو ماند و هم لزوم غسل مشکل است و احتیاط واضح است و طفلیکه سقط شده پیش از آنکه
تمام الخلقه شود و پیش از دمیدن روح از رحم بیرون آید قبل از چهار ماه احوط آنست که
بمس او غسل کنند هر چند عدم لزوم غسل قوی است چنانچه گذشت و اگر در اثنای صلوة
مس میت حاصل شود اقوی وجوب غسل و بطلان صلوة است و کافیست یک غسل از برای
مس متعدد چه در یک میت فرض شود یا بیشتر و اگر در اثنای غسل مس میت مس میت دیگر

دیگر باید غسل باطل میشود و لازم است اعاده غسل و اعاده وضو نیز لازم است اگر پیش از غسل وضو
گرفته باشد و اگر کسی جماع کند مثلا از روی معصیت زن مرده خود را بعد از سرد شدن و قبل
از غسل واجب است بر آنکس دو غسل یکی جنابت و یکی غسل مس میت و واجب است بر میت
هم دو غسل احتیاطا ولکن بنا بر تداخل در هر دو یک غسل کافی است و اگر قبل از سرد شدن میت
جماع کند واجب است یک غسل بر جماع کننده و یک غسل هم بر میت بنا بر تداخل غسل میت
و غسل جنابت که تداخلش در غسل میت بخصوص مرویست و در علل الشرایع حدیثی مرویست
حضرت امام رضا روحی له الفداه که فرموده اند که وجه عدم وجوب غسل بمس اموات غیر انسان
از طیور و بهایم و سباع اینست که اینها همه صاحب پر و پشم و مو و کرک میباشند و اینها همه
پاک میباشند چه از مرده و چه از زنده و اگر این علت را مبنی بر غالب ندانیم باید که وجوب
غسل را دائر مدار نجاست بدانیم و این تمام نیست بجهة آنکه جسد سایر حیوانات نیز نجس است و
غسل واجب نیست و بدن معصوم طاهر است و مع ذلک غسل واجب است و در حدیث
دیگر از همین بزرگوار مرویست در غسل میت و مس میت که این هر دو بجهة اینست که چون روح
از بدن خارج شود بیشتر از آفات در بدنش می ماند پس غسل میدهند میت را بجهة آنکه لطیف
و پاک شود و غسل میکنند از جهة مس بدن او بجهة آنکه مس کننده رسیده از آفت گویا که
مراد اینست که در بدن میت بجهة خروج روح بالمره و سردی بدن سمیتی و زهری حاصل میشود
که غسل رافع آن می شود والله العالم **فصل ششم** در بیان غسل میت است و لا بد است
از ذکر آداب مرض و جان کندن و احتضار و شرایط وجوب غسل میت و کیفیت غسل میت
و غیر آن در ضمن چند مطلب **مطلب اول** در بیان آنچه متعلق بمرض و مریض است پس
بدانکه اجر و ثواب ناخوشی و صبر بر آن بسیار است و منقولست که تب یکشب برابر است با
عبادت هفتاد سال بشرط صبر و شکایت نکردن خصوصا نزد غیر مومن و شکایت اینست که
بگوید مبتلا شدم ببلائی که هیچکس باین بلا مبتلا نشده است و اگر اظهار کند و بگوید که دیشب بیدار
بودم یا تب داشتم و دارم شکایت نیست هر چند نگفتن این هم بهتر است و در بعضی از
اخبار وارد است که تب یک شب کفاره گناهان گذشته و آینده است وارد شده است
[illegible] پاک کننده از گناهان مثل روزی که از مادر متولد
شده است [illegible] شود و اخبار بسیار در استحباب عیادت وارد است

مطلب اول در بیان آنچه متعلق بمرض و مریض است

حتی آنکه وارد شده است که در روز قیامت ملامت میکند خداوند جل و علا بنده خود را که ای بنده
من چه شده است که در وقت ناخوشی من عیادت نکردی مرا و آب ندادی و طعامم ندادی
بنده عرض میکند خداوندا تو منزهی از ناخوشی و تشنگی و گرسنگی خداوند کریم مهربان میفرماید
که برادر مؤمن تو مریض بود بعزت و جلال خودم قسم که اگر عیادت او میکردی یا آب یا طعام
باو میدادی مرا نزد او میدیدی و خود کفیل حاجات تو می‌شدم و عیادت از برای هر مرضی تأکید
وارد مگر درد دندان و درد چشم و دمل که تأکید ندارد و همچنین از برای زن تأکید ندارد و همچنین
عیادت کردن دو روز متوالی و عیادت مریضی که مرضش طول کشیده باشد تأکید ندارد اگر
چه استحباب در صبح و مغرب نیز وارد شده است و سزاوار است برای مریض در حال مرض
چند چیز اول آنکه بر ناخوشی صابر و شاکر باشد دوم آنکه شکایت نزد کسی نکند خصوصا نزد
غیر مؤمن سیم آنکه تا سه روز درد خود را بکسی نگوید چهارم آنکه تعجیل نکند در رجوع باطبا
و اگر مرضی باشد رجوع بحکیم بجهة حفظ صحت خالی از ثواب نیست و تنقیه در حال صحت در
فصل بهار و آبله کوبیدن اطفال که متعارف است هم اشکال دارد بجهة آنکه طفل را بالفعل
به آبله و تب جزئی مبتلا میکند تا آنکه به تب یا دیگر آبله بیشتر مبتلا نشود یا آنکه اصلا مبتلا نشود بلی
اگر ولی طفل و صاحب اختیارش مطمئن باشد که این تعجیل در آبله باعث هلاک یا مرض دیگر
نمی‌شود این وقت دور نیست که جایز باشد و همچنین باید که مریض بلکه غیر مریض پرهیز کند
از هر چیزیکه مظنه سلامت در او نداشته باشد چنانچه در حدیث است که چیزی که نفع دارد بر
برای بدن نیست از پرهیز و ترک کردن چیزیکه حاجت بآن ندارد و از این بابست که جایز است فرار
کردن از مکان و بلد وبا و طاعون و ناخوشیهای دیگر که خوف هلاک میرود مثل فرار از مار و کژدم
و دیوار شکسته و شیر درنده بلکه در حدیث وارد است از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که
طاعون در بلدی می‌افتد و من از آن بلد میروم به بلد دیگر آیا بروم فرمودند بلی عرض کردم
که در ده می‌افتد از آن ده بروم فرمودند بلی عرض کردم که در خانه می‌افتد من از آن خانه بجای
دیگر بروم فرمودند بلی عرض کردم که بما رسیده از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که فرار از طاعون
مثل فرار از جنگست حضرت فرمودند که قول حضرت رسول خدا مخصوص طایفه بود که اهل سرحد
و در مقابل دشمن دین بودند فرار میکردند از آن مکان پس فرار غیر آنها ضرر ندارد بلکه از این حدیث
مستفاد می‌شود که بسا بشود که فرار اهل سرحد نیز جایز است در زمانیکه خوف هجوم دشمن

دشمن نباشد بلکه در حق بعضے از اشخاص فرار از وبا و طاعون و امثال ان دور نیست که واجب
باشد بلی در دو حدیث وارد است که اگر طاعون در اهل مسجدے افتد فرار از آن شایسته
نیست و دور نیست که این دو حدیث شامل عتبات و مشاهد مشرفه بلکه هر مکان شریفی
باشد که فرار از ان مناسب نیست **پنجم** آنکه در حال مرض توبه کند و وصیت باعمال خیر
و واجبات کند **ششم** آنکه ترک کند راه رفتن را حتی رفتن به بیت الخلاء را بجهة بول و
اماله بجهة اینکه باعث طول مرض مے شود **هفتم** آنکه اعلام کند بعد از سه روز مومنین
را که تا در حق او دعا کنند **هشتم** آنکه اذن دهد بعد از سه روز ایشان را بعیادت و لیکن
عیادت کننده نشستن نزد مریض را طول ندهد مگر اینکه مریض دوست داشته باشد طول
دادن را و نشستن نزد مریض و احوال پرسیدن شرط عیادت نیست و مستحب است که
عیادت کننده دست خود را بگذارد بر ناخوش یا بر سر مریض یا آنکه بازوے ناخوش را
بگیرد و دعا کند و مستحب است که عیادت کننده برد با خود تحفه از میوه هاے خوشبوے آن
براے مریض و نزد مریض چیزے نخورد که اگر بخورد حبط اجر عیادتش مے شود و دعا کند
او را بهر لفظی که باشد و بهتر این است که بگوید اَللّٰهُمَّ اشْفِهِ بِشِفَائِكَ وَ دَاوِهِ
بِدَوَائِكَ وَ عَافِهِ مِنْ بَلَائِكَ و اگر در صبح عیادت نموده در شام نیز عیادت
کند زیرا که وارد شده است که کسیکه در صبح عیادت کند هفتاد هزار ملائکه تا شام از براے
او طلب رحمت میکنند و اگر در وقت شام عیادت کنند تا صبح هفتاد هزار ملائکه از براے
او طلب رحمت میکنند و هفتاد حمد یا هفت حمد یا یک حمد به نیت شفای او بخواند
زیرا که وارد شده است که فاتحه سبب شفای هر مرض است مگر اجل حتمی و بعد از فاتحه لباس
او را بتکانند **مطلب دوم** در بیان اموریکه متعلق است بحالت جان کندن تا زمان
غسل دادن و آن چند چیز است **اول** آنکه مریض باید حسن ظن بخداوند منان داشته
باشد و از رحمت او مایوس نباشد بلکه در غیر این حالت باید نیز چنین باشد و بعضے بوجوب
آن قائلند در جمیع احوال و این احوط است **دوم** اینکه رو بقبله بخوابد یا بخوابانند
بطوریکه اگر بنشیند رو بقبله شود و وجوب این خالی از قوت نیست بلکه احوط است و اگر
قبله مشتبه باشد و علم بمشرق و مغرب داشته باشد مابین مشرق و مغرب را قبله قرار
دهد و اگر علم بمشرق و مغرب نداشته باشد و مشتبه باشد در دو جهة یا سه جهة و مظنه نباشد

اختیار یکی از جهات مشتبه را نماید بر جهت دیگر راکه قطع دارد که قبله نیست و اگر در همه جهات مشتبه
باشد و مظنه نباشد ساقط میشود و اگر مظنه باشد عمل بمظنه نماید هر چند ضعیف باشد و اگر ممکن
نباشد رو بقبله نمودن بر پهلوی راست و الا بپهلوی چپ بخوابانند و اگر در محل یا مکان
تنگ باشد رو بقبله بنشانند و اگر مشقت شدیده باشد ساقط است و باید که این امر را
اقربا و اولیاء محتضر مباشرت نمایند یا غیر ایشان لکن باذن ایشان و باید که قبل از مردن
باشد نه بعد از آن بشرط آنکه مریض مسلم یا در حکم مسلم باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط اینکه
محتضر معتقد باشد وجوب یا استحباب استقبال را و الا بر کسی واجب نیست که او را رو بقبله
کند سیم اینکه تلقین کنند محتضر را بشهادتین و باقرار بائمه اثنی عشر و بکلمات فرج تا
شیطان او را فریب ندهد و بدعاهای وارده خصوصا عدیله و بدعای یا من یقبل
الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر
و بدعای اللهم ارحمنی فانک رحیم چهارم اینکه سوره یس و والصافات و آیة الکرسی
و سوره احزاب و آیه سخره و سه آیه از آخر سوره بقره بر بالین او بخوانند پنجم اینکه او را نقل
کنند بجای اینکه همیشه در آنجا نماز میکرد تا جان کندن بر او آسان شود بشرط اینکه باعث
اذیت محتضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را بر هم آورند و به تحت الحنک
و غیر آن ببندند هفتم اینکه دستهای او را بپهلوی او بکشند هشتم اینکه او را
بچادر یا بخوان بپوشند نهم اینکه اگر در شب مرده است چراغی در نزد او روشن کنند
که در تاریکی نماند بلکه چراغی هم در منزل او همیشه بجهت اکرام او روشن کنند دهم اینکه
اعلام کنند مؤمنین را از برای تشییع او یازدهم اینکه بعد از مردن تعجیل کنند در دفنش اگر
چه شب مرده باشد مگر بجهت انتظار دفن در مکان خوب یا حضور مؤمنین از برای تشییع
یا اینکه مردنش محقق نباشد یا اینکه بدوار غش کشیده اند و هنوز سه روز نگذشته باشد
یا اینکه زن حامله است و بچه اش در شکمش زنده است که باید تاخیر شود تا اینکه شکمش را از جانب
چپ بشکافند بچه را زنده بیرون آورند و شکمش را بدوزند دوازدهم اینکه تشییع کنندگان
مشغول بذکر لا اله الا الله و قرآن و دعا باشند و مکروه است حاضر شدن جنب و حائض
و نفساء نزد محتضر و میت و آهن بلکه مطلق چیز سنگین بر شکم محتضر و میت گذاردن و تنها
گذاشتن میت نیز که باعث می شود که شیطان در بطنش داخل میشود و بازی کند

بازی میکند و مکروه هست بسیار حرف زدن نزد محتضر و گریه کردن نزد او و دست بر بدنش مالیدن و واگذاشتن محتضر را با زن حیض و مرد و حضور مرده شو در حال احتضار زیرا که موجب بد حالی و خوف محتضر و یاس اهل و عیالش میشود **مطلب سیم** در ثواب غسل میت است بدانکه ثواب غسل دهنده میت بسیار است و در خبر است که خداوند میشوید گناهان او را مثل روزیکه از مادر متولد شده است و بعدد هر موی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش ثبت میکند و صد درجه در بهشت از برای او بلند میکند بشرط اینکه اگر عیبی در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نگوید که این خیانت است و اجرش ضایع میشود و خدا خود او را در دنیا و آخرت رسوا میکند **مطلب چهارم** در مغسول است بدانکه غسل میت واجب است و صحیح است بچند شرط **اول** آنکه سرد شده باشد بنابر احوط هر چند اقوی جواز غسل است پیش از سرد شدن **دوم** آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناصبی و خارجی لازم نیست بلکه باید مؤمن باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اگرچه احد ابوین او کافر باشد و بچه گم شده که در بلد مسلمان افتاده باشد نیز در حکم مسلم است و همچنین بچه اینکه در دار الکفر پیدا شود در حکم مسلم است بشرط آنکه در دار الکفر مسلم هم باشد و احتمال تولدش از مسلم نیز برود و کافری هم ادعا نکند که این طفل از من است و طفل صغیر که اسیر شود از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بی پدر و مادر بلکه بی جد و جده اسیر شده باشد و ولد الزنا مادامیکه صغیر است در حکم مسلم است هر چند از کافرین باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ اگر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است و بچه کافر در حکم کافر است و مخالف تا زنده است در حکم مسلم است **سیم** آنکه شهید نباشد پس شهید یکه در جهاد با کفار باذن امام یا نائب خاص امام ع و در جائیکه اذن امام شرط است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط اینکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر مسلمین و مؤمنین حساب شود و در حال جنگ یا مهیا شدن جنگ در جنگگاه کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن ساقط نیست و آنچه واجب است دفن شهید است بهمان لباسیکه در آن لباس شهید شد با همان خون و وجوب کفن از شهید ساقط است و آنچه حرام است کندن لباس شهید و تبدیل بکفن است و اما پوشاندن کفن بالباس شهادت پس ضرر ندارد و شهید را با لباس عاریه دفن نکنند

مگر اینکه جامه‌اش اضافی شود دیگر جامه‌های لباسش کشاینده باشند کفن و در وقت دفن **چهارم**
آنکه کشتن او بجهت قصاص و نحو آن واجب شده باشد پس کسی را که میخواهند بکشند و حد شرعی
بر او جاری کنند باید وضو بسازد و غسل میت کند با آب سدر و آب کافور و آب خالص
و حنوط کند و کفن بپوشد بعد او را بکشند و دیگر غسل میت از او ساقط است و بدن او
بموت نجس نمی‌شود و اگر بعد از غسل و قبل از کشتن حدث اصغر از او صادر شود همان
غسل کافی است و اعاده‌اش لازم نیست بنا بر اقوی و اگر غسل و حنوط و کفن را بعمل نیاورده
او را بکشند امور مذکوره ساقط نمی‌شود **پنجم** آنکه بغسل بدنش متلاشی نشود که اگر
بدنش بغسل متلاشی شود در این صورت غسل ساقط است و سه تیمم بدل از سه غسل
داده میشود **ششم** آنکه طفل سقط شده کمتر از چهار ماهه نباشد زیرا که سقط کمتر از چهار
ماهه غسلش واجب نیست بلکه بکهنه‌ای پیچیده دفنش میکنند **هفتم** آنکه غسل دهنده
کسی که شرعاً غسل دادن او صحیح باشد یافت شود پس باید مثل میت موجود باشد و همان
مماثل نیز مباشر غسل شود پس مرد را مرد غسل دهد و زن را زن مگر در مواضعیکه خواهد آمد
و اگر یافت نشود یا دست رس نباشد وجوب غسلش ثابت نیست و تیمم نیز وجوبش معلوم
نیست مثل آنکه زنی در صحرائی بمیرد و زنی یا مردی از محارمش یافت نشود که او را غسل
دهد یا اینکه مردی در صحرائی بمیرد که مرد یا زنی از محارمش یافت نشود که در این وقت
غسلش ساقط است **هشتم** آنکه همه بدن میت یا در حکم آن باشد مثل سینه میت یا تمام استخوانهای
میت یا قطعه از میت که در او گوشت و استخوان باشد پس گوشت تنها یا استخوان تنها
یا دل تنها از میت باشد یا اینکه این مذکورات از زنده جدا شده باشد غسلش واجب نیست
اگرچه احوط است خصوص در مثل دست جدا شده از زنده و اما در مثل دندان جدا شده با
گوشت یا بی گوشت پس غسل برای هیچکدام لازم نیست **مطلب پنجم** در بیان
مواضعیکه میتواند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و آن چند موضع است **اول** زن
و شوهر که جایز است که هر یک دیگری را غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه
معقوده بعقد دوام باشد یا منقطع اگرچه بهتر آنست که یکدیگر را غسل ندهند در حال
اختیار و در حال اضطرار غسل بدهند و لکن ترک کند نظر بعورتین او را و مطلقه رجعیه در
حکم زوجه است که میتواند او شوهرش را یا شوهرش او را غسل دهد بلکه بعضی گفته‌اند

گفته اند که زن بعد از عدهٔ وفات می تواند شوهرش را غسل دهد بر فرضی که بدنش متلاشی
نشده و بی غسل مانده باشد اگرچه شوهر کرده باشد دوم آقا و کنیز که جایز است که آقا کنیز خود را
غسل دهد و همچنین کنیز آقای خود را غسل دهد علی الاقوی بشرط اینکه کنیز بی شوهر باشد و در عدهٔ
کسی نباشد و بعضی از آن آزاد نشده باشد و از دین اسلام خارج نشده باشد و خود را از آقا
نخریده باشد که در اینوقت جایز است باذن وارث سیم آنکه غسل دهنده محرم باشد پس
محرم از مرد و زن میتوانند یکدیگر را غسل دهند چه محرمیت نسبی باشد یا رضاعی چهارم
دختر سه ساله و پسر سه ساله که جایز است مرد بیگانه دختر سه ساله را و زن بیگانه پسر سه ساله را
غسل دهد اگرچه دختر یا پسر مکشوف العورة باشند و بعضی پنجساله و کمتر از نه سال را نیز تجویز
کرده اند لکن احوط ترکست بلکه احوط آنست که دختر و پسر کمتر از سه سال باشند و خنثی
مشکل اگر کنیزی یا محرمی دارد غسلش میدهد و الا غسلش ساقط است و همچنین اگر پاره از
بدن میت باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن **مطلب ششم** در غسلهای میت
و کیفیت آنست بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی بآب سدر و یکی بآب کافور و یکی بآب
خالص و ترتیب بین اغسال را مراعات نماید و بدانکه واجبات غسل میت چند چیز است
اول ازاله نجاست از بدن میت پس اگر پیش از ازاله نجاست غسلش دهند باطلست
اگرچه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باشد بلکه احوط اینست که بخشکانند بدن میت را بعد از ازاله
نجاست و پیش از اغسال بجهة ازاله غساله و قطرات باقیه اگرچه اقوی اینست که واجب
نیست و بهتر آنست که نجاست را بالمره از بدن و موی میت زایل کنند و بعد شروع
بغسل کنند هر چند اقوی اینست که شرط نیست ازاله نجاست از جمیع اعضای میت از
برای شروع بغسل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاست است از هر عضوی پیش از غسل
همان عضو و این کافیست **دوم** نیت قربت بنحویکه در وضو و در سایر اغسال مفصلا
ذکر شد پس اگر قصد ریا یا قصد اجرت کند باطلست و اگر ازاله نجاست و سایر چیزها که
خارج است از غسل آنها را بقصد اجرت بعمل آورد ضرر ندارد و در هر غسل یک نیت
کافی است که نیت کند که غسل میدهم این میت را بآب سدر و آب کافور و آب خالص قربة
الی الله اگرچه بهتر اینست که از برای هر غسل نیت علیحده کند و همچنین متعرض استقلال
این اغسال نیز نشود و جایز است که غسل دهنده یک نفر یا متعدد باشند که در جمیع

مطلب ششم در غسلهای میت و کیفیت آن

غسال واجزاء شریک باشند یا هر یک از غسل یا از سه عضو یک نفر غسل دهد که هر یک در یک
یک غسل یا یک عضو مستقل باشند پس در صورت شرکت باید همه نیت کنند باینطریق که
غسل میدهیم این میت را قربة الی الله و در صورت استقلال هر یک باید مستقلا نیت کنند
واگر غسل دهنده یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگرچه احوط است
سیم آنکه مقارن باشد نیت بشروع شستن سر چهارم ترتیب در اعضا است که
واجب است مثل ترتیب در اغسال که اول غسل آب سدر دهند و بعد غسل با آب کافور و بعد غسل
با آب قراح واگر اخلال بترتیب کند باید تلافی نماید والا غسلش باطل است پنجم جاری کردن
آب بنحویکه شستن بگویند نه مسح کردن ششم مضاف نبودن آب نه بسبب سدر
و نه بغیر آن هفتم بودن سدر و کافور بقدریکه بگویند که باب سدر و آب کافور غسل داده
پس باید انقدر از برگ سدر یا کافور در آب بیندازد که صدق عرفی داشته باشد و استهلاک
برگهای سدر شرط نیست پس اگر باقی باشند در آب ضرر ندارد هشتم طهارت آب و طهارت
سدر و کافور است نهم مباح بودن آب و سدر و کافور و مکان و آلاتی که در غسل استعمال
میشود پس هر یک از آنها اگر مغصوب باشند و عالما بالغصب عامدا استعمال کرده باشد
غسل باطل است واگر جاهل باشد غسل صحیح است ولکن قیمة المثل یا اجرت المثل را باید بصاحبش
بدهد دهم آنکه در حال اختیار بی رخصت اولیاء و صاحب اختیار میت نباشد و
الا غسلش باطل است یازدهم ترک نظر بعورتین میت زمان غسل که نظر حرام است ولکن
غسل صحیح است مگر زن و شوهر و کنیز و مولا و طفل سه ساله یا پنجساله دوازدهم
مماثلت که زن را زن و مرد را مرد غسل دهد مگر استثناهائیکه ذکر شد سیزدهم آنکه غسل دهنده
مسلم و مؤمن و ممیز باشد واگر بالغ باشد احوط است چهاردهم آنکه غسل دهنده کسی
باشد که عملش مملوک او باشد پس بنده و اجیر خاص نمی توانند بی اذن مولا و مستاجر خود غسل
دهند واگر بی اذن غسل دهند باطل است مطلب هفتم آنکه وارد شده است از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که هرگاه مرد مسلمان بمیرد و یافت نشود مرد مسلمان و زنیکه محرم او باشد
از مسلمان ولکن مرد نصاری و زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل
میکند مرد نصاری و بعد از غسل میدهد میت را و همچنین سوال کردند که زن مسلمه مرده است
و یافت نمی شود زن مسلمه و مرد محرمی از مسلمان ولکن یافت می شود زن نصرانیه و مرد

ومرد نامحرم از مسلمان باز حضرت در جواب فرمودند که غسل میکند زن نصرانیه و بعد از ان
غسل میدهد زن مسلمان را و قریب بهمین مضمون خبر نبوی نیز وارد شده است در جواز
غسل دادن اهل کتاب و در این دو صورت و عمل باین اخبار ضرر ندارد بلکه منسوب بمشهور است
ولکن بهتر آنست که مسلمانی که حاضر است نیت غسل کند و نگذارند که دست کافر در حال
رطوبت بآب و ببدن میت برسد و بعد احتیاطا میت را تیمم دهند و بعد اگر مسلمان مماثلی
پیدا شود غسل را اعاده کنند و اگر مؤمنی که مثل میت باشد یافت نشود ولکن از مخالفین موجود
باشند در این وقت همان مخالف غسل میدهد و دیگر حاجت بغسل کردن مخالف پیش از
غسل میت نیست و اما شرائط دیگر مثل تعرض وجوب و ندب و نیت قطع و ضمایم مباح
و راجحه و شستن عورت در طرفین و ازاله چرک و موانع پس همه را باید مراعات نمایند
مانند غسل جنابت و حاجت بذکر آنها علیحده نیست **مطلب هشتم** در آداب متعلقه بغسل
میت است بدانکه آداب مستحبات آن بسیار است **اول** آنکه در وقت کندن پیراهن میت
را به پهلو نگردانند بلکه بهمان حالتیکه به پشت خوابیده از طرف پا بیرون آورند اگر چه موقوف
بپاره کردن جامه باشد لکن اگر میت مدیون باشد یا وارث بالغ و عاقل داشته باشد
یا کسی بوصیت میت مالک جامه شده باشد احوط این است که باذن ایشان جامه را
پاره کنند و بهتر اینست که همین جامه را ساتر عورت میت کنند در حال غسل **دوم**
آنکه انگشتان و مفاصل او را بمالند و نرم کنند **سوم** آنکه میت را در حال غسل
مثل حال احتضار رو بقبله بخوابانند **چهارم** آنکه میت را وضو دهند پیش از غسل
یا بعد از ان بدون مضمضه و استنشاق و نیت رفع حدث و مباح بودن کفن و نماز
میت و دفن یا کامل شدن اینها نماید و دو دست میت را بشویند و سر و پای
میت را مسح نمایند و احوط ترک بجا آوردن این مستحب است **پنجم** آنکه از برای غساله
غسل گودالی علیحده بکنند که غساله غسل در آن جمع شود **ششم** آنکه در وقت غسل
حایلی میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و شبه آن **هفتم** آنکه غسل
دهنده در پهلوی میت بلکه در پهلوی راست میت بایستد **هشتم** آنکه دو دست خود را
پیش از غسل تا مرفق بشوید **نهم** آنکه بدست چپ خود عورتین میت را ۳ مرتبه با اشنان
و سدر یا بکفت سعد بشوید و در غسل بآب کافور و در غسل بآب خالص نیز عورتین را شستن مستحب

پیش از غسل بشویید همچنین دو دست میت را پیش از هر یک از سه غسل از انگشتان تا نصف
ذراع سه مرتبه بشویید دهم اینکه سر میت را بکف سدر یا خطمی پیش از غسل خوب بشویید
و مبالغه نماید در شستن و لکن بنحویکه آب بسوراخ گوش و دماغ میت نرود یازدهم اینکه
در غسل اول و دوم دست بشکم میت بنرمی و آهستگی بکشد مگر اینکه میت زن حامله باشد که
خوف سقط ولدش باشد دوازدهم اینکه میت را بر روی بلندی یا تخته از ساج و نحو آن
غسل دهند و بعضی گفته اند که ساجه تخته ایست دراز و چهار گوشه که از درخت بزرگی است
که در هندوستان روئیده می شود و بعضی گفته اند که شاید آن آبنوس اصلی باشد که از هند می آورند
سیزدهم اینکه جانب پای میت پست تر باشد که غساله باسانی جدا شود چهاردهم
آنکه بعد از غسل بدن میت را بخشکانند که کفن زود پوسیده نشود پانزدهم اینکه غسل
دهنده در وقت ازاله نجاست و در وقت شستن عورتین میت خرقه در دست کند و واجب
می شود که بسبب حرمت مس عورتین و احتیاج دست رسانیدن بعورتین از جهة غسل واجب
می شود که خرقه در دست نماید شانزدهم اینکه در وقت غسل دادن بگوید رب عفوک
عفوک یا بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا بَدَنُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ وَقَدْ اَخْرَجْتَ
رُوحَهٗ مِنْ بَدَنِهٖ وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُمَا فَعَفْوَكَ عَفْوَكَ ۔ هفدهم
آنکه چون شستن کمر میت برسد آب را زیادتر بریزد هیجدهم آنکه قطع آب نکند تا بیک آب
تمام شود نوزدهم اینکه یکی بشوید و یکی آب بریزد بیستم آنکه بنرمی و آهستگی بشوید
بیست و یکم اینکه دست بهمه اعضاء میت بمالد مگر اینکه بترسد که چیزی از بدن میت
ساقط شود پس درینصورت استحباب ندارد بیست و دوم آنکه عورت میت را بپوشد اگر
چه نظر کردنش حرام باشد یا حلال بیست و سوم اینکه غسل دهنده دو دست خود را
تا مرفق بلکه تا دوشش بعد از هر غسل سه دفعه بشوید بیست و چهارم اینکه آب غسل بقدر شبر
چاهک باشد بیست و پنجم اینکه عیبهای بدن میت را بپوشاند و بکسی خبر ندهد بیست
و ششم اینکه میت برهنه و پوشیده عورت باشد بیست و هفتم اینکه در هر سه غسل از
جانب راست سر میت شروع نماید بیست و هشتم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک
از جانب سر و جانب راست و چپ را سه نوبه بشوید واما مکروهات غسل پس آن هم بسیار
است اول نشانیدن میت در حال غسل دوم او را درمیان دو پای خود گرفتن سیوم

سیم سترش زروی پشت زهارش را تراشیدن چهارم موی زیر بغلش را کندن پنجم
شارب و مطلق موی لبش را چیدن ششم ناخن او را گرفتن هفتم پاک کردن زیر ناخنها
او را با خلال بلکه سزاوار آنست که ازاله چرک زیر ناخنها را بچوب نرم نمایند بلکه اگر به پنبه روکش
کنند و بعد از آن ازاله چرک نمایند بهتر است هشتم ریش یا موی سرش را شانه کردن نهم
گرم کردن آب غسل را بآتش و بغیر آن که بدن میت بآب گرم سست می شود و هر چیز باعث
سخت شدن بدن میت میشود بهتر است از چیزی که باعث سست شدن آن می شود
مگر در نزد حاجت و ضرورت مثل سرمای شدید دهم کام زدن بر میت مطلقا خصوصا
در حال غسل یازدهم ریختن آب غسل را در بیت الخلا و یا در بالوعه خصوصا اگر بالوعه نجس
باشد دوازدهم دست مالیدن بر شکم زن حامله هر چند بنرمی باشد و اما چیزهائیکه حرام است
پس سه چیز است اول ختنه کردن میت ختنه نکرده را دوم غسل دادن بکافور
کسی را که در احرام حج یا عمره مرده باشد سیم حنوط کردن محرم مذکور را بکافور مطلب نهم
در حنوط است بدانکه واجبست بعد از غسل حنوط کردن میت و آن مالیدن کافور است بر
پیشانی و کف دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها و در غیر این هفت موضع که
مواضع سجود است واجب نیست و شرط است در وجوب حنوط چند چیز اول آنکه میت
مؤمن یا در حکم او باشد مثل اطفال و مجانین از مؤمنین دوم اینکه محرم نباشد سیم
اینکه محل حنوط باقی باشد چهارم اینکه کافور بوی دار موجود باشد نه اینکه اصلا نباشد
یا اینکه فاسد و بی بو باشد پنجم اینکه میت مالک کافور یا مالک مالی باشد که خریدن
آن ممکن باشد یا اینکه متبرعی بهم رسد والا وجوب حنوط ساقط است و صحت حنوط مشروط
است بچند شرط اول آنکه محرم نباشد دوم اینکه با امکان باذن ولی باشد و اگر
اذن ولی ممکن نباشد اذن گرفتن ساقطست سیم اینکه بعد از غسل باشد بلی اگر غسل
یا تیمم ممکن نباشد حنوط را ترک نکند چهارم اینکه بکافور باشد نه بغیر آن پنجم اینکه کافور
نرم یا سست باشد که بمالیدن بدست نرم شود و اگر نرم نشود کفایت نمیکند ششم
اینکه نجس نباشد بلی نجس شدنش بسبب محل ضرر ندارد هفتم اینکه غصبی نباشد پس
اگر کافور بهم نرسد مگر غصبی حنوط ساقطست هشتم اینکه بسیار کهنه نباشد که بی بو
شده باشد و در حنوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و مسا

کافور کافیست و مستحب است که کافور حنوط کمتر از یک مثقال شرعی نباشد و بقدر هفت مثقال صیرفی
افضل است و اینکه کافور را بکف دست نرم کنند نه بهاون و غیر آن و اینکه سر بینی و سینه و کف پاها و
سر و گردن و دوش و ریش و جمیع مفاصل و محل بند بغلین و جاهائے بد بو و فرج را حنوط نمایند
لکن غیر زن و شوهر حنوط را بر فرج بپاشند و ایشان بمالند و اینکه ابتدا بحنوط پیشانی کنند و اگر
کافور کم باشد که کفایت غسل و حنوط هر دو را نکند غسل بکافور مقدم است و حنوط ساقط است و اگر
کافور حنوط همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد و در تقدیم و تاخیر باقی مخیر است و حنوط
کردن بعد از کفن ضرر ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه مخلوط کنند بکافور حنوط قدرے از
تربت جناب سید الشهداء روحی له الفداء را و لکن باید در محلیکه منافی احترام باشد نه گذارد
مثل فرج و انگشت پاها و غیر آن و مخلوط کردن حنوط را بمشک و عنبر و غیر اینها از بوئے خوش
مکروه است و مستحب است جریدتین یعنی دو چوب سبز بقدر ذراع از درخت خرما یا سدر یا بید یا
سایر درختان سبز با میت بگذارند چه میت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر یکے را بطرف
راست میان پیراهن و بدن میت و دیگرے را در طرف چپ میان پیراهن و لفافه بگذارند و افضل
انیست که مانند کفن اسم میت و شهادتین و اقرار بائمه عم را تفصیلاً یا اجمالاً بر جریدتین یا تربت بنویسند
تتمه در بیان چند امر است اول اینکه جایز است که میت را غسل ارتماسی بدهند باین
نحو که اول قدرے سدر در آب کثیر بریزند و میت را در آن غسل دهند و بعد کافور را در
آب کثیر دیگر آب سدر در آن نباشد بریزند و غسل باب کافور دهند و بعد در آب کثیرے که
آب کافور در آن نباشد باب خالص غسلش دهند اگر چه این غسل ارتماسی جایز است و
لکن ترتیبی احوط و افضل است دوم آنکه اگر سدر و کافور ممکن باشد و لکن آب ممکن نشود
مگر برائے یک غسل یا دو غسل واجب است ملاحظه ترتیب پس آن آب را اول صرف نمایند
در غسل باب سدر در فرض اول یا باب سدر و کافور در فرض ثانی و آن برائے باقی مانده از
غسل باب کافور و باب خالص در فرض اول یا باب خالص در فرض ثانی تیمم بدهند پس
اگر دو غسل باقی بماند دو تیمم دهند و اگر یکے باقی بماند یک تیمم بدهند و اگر سدر ممکن نشود و کافور
ممکن باشد و آب غسل هم نباشد مگر بقدر یک غسل صرف نمایند آن آب را در عوض
غسل سدر بنا بر اقوی و برائے غسل کافور و آب خالص دو تیمم بدهند و اگر سدر و کافور
ممکن نشود و آب هم نباشد مگر بقدر دو غسل صرف نمایند آن آب را در عوض غسل سدر و

کافور و برای غسل با آب خالص تیمم بدهند زیرا که ترتیب در این سه غسل واجب است لکن
بهتر انست که در این صورة یک تیمم دیگر هم بدل از هر سه غسل بدهند و اگر بعد از این آب یافت نشود
پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر قبل از دفن و بعد از نماز
آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی الاحوط سوم آنکه شرط است که سدر تازه
و بویش باقی باشد و در وزن و تحدید از دلیل معتبری ندیدم ولکن اگر بقدر یک رطل عراقی که
شصت و هشت مثقال و ربع مثقال و صرافی باشد بلکه اگر یک رطل و نیم باشد چنانچه بعضی
گفته اند ضرر ندارد اگر آب مضاف نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور بسیار کم باشد که صدق
عرفی نداشته باشد داخل کردن آنها در آب غسل واجب نیست لیکن احوط است
پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهة نبودن آب یا بجهة خوف پاشیدن
بدن میت تکلیف تیمم دادن میت است به سه تیمم بدل از آب سدر و آب کافور
و آب خالص و بهتر انست که تیمم دیگر هم بدل از هر سه مجموعاً بدهند و باید که تیمم
دهنده دست خود را بخاک بزند و به پیشانی میت بمالد و بعد به پشت دست
راست و بعد به پشت دست چپ میت مسح کند و بهتر این است که از برای
مسح دستها یک ضربه دیگر بزند و جمیع این احوال مثل حالت غسل دادن رو
بقبله باشد ششم آنکه اگر بدن میت قبل از غسل یا در حال غسل
یا بعد از غسل و قبل از دفن نجس شود ازاله اش واجب است ولی اگر در اثنای
غسل بول یا غایط یا منی یا خون حیض و استحاضه بیرون آید غسلش باطل نمیشود و
اعاده اش لازم نیست اگرچه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است نه اعاده وضو بعد
از غسل و اگر بعد از گذاردن میت در قبر بدنش نجس شود ازاله اش واجب است مگر آنکه
ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج باشد یا آنکه قبر را پر کرده باشند که تطهیر مستلزم نبش قبر و اخراج
میت شود هر چند محتاج باخراج بدن میت نشود یا آنکه مستلزم هتک حرمت میت شود که
عدم امکان تطهیر بی آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهلو به پهلوی دیگر گردانند یا بنشانند
و بسبب آن هتک حرمت شود هر چند قبر را پر نکرده باشند پس ازاله اش در این چهار صورت
واجب نیست هفتم آنکه اگر میت مسلمان مشتبه شود بمیت کافری یا بیشتر بنحوی که محصور یا غیر
محصور لازم است از جهة احترام مسلم همه را غسل دهند و کفن کنند و نماز کنند و در مقبره مسلمانان دفن کنند بلی اگر تمیز ممکن

بجهة و نحو آن از علامات اسلام که موجب یقین نشود نمایند زیرا که بعضی از اهل کتاب نیز
ختنه می نمایند بلی در خصوص ختنه وارد شده است در جهاد که هر که ذکرش کوچک است دفنش
نمایند **مطلب دهم** در کفن میت است بدانکه کفن کردن میت واجب است بر همه مکلفین
و اگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط می شود مثل غسل میت و واجب از کفن سه وصله است
اول لنگ و حد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر اینست که سینه و هر دو ساق
بلکه هر دو پا را بپوشاند و واجب آن قدری است که صدق عرفی داشته باشد که لنگ پوشانیده شده
اند و زیاده را بر فرض عدم وصیت ناخذه باید از ورثه کبار یا از ورثه کبار و طلب کاران
اذن گرفت **دوم** پیراهن مقدار واجب آن بقدر صدق عرفی است و لکن بهتر آنست
که از حد شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند از همه اطراف و زیاد از قدر واجب
بر فرض عدم وصیت ناخذه مثل [illegible] زیاد بر لنگ نباشد مگر اذن از ورثه کبار و
طلب کاران **سیم** سرتاسری که لفافه است که باید همه بدن میت را بپوشد از طول و عرض
و احوط این است که بحدی باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند گره زنند و عرضش
بحدی باشد که دو جانب آن بر روی هم بیفتد و ترتیب پوشانیدن این سه پارچه همین
نحو است که ذکر شد و اگر یافت نشود مگر چیزی که کفایت یکی را کند لفافه را بر همه مقدم
بدارند و اگر کفایت نمیکند مگر لنگ یا پیراهن را پیراهن مقدم است هر چند تقدیم لنگ
خالی از قوت نیست و اگر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است بر دبر
و در این سه پارچه چند چیز شرط است **اول** اینکه نازک نباشد که بدن نما باشد و اگر
پارچه کلفت تر یافت نشود پارچه نازک را دو لا و سه لا کنند تا ساتر بدن شود و اکتفا
به حاصل از مجموع خالی از قوت نیست **دوم** اینکه مباح باشد نه غصبی **سیم** اینکه
حریر محض نباشد هر چند میت زن باشد **چهارم** اینکه طلاباف نباشد اگر چه میت زن
باشد **پنجم** آنکه پاک باشد **ششم** آنکه از پوست و سایر اجزای حیوان غیر ماکول اللحم
نباشد **هفتم** آنکه از قبیل نباتات مثل زنبیل و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت
هشتم آنکه ابریشم و سودک حیوان مذکی ماکول اللحم نیز علی الاحوط نباشد پس در
حال اختیار مثل ماهوت و شال ترمه و عبا و نحو آنها کفن کردن خلاف احتیاط است و
مناسب این مقام ذکر چند چیز است **اول** آنکه در حال ضرورت و انحصار جایز است کفن

کردن میت به پوست حیوان بشرط آنکه از مرده نباشد و پوست ماکول اللحم را مقدم بدارند
بر غیر ماکول اللحم که تذکیه شده باشد و هم چنین جایز است در حال ضرورت و انحصار کفن بحریر
محض خصوص در زن و طفل و هم چنین جایز است در حال ضرورت و انحصار کفن بجامه متنجس خصوص
اگر نجاست کم باشد و ببدن سرایت نکند و پوست ماکول اللحم مقدم است بر حریر و طلا بافت و
حریر و طلا بافت مقدم است بر پوست غیر ماکول اللحم و متنجس مقدم است بر حریر و طلا بافت و موی
غیر ماکول اللحم مقدم است بر پوست آن دوم آنکه کفن واجب از اصل ترکه است و مقدم
است بر وصیت و دین و حق رهن پس اگر میت نداشته باشد مگر یک کفن لایق بحالش و
آنهم رهن باشد و چیزی نداشته باشد که از امانت بیرون آورند پس همان کفن باید کفنش
کنند اگرچه مرتهن راضی نباشد بلی با رضای مرتهن بهتر است و اگر زاید باشد از حال میت
بدون رضای مرتهن در قدر زیاده جایز نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در
بلندی و پستی پس اقتصار نکنند در کفن بجنس پستی که باعث ذلت و خواری میت باشد
مگر اینکه شخص خودش بکفن پست وصیت کرده باشد و در حکم کفن است آب غسل و سدر
و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن که قدر واجب اینها باید از اصل ترکه اخراج
شود و سایر حقوق مقدم است مثل کفن بلکه همچنین است آنچه ظالم بجهت دفن میگیرد ظلماً
از اماکن مشهوره متعارفست که از برای هر مکانی مقداری را معین کرده اند به اتفاق
پس اگر دفن در مکان اعلی قیمت مناسب حال میت است بنحویکه اگر در غیر آن مکان مناسب
دفن کنند ذلت و خواری میت باشد آنجا دفن میکنند و از اصل ترکه بر میدارند مگر آنکه
خودش بمکان اقل قیمت وصیت کرده باشد و اگر مکانیکه اعلی قیمت باشد مناسبتر
بحال میت باشد ولکن دفن در غیر آن مکان هم مناسب است و ذلت و خواری ندارد
در اینوقت اگر زمین مناسب را سبیل کرده اند یا زمینی وقف دفن اینها نموده اند که پول
نمیگیرند دفن در همان زمین کنند و اگر دفن در زمین مناسبتر بخواهند بکنند که محتاج است بصرف
مصرف خواصی در اینوقت همه آن مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم
محتاج بمصرفی باشد و مناسبتر محتاج بمصرف زیادتر باشد در اینوقت اگر اختیار
زمین بهتر را کرده اند تفاوت را از ثلث حساب کنند اگر وصیت بثلث کرده باشد و مصرف
خواصی معین نکرده باشد سوم آنکه مستحب است که هرکس کفن خود را در حال حیاتش

دوم

مستحب

مهیا کند و همچنین سدر و کافور را چهارم آنکه واجب نیست در کفن کردن نیت قربت
بلکه بلوغ و عقل و اسلام و ایمان هم شرط نیست اگرچه بهتر است پنجم آنکه مستحب است که مرد
عمامه و ران پیچ و زن مقنعه و پستان بند بر کفن خود زیاد کنند ششم آنکه کفن زن و جمیع احتیاجش
از سدر و کافور و غیر آن بر شوهرش واجب است هرچند زن صاحب مال باشد و هرچند
شوهرش صغیر یا مجنون یا غائب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد یا کبیره کنیز باشد یا آزاد مطیعه
باشد یا ناشزه دائمه باشد یا منقطعه یا معتده رجعیه ولکن وجوب کفن بر شوهر مشروط است
باسلام زن و باینکه شوهر زاید بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستثنیات
دین چیزی از مال داشته باشد که متعلق حق دیان و حق رهانت و حق جنایت و نحو آن نباشد
و اینکه زن پیش از شوهر مرده باشد و وصیت بکفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه
زن غرق شود یا حیوانی او را بخورد یا سیل او را ببرد و کفن باقی بماند کفن بشوهر برمیگردد
و کفن کردن از ملکش بیرون نمیرود و همچنین اگر دیگری کفن کند میت را و بعد از کفن میت
را آب ببرد مثلا و کفن بماند بدهنده کفن برمیگردد و اگر یکدفعه کفن کرده اند میت را ولکن کفن پوسید یا کشف
بنحویکه میت محتاج بکفن دیگر شد اقوی اینست که دوباره لازم نیست بر شوهر بالنسبة بزن
و بر وارث بالنسبة بمیت که دوباره کفن بپوشانند خصوصا اگر بعد از دفن باشد هرچند احتیاط
در کفن دوباره و سه باره است تا هرچه حاجت شود اگر خالی از قوت نیست نظیر دفن که
اگر یکمرتبه دفن شده و بواسطه سیل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره نیز دفن لازم است هفتم
آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن ازاله اش واجب است اگر تبدیل نکنند و اگر بعد از گذاشتن
در قبر نجس شود یا ممکن از ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا تبدیل کردن نیز واجب است لکن
باید بنحوی باشد بمقراض کردن از کفن عرفی بیرون نرود و به تبدیل اهانتی بمیت نشود هشتم
آنکه تکفین کسی که در احرام مرده مثل تکفین دیگرانست حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات
کفن بسیار است اول آنکه کفن میت خود باشد و موسی بن جعفر روحی له الفداء کفن نموده اند
به کفنی که دو هزار یا پانصد اشرفی تمام شده بود و تمام قرآن بر او نوشته بود دوم آنکه
بنویسند بر حاشیه یا جای واجبی و مستحبی آن حتی عمامه اسم میت و پدر میت و شهادتین
و اقرار بائمه اثنی عشر تفصیلا یا اجمالا و اقرار بحقیقت بعث و صراط و میزان و ثواب
و عقاب و جنت و نار و آنکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیثی را

پنجم

ششم

هفتم

هشتم

در بیان مستحبات کفن است

که حضرت رضا علیه السلام برای اهل نیشابور خواندند و روایت کرده‌اند باسانید که حضرت فرموده‌اند
بدان بنویسند و هم چنین دو بیت را که حضرت امیر علیه السلام در کفن سلمان نوشتند و جوشن کبیر و صغیر
از دعوات جلیل را بنویسند سوم آنکه زیره بر کفن و میت بپاشند چهارم اینکه کفن از پنبه
سفید باشد پنجم اینکه ریسمانی که کفن را با آن میدوزند از کفن بیرون آورند ششم اینکه
پنبه بسیار بر عورتین میت بگذارند هفتم اینکه کهنه و چرکین و شبهه‌ناک نباشد هشتم اینکه
کفن از ثوب احرام باشد بلکه بتصریح مقدسه و تربت‌های متبرکه و آب زمزم و فرات متبرک
شده باشد نهم اینکه بتربت جناب سید الشهداء نوشته شده باشد بنحوی که نوشته در آن
ظاهر باشد دهم اینکه در قیمت کفن امساک نکنند بلکه سهل انگاری ننمایند و مکروهات
کفن چند چیز است اول بریدن کفن با آهن یا فولاد دوم تکه‌دار بودن آن پس اگر تکه
داشته باشد تکه‌اش را ... سوم آنکه آستین‌دار باشد بلی اگر پیشتر از پیراهن خود میت کفن
کنند ضرر ندارد چهارم ترساختن پیسانیکه کفن را میدوزند با آب دهن پنجم سیاه دادن
کفن را بعود و بخور ششم سیاه یا خالص یا ممزوج کفن کردن هفتم نوشتن کفن بالسیاه
در حال اختیار هشتم خوش‌بو کردن آن نهم پارچه چرک و غیر نظیف کفن کردن دهم
بحریر مخلوط بغیر حریر کفن کردن یازدهم دوختن پارچه‌های کفن بلکه باید یکپارچه باشد
دوازدهم زیاد شدن عدد پارچه‌ها از مقداری که واجب یا مستحب است سیزدهم
دقت نمودن در قیمت کفن و جد و جهد کردن در ارزانی آن چهاردهم عمامه تحت
الحنک نگذاشتن و بدون تحت الحنک بر سرش پیچیدن که عمامه بی تحت الحنک
عمامه اعرابی و شیطانی است **مطلب یازدهم** در تشییع جنازه و اجر مشایعت کننده
در اخبار معتبره بسیار ذکر شده است و اقلش اینست که از برای او ثبت میشود بهر گامی
صد هزار حسنه و محو میشود صد هزار گناه و بلند میشود صد هزار درجه و اگر با نماز بر گردد صد
هزار ملائک از برای او استغفار نمایند و اگر تا وقت دفن حاضر باشد صد هزار ملک
مشغول باستغفار از برای او باشند تا وقتی که از قبر مبعوث شود و آداب آن بسیار است
اول آنکه چون جنازه را ببیند بگوید اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اَللّهُ اَکْبَرُ هذا ما وَعَدَنا
اللّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّهُ وَرَسُولُهُ اَللّهُمَّ زِدْنا اِیماناً وَتَسْلیماً اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی
تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبادَ بِالْمَوْتِ و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَجْعَلْنی مِنَ السَّوادِ

المحتوم دوم آنکه بردارنده جنازه بگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآله اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات سوم آنکه جنازه را بر دوش بردارند بر حیوان بار نکنند
مگر در حال ضرورت وحصول مشقت چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده مشایعت
نماید سواره مگر با عذر پنجم آنکه جنازه را از چهار جانب بردارد و تربیع نماید باین طریق که ابتدا
کند بدست راست میت و بعد پای راست و بعد پای چپ و بعد بدست چپ
که تربیع جنازه باعث آمرزش چهل گناه کبیره میباشد بلکه آمرزیده شود مثل روزی که از مادر
متولد شده باشد ششم آنکه تعجیل نمایند در رفتن پی تشییع هفتم آنکه در پشت جنازه یا از دو
جانب آن راه روند هشتم آنکه جنازه را بثوب زرنگار و بساط فاخره نپوشانند نهم آنکه
طواف دهد جنازه را بقبور انبیاء و ائمه علیهم السلام تا بقبور علماء و صلحاء دهم آنکه صاحب
مصیبت با سر برهنه تغییر هیئتی که او را بشناسند راه رود یازدهم آنکه از راه نزدیک تر بقبر
ببرند دوازدهم آنکه پاها را برهنه ببرند سیزدهم آنکه همراه میت چراغ و آتش و مجمر نسوزانند مگر
آنکه شب تاریک باشد چهاردهم آنکه حرف نزنند مگر بذکر و دعا و صلوة حتی آنکه وارد است
در حدیث که ترک سلام کنند بر مشایعت کننده پانزدهم آنکه ننشینند اگر از برای دفن مهیا
باشند تا آنکه میت را در لحد گذارند شانزدهم آنکه خنده و لهو و لعب را ترک کنند هفدهم
آنکه زن مشایعت نکند اگرچه میت زن باشد هیجدهم آنکه ترک کنند قول ارفقوا به
و ترحموا علیه و استغفروا الله غفر الله لکم را زیرا که این کلمات مشعر است
بگناه و تجبر و اهانت میت و همچنین ترک کنند قول ارفقوا به را بجهت
آنکه منافی با تعجیل است نوزدهم آنکه در وقت مرور جنازه از
جای خود برخیزد مگر در جنازه یهودی در وقتی که از بالای سر نعش
عبور کند پس در آنوقت برخیزد که جنازه یهودی از بالای سر او
عبور نکند بیستم آنکه مشایعت نکند کافر و منافق و فاسق را از
شایعت مطلب دوازدهم در نماز میت است بدانکه نماز میت
واجب کفائی است که بر همه واجب است لیکن بفعل یکنفر از دیگران ساقط
میشود و اجر نماز میت بسیار است بلکه روایتست از پیغمبر صلی الله علیه وآله که [illegible]
نماز کنند بر او [illegible]

[illegible] شود [illegible] و بعد از نماز باشند [illegible] که میت را [illegible]
بهر قدمیکه بر میدارند ثواب از برای ایشان نوشته میشود مثل کوه احد بلکه وارد شده است از ائمه
بزرگوار که هیچ مؤمنی نماز بر جنازه نمیکند مگر آنکه بهشت را خدا واجب کند براو مگر اینکه منافق یا
یا آنکه عاق والدین باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید جنگ کرده باشد یا نباشد
مدیون باشد یا نه عادل باشد یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است **فصل اول** در بیان
کسی است که نماز بر جنازه او واجب است و آن مشروط است بچند شرط **اول و دوم و سوم**
اینکه میت مسلم و مؤمن و شش سالش تمام شده باشد بلی نماز بر طفلیکه زنده متولد شود و کمتر
از شش سال باشد و بمیرد مستحب است و واجب **چهارم** اینکه میت تمام باشد یا بعضی از آن
بنحویکه موجب غسل شود پس قصد نماز بر همین بعض را میکند اگر بعضی دیگر از این میت پیدا
شود نماز از آن ساقط نیست **پنجم** اینکه حاضر و دسترس باشد **ششم** آنکه معلوم الاسلام
والایمان بظاهر شرع باشد و اگر میت مشتبه شود بغیر اثنی عشری همه نماز باید کرد چنانچه در
غسل گذشت **هفتم** اینکه نماز کردن با قلم واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد
هشتم اینکه پیش از دفن باشد پس اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدنش
باشد که اگر نماز نکرده دفن شده است نماز بر قبرش واجب است مادامیکه بدنش متلاشی و
خاک نشده باشد علی الاقوی **فصل دوم** در شرایط نماز کننده بر میت است بدانکه نماز
کننده میباید مسلم و مؤمن اثنی عشری و بالغ و عاقل باشد و نماز از طفل ممیز اگر چه صحیح است
علی الاقوی بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است
که اکتفا بنماز طفل ممیز نکنند هر چند بنحو صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده ولی میت
یا ماذون از ولی میت باشد پس بدانکه شوهر اولی است بزن خود و ولایت مختص باو نیست
و مقدم است بر همه ورثه و ارحام و بعد از او پدر مقدم است بر همه ارحام حتی بر جد و احوط است
که از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر ولد ذکور بالغ عاقل
نیز داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوص اگر ولد اکبر باشد و بعد از او اولاد و اولاد
اولاد میت است که اولی میباشند از برادر و خواهر میت و از عموم و سایر ارحام ولکن طبقه
اولاد مقدم است بر اولاد اولاد و بعد از او اگر همه ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر اینکه
[illegible] اذن اکبر معتبر است نه همه و اگر همه اناث باشند

اذن همه معتبر است و اگر مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت ذکور مقدم است و احوط
استیذان از اناث هم می‌باشد و بعد از طبقه اولاد اجداد و برادران و خواهران که طبقهٔ ثانیه
میباشند مقدم اند بر عموها و خالها که طبقهٔ ثالثه می‌باشند بلی جد پدری مقدم است بر جد
مادری تنهاست و برادر پدری بنت است و یک از این طبقات که از پدری و مادری
هر دو باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و هر یک از این‌ها که نزدیکتر است به
میت اولی است از آن که دورتر است و وارث مقدم است بر غیر وارث و آنکه ارثش
بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر بجهتی وارث که ولی میت است
محروم شود از ارث مثل آنکه پسر پدر را کشته یا بعکس یا آنکه پسر میت مسلم کافر باشد
یا آنکه آزاد نباشد آن وقت ساقط میشود ولایت آن وارث و آقای میت مقدم است
بر همه طبقات وارث بلکه آقا مقدم است بر شوهر کنیز هر چند شوهر آزاد باشد بلی اذن هر دو
بهتر است پس مملوک ولیش مالک اوست و اگر وارثی اولی الارحام نباشد ولیش کسی است
که او را آزاد کرده باشد و اگر مولای معتق نباشد ولیش ضامن جریره است و اگر این هم
نباشد ولیش حاکم شرع است و اگر اینهم نباشد ولیش عدول مؤمنین است و چون تشخیص
ولی بحسب دلیل مشکل است احتیاط اولی است برجوع بحاکم شرع یا عدول مؤمنین
و هر که احتمال اولویت او برود و هم در تقلید و اگر ولی میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشد اختیار باو
انجاست اگر میت وصیت کرده که نمازش را شخص معینی بکند پس اگر ولی میت قبول وصیت کرد لازم
است علی الاحوط که آن شخص نماز کند و ولی نمیتواند خلاف وصیت کند و اگر قبول نکرد اختیار
با ولی است نه با وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن میدهد بدیگری که نماز کند و اگر اولیاء در
ذکوریت و انوثیت و در سن و در علم و سیادت برابر باشند از همه اذن حاصل کنند و با وجود همه اولیاء
اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه اگر ولی هیچ از اذن نماید شروع بنماز کنند
یا قطع نماز کنند و اگر امام بدون اذن ولی در اثنای نماز بمیرد یا مومنین اقتدا بعادل دیگر کنند و اذن جدید نیست
و اگر ولی زن باشد جایز است که خودش نماز کند یا اذن بدهد بمرد یا بزن بامامت یا انفراد و اگر زن امامت
کند باید که زنها باو اقتدا کنند نه مردها و باید که مقدم بر زنان نشود و بلکه در صف ایشان بایستد و باید علی الاحوط
که سایر شرایط جماعت مراعات شود از عدالت امام و سایر شرایط امامت و از وجوب
متابعت در تکبیرات و در افعال و دعا و بیشتر از همه علما نگفته‌اند حتی آنکه بعضی گفته‌اند که اگر کسی

اولویت

امام

از تکبیرات را پیش از امام بگوید گنهکار است و اگر امام یا ماموم شک در عدد تکبیرات کنند باید
که رجوع کنند بحافظ ضابطی که یقین دارد و شک ندارد و مثل نماز یومیه و باید میت را باسم یا باشاره
معین کند و میان او و میت مانع و حاجبی نباشد و مکان او و میت زیاده پستی و بلندی نباشد و آنکه
سر میت در جانب راست نماز کننده باشد و رویش جانب آسمان و بعد از غسل میت یا تیمم
و بعد از کفن و حنوط باشد و آنکه میان او و میت بسیار دور نباشد و نماز کننده رو بقبله
باشد و آنکه ایستاده و مستقر باشد و آنکه مکان و لباس نماز کننده مباح باشد و حریر و طلا
باف نباشد و آنکه تکبیرات را کم نکند و بعربی بگوید و اولی آنست که جمیع شرائط نماز یومیه
و موانع آنرا درین نماز بالامکان ملاحظه نماید فصل سوم در بیان کیفیت نماز میت است
و طریقه آن آنست که اول نیت کند که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهت آنکه واجب است
قربة الی الله و تکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس تکبیر بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تکبیر سوم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤ
منات پس تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد تکبیر پنجم را بگوید و جنازه
را بردارند و بهتر آنست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون پس تکبیر دوم را بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل
محمد بافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم
انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس تکبیر سوم را بگوید و
بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات انک علی کل
شیء قدیر پس تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم ان هذا
المسجی قدامنا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل
بک و انت خیر منزول به اللهم انک قبضت روحه الیک
وقد احتاج الی رحمتک و انت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه
الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا

فصل سوم در نماز میت

وتجاوز عنه پس تکبیر پنجم را گوید که نماز بآن تمام می شود و مستحب است که بعد از تکبیر پنجم گوید
ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار و جنازه را بردارند و هرگاه میت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم برا او
نفرین و لعن کنند و اگر مستضعف باشد که حق و باطل را تمیز نداده باشد بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم
و اگر مذهبش معلوم نباشد و مجهول الحال باشد بگوید اللهم ان كان يحب الخير و
اهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه و اگر طفل باشد و پدر و مادرش مومن
باشند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابويه ولنا سلفا وفرطا
و اگر پدر و مادرش مومن نباشند ترک دعای والدین کنند و اگر میت زن باشد بجای
عبدک امتک بگوید و بجای ابن ابنة بگوید و جمیع ضمیرهای مذکر را مونث بگوید فصل چهارم
در بیان آداب مستحبه و مکروهه نماز میت است و آن بسیار است اول آنکه نماز کننده با
با غسل یا با تیمم باشد دوم آنکه مقابل کمر میت بایستد اگر میت مرد باشد و محاذی سینه
اش بایستد اگر میت زن باشد سوم آنکه اگر بر جنازه های متعدده بخواهند یک نماز
کنند مرد را نزدیک امام بگذارند و بعد طفل شش ساله را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن
خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش ساله را و بعد از آن دختر کمتر از شش ساله
را بگذارند و این ترتیب مستحب است نه واجب چهارم آنکه کفش را از پا بکند بلکه قدم خود
را بخاک برساند پنجم آنکه در تکبیر اول دستها را بلند کند تا نزدیک گوش و همچنین در سایر
تکبیرات علی الاقوی ششم آنکه نزدیک جنازه بایستد هفتم آنکه نماز را بجماعت بجا آورد
هشتم آنکه از جای خود حرکت نکند بعد از نماز تا جنازه را بلند کنند نهم آنکه ادعیه و تکبیرات را
بلند بخواند دهم آنکه ماموم در پشت سر امام بایستد یازدهم آنکه نماز را در روز بگذارند اگر
ممکن باشد دوازدهم آنکه بعد از فراغ از نماز مکث کند در جای خود بقدر بیان دو
سیزدهم آنکه نماز میت را بجا آورند در مکانی که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم
آنکه بعد از تکبیر چهارم وقت دعا خواندن از برای میت دستها را بردارد و بدعا پانزدهم
آنکه جد و جهد کند بدعا و قصد شفاعت کند شانزدهم آنکه منع کنند کافر و منافق را از [illegible]
هفدهم آنکه در مساجد نماز نکنند هیجدهم آنکه قبل از نماز سه مرتبه الصلوة بگوید [illegible]

دربیان مصلوب

وصدا نکه اذان و اقامه و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و شش تکبیر
و افتتاح و دعاے توجه بقصد مشروعیت در این نماز بدعت و حرام است **فصل پنجم** در بیان
نماز بر مصلوب است بدان که کسی را بحکم شرع او را بر دار کشیده اند چون بعد از سه روز او را
از دار بزیر آورند بر او نماز کنند مگر انکه از زیر او دو دستش یا پس باشند و پیش از سه روز
که بر دار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بر دار کشیده اند در اینوقت مطلقاً
بر او نماز نگذارند تا او را بزیر آورند مگر بعد از یاس بجهة تقیه یا تعسر **فصل ششم** بدانکه
اگر در اثنای نماز بر میت میت دیگر حاضر کنند مخیر است نماز کننده میان انکه نماز بر میت
اول را تمام کند و بعد از ان نماز بر میت دوم کند و انکه نماز بر میت اول را قطع کند و بر هر دو نماز
کند در جائیکه قطع نماز موجب تاخیریکه مستلزم فساد جنازه اول باشد نشود و انکه نماز بر میت
اول را قطع نکند بلکه شریک کند میت دوم را در تکبیرات باقیه و لکن از برائے هر میتی دعاے
مخصوص به تکبیر او را بخواند پس اگر پیش از تکبیر سیوم جنازه اول جنازه دوم را حاضر نمودند
تکبیر سیوم را بقصد تکبیر سیوم جنازه اول و تکبیر اول جنازه دوم بگوید و دعاے اللهم
اغفر للمؤمنین را بقصد اول و شهادتین را بقصد میت دوم میخواند و همچنین در
تکبیر چهارم دعاے هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر آخر میت اول و
بقصد سیوم میت دوم میخواند و بعد از ان دعاے مخصوص میت دوم را میخواند و بعد
تکبیر چهارم مختص میت دوم را با دعایش میخواند و بعد تکبیر پنجم مختص بمیت دوم را میگوید و
جنازه ها را بر میدارند و اگر در اثنای نماز امام کسی بخواهد اقتدا کند با امام تکبیر بگوید و
همان تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعاے مخصوص تکبیر اول را بخواند و همچنین در تکبیرات
باقیه متابعت امام کند و دعاے مخصوص بتکبیر خودش را بخواند و بعد از فراغ امام باقی تکبیرات
خودش را با دعاهاے مختصر مخفف بخواند یا عدم اختلال شرایط و عدم حصول منافی
و با اختلال شرایط مثل بر داشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور بودن مصلی از ان
تکبیرات باقیه را بے دعا پے در پے در همان مکانیکه ایستاده است بگوید و بدانکه مکروه است
دوباره نماز کردن شخص بر میت بفرادی یا بجماعت مگر انکه میت از اهل شرف و علم و تقوی
باشد و کسیکه نماز نکرده است کراهت ندارد که بجماعت یا فرادی نماز کند و اگر یک شبانه
روز از دفنش گذشته باشد بهتر انست که دوباره بر قبرش نماز نکنند و بدانکه تاخیر نماز

میت عمداً جایز نیست تا اینکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و بترک نماز پیش از دفن نماز
ساقط نمی شود بلکه باید بعد از دفن تا جسدش باقی است در قبر نماز بر او بکنند ولکن هر
قدر که مبادرت و تعجیل کنند بهتر است و بدانکه نماز میت در هیچ وقت کراهتی ندارد و
بلکه بر فریضه موسعه مقدم است و اگر زمان فریضه مضیق باشد و نماز بر میت نیز مضیق
باشد بسبب خوف فساد بر میت نماز یومیه را مقدم بدارند و میت را دفن کنند و نماز
بر قبر بکنند بلی اگر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الا بترک نماز یومیه هر چند با امکان
اگر در حال دفن نماز فریضه را با ایماء و اشاره بجا آورد و بعد از دفن فریضه را اعاده نماید
~~و نماز میت را بعد از دفن فریضه را اعاده نماید~~ و نماز میت را بعد از دفن نیز بجا آورد بهتر است
و بدانکه جایز نیست نماز بر جنازه در اثنای نماز یومیه و غیر آن از فرایض اگر چه محو
صورت فریضه نشود و بدانکه جایز است تیمم برای نماز جنازه اگر چه مانعی از استعمال
آب نباشد و اگر چه محدث بحدث جنابت باشد و در این تیمم قصد بدلیت از وضو یا غسل
لازم نیست ولکن بهتر اینست که تا خوف فوت نماز میت نباشد با تمکن از استعمال آب
تیمم نکند چنانچه می آید **مطلب سیزدهم** در بیان دفن میت است که در ضمن چند
فصل بیان می شود **فصل اول** در کیفیت وجوب دفن و واجبات آنست بدانکه
دفن میت واجب کفائی است چنانکه سابقاً ذکر شد و شرط نیست در آن نیت و
بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود که عاقل بالغ ناظر باشد که رو
بقبله و با داب شرعیه دفن شود کافی است و بدانکه واجبات دفن اینست که باذن
ولی میت را بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز در زمین مباح دفن کنند پس جایز نیست دفن
در زمین غصبی یا در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و مدرسه بنا بر احتیاط و یا
قبر دیگری را که دفن شده باشد میت دیگر بطریق شرع و باید اینکه بجانب راست نه بطریق انحصار
میت را روی بقبله در قبر بخوابانند بلی اگر میسر نشود رو بقبله نمودن بعلت اشتباه
قبله و عدم تمیز مغرب از مشرق و عدم مظنه یا بعلت دیگر مثل خوف فساد در بدن میت
با انتظار علم بقبله ساقط می شود رو بقبله نمودن و واجب است که آن قدر زمین
را بکنند که میت از جانوران محفوظ بماند و بوی بد از قبر بیرون نیاید و اگر دفن منحصر
باشد به زمینی که جسد میت بسبب کثرت جانوران آن زمین در زیر زمین محفوظ

حه در این وقت نماز یومیه را ترک کنند و فریضه را
مقدم بدارد بر نماز میت و بر نماز یومیه

زمین محفوظ نماند باید قبرش را بقیر یا گچ و آجر محکم نمایند و باید دفن در مکانی باشد که هتک
حرمت میت نشود مثل بیت الخلا و بالوعه و دفن در مقابر غیر اهل ایمان در غیر ضرورت و اجزاء
میتی که پاره پاره شده است باید مراعات قبله و سایر واجبات مذکوره در آن بشود و اگر
پشت دو نفر بهم چسپیده باشد از همدیگر جدا نتوانند بلکه یکی را روی بقبله دفن کنند و از دیگری
ساقط است و اگر زن ذمیه که از مسلم حمل داشته باشد بمیرد پشت آن زن را بجانب
قبله کنند تا روی طفل بجانب قبله شود و اگر قبله مشتبه باشد و مظنه قبله در هیچ طرف نباشد
و صبر و انتظار تشخیص قبله موجب ضرر بر مباشرین شود در این فرض بهر طرفیکه بخواهند
دفن نمایند بلی عمل بقرعه در تحصیل قبله بد نیست در اینجا و در فرض سابق و اگر کسی در دریا
بمیرد پس بعد از غسل و کفن و حنوط و نماز اگر ممکن باشد که بخشکی برسانند و دفنش نمایند واجب
است که در خشکی دفن کنند و اگر نقل بخشکی متعذر باشد بسبب خوف از دشمن
یا درنده یا فساد میت و نحو آن پس در اینصورت واجب است که در دریا اندازند باین نحو
که در خمره سنگینی بگذارند و سرش را محکم کنند یا اینکه سنگی یا آهنی بپایش ببندند
و روی بقبله در دریا بیندازند در مکانی که خوف جانوران دریا نباشد یا کمتر باشد
تا اینکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان **فصل دوم** در بیان آداب دفن
است و آن بسیار است **اول** آنکه دفن در مقبره نزدیک نمایند مگر اینکه ترجیحی در مقبره
دور باشد مثل اینکه قبر بزرگان دین در آن باشد یا اینکه زیارة اهل قبور در آنجا بیشتر شود
دویم اینکه جنازه را بقدر دو ذراع یا سه ذراع یا بیشتر نزدیک بقبر بگذارند و در وقت
گذاردن در قبر سه دفعه جنازه را نقل کنند هر دفعه قدری نزدیکتر بقبر نمایند و لحظه صبر نمایند و
در دفعه سیوم آهسته داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند
و از آنجا داخل قبر کنند و اگر مرد باشد سر او را در جانب پای قبر بگذارند و از جانب پا داخل
قبر کنند و مرد را از سرش داخل قبر نمایند و زن را عرضا داخل قبر کنند و پرده بر سر
قبرش بکشند **سیوم** اینکه مباشر دفن با وضو و سر و پایش برهنه باشد
چهارم اینکه مباشر دفن زن شوهر یا یکی از محارمش باشد و اگر محارم نباشد
بیگانه ضرر ندارد لکن بهتر آنست که از صلحا باشد و در دفن مرد بیگانه بهتر از محارم است پنجم
اینکه وقت برداشتن از تابوت بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله

اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه
فی حجته وثبته بالقول الثابت وقنا وایاه عذاب القبر ودر وقت
دیدن قبر بگوید اللهم اجعله روضة من ریاض الجنة ولا تجعله حفرة
من حفر النار و در وقت لحد گذاردن بگوید اللهم عبدک وابن عبدک وابن
امتک نزل بک وانت خیر منزول به و بعد از گذاشتن در قبر بگوید
اللهم جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا ش
ششم آنکه گودی قبر تا چنبره گردن یا بقدر قامت متعارف باشد هفتم
آنکه در زمین سخت لحدی از جانب پیش رو یا پشت سر میت روی بقبله بشگافند که
میت را در آن بخوابانند و در زمین سست که خوف خراب شدن و ریختن قبر باشد
در وسط مثل نهر بکنند و اگر لحدی بسازند در زمین سست عوض شگافتن وسط قبر
شاید بهتر باشد هشتم آنکه لحد را گشاده و بلند قرار دهند بقدریکه بتوان در آن نشست
نهم آنکه بعد از گذاردن میت در قبر گره کفن را از جانب سر و پا بگشایند و روی میت
را باز کنند و بر خاک بگذارند و اگر خاک کربلا باشد افضل است و اگر خوف ملوث شدن
تربت باشد در زیر سرش یا مقابل رویش بگذارند مثل خشت از تربت و مانند آن
و روایت شده است که زنی زنا میداد و اولاد زنا را بعد از زائیدن میسوزانید از جهة خوف
از اهل خود و بر حال او کسی مطلع نبوده مگر مادرش پس چون مرد و دفنش کردند پس قبر
او را بیرون انداخت و قبول نکرده پس نقل بجای دیگر کردند باز آن قبر او را قبول نکرد پس
اهلش آمدند خدمت حضرت امام جعفر صادق ع روحی له الفداء و حکایت را نقل کردند پس حضرت
از مادرش پرسیدند که این زن در حیوة خود چه میکرد مادرش قصه را نقل نموده حضرت
فرمودند که زمین قبول نمیکند بجهة آنکه عذاب میکرد خلق خدا را بعذاب خدا در قبر او از
تربت حسین صلوات الله علیه بگذارید پس ستر کرد خدا آن زن را دهم آنکه خاک زیر
سرش را مانند بالش بلند کنند یازدهم آنکه خشتی یا کلوخی در پشت میت بگذارند
تا اینکه به پشت نغلتد دوازدهم آنکه ولی یا ماذون از دهان خود را نزدیک گوش
میت ببرد و شانه راستش را بدست راست و شانه چپش را بدست چپ بگیرد و حرکت
دهد و تلقین کند او را باعتقادات حقه یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بنحویکه در کتب معتبره

نسخه
پس گنهش آمرزیده شد

معتبره مذکور است و بهتر آنست که بعد از آن تلقین بهر زبانیکه میت دانست نیز تلقین نمایند که جمع
کردن مابین تلقین عربی و تلقین کردن بلغت و زبان خود میت شاید اولی باشد سیزدهم
آنکه لحد را بخشت و نحو آن بپوشند که خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانیدن لحد
کنند ~~در وقت پوشانیدن لحد کنند~~ و در وقت پوشانیدن لحد بگوید اللّٰهمّ صِلْ وحدته
وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة
تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک وسعت للظالمین
واگر میت زن باشد ضمیرها را مونث آورد چهاردهم آنکه در وقت بیرون آمدن از قبر
از جانب پا بیرون بیاید بجهت احترام و یا بجهت آنکه برای هر چیزی دری میباشد و در قبر طرف
پا می باشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید انّا لله وانّا الیه راجعون اللّٰهمّ ارفع
درجته فی اعلیٰ علیّین واخلف علیٰ اهله فی الغابرین وعندک
نحتسبه یا ربّ العالمین پانزدهم آنکه حاضران غیر اقوام میت خاک را
به پشت دست در قبر بریزند شانزدهم آنکه در وقت خاک ریختن یا وقت دست از
خاک تکان دادن بگویند انا لله وانا الیه راجعون و در حدیث از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد و بگوید اللّٰهمّ
ایمانا بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق
الله ورسوله می نویسد خداوند بهر ذره حسنه هفدهم آنکه قبر را از زمین بلند
کنند تا اینکه قبرش معلوم باشد و قصد زیارت او کنند و نبش نکنند هجدهم آنکه بلندی
قبر بقدر چهار انگشت بهم آمده یا از یکدیگر وا شده قرار دهند نوزدهم آنکه بر روی
قبر ریگ سرخ بریزند بیستم آنکه نشانه بر سر قبر میت بگذارند بیست و یکم
آنکه آب بر روی قبر بریزند و آب را باین طریق بریزند که از سر گرفته بجانب پا آیند و از
جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آبی باند در وسط قبر بریزند و استحباب آب ریختن
تا چهل روز بلکه تا چهل ماه نیز از احادیث بر می آید بیست و دوم آنکه آب را قطع نکنند
متصل بهم بریزند تا آخر بیست و سوم آنکه در وقت آب ریختن رو بقبله باشد بیست
و چهارم آنکه بعد از ریختن آب حاضران دست بلکه کف دست بلکه کف هر دو دست
بر قبر بگذارند که نشانه انگشتان یا کف دست بلکه تمام دست در قبر بماند خصوص برای بنی هاشم

و برای کسیکه بر میت نماز کرده و استحباب اثر دست در خاک ماندن در حال اول دفن ثابت
است و در غیر آنحال هم محتمل است و ضرر ندارد بیست و پنجم آنکه در وقت دست گذاشتن آنرا
رو بقبله باشد بیست و ششم آنکه در آن وقت هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و
بعد از ان یا بعد از پوشاندن لحد یا مثل آنرا بخواند بیست و هفتم آنکه ولی میت یا شخصی از
حاضران برخصت ولی بعد از رفتن حاضران و پر کردن قبر باواز بلند تلقین میت نماید که در
خبر است که این تلقین باعث این میشود که نکیرین داخل در قبرش نمی شوند و از او
سوال نمیکنند و یکی بدیگری میگوید که تلقین میت کفایت کرد ما را از سوال او و از بعضی
ظاهر می شود که تلقین مستحب است در چهار حالت حال احتضار و بعد از کفن و در قبر پیش از
پر کردن ۴ و در رفتن مردم و این ضرر ندارد بیست و هشتم آنکه در حال تلقین رو بقبله
باشد بیست و نهم آنکه ولی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و
قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند بلکه پیش از قرائت اینها
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و صلوات بفرستد سی ام آنکه اسم میت را بالای
قبر یا در لوحی بنویسد و در میان قبر یا در محاذی سر قبر نصب کنند سی و یکم آنکه قبر را چهار
گوشه نمایند سی و دوم آنکه قبر را پهن نمایند که باران رحمت قرار گیرد سی و سوم آنکه
انگشتر عقیق در دهن میت بگذارند که در او نقش لا اله الا الله یا آنکه الله ربی و
محمد نبی و اسماء ائمه ۴ باشد فصل سوم در امور مکروهه است و آن چند چیز است
اول آنکه دو میت را در حال اختیار در یک جنازه گذارند و در یک قبر دفن نمایند بلکه از بعضی ظاهر
میشود که مرد اجنبی و زن اجنبیه را با هم دفن کردن حرام میباشد و اگر بجهت ضرورت دو جنازه
را در یک قبر بگذارند فاصله بگذارند و فضل را مقدم بدارند دوم آنکه زمین قبر را با آجر
و سنگ و نحو آن فرش نمایند سوم خویشاوندان میت خاک بر قبر بریزند که باعث
قساوت دل سختی است چنانچه مکروه است برای خویشاوندان نزول در قبر هر چند
مجلسی اعلی الله مقامه کراهت نزول در قبر را مخصوص ولد قرار داده است چهارم آنکه
خاک غیر آن قبر که کنده اند در آن قبر کار کنند یا بریزند در وقت دفن بلکه مطلق که بر میت
[illegible] است و از بعضی ظاهر میشود توهم اختصاص کراهت بر ختین نه گلکاری کردن چنانچه
از بعضی اختصاص کراهت بوقت دفن ظاهر میشود نه بعد از ان پنجم

۴ و بعد از پر کردن

انکه قبر را ماهی پشت قرار بدهند ششم آنکه قبر را بعد از شکستن تعمیر کنند که حدا از عالم دو
میدارد دل شکسته و قبر شکسته را الا قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهدا را که تعمیر کردن مستحب است
بلکه ثواب می شود که واجب می شود هفتم آنکه بنا و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه و نحو آن
نیز و حکم آنست مگر در قبور ائمه و صلحا هشتم آنکه قبر را گل کاری کنند اگرچه بخاک همان قبر
باشد یا گچکاری کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن مگر بجهت ضرورت مثل لحد بستن قبر و نحو آن
و مگر در قبور انبیا و اولیا و ائمه هدی نهم آنکه در سر قبر غیر انبیا و ائمه هدی مکث نمایند مگر برای
اغراض صحیحه مثل تلاوت قرآن دهم آنکه بر سر قبر بنشینند که در حدیث است که اگر بالای
آتش بنشینم که جامه ام بسوزد خوشتر است مرا که بالای قبر بنشینم یازدهم آنکه قبر را
مسجد قرار بدهند که نماز بالای آن بکنند یا آنکه او را محل سجود قرار دهند یا آنکه بالای
قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند که نماز جماعت یا فرادی نمایند و لکن در پهلوی قبر
امام و نحو آن مسجد ضرر ندارد دوازدهم آنکه بالای قبر راه بروند بدون غرض و داعی پس
اگر زیارة اهل قبور موقوف باشد بگام نهادن ضرر ندارد و در حدیث است که وقتی که داخل
قبرستان می شوی گام بنه بر قبرها و بالای ایشان راه برو که هر که مؤمن است از راه
رفتن راحت می یابد و هر که منافق است دردناک میگردد سیزدهم آنکه بالای قبر بلکه در
مقبره بول و غایط بکنند چهاردهم آنکه سر قبر بلکه در مقبره خنده بکنند پانزدهم آنکه
از مکانیکه فوت شده قبل از دفن نقل بمکان دیگر بکنند مگر بمشاهد مشرفه و امکنه متبرکه و نقل
از عرفات بحرم که در حدیث است بلکه از حدیث مرقوم و غیره استفاده رجحان نقل از
مشاهد بسوی مشاهد دیگر بجهة بعضی از خواص و فضیلت میشود هرچند خصوص نقل از مشاهد
دیگر خالی از رکاکت نیست و فی الجملة بی احترامی می باشد و بعضی از بزرگان علما مثل
صاحب مقامع اعلی الله مقامه ذکر کرده اند که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن
در کربلا و لکن گمان حقیر آنست که دفن در کربلا بهتر است از دفن در جمیع مشاهد مشرفه
و مقابر ائمه و امکنه متبرکه حتی مکه و مدینه و نجف اشرف والله العالم شانزدهم آنکه قبر را
در خانه قرار بدهند که باعث وحشت اهل خانه می شود و نزول رحمت در او کمتر می باشد
از مقبره مسلمانان هفدهم آنکه قبر را آلوده بنجاسات و کثافات نمایند و اگر آلوده شود دور
نمایند فصل چهاردهم در احکام بعد از دفن و آنچه حرام است ارتکاب آن و آن چند چیز است

م شتری باشد

چیز است ثالث نبش قبر بدانکه حرام است نبش قبر انبیا و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام الله
علیهم پس نبش قبور ایشان مطلقا جایز نیست و همچنین نبش قبر مومن هر چند طفل و دیوانه
باشد و لکن حرمت نبش قبر غالبا مشروط بچند شرط است اول آنکه میت خاک نشده باشد
بالمره پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی از علما تصریح کرده اند که اگر دفن
در زمین وقف مثل مقبره مسلمانان شده باشد و میت خاک شده باشد واجب است که
قبر را خراب کنند و صورت قبر را باقی نگذارند و یا زمین مساوی کنند تا اینکه هر کس خواهد
میت خود را در انجا دفن کند و وجوب خراب کردن و صورت قبر را باقی نگذاشتن هر چند
ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت بآن قبر معلوم نباشد لکن جواز نبش عیبی
ندارد و بی مضایقه است در غیر علما و صلحا و شهدا و اولاد ائمه علیهم السلام و اما اگر جسد نبش خاک
شده باشد و استخوانش باقی باشد پس اگر استخوان چنان سست شده باشد که باندک
صدمه ریزه خاک شود پس آن هم جایز است و اما اگر سخت و صلب باشد خلاف است اقوی جواز
و احوط ترکست حتی آنکه اگر باعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نمود و بعد معلوم شد که خاک
نشده و استخوانش باقی است احوط آنست که دوباره پر کنند قبر را و بدانکه شرط جواز نبش
در این صورت آنست که یقین بخاک شدن حاصل شود و اما اگر مظنه بخاک شدن حاصل
باشد نه یقین هر چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بمظنه است و بدانکه این شرط
در حق قبور انبیا و ائمه معصومین بلکه علما و کاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان
نمی پوسد و زمین و هوا تصرف در ابدان ایشان نمیکند و عقل و نقل نیز موید همین باشد در این
خصوص چنانچه شهید اول اعلی الله مقامه در ذکری نقل نموده از طرق عامه و خاصه
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند زندگانی من خوب است برای شما و مردن
من نیز خوبست برای شما عرض کردند ای رسول الله این چگونه میشود فرمودند اما حیوة
من خیر است بجهة آنکه خداوند عالم فرموده در قران حمید که نیست خداوند متعال که عذاب کند
ایشانرا و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بدرستیکه اعمال
شما عرض میشود بر من در هر روز پس آنچه خوبست از خداوند متعال طلب زیادتی میکنم و آنچه
بدست از خدا طلب مغفرت میکنم عرض کردند چگونه میشود و حال آنکه شما خاک شده اید حضرت
فرمودند چنان نیست بدرستیکه خداوند جل و علا حرام نموده است گوشتهای مارا بر زمین اینکه

بخورد از دفن میت را و جسد صدوق قدس را در زمین چمنی دیدند بلکہ معروف است کہ اگر کسی غسل جمعہ
را مداومت کند نبش نپوسد دوم آنکہ جسد میت را بیرون آورند یا آنکہ ظاہر کنند کہ این غیر (نام ملک)
محرم است پس اگر میت ظاہر نشود اصلا مثل آنکہ میت را با صندوق یا با تابوت بیرون
آورند ضرر ندارد سوم آنکہ مثل سرداب و نحو آن نباشد کہ در مثل سرداب و نحو آن بیرون
آوردن میت حرام است نہ آنکہ سر سرداب را باز کنند کہ میت دیگر را در او بگذارند کہ این عمل
نبش محرم نیست چہارم آنکہ بقصد دفن باشد پس اگر عاریت بگذارند در زمین مباح یا غیر
غیر باذن مالک یا باجارہ بقصد امانت تا یکماہ و نحو آن تا آنکہ نقل کنند جایز است و بہتر آن
است کہ در این وقت طوری بگذارند کہ صدق دفن نکند پنجم آنکہ بعد از علم از باعث
آن

آن غصبی نباشد پس اگر در زمین غیر دفن شود یا [illegible] نبش قبر هر چند منجر
بہتک حرمت شود واجب است بر صاحب زمین قبول اجرت باقی ماندن یا قیمت
فروختن هر چند وارث باشد بلکہ بہتر از برای وارث [illegible] میت بلکہ برای
هر مومن قبول اجرت و قیمت می باشد و اگر اذن بدفن دادہ باشد [illegible] میت را در
قبر نگذاشتند یا آنکہ گذاشتند و قبر را پر نکردند آن شخص رجوع از اذن خود نمودہ یا آنکہ مردہ
است [illegible] انتقال شدہ است یا آنکہ بدیگری فروختہ است پس اگر با احتمال عدم
اذن جدید دفن شود جایز است نبش قبر و اگر بعد از پوشیدن قبر رجوع نمودہ یا آنکہ بیہوش شدہ
یا آنکہ مردہ یا آنکہ بدیگری منتقل شدہ در اینوقت جایز نیست برای هیچیک نبش و لازم است
کہ میت در آن مکان باقی باشد تا آنکہ خاک شود ششم آنکہ بکفن غصبی یا غیر جایز مثل
غیر

حریر علی الاقوی دفن شدہ باشد کہ در این وقت جایز است نبش و واجب نیست
قبول قیمت ثوب چنانچہ گذشت ہفتم آنکہ دفن در مکان مناسب شدہ باشد پس اگر در مقبرہ
یہود یا در مزبلہ یا در مکان غیر مناسب دفن شود یا آنکہ در قبر شخص نجاستی حاصل شود کہ ہتک
حرمت میت شود یا آنکہ با او دشمن دین دفن شود یا بدون اذن اجنبی دفن شود یا آنکہ در
سر راہ مسلمانان دفن شود کہ ضرر بر مارہ شود یا آنکہ ہتک حرمت میت شود بکثرت
مرور در اینوقت نبش قبر جایز است ہشتم آنکہ خوف باشد بر بدن میت
از بیرون آوردن میت را دشمن او یا حیوانی کہ در این وقت جایز است نبش بلکہ ایبا
[illegible] شود کہ واجب شود نہم آنکہ جہۃ نقل بمشاہد مشرفہ و قرب جوار اولیا [illegible]

وعلما ومرتکا اینکه رجاء ثواب در و بشیر وامن از عذاب قبر عند یا دیگر باشد نباشد والا جایز است
بلکه بعضی گفته اند جایز است هرچند باعث هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته اند که هرچند مستلزم
پاره پاره شدن میت شود و این حکم خالی از قوت نیست حتی در شهید هرچند در شهید
بلکه مطلقا احوط ترک است دهم آنکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی مانده باشد چه از خود میت
باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت به دفن با او نکرده باشد
که در این وقت جایز است نبش یازدهم آنکه بجهت اثبات حق و شهادت بر عین
او نباشد پس اگر نبش کنند بجهة ارث یا بجهت عده زن یا بجهت جنایتی که بر میت شده
یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجاء ثبوت حق به نبش پس اگر رجاء نباشد بجهة تغییر
صورت میت که عنوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم آنکه دفن شرعی شده
باشد پس اگر در گودی که بحد قبر نرسیده دفن یا آنکه بقبر دیگری دفن شده یا آنکه از دست
چپ رو بقبله دفن شده یا آنکه بی غسل و بی کفن و بی حنوط یا در غیر مکانی که وصیت نموده
و اذن اولیاء ان نبوده دفن نموده در اینوقت جایز است نبش علی الاقوی و همچنین
اگر فرض شود که میتی را دفن نمودند هنوز پوسیده نشده یا آنکه نبش قبر او جایز نشده با این
حال نبش قبر او نموده میت دیگر را در آن قبر دفن نمودند حال اگر بخواهند که این قبر را نبش کنند
بجهة دفن میت ثالثی مثلا پس باید در جواز نبش ملاحظه میت اول را نمایند نه دوم
را که اگر استخوان جسد اول باقی است نبش مرقوم حرام است هرچند فرض شود
که استخوان جسد میت دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده
جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هرچند استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده
باشد بلی احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهة آنکه هرچند حدوث دفن در حال تحریم
بوده و لکن بقاء او بر وجه حرام نبوده در فرض مرقوم و شاید از این قبیل باشد دفن اموات
متعدده در مشاهد مشرفه که غالبا مستلزم نبش است و علما منع نمیکنند بجهة این احتمال یا
از جهة احتمال وجود محمل صحیح دیگر یا از جهة اینکه علم به نبش در حین دفن ندارند و تعیین مکان را
نکردن مقابر میگذارند و ضمن احتمال شبهه محصوره نمیدانند و بر فرضی که بدانند قاعده
شبهه محصوره معارضه با حمل فعل مسلم بر صحت میکند یا از جهت اینکه علما قادر بر منع نیستند
بلکه جواز نبش قبر در وقتیکه خوف فساد میت یا پاره پاره شدن آن یا هتک حرمت

شده

حرمت میت نباشد برای تدارک اصل غسل که تمام اغسال ثلثه یا بعض آن داده نشده باشد
اصلا هرچند بجهت عذر باشد یا بجهت غسل فاسد یا بجهت اصل کفن یا اتمام کفن یا اوصاف
کفن بلکه برائے سایر واجبات دفن بلکه برائے تدارک نماز خالی از قوت نیست هرچند برائے تدارک
نماز غالباً حاجت به نبش نیست بجهت امکان نماز کردن بر قبر سیزدهم آنکه بجهت ادخال بعضی
از اجزاء آن میت نباشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بدن ملحق به بدن نبش کنند ضرر ندارد
هرچند مستلزم نبش قبر و ظاهر شدن جسد میت شود علی الاقوی ولکن جایز است که در پهلوی میت
بجوے دفن نمایند که مستلزم ظهور جسد میت نباشد چهاردهم آنکه مظنه زنده شدن میت
در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلائے برود که میت زنده شده در قبر در اینوقت نبش جایز
است پانزدهم آنکه نبش از روئے اختیار باشد نه از روئے جبر و ترس شانزدهم
آنکه نبش قبر بجهت اصلاح مشاهد که آن میت را در آنجا دفن کرده اند نباشد و الا
جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است نبش اگرچه بجهت اصلاح محل دفن و مقبره باشد
بلکه گفته اند که جایز است نبش اگر زمینی که در آن دفن شود تعمیر خانه موقوف باشد به نبش
مثل آنکه لازم است اضطراراً که باید محل قبر را چاه قرار دهند یا آنکه بنیان دیوار قرار دهند
و بعد آنکه لازم نیست بر فرض نبش قبر چه لازم شود و چه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر
که نبش کرده اند دفن نمایند بلکه اولیا میت یا دیگران باذن اولیا هر جا که خواهند دفن کنند
و بعضی از بزرگواران گفته اند که هرگاه میت را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او بخصوص
شود دیگران فرموده اند که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود و این در صورتیست که نبش
کرده این شخص بدون اذن ولی را از قبر مکان اول که دفن شده و الا لزوم اعاده در همان مکان
اول مشکل است پس مدار دفن بعد از نبش در حق همه مردمان اذن اولیا می باشد
علی الاحوط حتی در جائیکه استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش استخوان را در همان مکان
دفن کنند یا جائیکه ولی اذن بدهد هرچند احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت استخوان شده
یا مستلاشی شده خالی از قوت نیست ولیکن احتیاط اولی است دوم و سوم و چهارم
از محرمات سیلی بر رو زدن و رو خراشیدن و گیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر کرده اند که حرام
است دریدن گریبان و پاره کردن جامه از برائے غیر پدر و برادر و اما در حق پدر و برادر
جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر نیز بمقتضائے بعضی از اخبار درست که

کردن شکم میت همان متعین است و بعدم امکان پهلوی چپ اِشکافند و بچه را بیرون آورند
و بعد ازان بدوزند هرچند قطع نداشته باشند بزندگانی بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته
باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز لازم است اخراج طفل بلکه کافی است در لزوم
اخراج طفل اینکه اگر در شکم باند و دفن کنند زودتر خواهد مرد و اگر موت و حیوة طفل معلوم
نباشد شکافتن جایز نیست و هرگاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد و لکن خوف فوت در
حق مادر و بچه هردو باشد در این صورت لازم است که منتظر تقدیر الهی شوند **خاتمه**
در بیان اغسال مستحبه است بدانکه مجموع اغسال مستحبه هرچند قسم است **اول** از زمانیکه
زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث مشروعیه و سبب استحباب آن شده
و آن بسیار است **اول** غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحبابش
ثابت است در حق مرد و زن هرچند تاکید در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده
هرچند بنده باید اذن از مولی بگیرد در بجا آوردن این مستحب مثل سایر مستحبات و بدون
اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسیکه بجا آورد
نماز جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل ممیز نیز مستحب است علی الاقوی و احادیث در
فضیلت این غسل بسیار است از انجمله منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و
روحی له الفداء که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناهانیست که واقع میشود از
جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت ببعضی از
اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است
که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است
که تارک غسل جمعه همیشه مهموم است تا جمعه دیگر بلکه از جهة مبالغت و نهایت تاکید در ترک
غسل جمعه عمداً نه نسیاناً وارد است که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث
است که اگر ترک غسل عمداً یا نسیاناً وقت نماز غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه بملاحظه جمله
از اخبار کراهة ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای
طلوع صبح صادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از ان قضا می شود هرچند احوط آنست
که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضا نماید و جایز نیست
مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم پنجشنبه خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

جمعه در وقت ادا آن غسل برای خود غسل نیز برای مستحبات و مقدمات آن که در اینوقت
جایز است که در روز پنجشنبه مقدم بدارد غسل جمعه را و غسل باید به نیت تقدیم خصوص
اگر خوف نبودن آب در وقت قضا نیز باشد بلکه جماعتی تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضا
دانسته اند و تصریح بافضلیت تقدیم نموده اند بلکه بعضی تصریح کرده اند که در این حکم بافضلیت
تقدیم بر قضا مخالفی ندیدیم بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند بروز پنجشنبه
و جواز تقدیم غسل جمعه بخوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف تعذر از استعمال
آب یا دشواری آنرا باعث تقدیم غسل جمعه دانسته اند هر چند بسببی دیگر باشد
بلکه بعضی مطلق خوف فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف
عدم تمکن از استعمال آب یا نبودن آن در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تمکن آن
در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه و همچنین تا یوم شنبه نیز محتمل است
و بهتر آنست که اگر عدم تمکن از استعمال آب منحصر شود بخریدن یا قبول نمودن
مالی بجهت گرانی قیمت یا منت باشد او را عذر تقدیم غسل جمعه قرار دهد بلی اگر مستلزم
شود استعمال آب در روز جمعه ضرری که لایق بحال او نباشد این وقت مضایقه
از تقدیم جمعه در یوم پنجشنبه نیست و اگر باعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه
را بعد از آن در وقت غسل معلوم شد بودن آب تمام کردن غسل بقصد مرقوم مشروع
نیست و مثلا بر نیست که حدث شود چون خواب بلکه جنابت مانع از شروعیت غسل
جمعه نیست چنانچه تقدیم را نقض نمی‌کند و شروعیت غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه
حدث بعد از غسل جمعه یا نوم و نحو آن از مبطلات وضو مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی
ذکر کرده اند که حدث واقع در اثنای آن زیانی مطلقا ضرر ندارد بلکه بعضی ذکر کرده اند که هرگاه
کسی غسل جمعه بکند باعتقاد اینکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده و آب
نیز در جمعه نبوده یا اینکه شنبه بوده یا باعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا باعتقاد شنبه
از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه بوده در هر صورت غسل صحیح است
و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغسال زمانیه را قصد نموده و بعد معلوم
شد که آنرا از مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا اینکه قصد جمعه نموده و بعد معلوم شد
که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است در اینوقت

در ین وقت آن غسل فاسد است ولکن صحت غسل بر این فرض نیز خالی از وجه نیست
و وقت قضا ممتد است از ظهر روز جمعه تا غروب روز شنبه بلکه امتداد وقت قضا
تا جمعه دیگر نیز خالی از قوت نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است ولکن چون خلاف
مشهور است اقتصار نماید در قضا بهمان روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه
نیز قضا نکند که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه
و بعضی شرط کرده اند در شرعیت قضا تمکن از ادا و ترک نمودن آنرا عمدا یا سهوا
یا جهلا که اگر ترک نموده از جهت عدم تمکن از استعمال آب در وقت ادا آن مشروعیت
قضا ثابت نیست ولکن مشروعیة قضا حتی با عدم تمکن از ادا خالی از قوه نیست
خصوص اگر نذر کرده باشد غسل جمعه را و ترک نموده عمدا یا سهوا هرچند در عهد کفاره
لا بد باید بدهد بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت ادا
ولکن بعد از این متمکن از ادا شده اعاده نماید آن غسل را در روز جمعه هرچند بعضی
اعاده را مشروع ندانسته اند بلکه اگر در روز جمعه اعاده ننموده قضا نماید بلی اگر متمکن
از ادا نشده قضا ساقط است پس شرط اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن
از ادا میباشد و اگر تمکن از قضا باشد نه ادا اعاده بنحو قضا مشروع نیست ولکن
مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه نداریم بجهت احتمال مطلوبیة والله العالم و در
وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت قضا هرچه نزدیکتر باداز پیبا
افضل است از آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفدا
منقولست که هرکه غسل جمعه بکند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل
محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین پس آن غسل
و دعا پاک میکند او را تا جمعه دیگر دوم از اغسال زمانیه غسل در ماه مبارک
رمضان است که در لیالی طاق آن جمیعا غسل مستحب است و در عشر آخر نیز جمیعا
غسل مستحب است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
شبها از دهه آخر ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشا غسل میکردند و در شب
بیست و سیوم بخصوصه دو غسل مستحب است یکی در اول شب و یکی در آخر شب

غسل ماه مبارک رمضان

بجهت نماز شب یا وقتی از آخر شب که در آن نماز شب می نمایند و جایز است که اقتصار
نماید بغسل اول شب چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است که
بملاحظه غسل مطلق شب قدر یا طاق یا مطلق شب رمضان المبارک اگر غسل اول
شب را نموده یک غسل در وسط شب یک غسل در آخر شب نماید پس غسل در
وسط شب بسبب عدم مشروعیه غسل آخر شب نمیشود چنانچه مشروعیه غسل مخصوص
باول شب بسبب عدم مشروعیه مطلق غسل نخواهند شد بلی اگر غسل مخصوص باول
شب را بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بجهت قوت احتمال تداخل که هر
چند بعضی از بزرگواران فرموده اند که اگر نیمه شب غسل نموده ترک نماید غسل
در آخر شب را بجهت احتمال مدخلیه فصل مخصوص در مشروعیه غسل آخر شب و این
سخن خالی از دقت نیست هر چند خالی از مناقشه نیز نیست و در شب اول
غسل در نهر جاری مستحب است و مستحب است که سی کف آب بر سر بریزد که باعث
رفع خارش از بدن می شود و ظاهر غسل در نهر آنست که در او غسل کنند چه بارتماس
و چه به ترتیب ولکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب را بیرون ببرند بجای
دیگر و غسل کنند در جای دیگر چه دو وجه نزدیک عمل بحدیث کرده است و شرط
نیست بودن در نهر و این هر چند محل مناقشه است ولکن مجرد فتوی ایشان کافیست
و محتمل است که این سی کف را بعد از غسل بر سر بریزد یا قبل از آن و ظاهر اینست
که این سی کف عمل مستقلی میباشد نه جزء غسل میباشد و نه شرط آن بلکه ظاهر اینست
که در اول هر سال حتی محرم نیز این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب این غسل
مخصوص بشب نیست بلکه غسل و سی کف آب بسر ریختن در اول روز سال از
محرم یا ماه مبارک نیز مستحب میباشد که هر دو اول سال میباشد بلکه مجلسی اعلی الله
مقامه در زاد المعاد میفرمایند که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است
ولکن روایت صحیحی که ظاهرة الدلالة باشد بنظر نرسیده بلکه بر فرض دلالت [illegible]
غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بدلیل ظاهرة الدلالة [illegible] استحباب غسل در [illegible]
اجزاء شب نیز بنظر نرسیده بلکه در خصوص بین العشائین وارد شده است ولکن مجرد
فرمایش این بزرگوار کافیست در استحباب غسل مرقوم در هر جزئی از اجزاء شبهای

شبهای ماه رمضان که باشد بنا بر این عدد غسل لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر
اخبار سی و دو غسل خواهد بود و جایز است که غسل شبهای ماه مبارک را در حال سقوط
قرص شمس و حال غروب آن بجا آورد چنانچه در حدیث است سیم غسل شب
عید فطر و عید قربان که در جمیع اجزای این دو شب ظاهر آنست که غسل مستحب باشد
هر وقت از شب که باشد و لکن در بعضی از روایات است که غسل این شب را بعد از غروب
آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را قبل
از غروب بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چهارم غسل در روز عید فطر
و عید قربان بلکه بعضی این دو غسل را واجب دانسته اند بلکه در حدیث است که اگر کسی
غسل عیدین را فراموش نموده و در وقت متذکر شده باشد و وقت باقی باشد غسل
کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات است که غسل عید قربان واجب است مگر در
منی و محمول است بر عدم تأکد استحباب بجهة کمی آب یا ضیق وقت و این دو غسل را از
طلوع فجر بجا آورد تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آورد پیش
نه بقصد قضا و نه بقصد ادا و ضرر ندارد و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهر جاری نماید
و هرگاه نهر جاری نباشد خود بنفسه از چاه و بخوان تحصیل آب نماید از روی خشوع و فروتنی
و باید غسل را در زیر سقف یا دیوار نماید و مبالغه در ستر نماید و در وقت اراده غسل در
روز عید فطر بگوید اَللّٰهُمَّ اِیْمَاناً بِکَ وَ تَصْدِیْقاً بِکِتَابِکَ وَ اتِّبَاعَ سُنَّةِ نَبِیِّکَ
پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ کَفَّارَةً لِذُنُوْبِیْ
وَ طَهِّرْ دِیْنِیْ اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی الدَّنَسَ چنانچه در یوم عید فطر وارد است
و در یوم عید اضحی نیز اگر با این طریق عمل نماید شاید بد نباشد پنجم غسل در روز ترویه
که هشتم شهر ذی حجه باشد ششم غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد
هفتم غسل در روز عید غدیر که هجدهم شهر ذی حجه باشد پیش از زوال به نیم ساعت
یا هر وقت که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر است هشتم غسل
روز مباهله که بنا بر مشهور بیست چهارم ذی حجه می باشد بلکه اگر غسل مباهله را در بیست و یکم یا
بیست و پنجم یا بیست و هفتم بلکه در همه این ایام نیز نماید باحتمال آنکه روز مباهله باشد
شاید بد نباشد و بعضی گفته اند که این غسل بجهة عمل مباهله با هر دشمن دین یا هر مبطل

چهارم

می باشد نه آنکه بجهت روز مستحب باشد و مضایقه ازین نیست هرگاه بمباهله با مطلق خصم را
و در این اعصار شروع بدان نمایم نهم غسل شب نیمه رجب و شب نیمه شعبان دهم
غسل روز مبعث که بیست و هفتم شهر رجب است یازدهم غسل روز مولود که هفتدهم
ربیع الاول می باشد و اگر در دوازدهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد باحتمال
آنکه روز ولادت آن بزرگوار این روز باشد شاید بد نباشد دوازدهم غسل نهم
ربیع الاول سیزدهم غسل روز نوروز و در تعیین آن اختلاف عظیم می باشد
ولکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال شمس به برج حمل باشد
غسل نماید بلکه هر روزیکه احتمال برود که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بد نباشد
چهاردهم غسل در شب جمعه پانزدهم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه
بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در روز اول رجب و
روز آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل روز دحو الارض که روز پهن شدن زمین است
که روز بیست و پنجم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علما ظاهر میشود که غسل مستحب
است برای هر زمان شریف بلکه هر مکان شریف دویم از اغسال مستحبه غسل
مکانی می باشد که شرافت مکان باعث مشروعیت و سبب استحباب آن شده است
مثل دخول مکه و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه و غسل دخول
مسجد الحرام و مسجد النبی ص و مثل غسل برای دخول مشاهد مشرفه و تداخل اغسال اربعه
از دخول حرم مکه و دخول خود مکه و دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلاثه
در حرم مدینه و خود مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بملاحظه غسل زیارت
حضرت رسول الله صلعم تداخل اغسال اربعه نیز جایز است و اگر مکرر داخل شود و غسل را مکرر
کند بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد سیم از اغسال مستحبه اغسال فعلیه
می باشد که بعد از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن وزغ که
چلپاسه باشد که از زیادتی ثواب کشتن او و تفأل بخروج از گناهان و شکرانه این نعمت
غسل مستحب است بلکه این غسل بمنزله غسل توبه میباشد بلکه در حدیث است که هر که او را بکشد
مثل اینست که شیطانی را کشته باشد و بیک ضربت کشتن ثوابش بیش از دو ضربت
کشتن است و هکذا اگر کشتن بیک ضربت دلیل بر کمال ایمان است دویم

غسل کسیکه مس میت نماید بعد از آنکه غسل داده شد آن میت سیم غسل مولود که مستحب است
غسل طفل بعد از ولادت و از بعضی تحدید این غسل بیک روز یا دو روز شده باشد و امتداد
تا روز هفتم نیز محتمل است و اولی عدم تحدید مرقوم است بلی بعضی گفته اند که غسل مولود
باید آنقدر طول نکشد بنحویکه غسل مولود صادق نباشد و بعضی غسل ارتماسی را در غسل
مولود جایز ندانسته اند چهارم غسل توبه از معاصی خصوص کبیره و خصوص توبه از
کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود برای دیدن مصلوبی که او را بردار کشیده
اند مرده باشد یا نه مرده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد از ابتدای بردار کشیدنش
نه از روز مردنش و بشرط آنکه نظر نیز متحقق شود بعد از سه روز اگر بحق بردار کشیده باشند
چون زیاده بر سه روز حرام است باقی گذاشتن مصلوب را بردار پس غسل نماید بجهة
عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب بباطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی
علماء نقل شده است که حرام است رفتن بسوی مصلوب از مسلمین بعد از سه روز بقصد
آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل را واجب دانسته و واجب دانسته توبه از او را
بلکه گفته که غسل شرط صحت توبه می باشد و در حدیث است که هر که برود بسوی
کسیکه بردار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل و
بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز
باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد از سه روز باشد غسلی نیست و نیز شرط
کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و نه نظر اجباری و شرط کرده اند
که نظر برای غرض صحیح مثل ادای شهادت یا تحمل شهادة بر عین او نباشد ششم غسل
کسیکه تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته
باشد و احتمال دارد که این غسل برای قضای این نماز باشد که بعد بجا می آورد هفتم
غسل برای کسیکه شک کند امری که موجب غسل یا باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده
یا نه در این وقت بملاحظه احتیاط مستحب است که برای آن امر غسل نماید هشتم
غسل برای کسیکه بر او آب مظنون النجاسة ریخته شده باشد نهم برای مجنونیکه از دیوانگی
خوب شده باشد دهم برای کسیکه غسل ناقصی بجا آورده از جهة عذر مثل جبیره و
غسل دادن دیگری او را از جهت ضرورت و عجز و نحو آن که مستحب است که غسل را

بعد از زوال عذر اعاده نماید یازدهم غسل برای کسیکه در ثوب مشترک منی به بیند و
شرعاً معلوم نشود که از کیست دوازدهم غسل از برای کسیکه قبل از مردن جنب شده
بود یا آنکه مطلق سبب اغسال رافع حدث اکبر برای او حاصل شده پس غسل دهند
میت را برای آن سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار سماویه
چهاردهم غسل از برای زنی که خود را خوشبو کند از برای غیر شوهر خود که در حدیث
است که قبول نمی شود از و نماز مگر آنکه غسل کند از طیب خود مثل غسل کردن از
جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن طیب
باشد نه غسل کردن از جهت آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد
شانزدهم غسل از برای کسیکه شراب خورده باشد و بخوابد در شب مرویست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر آنکه عروس
شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب گردد بر او که غسل جنابت کند یا مثل
آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نماید حقتعالے از و نه توبه
را و نه کار خوبے را که بجا آورد کند و غیر شراب از سایر مسکرات را نیز حدیث شامل است
چهارم از اغسال مستحبه اغسال فعلیه می باشد که غسل برای او قبل از فعل
مستحب است و آن نیز بسیار است اول و دوم از برای وقوف بعرفات
و وقوف بمشعر سیم و چهارم از برای طواف زیارة و طواف نساء پنجم
و ششم احرام حج و عمره چنانچه انشاء الله تعالی بتفصیل مے آید و از برای زیارت پیغمبر و ائمه
هدی و حضرت فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بلکه بعضی ملحق کرده اند زیارت
اموات مومنین را بلکه احیاء ایشان را نیز هر چند در هر دو تامل است و استحباب غسل زیارت
ائمه چنانچه ثابت است در حال ممات ایشان همچنین ثابت است در حال حیات ایشان
بلکه زینت در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد
ملاقات صوالم بلکه فرق نیست در استحباب غسل میان زیارت دور و نزدیک هفتم
از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز هشتم برای طلب باران نهم
از برای نماز طلب خیر از خدا باستخاره دعائیه یا تفالیه بلکه برای خود استخاره نیز مستحب است
چه تفالیه و چه دعائیه دهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا می آورند و در زاد المعاد

دوزاد المعاد بتفصیل مرقوم است یازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده
عود بجماع را داشته باشد و بعضے از رساله ذهبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام
فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد میشود دوازدهم و سیزدهم
غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای
اخذ تربت طاهره جناب حضرت سید الشهدا روحی له الفدا بتفصیلیکه در کتاب تحفة الزائرین
وغیره مذکور است شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد خصوص سفر زیارت
حضرت سید الشهدا روحی له الفدا هفتدهم غسل از برای کسیکه بخواهد حضرات ائمه
هدے صلوات الله علیهم را در خواب به بیند در حدیث است که هر کرا حاجتی باشد بخدا
و اراده داشته باشد که ما ائمه را به بیند و بشناسد قدر و مقدار خود را در پیش ما و محتمل است
که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سه شب غسل نماید که در این سه شب مناجات
با ما نماید در شبیکه خواهد دید ما را و آمرزیده خواهد شد بواسطه ما هجدهم اعاده غسل احرام
از برای کسیکه بخورد یا بپوشد چیزی را که جایز نیست از برای محرم نوزدهم اعاده
غسل احرام از برای نایم و محدث بیستم اعاده غسل بلدین و حرمین و مسجدین و
زیارت از برای محدث بعد از غسل بیست و یکم غسل برای نماز شب بیست
و دویم غسل مظلوم یعنی تظلم کند یعنی مظلومیکه بخواهد در نزد خدا و ند متعال شکایت
کند از ظالم و نماز کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند در زیر آسمان پس دعائیکه
مرویست بخواند و آن اینست اللّهمّ ان فلان بن فلان قد ظلمنی و لیس لی
احد اصول به علیه غیرك فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة
بالاسم الذی اذا سئلك به المضطر اجبته فكشفت ما به من ضر
و مكنت له فی الارض و جعلته خلیفتك علی خلقك فاسئلك ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة و در
جاے فلان بن فلان اسم ظالم و پدرش را ذکر میکند و اگر بزبان خودش هم تظلم نماید
خوب است خصوص اگر مضمون دعا باشد که بهتر است بیست و سیم غسل نماز
برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد پس غسل میکند و دو رکعت نماز بجا مے آورد و دو
زانوی خود را برهنه میکند و نزدیک مصلای خود قرار میدهد پس صد مرتبه میگوید

یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیث فصل
علی محمد و آل محمد و ان تلطف و ان تغلب لی و ان تمکر لی و ان تخدع لی
و ان تکید لی و ان تکفینی مؤنة فلان بن فلان بلا مؤنة و در جای فلان بن
فلان اسم آن شخص و پدر آن را می برد و ظاهر آنست که دعا بعد از این دو غسل شرط صحت
نمی باشد بیست و چهارم غسل از برای دفع یا رفع نازله از بلا با این نحو که سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید بیست
و پنجم اعاده غسل بقصد تجدید نمودن چنانچه از بعضی ظاهر میشود هر چند خالی از
اشکال نیست بیست و ششم برای هر فعلیکه تقرب جویند بخدا بسبب آن فعل بیست
و هفتم غسل از برای حجامت هر چند بعضی روایت وارده را بلفظ جمعه خوانده اند نه حجامت
بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و یکم از برای ذبح و نحر و
حلق و رمی جمار سی و دویم غسل از برای نماز طلب باران هر چند ظاهر بعضی استحباب
غسل است از برای خود طلب باران بلکه آنکه لازم است تنبیه بر چند امر اول آنکه اگر
غسل نموده برای زیارت یا عملی در اول روز باقیست غسل او تا تمام روز چنانچه اگر غسل
نمود برای زیارت مثلا در اول شب باقی است غسل او تا تمام شب بلکه اگر در اول روز
غسل نموده باقیست غسل او تا آخر شب بعد از آن روز چنانچه اگر در اول شب غسل
نموده باقیست غسل او تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط روز یا شب مثلا غسل نموده باقیست
تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس حکم اغسال فعلیه که قبل از فعل بجا می آورند یکروز یا یکشب
بلکه یک روز و شب بلکه روز و شبی که بقدر بیست و چهار ساعت باشد می باشد دویم
آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال فعلیه نمی شود پس غسل مزبور باقی است برای
فعلیکه برای او غسل نموده اگرچه خوابیده باشد یا حدثی از او صادر شده باشد و همچنین
در غسل احرام و سایر افعالیکه غسل برای او مستحب باشد لکن اعاده مستحب است هرگاه
صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص خواب خصوص اگر نواقض وضو در اثنای غسل
مستحبه صادر شود سیم آنکه اغسال زمانیه از قبیل غسل روز عید فطر و لیالی رمضان
و نحو آن از چیزهائیکه بخصوصه قضا برای آن وارد نشده جایز است قضا نمودن خصوص
اگر با حیال مطلوبیه باشد هر چند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و روز عرفه

چهار

غیر غسل در شبهای قدر چهارم آنکه بعضی تقدیم غسل زمانی را بجهت ظاهر ادله باختیار مشروع
ندانسته اند الا در غسل جمعه از برای کسیکه خوف نبودن آب او داشته باشد و محتمل است
که این حکم را جاری بدانیم در سایر اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال
آب را در آن زمان مجوز تقدیم بدانیم و غسل را در فرض مرقوم باحتمال مشروعیه تقدیم
می شود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علما ظاهر می شود که غسل با قطع نظر
از اسباب و غایات فی نفسه طاعة و خیر می باشد مثل نماز و روزه و این محل تامل
می باشد هر چند مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه اغسال فعلیه گذشت که
بر دو قسم اند یک قسم آنکه فعل یا امری سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل
بعد از حصول آن امر می باشد مثل تقصیر در بجا آوردن نماز کسوف یا خسوف یا سعی بجهت
دیدن بر دار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیگر آنکه غرض و غایت آن غسل فعل
باشد اما غسل آنکه فعل سبب مشروعیه آن شود غسل را مؤخر میدارند و ممتد است
وقت آن بامتداد عمر بدون آنکه موقت بوقت خاصی باشد هر چند فوری میباشد
چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اما غسلیکه غایت آن فعل باشد مقدم میدارند غسل را و لکن
با فاصله زیاد مثل دو روز و سه روز تاخیر نشاید از آن عملی را که برای او غسل کرده
هر چند تعجیل و مقارنه شرط نیست هفتم آنکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و فعلیه هیچ
یک رافع حدث نیست پس محتاج میباشند در رفع حدث اصغر بوضو چه قبل از آن چه بعد
از آن و چه در اثنای آن هشتم آنکه اگر اغسال واجبه سبب وجوب آن متحقق نشود
مثل دخول وقت نماز یا گذشتن نماز قضا یا نحو آن و لکن سببش موجود شده باشد
مستحب است بجا آوردن آن باستحباب نفسی چنانچه بیان می شود که مستحب نیز
میشود باستحباب غیری برای مثل زیارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نهم آنکه اغسال مطلق
زمانیه را باختیار جایز نیست که مقدم بدارند بر آن زمان مگر غسل لیالی قدر را بلکه
غسل شبهای ماه مبارک رمضان را چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه
بعضی از علما روایت کرده اند چنانچه گذشت و احوط باختیار عدم تقدیم اغسال زمانیه
است مطلقا و اما غسل مکانی پس باید که پیش از دخول در آن مکان باشد هر چند
جواز غسل بعد از دخول در آن مکان نیز خالی از قوت نیست دهم آنکه اگر کسی غسل

واجب کند حاجت بغسل مستحب نمودن ندارد هر چند التفات بغسل مستحبی داشته باشد
یا آنکه التفات داشته و قصد آن نکند بلکه اگر قصد عدم نیز بکند کفایت غسل واجب از غسل
مستحب نیز خالی از قوت نیست بجهت قوة احتمال حصول غرض از غسل مستحب بغسل واجب
مجوّز آنهم واکمل پس اگر جنب غسل جنابت نموده در یوم جمعه مثلا حاجت باعاده غسل از برای
یوم جمعه و زیارت و سایر اغسال مستحبه ندارد هر چند تداخل اغسال را در واجب و مستحب جایز
ندانیم یا آنکه بر فرض جواز تداخل وقوع تداخل را مشروط بقصد آنها جمیعا بدانیم بلی اگر
بملاحظه احتیاط و احتمال زیادتی کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز نماید شاید بد نباشد
یازدهم آنکه مقصود از اغسال فعلیه یا دو چیز است یا کمال فعلی میباشد که بعد از آن
بجا می آورد که غسل رفع منقصت آن می نماید یا جبر از عمل مرجوحی میباشد که از او صادر شده
و غسل مولود یا بجهت حصول معنویه است و طفل یا بجهت رفع مس شیاطین و اجنه
و نحو آن می باشد دوازدهم آنکه بعضی از اجلاء علما ضبط اغسال را بهشتاد نموده اند
بلکه بصد نیز رسانیده اند و همه اغسال را بر سه قسم نموده اند زمانیه و فعلیه و مکانیه را داخل
در فعلیه نموده که دخول در مکان فی الحقیقت سبب مشروعیه غسل است و فعلیه را دو قسم
نموده اند غائیه که فعل متأخر غایت غسل است و سببیه که فعل سابق سبب مشروعیه غسل
شده است و این تقسیم هم ضرر ندارد چنانچه تقسیم باربعه نیز ضرر ندارد و هر چند ضبط عدد
بصد یا کمتر یا بیشتر و ارجاع همه اغسال بثلاثه یا اربعه و اندراج بعضی از افراد در بعضی از اقسام
نیز محل مناقشه است والله العالم **مقصد سیم** در تیمم است **بدانکه** تیمم واجب است
در صورت ممکن نشدن وضو و غسل بچند امر **اوّل** نداشتن آب بجهة نبودن آن در وقت
نماز هر چند در خارج وقت آب یافت شود چه نبودن آب در حضر باشد یا در سفر سفر معصیت
باشد یا طاعت **دوم** نرسیدن بآب بجهت ترس درنده و دزد و فساق در حق زن
و غلام امرد و صاحب طلب از حبس بغیر حق یا اهانت بغیر حق یا خوف جان و ناموس و
مال اگر معتنی به باشد نه مثل یک دانه گندم هر چند این خوف بر برادر مؤمنش باشد و مدار خوف
بر غالب ناس میباشد پس جبان و شجاع رجوع بغالب ناس نمایند بلی اگر از دور سیاهی
به بینند و گمان دشمن یا شیر درنده بکنند و تیمم بکنند و خلاف آن معلوم شود تیممش
صحیح است چنانچه اگر جبن مفرط منشاء عروض ضرر دیگر مثل ناخوشی یا جنون شود

مقصد سیم در تیمم

جنون شود باعث تیمم مے شود سیم نرسیدن باب بسبب زمین گیر بودن که نتواند
خود را باب برساند یا آنکه ناخوش است و کسی نیست که باو آب برساند یا میسر نبودن
رفتن بچاه و نبودن آلات آب کشیدن هر چند به نبودن جامه و شال کمر و عمامه و نحو آن که
بکید بگیرد بهم بندد و هر چند بپاره کردن عمامه باشد یا برسانیدن جامه باب که جذب آب
کند و از آن وضو بسازد و ما دامیکه متضرر نشود بپاره کردن بضرریکه تحمل آن مے آید یا آنکه
باعث تسفیه عقلا گردد چهارم آنکه خوف ضرر در استعمال آب باشد بحادث شدن
مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن مرض هر چند شک داشته باشد بنحویکه باعث
صدق خوف شود اگر شکش از وسواس نباشد و قول طبیب اگر باعث مظنه یا شک
شود معتبر است و الامارات مظنه خود نماید هر چند از زن پیر حاصل شود یا آنکه بسبب تجارب
احوال خود و تجربه سابقه بفهمد و اگر مرض جزئی و بسیار کم باشد که عقلا اعتنا بآن نمی
کنند باعث تیمم نمی شود و اگر مرض در محلی باشد که شستن آن من باب المقدمه واجب
باشد احوط آنست که جمع کند میان وضوے مقدمه علیه و تیمم چنانچه اگر دو مرض سبب
متضاد داشته باشد که علاج یکی منحصر باستعمال نکردن آب باشد و علاج دیگر منحصر باستعمال
آب باشد و تحمل یکے از آنها اصعب یا اخوف یا اطول از دیگرے نباشد بلکه هر دو مرض
از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان تیمم و وضو یا غسل هر چند در هر دو فرض
طهارة ثانیه اقوی مے باشد و اگر تیمم نمود باعتقاد اینکه وضو یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف
آن معلوم شود ضرر ندارد چنانچه اگر استعمال آب کند بگمان اینکه ضرر ندارد و خلاف آن
معلوم شود ضرر بوضو یا غسل ندارد علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شود عمدا با وجود اینکه
بداند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر بغسل مے شود جایز است جنب شدن با حلال خود
و صحیح است تیمم و حرام است غسل با فرض تضرر و نماز با آن صحیح است و قول بوجوب غسل
با فرض ضرر ضعیف است پنجم میسر نبودن آب بجهت آنکه آب در دست کسی است که
نمی دهد بکسی و نمی فروشد یا آنکه میفروشد بچیزیکه نیست اصلا یا آنکه بقیمتی میگیرد که میسر
نیست قیمت آن هر چند بجهت این باشد که صاحب آب زیاده روی در قیمت می نماید
بحدیکه دادن آن قیمت ضرر بحال او داشته باشد بالفعل یا بالمآل مثل مسافریکه بسبب
سبب خریدن آب کمی نفقه خود را در سفر و توقع وصول مال در سفر نیز نباشد و حضر

اگر ضررے باشد که باعث هلاک یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث بے غذائی یا بے لباسی
او در آن روز شود پس مجرد زیادتی از ثمن مثل که معتاد آن مکان و زمان باشد باعث تیمم
نمی شود هر چند باضعاف مضاعف زیاده بر متعارف باشد و بمقدار هزار اشرفی یا زیادتر
باشد در حق بعضے از اشخاص بلی اگر بذل قیمت بر وجه ضرر بحال او داشته باشد در اینوقت
لازم نیست اگر بنحوے باشد که مذکور شد یا آنکه مثلاً او را از اعتبار و مایه بیندازد و از بعضے
ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجت نیز از افراد ضرورت است و ضرورت باعث جواز تیمم
است مثل اینکه هیزم کش یا قاصد یا صیادیکه صید کند بجهت تجارت نه بجهت لهو و لعب
اگر برگردد بجهت تحصیل آب مطلوبش از دست میرود و این هر چند خالی از قوت نیست ولکن
احوط بامکان در حق هیزم کش برگشتن است مگر اینکه برگشتن سبب فوت رزق او شود ششم
خوف تشنگی بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه
ماکول اللحم باشد یا نه و معتاد باشد کشتن آن حیوان ولکن اراده کشتن نداشته باشد یا آنکه معتاد
نباشد کشتن آن هر چند احوط در حیوان مملوک که در نکشتن ضرری باو نرسد ذبح نمودن است
بلی شرط است که آن حیوان یا انسان محترم باشد و خون او هدر نباشد مثل انسانیکه
بجهت کفر یا غیر آن خونش مباح شود و مثل سگ گیرنده که سگ خانه و باغ و گله و نحو آن نباشد
و از نبودنش متضرر نشود و عطش بنحوی بوده که خوف هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدید
یا ضعف زیاده شود و آنقدر از آب نداشته باشد که کفایت ضرورت او بکند از خوردن بقدر
ضرورت و طبخ بقدر ضرورت یا نان پختن بقدر ضرورت چه ضرورت بالفعل باشد یا بالمال
و با خوف تشنگی اگر وضو بسازد یا غسل کند اقوی صحت وضو و غسل است هفتم آنکه
در استعمال آب درد شدیدی عارض شود که بسبب آن عادتاً نتوان متحمل آن شد یا آنکه گرمے
مفرط یا سردی مفرط باشد که چاره در آن نباشد که معتدل شود یا آنکه خائف باشد با این
سردی و گرمی زیاده از حد از عروض مرض و حکم مرض تکی مجرد درد شدید بالفعل که خوف
سوء عاقبت در او و عادت تحمل او ممکن باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه مجرد سردی
و گرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء عاقبت یا عدم تحمل او عادتاً
و همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست دست و خارج شدن
خون شود یا سبب درشت شدن آن بنحویکه قبیح المنظر شود که باید آدمی از دیدن آن

آن هشتم آنکه پیدا کردن آب محتاج باشد بذلت و خواری که مناسب حال شخص نباشد
پس ساقط میشود که خواستن آب بسؤال یا قبول یا هبه آن یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و
مقدمات تحصیل آب از کسیان هر چند دلو و نحو آن بعاریه و غیر آن واجب نمیشود بلکه قبول امور
مرقومه مطلبه منت نیز محل تامل است هر چند احوط قبول است مطلقا مادامیکه ذلت و
خواری مؤمن در قبول نباشد علاوه بر امتنان نفس قبول بلکه احتیاط آنست که مادامیکه
آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم ننماید حتی در فرض استلزام قبول
آب ذلت و خواری را بلکه صبر نماید تا آنکه وقت مضیق شود و از استعمال آب نهم آنکه وقت
گنجایش وضو یا غسل را نداشته باشد هر چند بمقدار یک رکعت باشد بجهت دور بودن
آب بمسافتی که اگر تا آنجا برود بجهت آب وقت نماز خارج شود و بقدر یک رکعت از وقت
را در نیابد خواه عمدا تاخیر نماید تحصیل آب را تا آن وقت یا اضطرارا و همچنین اگر آب موجود
باشد و لکن وقت وسعت وضو یا غسل را نداشته باشد مثل اینکه از خواب بیدار شود و
در وقتیکه اگر وضو بگیرد یا غسل بکند آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع داشته باشد
که در آن وقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است
ما بین ادا آن با تیمم و قضا با وضو یا غسل و اگر ترک تیمم نماید و مرتکب وضو و غسل شود و
همین نماز یا غیر آن از غایات دیگر احوط حکم به بطلان آن باشد خصوص در وقتیکه از برای
همین نماز وضو یا غسل بعمل آورده هر چند صحت وضو و غسل خالی از قوت نیست خصوصا اگر
وضو یا غسل را برای غیر این نماز از غایات دیگر بعمل آورده و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده
باشد و حدثی از او صادر شود و از ازدحام ناس برای جمعه زیاد باشد که اگر بیرون رود و وضو
بسازد نماز جمعه از او فوت می شود تیمم کند و نماز جمعه را بجا آورد و احوط اینست که نماز ظهر را
نیز بکند با وضو دهم آنکه بدن یا جامه نجس شود بنجاستیکه معفو نیست و آب کفایت از برای غسل
یا وضو و ازاله نجاست هر دو را نکند هر چند بجمع قطرات غساله وضو و غسل باشد و لکن کفایت
ازاله تنها را بکند و چیزی دیگر نداشته باشد که تیمم با آن نماید در اینوقت لازم است که نجاست را
بشوید و برای وضو یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی نداشته باشد که تیمم با آن نماید استعمال آب را در وضو
یا غسل نماید و نماز را با نجاست نماید چه نجاست در بدن باشد یا لباس و اگر از آب کفایت وضو
فقط را بکند نه ازاله یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که تمام کفایت او را بکند و اگر هیچ کدام

۵ بدل

را تمام کفایت نکند تخفیف نجاست بآن احوط است **یازدهم** آنکه آب موجود است و
لکن قاهر و جابرے یا غیر آن مانع شود از استعمال آب و نگذارد که وضو یا غسل کند
هرچند بعنوان قهر و غلبه نباشد **دوازدهم** آنکه محتاج شود یا خوف احتیاج داشته باشد
بمثل شرب بول و سایر چیزهائیکه شربش حرام است اگر صرف کند آب را در طهارت پس
در اینوقت تیمم کند پس اگر آب کمی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارت خوف مبتلا شدن
بشرب حرام داشته باشد وجوب طهارت بآب ساقط است و اگر کسیکه مواضع غسل یا وضوی او
اسم خدا مثلا یا قرآن نقش کرده باشند متعین مے باشد در حق او اینکه وضوئے بگیرد
یا غسلے نماید که محتاج بمسح آن نقش نشود هرچند بوضوی ارتماسی یا غسل ارتماسی باشد
یا آنکه محو آن نقش نماید با امکان و اگر هیچیک ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد
که محتاج بمعاون باشد در اجراء آب بآن نقش و چیزی یا کسی غیر از دست نباشد که باو استعانت
در اجراء و ایصال آب بآن نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو باشد بنحویکه استیعاب
در اینوقت تیمم نماید چنانچه بعضے تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بمس نقش یا
محرم باشد تیمم نماید بنابراین اگر آن نقش در مواضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط مے شود و فاقد
الطهورین مے شود و لکن احوط آنست که با تیمم وضو نیز بسازد یا غسل کند و لکن [illegible]
بمتطهر در ایصال آب بآن نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا بمسح آن عضو اگر
آن نقش در مواضع مسح وضو یا تیمم باشد و معذلک وضو یا غسل یا تیمم جبیره نیز نماید
که چیزے بر بالاے آن نقش بگذارد و مسح نماید و با عدم امکان وضع و مسح اقتصار
کند بشستن یا مسح نمودن ما عدای آن نقش در طهارت مائیه یا اقتصار کند بمسح ما عدای
آن نقش در طهارت ترابیه و اگر معذلک نیز وضو بسازد یا غسل نماید یا تیمم نماید یا مسح
آن عضو که این اضطرار را مجوز مس بدانیم نه مجوز تیمم چنانچه از شهید و غیر آن ظاهر میشود
در جائیکه امر دائر شود میانه طهارت مائیه و شرب آب نجس شاید بد نباشد و اگر آب کفایت
تمام وضو نکند حتی بجمع غساله و قطرات باید داخل کردن مضاف علی الاحوط که باعث سلب
اطلاق نشود یا به نشستن در زمین نمناک یا به ترکردن اعضاے وضو بمضاف و نحو آن از
تدبیراتے که باعث کفایت آب کند لازم است تیمم و اگر کسے آب داشته باشد و عمداً آنرا پیش از
وقت یا بعد از وقت تلف کند یا به بخشد بدیگرے یا صرف در مصرف دیگر بکند یا آنکه بداند که

اگر در وقت نماز آب نخواهد داشت یا آنکه با طهارت بوده و عمداً طهارت خود را باطل کند یا آنکه
آب برسد و عمداً وضو نمی سازد از آب یا پاس از تحصیل آب تا آخر وقت تیممش بعد از یأس صحیح
است هر چند در بعضی صور با هم آن معصیت کرده باشد و اگر با طهارت باشد و بداند که اگر وضو را
بشکند متمکن از وضو برای نماز در وقت نخواهد شد البته نشکند وضوی خود را مادامیکه ممکن است
و ضرر در حبس بول و غایط نباشد بلکه غذائی زیادی یا چیزی نخورد که محتاج تجدید وضو
شود و بداند که اگر وضو و غسل هر دو واجب شود بر مکلف و آب کفایت وضوی تنها
یا غسل به تنهائی نماید همان متعین است و عوض دیگری تیمم نماید و اگر آب بقدر یکی از آنها باشد
که یا وضو بگیرد یا غسل به تنهائی بکند مخیر است ما بین وضو گرفتن یا غسل کردن هر چند
اختیار غسل اولی است خصوص بالنسبه بچیزیکه محتاج بغسل تنها می باشد چون مکث در مساجد
و قراءة سوره عزایم و اگر از برای هیچکدام آب نباشد اصلا یا بقدر کفایت یکی از این دو دو
تیمم کند علی الاحوط و آنچه متیقن است اینست که یک تیمم برای وضوات متعدده یا برای
اغسال متعدده کافیست و اما کفایت یک تیمم برای چیزیکه محتاج بوضو و غسل هر دو
می باشد پس محل اشکال است هر چند اکتفا بیک تیمم بقصد تداخل بدل وضو و غسل خالی
از قوت نیست و بداند که اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد که در وقت نماز آب
بدستش نمی آید هر چند تفحص بکند در این وقت وجوب تفحص ساقط است و اگر آب
نداشته باشد و بداند که در فلان مکان آب هست باید برود و آب بردارد بشرط بقاء
وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار
باشد تا موضع آب و زیاده بر مقدار مسافت رفتن تیر پرتاب باشد و اگر نداند که آب در
فلان موضع است و احتمال بدهد در هر چهار سمت که اگر تفحص کند آب بدستش می آید با بقاء
وقت باید که در زمین هموار بی بلند و پستی و بی اشجار از چهار جانب بقدر مسافت دو تیر
پرتاب متعارف از جهت تیر انداز و تیر و هوا و سایر جهات که مدخلیت در تیر اندازی دارد و بقدر
یک تیر پرتاب در زمین سنگلاخ و ناهموار و با پستی و بلندی و با اشجار طلب آب نماید
و اگر محل رفتن خود را مثل مرکز دائره قرار دهد از چهار سمت مثل دائره تفحص نماید ضرر
ندارد بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از یک سمت هموار و بعضی ناهموار باشد احتیاطاً
ملحق نماید همه را بزمین هموار و این تحدید در مثل صحرا و شهر نیست بلکه در مثل بیابان است

۱۵ دیدل

واندازه برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هرجا که احتمال دهد وجود آب را در او باید تفحص
نماید هرچند در میان محله و قافله و جماعت باشد چنانچه از برای طلب خاک و حکم خاک برای
تیمم اندازه [نیست] بلکه باید با بقاء وقت و عدم خوف انقضای وقت این قدر طلب کند تا آنکه مایوس
شود یا آنکه خوف فوت وقت حاصل شود و یاس از وجود آب یا تحصیل آن طلب را ساقط است
چه یاس در همه جهات داشته باشد یا در بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم یاس تفحص
نماید هرچند عدلین خبر دهند که آب نیست اگر از خبر عدلین یاس حاصل نشود بلی اقوی سقوط
وجوب تفحص می باشد در خبر عدلین به نبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط
بلکه اقوی عدم سقوط وجوب تفحص است با اخبار عدل واحد اگر باعث یاس نشود و اگر ممکن
نشود که خود طلب آب نماید واجب است که من باب المقدمه نائب بگیرد با اجرت یا تبرع بشرط
آنکه بذل اجرت بنحوی باشد که در سابق ذکر شده و احوط آنست که نائب محل اعتماد باشد
بطوریکه از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل را نائب بگیرد و الا یک عادل
را و الا امین را و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مقدم بدارد آنکسی را که اطمینان باو بیشتر حاصل
باشد و وقت طلب آب بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت
قبل از شروع بنماز یا بعد از یک نماز تفحص نموده دوباره تفحص نمودن لازم نیست مجدداً
از برای نماز ثانی مگر آنکه احتمال تجدید آب دهد علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال
آب طلب آب ننماید و تیمم کند تیممش باطل است هرچند بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل
آب ممکن نبوده و بدانکه اگر جمع شود میت و کسیکه بی وضو باشد و کسیکه جنب باشد و آب کفایت
هر سه را نکند هرچند بجمع غساله وضو برای غسل جنب و غساله جنب برای غسل میت بجهت
آنکه غساله غسل طاهر و مطهر است علی الاقوی پس اگر آب ملک یکی از اینها باشد لازم است
که صرف در مصرف همان کس شود و اما اگر آب ملک غیر باشد اختیار با مالک است بهر که
بخواهد بدهد الا اینکه بهتر آنست که مالک اختیار جنب نماید و باو بخشد چنانچه در بعضی
از اخبار است نظر باینکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل
میت که واجب است و از لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب شده است و در قرآن ذکر
نشده است و در بعضی از اخبار است که میت را با آن غسل دهند و بدانکه تیمم بدل می شود
از برای هر غسل و وضوئی که رفع حدث کند یا مبیح شود مثل وضوی مستحاضه و غسل او

۴ نیست

است

او و سلسل البول والمنی و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و مکث دران و دست
کردن خط قرآن و نحو آن از هر چیزیکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب او میباشد پس
جایز است با نبودن آب مثلا تیمم برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست کردن
خط قرآن و غیر آن هر چند ضرورت در ارتکاب این امور نباشد پس واجب میشود برای هر چه
که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده
برای رفع حدث حتی وضوی تجدیدی که وضوی تجدیدی بالذات رفع حدث میکند حتی آنکه گذشت
که اقوی آنست که وضوی بقصد تجدید بر فرض عدم صحت وضوی اول رافع حدث می باشد
و همچنین وضوی قبل از وقت بجهت آماده شدن برای نماز در اول وقت هرگاه فرض شود
که مکلف بداند که از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بدون انقضای مقدار تمکن از
طهارت عذر مسقط تکلیف حاصل میشود از جنون یا حیض و نحو آن که در این وقت هر چند
لازم نیست تحصیل طهارت قبل از وقت بلکه اگر با طهارت هم بوده وجوب اقدام بنماز هم
محل تامل است لکن ظاهر اینست که مشروعیت اقدام بنماز مزبور با طهارت اختیاریه یعنی غسل
در حال اختیار و با تیمم در حال اضطرار محل کلام نباشد و اما وضو و غسلیکه رفع حدث نمی کند و صحیح
صلوة بهم نیست مثل وضوی حایض و وضوی جنب و غسل جمعه و غسل احرام و غسل زیارت
پس بدل شدن تیمم برای اینها خالی از قوت نیست انشاء الله تم ضرر ندارد و بدانکه هرگاه
بر کسی واجب شده باشد خصوص طهارت مائیه به نذر یا عهد یا استیجار اگر خصوص طهارت
قابل استیجار باشد و متمکن از آن نشود تیمم بدل آن نمی شود و همچنین اگر نذر مطلق طهارت
کند بلی اگر نذر را متعلق بخصوص طهارت ترابیه نماید در مقامیکه طهارت ترابیه مشروع
باشد یا آنکه نذر صلوة یا چیزی کند که مشروط بطهارت مائیه باشد یا امکان در این وقت
تیمم مشروع است تیمم بدل میشود در مثل نذر و نحو آن و اما در استیجار صلوة و نحو آن که مشروط
بطهارت مائیه باشد و متعذر شود پس مشروعیت تیمم در استیجار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
واجبات تیمم چند چیز است **اول** اباحه مکان ضرب و مکانیکه ~~دکانیکه~~ دران خاک است
و اباحه فضائیکه در آن فضا دست را میزند یا مسح می نماید خصوص اگر محل تیمم کننده
و مقر آن غصب باشد ضرر بتیمش ندارد علی الاقوی **دویم** خاک بودن یا آنچه در حکم آنست
مثل سنگ و احوط اقتصار بر خاکست چه سفید باشد چه سرخ چه زرد هر چند اقوی در حال

اختیار جواز تیمم است بر زمین حتی زمین گچ و آهک قبل از پخته شدن چنانچه اقوی جواز
تیمم بر خاک قبر و خاک مستعمل در تیمم و رمل و سنگریزه است بلی جواز تیمم بر سفال و آجر و گچ و آهک
پخته خالی از قوه نیست ولکن محتاطین استعمال در تیمم نمایند و اگر استعمال نمودند قضا از برای
تمامی یعنی از معادن احتراز نمایند و همچنین از خاکستر از چوب سوخته و نحو آن نه از خاک سوخته بلکه از
خاکستر مطلقا احتراز نمایند علی الاحوط و اگر زمین و آنچه در حکم زمین است ممکن نشود تیمم نماید
بچیزے که صاحب غبار باشد مثل نمد و زین حیوان درخت و نحو آن و مقدم بدارد آنچه را که غبار
او بیشتر است و تیمم بغبار بدو نحوے شود اول آنست که بدست تکان بدهد آن شی صاحب
غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید دوم آنکه بر همان صاحب غبار که غبارش را
جمع نکرده و تکان نداده دست بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هر چند اول بهتر است
از دوم بلکه بعضے دوم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم بغبار قسم سیمی فرض مے شود
و آن آنست که ثوب و نمد و نحو آنرا آنقدر بتکانند که بر روی او از کثرت اجتماع غبار خاک جمع شود
بنحویکه خاک بگویند نه غبار در اینوقت این قسم با امکان مقدم است بر دو قسم اول و در حال
اضطرار اگر آنقدر خاک نداشته باشد که تمام کف دست را بگیرد مرکب نماید محل ضرب را از خاک و
سنگ یا غبار و تیمم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر آن چیزے که با آن
تیمم میکند قاصر باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست هر دو دست مکرر کنند
زدن هر دو دست را برای احاطه سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بآن ضرر ندارد
ولکن نماز نیز قضا نماید چنانچه در حال اضطرار اگر تیمم بر گچ پخته و آهک پخته و خاکستر نماید
نیز ضرر ندارد ولکن بعد از آن نماز را قضا کند و در حال اضطرار اگر متمکن از گل شود تیمم بآن
جایز است بشرطیکه قدرت بر خشک کردن آن بخشکیدن یا بدست آلوده کردن و بهم
مالیدن تا آنکه خشک شود و خاک شود و نحو آن نداشته باشد بجهة تنگی وقت یا از جهت
دیگر چنانچه در حال اضطرار از تیمم بر برف را نیز بعضے گفته اند و تیمم زمین گل مقدم است بر خود
گل چنانچه گل از خاک مقدم است بر گل از غیر خاک و تا ممکن است دست زدن را مقدم
بدارد بر دست گذاشتن و بعد از دست زدن هر دو دست را بهم بمالد و تیمم را تمام نماید
هر چند لازم نیست که هر دو دست را بهم بمالد و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کردن
آن و آب تحصیل نمودن از آن بقدریکه مسمی غسل و یا شستن صادق شود پس همان مقدم

مقدم است والا پس اگر بماند اورا اولا بمواضع وضو یا غسل وثانیا بمواضع تیمم وثالثا مثل
خاک براو دست زند شاید بهتر باشد هرچند هر یک ازین اقسام ثلاثه بی معنی است خصوص اخیر
که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر گیاه و چوب و نحو آن مے باشد پس اعتنا بآنها نکند و بعد از
نماز را قضا کند و لازم نیست بودن مثل خاک و نحو آن در زمین پس جایز است تیمم بر دیوار
وخاک مجتمع در بدن بنحویکه دست تمام آنرا فرو گیرد سیوم آنکه آنچیزیکه براو تیمم میکند
طاهر باشد ونجس نباشد حتی از نجاست معفوه وبا عدم قدرت بر تحصیل خاک طاهر تیمم
ساقطست **چهارم** آنکه آنخاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید بر خاک غصب
عمدا واختیارا هرچند جاهل بمسئله باشد تیمم باطل است واگر سهوا یا جهلا باشد بنحویکه در جهل
بآن معذور باشد مثل آنکه جاهل باصل غصبیت خاک یا جاهل بحکم غصب بوده بجهلیکه معذور
بوده پس تیمم آن صحیح است واگر قیمتی یا اجرتی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کننده
ادای آن بمالک خاک ومحبوس در مکان غصب میتواند که تیمم کند در هوای غصب و زمین
غصب وخاک غصب بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و کراهتی از مالک
ظاهر نباشد و ضرری نیز بمالک نرسد از تیمم براو پنجم آنکه خالص باشد عرفا از چیزیکه تیمم
بران جایز نیست هرچند کم باشد علی الاحوط مادامیکه مستهلک نباشد ششم آنکه باطن
هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن ومسح کردن همه طاهر باشد ونجس نباشد حتی
از نجاست معفوه در نماز قبل از تیمم ونجاست سایر اعضا ضرر ندارد در حال اضطرار واختیار
ولکن بهتر آنست که هرگاه آب موجود باشد بقدر ازاله نجاست اول ازاله نجاست از بدن
نماید وبعد از آن تیمم کند واگر باطن دست ومواضع تیمم نجس باشد وممکن نباشد ازاله همه یا
بعض آن تیمم کند با نجاست بشرط آنکه تعدی بخاک نکند یا آنکه نگذارد که تعدی کند
واگر نجاست تعدی نماید وممکن نباشد منع آن تیمم نماید به پشت دست واگر آنهم ممکن نباشد
احوط آنست که تیمم بباطن دست نماید با همان نجاست متعدیه بخاک و نماز کند وبعد از آن
قضا نماید واگر ظاهر و باطن هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در مواضع ممسوحه
نجاست متعدیه باشد وممکن نباشد تطهیر یا خشکانیدن ساقطست تیمم **هفتم**
نیت قربت ومقارن بودن نیت بزدن هر کف دست که زدن دست بخاک اول
افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثی بعد از زدن دست عارض شود باطل میشود تیمم

پس لازم است مقارنت نیت بزدن با تعیین بدلیت غسل یا وضو در صورت تعدد بلکه مطلقا علی الاحوط و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت اباحه صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل وضو یا غسلی و معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید تیمم بدل غسل را مثل اینکه تیمم نموده بدل غسل جنابت و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل مس میت یا غیر آن داشته هر چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه تیمم کند برای عبادتی بزعم وجوب آن و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادت دیگر که تیمم برای او جایز بوده عدم اعادت تیمم قوی است و احوط اعاده است و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا اغسال متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها نبوده تیمم صحیح است و هرگاه بداند که یک تیمم در ذمه دارد و لکن نداند که بدل وضو میباشد یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال تعدد تیمم بدهد از جهت اینکه غسل غیر جنابت در ذمه داشته باشد در اینوقت دو تیمم نماید و اگر مضطر شود به تیمم غیر مشروع از جهت ترس و نحو آن و آن تیمم مشتمل باشد بر مشروع و زاید بر آن واجب نیست تعیین دادن خصوص مشروع را به نیت و خارج نمودن زاید را در مقام نیت هر چند احوط است

هشتم دور کردن چیزیکه مانع باشد در موضع تیمم حتی مثل انگشتر و نحو آن علی الاقوی و اگر حایلی غیر از جبیره میان ماسح و ممسوح باشد و ممکن نباشد رفع آن احوط آنست که تیمم نماید با آن مانع و نماز کند و قضا هم بکند و جبیره و موی در مواضع مسح مانع نیست بلکه اگر مسح بجبیره یا موی جبهه یا پشت دست نماید و در اثنای تیمم جبیره برداشته شود یا آنکه مو تراشیده شود ضرر به تیمّمش ندارد هر چند احوط اعاده است چنانچه اگر اعتماد نماید در تیمم مطلقا خصوصا تیمم بدل غسل باینکه باطن مو را مسح نماید شاید بهتر باشد فتفهم

نهم زدن تیمم کننده بنفسه هر دو دست خود را بر خاک بشدت بنحویکه اسم زدن صادق باشد یا آنکه محل شک باشد و نه اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر در زدن هر دو دست جمیعا عاجز باشد و لازم است اخذ معین متبرع یا با اجرت بنحویکه در مسایل سابقه گذشت و اگر زدن هر دو دست جمیعا ممکن نباشد حتی با معین اقتصار کند بزدن یکی و دیگری را بر زمین بگذارد و اگر قادر بر زدن هیچ یکی از دست نباشد که خود بزند و لکن قادر بر گذاشتن هر دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود گذاشتن را از آنکه نائب هر دو دست مریض را

باشد عرفا نه اینکه آهسته و هموار بگذارد که اسم زدن صادق

مریض را بزند و اگر از زدن دو دست حتی باعانت و همچنین از گذاشتن دو دست مایوس
باشد در اینوقت نائب صورت دو دست خود را بر خاک بخاک بزند و تیمم میدهد مریض را و ظاهر آنست
که اگر تعارض شود ما بین مرتبه اول از واجب لکن نه بمباشرة و استقلال و مرتبه بعد از آن
لکن از خود تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است ولکن احوط جمع است مطلقا و یک
ضرب کافی است در مطلق تیمم چه بدل وضو باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است حتی در
بدل وضو و احوط از آن سه مرتبه است یکی برای جبهه و دیگری برای دست راست و دیگری
برای دست چپ و احوط بجهت خوف فوت موالات آنست که سه تیمم نماید حتی در بدل وضو
یکی بیک ضربت و دیگری بدو ضربت و دیگری بسه ضربت و حاجت بتعیین ضرب برای
عضو خاص نیست **دهم** مسح تمام جبهه بلکه قلیلی زیادتر از هر چهار جهت من باب المقدمه
بباطن هر دو دست در یک دفعه نه بیک دست و نه بهر دو دست متعاقب هم از رستنگاه
مو تا بالای دماغ از سمت سر بلکه تا مسح تمام حاجبین من باب الاحتیاط و ابتدا باعلی نماید
در تیمم با مراعات الاعلی فالاعلی نه بطوریکه در وضو گذشت بلکه بمراعاة الاعلی فالاعلی
بالنسبه بجمیع اجزاء جبهه نه بالنسبه باعلی در سمت خود که مراعات الاعلی فالاعلی در یکسمت
کفایت میکرد در وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ و سر بینی بهتر است و داخل
کردن تمام جبینین در مسح احوط است و گذشت که لازم نیست مسح کردن زیر موی حتی
و مثل کسیکه موی سر او به پیشانی رسیده هر چند آن تیمم بدل غسل باشد و اگر از جهت اضطرار
بسبب ترس و جبر مبتلا شود باینکه نماید منکوساً یا آنکه جمیع اعضا را در غسل و جمیع مواضع وضو
را در وضو مسح بخاک نماید ضرر ندارد و این تیمم نیز صحیح است **یازدهم** مسح ظاهر تمام
پشت دست راست است از بند دست بلکه قلیلی بالاتر من باب المقدمه بباطن دست
چپ و مسح ظاهر تمام دست چپ از بند دست و قلیلی بالاتر و مسح ما بین انگشتان و اطراف
ناخن و زیر ناخنها و زیاده دقت نمودن لازم نیست حتی آنکه اگر استیعاب حقیقی در ممسوح
حاصل نشود که مقدار بسیار کمی باند که ممسوح نشود ضرر ندارد **دوازدهم** آنکه
زدن بر خاک و مثل آن بباطن هر دو دست با هم باشد بیکدفعه با عدم جبیره و با امکان
و اگر زدن بباطن ممکن نشود اصلا اکتفا کند بزدن ظاهر کفین یا ظاهر یکی و باطن دیگری
و اگر زدن تمام باطن در ضرب یک دست یا هر دو دست ممکن نشود و لکن در بعض یکدست

یا بعض هر دو دست ممکن شود جمع احوط است پس نسبت بمحل امکان ضرب بضرب نماید
و نسبت بمحل عذر وضع نماید و لکن اکتفا بوضع قوی است و اگر امر دائر شود ما بین زدن
باطن دست بر زمین با جبیره و گذاشتن بر زمین بی جبیره جمع احوط است چنانچه اگر امر دایر
شود ما بین زدن پشت دست و گذاشتن باطن دست نیز جمع احوط است هر چند در اول
اقوی است که زدن دست با جبیره باشد و اقوی تخییر است و در ثانی ثانی اقوی است که گذاشتن
باطن دست باشد پس اگر زدن بباطن ممکن نشود اکتفا نماید بگذاشتن باطن و اگر آنهم
ممکن نشود اکتفا نماید بزدن بپشت دست و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا بگذاشتن پشت دست
نماید و با مسح چیزی بشود که ضرب با و شده پس اگر به پشت دست ضرب نموده بهمان مسح
نماید نه آنکه مسح بباطن نماید و اگر دستها هر دو بریده باشد از فوق مفصل مسح دستها ساقط
است و دو ذراع خود را بزمین بزند و جبهه را با و مسح کند با امکان و الا نائب بگیرد بلکه احوط
آنست که خود نیز پیشانی را بخاک یا دیوار بمالد و اکتفا به نائب نکند چنانچه اگر نائب ممکن نشود
پیشانی را بخاک یا دیوار بمالد با مراعات الاعلی فالاعلی نه آنکه بزند و اگر یک دست را از بالای
مفصل بریده باشد بدست دیگر تیمم نماید که بزند دست و ذراع را بر خاک و جبهه را بدست تنها
یا بضم ذراع علی الاحوط مسح نماید و پشت دست دیگر را بذراع مسح نماید **سیزدهم**
آنکه افعال تیمم را بجا آورد چنانچه اشاره شد و با عدم امکان نائب بگیرد هر چند با اجرت
باشد لکن بنحویکه در مسائل سابقه گذشت **چهاردهم** ترتیب که اول دو دست را
بر زمین زند و بعد مسح جبهه نماید و بعد مسح پشت دست راست و بعد مسح پشت دست
چپ نماید و اگر خلاف ترتیب نماید عمدا یا جهلا یا سهوا یا اضطرارا باید عود بمقدم نماید بر فرض
عدم اخلال بموالات یا اعاده تیمم نماید بر فرض اخلال بموالات **پانزدهم** موالات هر چند
تیمم بدل غسل باشد و لکن بمعنی آنکه افعال را پی هم بجا آورد که فصل عرفی حاصل نشود بلی
فاصله کم ضرر ندارد **شانزدهم** آنکه چیزی که بر او تیمم میکند از خاک و زمین و غبار مثلا مطلق
باشد نظیر آب مطلق که اسم آنها بدون التزام باضافت بر آنها صادق باشد مثلا خاکه طلا
و خاکه اشنان و غبار آرد و نخواه نباشد چنانچه اشاره شد **هفدهم** آنکه دست را آلت مسح
جبهه قرار دهد نه آنکه جبهه را آلت مسح دست قرار دهد یا آنکه تماسح نمایند و همچنین باطن یک
دست را آلت مسح پشت دست قرار دهد نه آنکه پشت دست را آلت مسح باطن دست قرار دهد

دهند نه آنکه بنحو تا مسح باشد همچنان هم آنکه مسح جبهه باید بطول و دو دست و طول جبهه باشد
چنانچه در مسح پشت دست عرض مسح باید ملاحظه شود و طول ممسوح پس آخر دو کف را
متصل بر اول رستنگاه موی جبهه بگذارد و بکشد تا ابرو و در مسح دست بگذارد دست
دیگر را عرضاً از اول بند قلیلی بالاتر من باب المقدمه و بکشد در طول پشت دست دیگر
و احوط آنست که چیزیکه باو تیمم میکند از قبیل زمین و کلوخ سطح او مستوی باشد و ناهموار
نباشد و هرگاه دیوار باشد سوراخ نیز نداشته باشد و احوط آنست که مسح را بتمام کف
و باطن انگشتها هر دو قرار دهد نه آنکه اقتصار کند بکف دستها و باطن انگشتها و لازم
نیست که چیزی از خاک بدست بچسبد هر چند مستحب است بلکه احوط آنست که قدری
بچسبد که بآن مسح کند هر چند تکان دادن دستها نیز مستحب است که زیادتی آنخاک
بریزد و چنانچه مستحب است که در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه
مستحب است که برای هر نماز تیمم علیحده نماید و در اول تیمم بسم الله بگوید و مسواک نماید برای
تیمم و دست از مسح عضو بر ندارد تا مسح آن عضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید
و بعد از ان محدث بحدث اصغر بشود یک تیمم نماید بدل غسل و حاجت نیست بضم وضو اگر آب
بقدر وضو داشته باشد یا بضم تیمم بدل وضو اگر آب نداشته باشد هر چند ضم وضو به تیمم بدل
غسل با امکان آب و تیمم دیگر بدل وضو با عدم امکان آب احوط می باشد و تیمم برای نماز
پیش از دخول وقت آن نماز نشاید مگر آنکه بداند یا مظنه داشته باشد که بعد از دخول
وقت و انقضای چهار رکعت عذری حاصل می شود که مسقط تکلیف نماز است مثل حیض
که در این وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض آنست که تیمم نماید برای
چیز دیگر و بآن تیمم نماز کند در اول وقت و همچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم نماید
تا اینکه وقت مضیق شود عرفاً بلکه اگر باعتقاد ضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم
شود وسعت وقت احوط اعاده نماز است پس احوط ترک تیمم است با وسعت وقت
هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یاس تا آخر وقت و در صورت رجاء زوال عذر
و وسعت وقت نماز جایز است که در اول وقت نماز یا قبل از نماز برای غایات دیگر تیمم نماید
و بآن تیمم نماز کند مثل آنکه قصد کند و تیمم قرائة قران یا نماز مستحبی را بلکه نوافل یومیه را در
اول وقت یا غیر آن از چیزهائیکه برای آنها تیمم جایز است و موقت بوقتی نیست و

کسیکه نماز قضا در ذمه دارد هر وقت میتواند تیمم نماید بقصد وجوب هرچند قصد کردن او [illegible]
باشد و تیمم برای نماز خسوف و کسوف اول وقت گرفتن است قبل از شروع بانجلاء علی الاحوط
و اگر مطمئن باشد بوسعت وقت تاخیر نماید تیمم را تا آنکه خوف شروع بانجلاء حاصل شود برای
نماز و تیمم و احوط در تیمم برای نماز استسقاء آنست که وقت شروع امام بنماز بعمل آورد نه وقت
اجتماع خلق در صحرا و نه وقت بیرون رفتن بصحرا و نه وقت طلوع آفتاب روز سیم و بدانکه
هرچه وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند چنانچه علاوه بر آنها تمکن از استعمال آب
نیز تیمم را میشکند بلکه اگر جمعی با تیمم باشند و آب مباح بقدر یک وضو برای یک نفر غیر
معین حاصل شود تیمم همه باطل میشود بلی مجرد وجود آب ناقض تیمم نیست پس اگر تیمم
نمود و آب پیدا شد بقدریکه وضو و غسل با آن ممکن بوده و آن قدر از زمان هم گذشت که
میتوانست در آن مقدار از زمان وضو یا غسل نماید تیمم او باطل میشود هرچند آب بعد از آن
بریزد بخلاف آنکه اگر آب بریزد پیش از آنکه بگذرد زمانیکه در آن بتواند وضو یا غسل
بجا آورد تیممش شکسته نمیشود و بدانکه تمکن با شرائط وضو و غسل در تیمم شکستن هم میباشد
و از شرائط غسل و وضو شرائط تیمم نیز معلوم میشود حتی در زیادتی دست و انگشت و
جبهه و پشت دست در رجوع بمتعارف ناس غیر آن از شک در تیمم بعد از فراغ یا در اصل
تیمم بلی اگر شک کند در اثنای تیمم بعد از مسح جبهه مثلا در اینکه آیا دست بر زمین زده
یا نه و همچنین اگر بعد از مسح دست راست شک نمود در اینکه آیا مسح جبهه نمود یا نه باید برگردد
پس تیمم در این حکم ملحق بوضو میباشد هرچند بدل از غسل باشد با آنکه شک در اثنای
غسل بر امثال شک در اثنای وضو نیست تیمم مگر از جهت احتیاط و بدانکه اگر شخص با تیمم متمکن
از استعمال آب شود [illegible] تیمم پیش [illegible] باطل میشود تیمم و اگر پیش از
رکوع رکعت اول و بعد از شروع بنماز متمکن از استعمال آب شود باطل میشود تیمم
و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل نمیشود تیمم و لکن احوط اعاده نماز است با وضو
در وسعت وقت و قضا آنست با خروج وقت و در نافله نیز مطلقا اعاده و قضا
احوط است چنانچه احوط اعاده و قضا است هرگاه اسباب تیمم از مرض و مانند آن در اثنا
نماز رفع شود هرچند در رکعت آخر باشد بلی اقوی عدم لزوم اعاده و قضا است
و همچنین اگر در اثنای نماز میتی که آن میت را عوض غسل تیمم داده اند بقدر غسل میت آب

آب پیدا شود واحوط آنست که نماز میت را اعاده نمایند بعد از غسل دادن میت چنانچه
گذشت بدانکه دو تیمم است که مشروط به نبودن آب نیست اول تیمم بجهت نماز جنازه
هر چند خوف فوت نماز جنازه نداشته باشد چه جنب باشد یا نه دویم بجهت خواب چه
روز باشد چه شب چه جنب باشد چه غیر جنب فراموش کرده باشد وضو را تا اینکه داخل
رخت خواب شده باشد یا نه چه آب نزدیک رخت خواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن
داشته باشد یا نه چه عازم بر نوم باشد یا نه هر چند حدیث شامل همه صور مزبوره نیست لکن
با این وتیمم سایر غایات مباح نمی شود و قصد بدلیت وضو یا غسل هم اگر درین تیمم نکند
نیز ضرر ندارد و از بعضی از اجلاء ظاهر می شود که این تیمم افضل از وضو میباشد و بدانکه
مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلندیها و کنار راهها و همچنین
مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد والا جایز نیست
و همچنین مکروه است بر مطلق ریگ یا بر خصوص ریگ بسیار نرم و بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام
یا مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده و محتلم شد در خواب واجب است که بعد از بیدار
شدن فوراً تیمم کند بجهت مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر بعد از
تمام تیمم و این حکم مخصوص مسجدین میباشد نه سایر مساجد و الحاق مطلق جنب در این دو
مسجد بمحتلم بعید نیست مثل الحاق زن برد و مثل الحاق حایض و نفسا بعد از پاک
شدن واحوط آنست که درین تیمم قصد کند مباح بودن خروج را و این را غایت تیمم
قرار دهد واحوط آنست که اختیار نماید راهی را که نزدیکتر به بیرون رفتن باشد بلکه بعضی
تصریح بوجوب آن کرده اند چنانچه احوط آنست که در افعال تیمم مسارعت نماید بلکه بهتر آنست
که مستحبات تیمم را نیز ترک کند اگر موجب زیادتی مکث باشد و بعضی گفته اند که اگر زن را
در این دو مسجد حیض یا نفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از
اشکال نیست بلی اگر در حین خروج که مستلزم مکث نباشد تیمم نماید بجهت خروج ضرر
ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنست که خروج در وقتی لازم است که بداند که در بیرون
از مسجد متمکن از استعمال آب میباشد والا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه جایز است
که تیمم نماید بجهت اباحه مکث و خارج نشود بلی احوط خروج است مطلقاً مقصد چهارم
در اقسام آبها است و آن نه قسم است اول آب جاری و آن عبارتست از آبیکه

از زمین بجوشد و روان شود اگرچه در زیر زمین باشد مثل قنات و آن نجس نمی‌شود بملاقات
نجاست هرچند کمتر از کر باشد بنا بر اقوی و نجس می‌شود بتغیر ولیکن بعد از زوال تغیر پاک
میشود و در حکم جاری است حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه باشد و همچنین حوضهای
کوچکی که آب حمام از سافیه در او ریخته شود و همچنین چشمه ایستاده اگرچه جاری نشود و کمتر از کر باشد
بملاقات نجاست نجس نمی‌شود بلکه اگر نجس شود بسبب تغیر پاک می‌شود بزوال تغیر و محتاج
بکم کردن آب مثل چاه و جوشش خوردن آب تازه با آب سابق نیست هرچند احوط است بلکه
احوط ملاحظه اشتراط کریه است در چشمه دویم آب ایستاده پس اگر بقدر کر باشد نجس نمی
شود مگر بتغیر رنگ یا بو یا طعم بشرط آنکه بعین نجاست باشد نه بمتنجس مگر آنکه بعد از حصول
متنجس آن تغیر از اوصاف نجاست باشد مثل آب خون که رنگ آب سرخ شود نه مثل آب
دوغ که سفید شود و بشرط آنکه تغیر بالفعل باشد نه بتقدیر باین نحو که اگر این نجاست رنگ
یا بو یا طعم میداشت یا آنکه این آب اگر گوارا می‌بود یا نمی‌بود یا شیرین می‌بود یا نمی‌بود
هر آئینه باین قدر از نجاست یا باین نجس متغیر می‌شد بلی کفایت میکند تغیر بالفعل هرچند
نجس ظاهر معلوم نشود و ظاهر نشود بسبب موافقت صفات آب با نجاست بشرط آنکه
بدانیم که واقعا تغیر در آب حاصل شده هرچند نجس تمیز ندهیم بلی شرط نیست که تغیر بملاقات
باشد نه بمجاورت چنانچه شرط است که نجس مستقل در تغیر آب باشد نه آنکه بانضمام چیز
دیگر تغیر آب حاصل شود آب نجس اگر جمع شود و بحد کر برسد پاک نمی‌شود هرچند
هزار کر بقدر دریا شود همچنین اگر آب نجس را که کمتر از کر باشد بواسطه ریختن آب طاهر
بقدر کر نمایند باز نجاست خود باقی است چنانچه اگر آب طاهر کمتر از کر را بقدر کر نمایند بواسطه
ریختن بول باز کر نخواهد شد هرچند بول مستحیل بآب شود بلکه نجس می‌شود و اگر زوال
تغیر شود پاک نمی‌شود مگر آنکه مطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر دیگر او را پاک کند
بمجرد ملاقات یا رسیدن یا متصل شدن و شرط نیست ممزوج نمودن بلی احوط است
یعنی در باران و شرط نیست در کر ریختن یکدفعه چنانچه شرط نیست که زوال تغیر
بخصوص از کر یا جاری یا چشمه شود اگر آب قلیل در ریختن آن زوال تغیر شود و بعد از آن
متصل بکر شود پاک می‌شود بلی شرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار کر بحسب
مساحت چهل و دو وجب و هفت هشتم وجب است در طول و عرض و عمق بوجب متعارف که مجموع آن

آن چهل و سه وجب الا ثمن وجب می شود و بحسب وزن لبنگ من تبریزی است صد و چهل مثقال صیرفی باشد صد و بیست و هشت من الابیت مثقال صیرفی میباشد و اگر شک در کریت آب نماید پس رجوع بحالت سابقهٔ آب نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد حکم قلیل بر او جاری کنند علی الاحوط و اگر قطع بحدوث کریت و ملاقات بنجاست هر دو حاصل باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان حدوث کریت مقدم باشد از زمان ملاقات بنجاست حکمش واضح است که پاکست چنانچه در عکس حکمش واضح است که نجس است و همچنین اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد و زمان ملاقات بنجاست مجهول آن آب پاکست چنانچه در عکس آن آب نجس است و اگر قطع بتقارن باشک در تقدم و تاخر یا تقارن هر دو باشد اقوی طهارت و احوط اجتناب است این شش قسم در جائی بود که آب مسبوق بعدم کریت بوده و اگر آب مسبوق بکریت بوده و قطع بکم شدن آب از کریت نیز حاصل شده باشد و قطع بملاقات نجاست نیز حاصل شده باشد پس این نیز چند قسم است اول آنکه معلوم باشد تقارن نقص از کریت و زمان ملاقات و در این قسم آن آب محکوم بنجاست است دوم آنکه تاریخ هیچیک معلوم نباشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هر چند حکم بطهارت نیز خالی از قوت نیست بشرط آنکه عین نجاست در او موجود نباشد سوم آنکه تاریخ ملاقات معلوم نباشد و تاریخ نقص معلوم باشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هر چند حکم بطهارت نیز خالی از قوت نیست بشرط مزبور چهارم عکس این فرض است در این قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جائیکه عین نجاست در حال نقص موجود باشد پنجم آنکه تاریخ نقص مقدم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر در این قسم حکم بنجاست میشود ششم عکس این قسم میباشد و در این قسم محکوم بطهارت است مگر آنکه عین نجاست باقی باشد تا حال نقص سیم آب چاه و آن نجس نمی شود مگر آنکه رنگ یا مزه یا بوی آن بواسطه نجاست متغیر شود و رنگ یا بو یا مزه نجاست در او حاصل شود که در این صورت نجس می شود و اگر آنقدر آب بکشند که تغیر از او زایل شود پاک میشود و حاجت بکشیدن مجموع آب با امکان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنفسه بدون نزح یا بدون مطهر دیگر پاک می شود و حاجت بنزح یا مطهر دیگر نیست هر چند احوط آنست که آنقدر آب بکشند که اگر تغیر می بود زایل می شد بلکه احوط آنست که م[illegible] مقدا[illegible]

در نجس نیز نماید اگر زوال تغیر بکثرت حاصل شود و بمجرد زوال تغیر فعلی یا تقدیری اکتفا
کنند و مستحب است کشیدن آب چاه برای چیزهائیکه فقها در کتب خود ذکر نموده اند
و چون وجوب نبود ذکر آن ننمودم و اگر بخواهند که شرح آن مقدار نمایند رجوع بکتب
فقها نمایند ..... احکام آب مضاف مثل آب عنبر و آب لیمو و گلاب که بدون
اضافه اطلاق آب برآن صحیح نیست قلیل و کثیر آن اگرچه یک دریا باشد بملاقات نجاست
نجس می‌شود هر چند یک سر آن در مشرق باشد و یک سر آن در مغرب و هر چند آن نجاست
بقدر ذره باشد بلکه همان آنکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن
در سمت مشرق نیز نجس می‌شود با اتصال ولیکن نجاست تأثیر از پائین ببالا
نمیکند در غیر سراشیب مثل گلاب که بدست یهودی میریزند یا نفط که در ظرف نجس
میریزند یا دوغ که چوپان و شبان از چنگ و نحو آن میریزند در زمین نجس یا هنگام
ریختن آن سنگ از آن میخورد یا آب شسته برنج که در مکان نجس میریزند پس همان
جزو ملاقی نجس نجس است امّا اجزاء فوق که متصل به جزو متصل به نجس است نجس نمی
شود بجهة آنکه ریزش آن مانع است از تأثیر نجاست در بالا بلی اگر آب مضاف ایستاده
باشد نجاست از پائین تأثیر میکند ببالا و آب مضاف و سایر اشیائیکه روان میباشند
از غیر آب و غیر مضاف مثل عرق و شیر و بول شتر و نحو آن رفع حدث و خبث نمی کند
و اگر نجس شود پاک نمی شود و قابل پاکی نیست مگر اینکه از اضافه و آن اسم خارج شود
و منقلب بجامد قابل تطهیر شود یا منقلب بآب شود که در این وقت قابل تطهیر بآب
می باشد پس اگر خمیر روان نجس شود و او را بعد از نان کردن یا قبل از آن خشک کرده
در آب جاری و کر بگذارند تا آب در او نفوذ نماید پاک می شود و همچنین شیر نجس شده را
اگر پنیر نمایند و بعد از آن مدتی خشک نمایند که آب کر و جاری در او نفوذ نماید پاک
می شود و اگر آب در او نفوذ ننماید اصلا مثل روغن پاک نمی شود هر چند جامد شود بلی طلا
و مس آب شده اگر نجس شوند بعد از جمود ظاهرش قابل تطهیر بآب می باشد و آب
مضاف بالذات طاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر اینکه بطور عرق
گرفته باشند ولکن جمیع اقسامش مطهر حدث و خبث نیست نه در حال اختیار و نه در
حال اضطرار و اگر شک کنند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کنند و اگر حالت

حالت سابقه معلوم نباشد پس در قلیل بی ماده حکم مضاف را بر او جاری کنند و او را نه
رافع حدث بدانند و نه رافع خبث و اگر کر یا قلیل ذی المادة باشد او را بملاقات نجاست نجس
ندانند و لکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبث ندانند که مظنه باطلاق یا اضافه را اعتبار
نکنند هر چند در ظرفی باشد که ماده بر آن آب مطلق یا آب مضاف باشد مگر آنکه علم عادی
باحدهما حاصل شود پنجم آب استنجا و حکم آن گذشت ششم آبیکه استعمال در
ازاله نجاست شود پس اگر غساله غسله مزیله باشد نه مطهره که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است
مثل آبیکه ازاله عین نجاست بآن شود ولیکن طهارت حاصل نشود بجهة عدم شرط
تطهیر از وارد شدن نجاست بر آب اگر شرط بدانیم چنانچه می آید یا بجهة کم بودن آب
و نحو آن و اگر غساله غسله مطهره باشد که طهارت بآن حاصل شود پس اگر آن از آب کر
یا جاری یا باران باشد چون حق اینست که در اینها دو مرتبه شستن ضرور نیست پس
اینها غساله ندارند و غساله که در بدن مثلا باقی می ماند از آب کر و جاری و باران (?) شد
و آن پاکست و اگر از آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود و لکن عین نجاست در او (?) شد
و در زمین قرار گرفته باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و متغیر نشده
باشد و عین نجاست هم در او نباشد حکم بنجاست نمی کنم بلکه قول بطهارت قوی است
خصوص در مثل چیزهائیکه بر فرض نجاست غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجاری (?) یا
کر یا آفتاب مثل زمین و اطاق و حجره (?) و آجر که فرش کرده اند و غالبا عسر و حرج است
است لکن احتیاط شدید در اجتناب از غساله است خصوص در مثل جامه و دست
و نحو آن از چیزهائیکه غالبا محل استعمال مردم می باشد و همچنین احتیاط نمایند از غساله
نجاستی که در بدن میت باشد که پیش از غسل میت ازاله کنند و همچنین از غساله
اغسال میت خصوص غساله غسل اول و اگر بخواهند که در تطهیر نجاسات (?) از
غساله مطلقا احتیاط کنند باین مشغول کنند که در مطلق نجاسات بیک دفعه اکتفا نکنند
در دفعه اول قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک تکان دادن زایل میشود جدا نمایند
ولکن از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نمایند که ملاقی آن رطوبت و ملاقی محل
را در حال رطوبت نجس بدانند چه رطوبت جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه
دوم اگر بمثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر نمایند حاجت بغساله گرفتن ندارد و اگر

باب قلیل تطهیر کنند در مرتبهٔ دوم نیز احتراز کنند از آبیکه بنفشردن یا خود بخود جدا شده
و همچنین از قطراتیکه بمحل چسپیده که بیک تکان دادن زایل می شود و از زیاده بران
احتراز لازم نیست مگر تکان بدهند که هیچ رطوبت نماند که آن رطوبت باقیه پاکست
و اقوی آنست که اگر زمین سخت و فرش سنگی و آجری و نحو آن نجس شود و بشویند
آنرا بنحویکه صدق شستن شود که آب غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر جمع
شود و آنرا بجامه یا کهنه یا پنبه یا ظرف بگیرند زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک می شود
بشرط وحدت مکان و محل عرفا نظیر حوض و ظروف منصوبه بلکه اقوی آنست که اگر
زمین نجس سخت گود که غساله اش بجای دیگر نرود ~~غساله اش بجای دیگر نرود~~
غساله اش را بگیرند هر چند بسوراخ کردن زمین باشد آن زمین نیز پاک میشود بنحو دفع
غساله نظیر ته ظرف که کردن ظرف نجس شود و غساله او در ته ظرف بماند و الله العالم
و آقا اعلی الله مقامه در مقامع سوال کردند که خانه که آفتاب دران نیفتد باب
قلیل تطهیر میتوان نمود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاست هرگاه آب
بریزند بحیثیتی که مستولی شود بر موضع نجس و خشک گردد پاک میشود علی الاقوی تمام
شد کلام آن بزرگوار و احقر در زمینیکه آب خورد داشته باشد بنحویکه غساله از او جدا نشود
یا آنکه خاک بسیار نرم داشته باشد یا آنکه ریگ بسیار نرم داشته باشد نه درشت چون
در صدق غسل و شستن فی الجمله اشکال بود لهذا احتیاطا مقید کردم بزمین سخت
و الله العالم هفتم آبیکه از قطرات وضو یا غسل جمع شده است آن نیز پاک و
پاک کننده است پس اگر کسی وضو بگیرد یا غسل کند و دیگری یا خودش قطرات
وضو یا غسلش را جمع کند و وضو بگیرد یا غسل کند ضرر ندارد الا اینکه در خصوص قطرات
غسل احتیاط کنند نه وضو بسازند بآن و نه غسل کنند هشتم آب نیمخورده و آن
پاکست از جمیع حیوانات الا از نجس العین مثل سگ و خوک و کافر نهم آب مشتبه بغصب
یا بنجس یا بمضاف اما اول پس جایز نیست استعمال آن و لیک اگر ازاله نجاست
بآن نموده پاک میشود و اگر قیمتی داشته باشد قیمتش را باید بدهد و اگر وضو و غسل
نموده وضو و غسل باطل است اگر عمداً [illegible] باشد و اما دوم پس اجتناب از هر
دو لازم است و اگر قطره یکی از آنها بلباس یا بدن بچکد و عینش باقی باشد بآن

بآن قطره نماز کند و آن قطره را نیز نیاشامد و لکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد نماز کردن
بآن لباس و بدن و ملاقی هر دو نجس است بخلاف ملاقی یکی از آنها و همچنین است حال
در هر شبهه محصوره در وضو و غسل نیز بآن جایز نیست لکن ازاله نجاست جایز است لیکن
هر دو باشند نه یکی پس اگر نجس را هر دو بشویند پاک میشود و اگر طاهر را هر دو بشویند
نجس می شود و اما مستعمل پس استعمال آن ضرر ندارد و لکن در وضو و غسل و ازاله
نجاست مشروط است باینکه از هر دو باشد و استعمال یکی در وضو و غسل و ازاله
نجاست کافی نیست **مقصد پنجم** در مطهرات است و آن بیست چیز است
اول آب و آن پاک میکند حتی خویشتن را اگر نجس شود پس اگر آب نجس شده
باشد پاک می شود بآب نه بغیر آب و نه بآب قلیل بلکه بآبی که بمحض ملاقات نجاست
نجس نشود مثل کر و جاری و چشمه و چاه و باران بشرط حصول ممازجت و اتحاد علی
الاحوط حتی در تطهیر بآب باران که چنان نماید که آب باران و نحو آن با آب نجس ممزوج
شود و هر چند اقوی عدم اشتراط ممازجت میباشد بلکه [illegible] بریدن باران یا اتصال
بکر و جاری و چشمه و غیر آن پاک میشود چنانچه گذشت در اقسام آب **دویم** آفتاب
که پاک میکند زمین و خاک زمین و دیوار و عمارت و در و پنجره و چوب چنانکه مثل در منصوب باشد
و هر چیزی که در زمین فرش نمایند از خشت و آجر و سنگ مادامیکه از زمین جدا نشده باشد
و یا آنکه جدا شده باشد و لکن از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ زمین
و همچنین درخت و برگ متصل بدرخت و میوه متصل بدرخت و گیاهها و زراعتهای
زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل دیگ آتش بزی و حجره و امثال آنها که بزمین
نصب باشند و پاک میکند از منقولات خصوص بوریا بلکه حصیر را و نحو حصیر نیز تابع
است و کشتی و طراده و ظرف بسیار بزرگ داخل در غیر منقول می باشند اما خرمن
گندم و نحو آن پس احوط عدم الحاق آنست بغیر منقول هر چند در خرمن بسیار
بزرگ آن خالی از قوت نیست و شرط تطهیر بآفتاب چند چیز است **اول** آنکه
عین و جرم نجاست زایل شده باشد **دویم** آنکه آن محل رطوبتی داشته باشد
که صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید دوباره تر نماید
هر چند بآب نجس یا ببول باشد در غیر مسجد در حال اختیار **سیم** آنکه بتابش و

شعاع آفتاب باشد نه گرمی هوا و نه بوزیدن باد و اگر باد و هوا فی الجمله معین آفتاب باشند
ضرر ندارد و اگر اولا بشعاع شمس فی الجمله رطوبت کم شود و بعد از ان بباد یا بگرمی آفتاب
بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود پاک نمیشود بخلاف عکس و اگر نجاست بباطن نیز
رسیده مثل زمین پس مشروط است طهارت باطن بوصول جفاف بباطن پس اگر
بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسید همان ظاهر تنها پاکست و باطن به نجاست
خود باقی است و اگر رسید هر دو پاکست بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن باشراق واحد
باشد پس اگر جفاف ظاهر شد و بعد از ان باشراق دیگر یا بغیر اشراق جفاف باطن
حاصل شود طهارت حاصل نمی شود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف
است بباطن مطلقا چنانچه احوط در مثل میوه و حصیر و دیوار ذی وجهین یا وجوه اشتراط
اشراق بهر دو رو بباشد اگرچه شیء واحد حساب می شود چنانچه اگر دو بوریا مثلا
بر روی هم باشند و نجس شوند بپاک شدن فوقانی تحتانی پاک نمی شود پس اگر کل
نجس ساخته شود بتابش ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن هر دو پاک میشود نه روی
دیگر که تابش باو نشده علی الاحوط و اگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش بیرون که
نجس نشده و خشک شدن اندرون پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار ذی وجهین یا وجوه
هر طرف آن بنجاست مستقله نجس شود و نجاست نفوذ نکرده باشد از طرفی بطرف
دیگر و بهم متصل نشده باشد پس پاک شدن یک طرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمی
شود و هرگاه چیز منقولی نجس شود و بعد او را بهمان نجاست قسمی نمایند که داخل در
غیر منقول شود مثل اینکه تخته نجس را باهمان نجاست در باز زند و متصل نمایند و یا آنکه
جزو دیوار نمایند بواسطه تابش آفتاب پاک می شود پس اگر گل نجس با کاه و نحو آن یا گچ
نجس را بزمین و نحو آن اندود نمایند یا آنکه بعد از اندود نمودن نجس شود پاک می شود
بتابش آفتاب بلکه اگر کاغذ یا پهوت یا چیت و نحو آنرا بدیوار یا زمین یا پله و نحو آن
بچسپانند که جزو آن شود دور نیست که بتابش آفتاب پاک شود چنانچه اگر غیر منقول
منقول شود پاک نمی شود بتابش آفتاب و هرگاه شک در اصل جفاف یا در سبب
جفاف نماید که این جفاف بواسطه تابش آفتاب شده یا بغیر آن محکوم بنجاست است
سیم زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته کفش و نعلین را بچند شرط اول آنکه عین

عین نجاست زایل شود هر چند زوال عین براه رفتن حاصل شود پس اگر نجاست مثل بول
باشد براه رفتن بزمین یا مالیدن پا بآن هرگاه رطوبت باقی نماند پاک می شود دوم آنکه آن
زمین پاک باشد نه نجس علی الاحوط سیوم آنکه آن زمین خشک باشد یا اگر رطوبت متعدیه
نداشته باشد چهارم آنکه موضع نجس از زمین یا سنگ یا خاک بمالد نه آنکه سنگ یا قطعه
از خاک را بموضع نجس بمالد علی الاحوط پنجم آنکه مسح در حال رطوبت یا مسح از نعلین و
قدم و مثال آن باشد علی الاحوط هر چند اقوی عدم اشتراط است ششم آنکه وصول
موضع نجس بزمین از جهت راه رفتن یا مسح و نحو آن باشد پس اکتفا بمجرد مسح نماید
علی الاحوط هر چند اقوی اکتفا بمجرد مماست می باشد و اگر چنانچه نجاست زایل شده باشد
این قدر راه رود که اگر نجاست باقی می بود هر آینه زایل می شد بلکه بعضی در زمین تر
اکتفا بجفاف تقدیری کرده اند که اگر ته کفش که نجس شده مثلا ببول هرگاه خواهند
بزمین تر راه روند تا پاک شود مثل اوقات باران و نحو آن پس باید که انقدر راه برود
که اگر در زمین خشک راه میرفت ته کفش خشکیده بود و این حکم خالی از اشکال نیست
مثل اعتبار تقدیر جفاف در تطهیر بشمس و بهتر آنست که بمقدار پانزده ذراع راه رود و
اگر چه نجاست بکمتر از این زایل شده باشد و ظاهر آنست که حاشیه و اطراف قدم
که نزدیک بباطن است در حکم باطن می باشد بلی باطن انگشتان و جاهائیکه بزمین نمیرسد
غالبا پاک نمی شود مگر بآب چنانچه ظاهر آنست که ته عصای اعرج و اقطع و زانوی
زمین گیر یا کعب آن و ته عصا و نیزه و عراده نیز پاک میشود هر چند احوط عدم تعدی از
متعارف می باشد و احوط از آن اقتصار بته قدم و ته نعلین و ته کفش می باشد و باطن
طبقات نعل بلکه طبقات کل ته کفش و خف اگر سرایت کند نجاست ظاهرا و نیز تابع
ظاهر است و ظاهر می شود بشرط زوال رطوبت از ظاهر و هرگاه باقی باشد رطوبت
باطن ظاهر تنها پاک می شود نه باطن و در چیزیکه در تطهیر بآب محتاج بتعدد در غسل
می باشد مثل بول در تطهیر بمسح بزمین محتاج بتکرار نیست و هر گاه باقی ماند اجزاء
بسیار ریزه در زیر خف و نعل مثل باقی ماندن اجزای صغار در استنجا باحجار و در مثل
جوراب و سایر چیزهائیکه متعارف نیست پاک کردن آن و راه رفتن بآن احتیاط
اولی است ۱۲ ابو الفضل دام ظله پس آن تابع بدن حیوانست و حصول طهارت بزوال

زمین هرچند بغیر زمین باشد و مثل کفش و تخت موزه که در ته موزه واقع شده است تابع ته
موزه می باشد و ظاهر آنست که ریگ زمین و سنگ زمین و فرش آجر و گچ و ساروج
و نحو آن در حکم زمین می باشد و احوط آنست که اقتصار کنند در زمین بر زمینی که اسم زمین بر او
صادق باشد بدون احتیاج بقید پس زمین معدن که بواسطه اشتمال بر خاصیت زایده
از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره و قیر و کبریت و فیروزه و عقیق و مرجان
مطهر نخواهد بود چنانچه توابع زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل علف و گیاه زمین و چوب
و تخته که بر زمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد بود و هر چند اکتفا بهمهٔ اینها خالی از وجه نیست
چهارم و پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال است و مرجع همه فی
الحقیقت باینست که حقیقت نجس العین مبدل شود بحقیقت طاهر العین مثل نطفه
که حیوان شود و نجاست که خاکستر یا دود شود بشرط آنکه علم بتخلط اجزای دهنیه عرفیه
با دود نباشد و نجس العین که در نمکزار افتد و نمک شود یا آنکه نجاست کرم یا خاک
شود و آب نجسیکه حیوان ماکول اللحم بخورد و بول شود یا اینکه چیز نجس را بخورد که شیر
یا سرگین او شود و همچنین است بخار و عرق حاصل از نجس یا متنجس هرگاه بتبعیت
عین نجس یا متنجس در بخار و عرق حاصل نشود و همچنین اگر شراب یا عصیر نجس منقلب بسرکه
شود هر چند عصیر انگور ترش باشد بعد از آنکه علم حاصل شود با ترشی سابق او یا اینکه
منقلب بسرکه شده و بعضی گفته اند که اگر عصیر نجس قبل از ذهاب ثلثین بشیره شود نیز
پاک میشود و حصول انقلاب باین قسم مشکل است و مثل اینکه خون آدمی و غیره بشکم
پشه یا کیک یا غیر آن رود بشرطیکه آن حیوان خون جهنده نداشته باشد و احوط
آنست که در مثل خون پشه و زالو در اول مکیدن او اجتناب نمایند و اگر ثفل عصیر
یعنی درد بعد از جوشش و قوام و قبل از ذهاب ثلثین بظرف دیگر بریزند و باشد تا آنکه شراب
شود و بعد از آن سرکه شود یا آنکه ابتدا سرکه شود پاک می شود آن عصیر بانقلاب
و ثفل عصیر نیز بتبعیت ولکن بنا بر احتیاط شرط حصول طهارت باستحاله و انقلاب
آنست که نجاست دیگر عارض نشده باشد مگر در صورتیکه متنجس باین نجس یا حکم آن نجس
منقلب باین نجس یا حکم آن نجس شود و بعد منقلب بطاهر شود مثل آنکه انگور نجس
بشراب یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین شراب شود و بعد از آن سرکه شود

شود و بعد از آن سرکه شود پاک می شود آن شراب با انقلاب و سفل انگور نیز بتبعیت یا
آنکه آن انگور نجس بشراب یا بعصیر عنبی را قبل از ذهاب ثلثین بفشرند و عصیرش را
بجوشانند و قبل از ذهاب ثلثین سرکه شود پاک میشود بخلاف آنکه اگر ذهاب ثلثین
شود که درینصورت پاک نمی شود و ذهاب ثلثین اثر ندارد و بخلاف آنکه آن انگور نجس
بشراب یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین ابتدا سرکه شود یا آنکه آن انگور نجس ببول
یا خون شراب شود و بعد سرکه شود یا آنکه عصیر شود و ذهاب ثلثین نشده سرکه شود یا ذهاب
ثلثین شود پاک نمی شود و نجاست عرضیه محل نجس از همان نجس مانع طهارة باستحاله است
والا سگ در نمک زار که نمک می شود و شرابیکه سرکه میشود باید پاک نشود بجهت نجاست
محل و اما هرگاه هیزم نجس آتش یا ذغال شود و شیر نجس ماست شود و گندم نجس آرد شود
یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاست خود باقی میباشد مانند
بول یا آب نجس که یخ شود و فرق نیست در طهارت باستحاله ما بین نجس و متنجس مگر اینکه
استحاله در متنجس غالبا متیقن نمی شود مثلا اگر چوب نجس ذغال شود استحاله آتش محل
تامل است بخلاف آنکه خاکستر شود چنانچه فرق نیست در انقلاب شراب بسرکه و طاهر شدن
آن میان آنکه بنفسه منقلب بسرکه شود یا بعلاج مثل نمک و آهن و غیر آن و خواه عینیکه باو
علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا آنکه مستهلک شده باشد و بعضی آتش را مطهر
دانسته اند و حق آنست که مطهر نیست ما دامیکه استحاله حاصل نشده باشد و بعد از استحاله
فرق نیست در میان آنکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین یا نمک و نحو
آن پس هرگاه گل نجس را آجر یا سفال نمایند یا چیز نجسی را به پزند یا آنکه در حال پختن نجس
شود یا آنکه خمیر نجس را نان نمایند یا آنکه تنور نجس را با آتش سرخ کنند پاک نمی شود **هفتم**
اسلام و آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاست کفر و همچنین کفر حاصل بارتداد را هر چند
فطری باشد علی الاقوی پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود پاک میشود بدن او علی الاقوی
هر چند سایر احکام نسبت باو باقی است مثل لزوم قتل در مرتد فطری و بینونة زوجه او و عده
وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال او بین ورثه او پس ساقط نمی شود حد او و مال او
باو بر نمیگردد مگر بتملک جدید و زوجه او نیز باو بر نمیگردد هر چند جایز است که زن مسلمه دیگر
بگیرد یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید **هشتم** نقص و آن کم شدن دو ثلث

از آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن که بکم شدن دو ثلث آن طهارت باقی
حاصل می شود هر چند بآفتاب و نحو آن باشد و بهتر آنست که ذهاب دو قسمت آنرا بحسب کیل
و وزن هر دو ملاحظه نمایند هر چند اقوی اکتفا بیکی از اینها می باشد و احوط الحاق مویز و خرما
بانگور میباشد در ذهاب ثلثین هر چند اقوی عدم الحاق است و اگر شک در اصل جوش آمدن
نماید باقی است بر طهارت و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید باقی است بر حرمت
و نجاست و اگر شک نماید که این عصیر از انگور میباشد یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارت
و حلیت مطلقا و تحصیل علم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بجوش آمدن
یا باینکه این عصیر از عنب است یا آنکه ذهاب ثلثین شده اخبارش حجة است بلکه اکل او و مباشرت
او در مشروط بطهارت نیز دلیل بر طهارت و حلیت او می باشد و اگر بترسد در آب انگور و مویز که
از ذهاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد و مقابل آن آب داخل کنند و بعد از آن بذهاب ثلثین
پاک می شود مثلا سه من آب انگور یا مویز را شش من آب داخل کنند و بعد از آن اگر
شش من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجامه بچکد و خشک
شود یا از ذهاب ثلثین از آن قطره شود پاک می شود هر چند در لباس غیر مباشر باشد و هر چند
هنوز ذهاب ثلثین از آنچه در دیگ است نشده باشد و اگر آن قطره بحال خود باقی باشد
و خشک نشده باشد و ذهاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در لباس یا بدن مباشر
طبخ باشد و ذهاب ثلثین اصل نیز بشود این قطره نیز پاک میشود به تبعیت و اگر در لباس
غیر مباشر باشد یا آنکه در لباس مباشر باشد و لکن هنوز ذهاب ثلثین از اصل نشده آن قطره
بنجاست خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن و قبل از ذهاب ثلثین چیزی در او بریزند
پاک میشود آن چیز به تبعیت مثل نشاسته و باسلق و مربیات و نحو آن بشرط آنکه ذهاب
ثلثین بشود اما اگر نشود پاک نمی شود مگر آنکه قبل از جوشیدن آنقدر نشاسته و آرد و غیر
آن در او بریزند که از اسم عصیر بیرون برود هر چند اسم باسلق یا حلوای دیگر بر او صادق
نیاید و بدانکه شرط نیست در حرمت یا نجاست عصیر عنبی اینکه جوشش او از غلیان آتش
باشد علی الاحوط هر چند اختصاص حرمت و نجاست بآتش قوی است چنانچه احوط آنست
که دو ثلث آن نیز بآتش کم شود نه بغیر آن و بدانکه اگر نه من آب انگور بجوشد و سه من ناقص
شود و شش من باقی بماند و بعد از آن نه من دیگر ریخته شود باید از مجموع باقی ذهاب حق

لاحق که پانزده من باشد دو ثلث او که ده من باشد برود و پنج من باند تا آنکه حلال و پاک
شود نه اینکه دوازده من که ثلثین نه من سابق و لاحق است بسوزد و شش من از این
پانزده من باند و همچنین اگر درین فرض شش من بسوزد و سه من باقی باند و بعد همین
دیگر را داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من باند نه آنکه شش من
ازین دوازده من بسوزد و شش من باند **نهم** آلات استنجا از پنبه و سنگ و امثال آن
که مطهر مخرج غایط اند بنحویکه ذکر شد **دهم** زوال عین نجاست و جفاف رطوبت آن
از بدن حیوان و توابع آن مثل نعل حیوان نه مثل لجام و رکاب و نحو آن هر چند احتمال
تطهیر بآب نرود و باطن دهن و چشم و بینی و امثال آن از انسان مسلم پس در مثل گوساله
و بره و گربه است و نحو آن حاجت بتطهیر بآب نیست بلکه بزوال عین نجاست لیسیدن
مادر و نحو آن پاک میشود هر چند نجاست از خارج بحیوان رسیده باشد یا از ولادت
و خون نفاس حاصل شده باشد و همچنین پستان حیوان اگر نجس شود بمکیدن بچه
و نحو آن پاک می شود بلکه در مثل مکیدن بلکه لیسیدن حاجت بجفاف نیست در وقتی که
رطوبت از باطن دهن بآن محل برسد که رطوبت دهن نجس نمی شود تا اینکه متنجس
محل شود بلی رطوبت سابقه از محل نجس که از عین نجاست یا از متنجس باشد باید خشک
شود که جفاف آن شرط حصول تطهیر است **یازدهم** تبعیت و آن بر چند قسم است
اوّل تبعیت در اسلام که فی الحقیقت مرجعش مطهر بودن اسلام است چه اصلی چنانچه
ذکر شد و چه تبعی مثل طفل صغیر کافر که اسیر مسلم شود بی پدر و مادر و بی جد و جده و مثل
طفل صغیر متولد از دو کافر که بالغ شده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر
یا مادر یا جد یا جده میباشد همینکه یکی از اینها مسلمان شود اولاد صغیر اینها نیز محکوم باسلام
میشوند و پاک میشوند قهراً هر چند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا اگر اظهار کفر کنند
بلی اطفال مرتد بطهارت خود باقی میباشند هر چند پدر ایشان نجس و مرتد باشد و مثل
طفل گم شده در دار الاسلام بلکه در دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلم در آن و بشرط
احتمال تولد آن طفل از آن مسلم و بشرط عدم ادعا کافر که این طفل گم شده از من است
که با این شرط طفل صغیر به تبعیت دار محکوم به اسلام است **قسم دوم** تبعیت
در اسلام ولکن بشرط اتصال نه مطلقا مثل پاک شدن باسلام عرق و آب دهن و آب بینی

وسایر رطوبات حتی از عیر که موجود باشد در بدن کافر حین اسلام و مثل نجاسات دیگرے که در
بدن کافر موجود می باشد از فضلات او از سایر نجاسات بشرط زوال عین پیش از اسلام
مثل محل استنجا و نحو آن بلکه اگر کافر در دست خود آبے گرفته باشد یا انکه در دهن خود آبے
برای مضمضه و نحو آن نگاه داشته باشد و مسلمان شود طهارت آن آب بلکه طهارت اشیائی
که در بدن کافر حین اسلام موجود باشد و متنجس بنجاست کفر شده باشد نیز خالی از قوت
نیست بلی اگر عرق جنب از حرام را نجس بدانیم و کافریکه جنب از حرام شده باشد و عرق نیز
کرده باشد در حین جنابت یا بعد از ان و آن عرق نیز خشک نشده باشد و مسلمان شود
این عرق مشکل است که بتبعیت اسلام پاک شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که نجس نیست

قسم ۹ تبعیت و در سایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب دران سرکه شود و همچنین آلاتیکه
استعمال در شیره انگور شود و با مدادان الآت نقص حاصل شود هر چند الآت بنوبت
استعمال شود علی الاقوی هر چند احوط اقتصار بالآت و مباشر است که تطهیر بآن
حاصل شود و همچنین رخت و لباس کسیکه متوجه این عملست که در خصوص آن عمل استعمال
شود تا فارغ شود هر چند به نوبت باشد و همچنین چیزهائیکه در میان شراب و آب انگور
بریزند مثل بو و پوست هندوانه و غیر آن که بعد از انقلاب و نقص اینها نیز بتبعیت آن
پاک می شوند چه از قسمی باشد که عصیر داخل آن چیزها شود قبل از ذهاب ثلثین مثل کردو و بادام
و پسته یا انکه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود بلکه در عصیر خیسیده شود و بسبب رطوبت
بزرگ شود مثل نخود و گندم و از بعضی ظاهر میشود که شرط است در طهارت قسم اول
اینکه باید علم حاصل شود که دو ثلث عصیریکه داخل آن شده نیز کم شده و کم شدن دو ثلث
عصیریکه در دیگ است کفایت نمیکند در حلیت و طهارت آن بخلاف قسم ثانے و قسمیکه
نه اینکه جذب رطوبت نموده یا انکه عصیر در او داخل شده که درین دو قسم اکتفا می شود
در طهارت آن بکم شدن دو ثلث عصیرے که در دیگ است و این فرق ضعیف است
بجهت انکه تمام قطره چکیده بلباس مباشر طبخ عصیر و نحو آن بعد از اینکه پاک شود بتبعیت
پاک شدن اینها حتی قسم اول بطریق اولی میباشد و لکن احتیاط اولی است و همچنین
ظرف شراب پاک می شود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب در وقت
سرکه شدن پر از شراب نباشد و حاجت بسوراخ کردن ظرف یا شکستن آن نیست

نیست پس نجاست بالای ظرف که از شراب نجس شده نیز پاک میشود مثل نجاست دیگ شیره
پزی که تمام آن دیگ پاک می شود هر چند شیره باقی مانده در ته ظرف باشد و دو ثلث او
رفته باشد و همچنین خون جنین تام الخلقت که کشته میشود در ذبح او بذبح آن حیوان که در شکم او است
نیز پاک می شود به تبعیت آن حیوان بلکه در قسمیکه خون متخلف در شکم و گوشت و عروق او
پاک شود هر چند احوط اجتناب است بجهت آنکه بعضی تابع ندانسته اند و همچنین روی تخته که
میت را بآن غسل میدهند که بعد از غسل به تبعیت پاک می شود و همچنین کهنه که بر عورت یا بدن
میت گذارند و همچنین جامه که میت را در آن غسل دهند بلکه غساله این خرقه و جامه نیز پاک است
و همچنین ریزه ورق سدر و نحو آن از لوازم عادیه که در ریش میت یا موی سر زن یا بدن
میت باقی ماند و همچنین دست و لباس غسال هر چند متعدد باشند و بنوبت غسل دهند و
احوط اقتصار در طهارت بنوبت اخیره می باشد و همچنین پاک میشود غساله دست استنجا
کننده به تبعیت محل استنجا چنانچه پاک می شود چرک دندان و آب دندان و آب دهن
بزوال عین نجاست از دهن بلکه بقیه غذا در بن دندان نیز پاک می شود بزوال عین
نجاست از دهن هر چند احوط مضمضه مکرر میباشد در تطهیر آن یا مضمضه بقلیل بلکه
طهارت چرک ناخنها در طهارت دست نیز خالی از قوت نیست و همچنین پاک میشود دلو و
ریسمان و اطراف چاه و دست آبکش و لباس آن هر چند نجاستش متغیر باشد و لکن احوط
عدم اکتفا به تبعیت است در طهارت مطلقا که دلیلش خالی از مناقشه نیست **دوازدهم**
غایب شدن و آن مطهر است بدن مسلم و طفل ممیز را که اهلیت ازاله را داشته باشد و همچنین
رخت و ظرف و فرش و سایر توابع او را با علم او بنجاست در انقضا زمانیکه احتمال طهارت
یا تطهیر آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد و احوط آنست که علم حاصل شود
که آن مسلم آن چیز متنجس را استعمال نموده در چیزیکه شرط طهارت میباشد و احوط
از آن آنست که علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال ساهی و غافل و مجبور نبوده
بلکه استعمال [illegible] از روی اختیار و التفات بوده که ظاهر حال مسلم در اینحال آنست
که آن مسلم استعمال نمیکند آن چیز را مگر بعد از پاکی آن و این فی الحقیقت مطهر نیست
بلکه مقصود نیست که در این غیبت با وجود تقدم نجاست سابقه را اعتنا نکنند و احکام طهارت
اجرا می کنند و ظاهر آنست که در غیبت با علم بنجاست و احتمال طهارت کافی می باشد

در حکم بطهارت است سیزدهم زایل شدن تغیر نجاست از آبیکه با ماده باشد مثل آب جاری و آب
چاه و آب حوضهای کوچک حمام که متصل است بحوض بزرگ یا متصل است بخزانه حمام
بسا فقیه و غیر آن هر چند اعتبار امتزاج با ماده بعد از زوال تغیر در غیر جاری احوط است چهاردهم
استبرا کردن بعد از بول که مطهر رطوبت مشتبه است که بعد از بول می آید پانزدهم استبراء
حیوانیکه نجاست خوار باشد که این استبراء پاک میکند بول و سرگین آنرا که قبل از استبراء
نجس بوده و استبراء عبارت از آنست که آن حیوان را علف پاک بدهند تا از این اسم و
حالت بیرون رود مثل اینکه شتر را در چهل روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را به
بیست روز و گوسفند را بده روز مرغ آبی و اردک را بپنج روز و مرغ خانگی را بسه روز و
ماهی را بیک شب و روز شانزدهم غسل میت که مطهر بدن مرده غیر نبی و امام میباشد
و مطهر بودن تیمم بدل اغسال در وقت نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه
قویست مثل غسل با آب خالص در حال نبودن سدر و کافور که این غسل هم مطهر است
ولکن ظاهر آنست که تیمم مبیح دفن و کفن و نماز باشد نه مطهر هفدهم نزح مقدر چاه اگر
چاه را بمجرد ملاقات نجس بدانیم یا آنکه در متغیر بنجس که از برای او مقدری باشد زوال
تغیر را بدون استیفاء مقدر کافی ندانیم هجدهم جدا شدن غساله که پاک می شود بسبب
او رطوبت باقیه در مغسول و همچنین پاک می شود آبیکه در مغسول باند بعد از فشردن آن
مغسول بنحو متعارف که اگر دوباره بنفسه یا بعلاج و نحو آن آبی منفصل شود پاکست
و همچنین پاک می شود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن آن بمرور آب غساله بآن
صعودا و نزولا که لازم عادی غسل است خصوص در آب قلیل با انفصال غساله و جدا شدن
آن اگرچه بیکمرتبه باشد هر چند آن نجاست مثل بول یا ولوغ محتاج بتعدد باشد و همچنین پاک
میشود اجزای مغسول بعد از عود آب غساله بآن جزء مغسول و انفصال از آن جزء
بجزء دیگر هر چند غساله از تمام مغسول جدا نشود و انفصال غساله از جزء طاهر ملاقی بغساله
در حین تطهیر بنابر نجاست غساله مطهر آن جزء طاهر ملاقات کرده بغساله نیز می باشد
هرگاه آن جزء از اجزاء دفعیه عقلیه یا عادیه یا جعلیه آن مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیاء
مختلفه یا اعضاء متعدده مثل اصابع یا غیر آنرا یک مغسول قرار دهد که مرور نماید غساله
نجس بجمیع در این هنگام نیز انفصال غساله از آن مجموع باعث طهارت مجموع است

می باشد پس هر مثل انگشتان یا سر یا کمر یا سایر اعضاء انسان هرگاه یکی از اعضا یا یکی از
انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید انگشت نجس را با سایر
انگشتان پاک یا آنکه سر نجس شده را خم نموده تطهیر نماید غساله سر نجس که بسایر اعضای دیگر
برخورده سایر اعضا حاجت بغسل جداگانه ندارد بخلاف آنکه اگر انگشت نجس را منفصلاً شوید
و یا آنکه سر را خم کند در حین شستن اگر غساله او بجای دیگر ملاقات نماید آن موضع را جداگانه
باید بشوید والله العالم **نوزدهم** بیرون آمدن خون از محل ذبح یا محل نحر که بسبب آن
پاک می شود خون متخلف در مذبوح یا منحور بشرط خروج دم متعارف و بشرط عدم دخول
دم مسفوح ثانیاً بشکمش بجذب نفس یا آنکه در زمین سراشیب ذبح شود و سرش در
بلندی باشد و بشرط آنکه ماکول اللحم باشد و بشرط آنکه خون باقی مانده در اعضای ماکوله
باشد نه مثل سپرز در مثال آنکه در اینوقت خون متخلف در گوشت و شکم و عروق
پاکست و اقوی عدم اشتراط دو شرط اخیر است **بیستم** آب باران بعد از صدق
اسم عرفاً و نزول او از آسمان و همچنین از ناودان یا برگ درخت و نحو آن بشرط عدم
قطع باران که پاک میکند نجس را بدون عصر و بدون حاجت بتعدد بلکه آب قلیل مادامیکه
باران برا و میریزد بملاقات نجاست نجس نمی شود و در حکم باران است بلکه اگر باران بزمین
نجس برخورد و برجهد یا بچیز دیگر ترشح نماید پاکست بلکه اگر باعیان نجسه برخورد و ترشح
نماید بجای دیگر نیز پاکست بشرط عدم تغیر و شرط نیست در مطهریه باران جریان از
ناودان بلی احوط آنست که باران بحدی باشد که اگر بر سنگ و نحو آن بارد جاری
شود **مقصد ششم** در اقسام نجاسات است و آن ده چیز است **اول و دوم**
بول و غایط حیوان حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد که آن خون از
رگ بیرون آید چه از پرنده باشد مثل شب پره و غیر آن یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت
بالعرض مثل حیوان حلال گوشت که موطوء انسان شود و مثل حیوان حلال گوشت
که غالباً غذای او غایط انسان شود بنحویکه در عرف او را نجاست خوار گویند گوشت او
حرام می شود و بول و غایط او نیز نجس است مگر اینکه استبرا شود چنانچه گذشت **سیم**
منی حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد هرچند حلال گوشت باشد مثل گوسفند و
مرغ خانگی **چهارم** خون حیوانیکه صاحب رگ باشد که خون جهنده از او ظاهر شود

خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت و سنگ پشت و وزغ و عقرب و چلپاسه و سوسمار و بزمجه
و ماهی خون جهنده ندارند و احوط اجتناب است از خون مار و نهنگ و امّا خون و فضلات
ائمه روحی لهم الفداء پس نجس بمعنی خبیث نیست بلکه تبرک بآنها باید نمود لکن باید شست
از جهت پیروی ایشان و امتثال فرمایش ایشان مثل اینکه بدن پیغمبر ص و امام ع را باید غسل
داد بعد از ممات از جهت فرمایش ایشان با اینکه بدن ایشان اطهر ابدان می باشد حتی آنکه
بعد از فوت پیغمبر ص ندای ظاهر شد که بدن پیغمبر ص را غسل ندهید که حاجت بغسل ندارد حضرت
امیر علیه السلام شسته بود و بعد ازین ندا فرمود که ای شیطان دور شو که خود آنحضرت وصیت
فرموده که او را غسل دهم پس لازمست شستن بجهت آنکه خود ایشان می شستند و امر
بشستن می نمودند و ابدا اظهار باینکه حاجت بشستن نیست نکرده اند حتی اینکه از ابی
بصیر که بی چشم بود منقولست که روزی داخل شدم بر مولای خود امام محمد باقر علیه السلام و
آن بزرگوار مشغول بنماز بوده پس عصا کش من بمن گفت که در جامه حضرت خون می باشد
پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردم که عصا کش من بمن گفت که جامه شما
خون آلوده است حضرت در جواب فرمودند که خون ما اهلبیت پاکست و حاجت
بشستن ندارد با اینکه مانعی بحسب ظاهر نبوده بلکه عذر گفت که من دمّل زیاد دارم و نمی
شویم جامه را تا اینکه خوب شود و چرک و ریم که از زخم ظاهر می شود نجس نیست هر چند
اصلش خون بوده مگر اینکه با خون مخلوط باشد و امّا خونی که ظاهر می شود از درخت و
یا خونیکه ظاهر می شود در زیر سنگ و کلوخ برای مصیبت ائمه طاهرین علیهم السلام و
امثال آن پس پاکست و خونیکه در تخم مرغ ظاهر می شود اگر قطع کند که این خون علقه
است یعنی خون پارچه ایست که ابتدای خلقت است چون نطفه در اول خلقت
خون پارچه می شود درین وقت نجس است احتیاطا مادامیکه باقی است بر صورت
علقه بلکه اگر مضغه شود نیز احتیاط نماید چنانچه می آید انشاء که از مطلق مضغه چه از انسان
چه از حیوان احتیاط اولی است و اگر نداند که علقه است نیز احتیاط اولی است و امّا خون
سفید چنانچه در بعضی اخبار است که حضرت فصد نموده و یک طشت خون سفید ظاهر
شد پس اگر درین زمان معلوم شد که خون است و فقط رنگ سفید است احتیاط
نماید پنجم و ششم سگ و خوک صحرائی هر چند ناخن و موی آنها باشد و امّا سگ و

سگ و خوک دریائی پس پاکست هفتم میته حیوانی که صاحب خون جهنده باشد مگر نبی و
امام و شهید و معصوم غیر امام نیز در حکم امام است پس حیوانیکه خون جهنده ندارد مانند مگس و
ماهی و عقرب و مار و خرچنگ و سنگ پشت مرده اش پاک است هرچند بهتر آنست که از
مرده مار احتیاط کنند و همچنین از مرده نهنگ و اما اجزای میته مزبوره پس نجس است اگر اجزائی
باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزائی باشد که روح در او حلول نکرده باشد مثل
مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاکست و تخمیکه در شکم مرغ مرده باشد پاکست اگر پوست
پوست سخت و کلفت بسته باشد و لکن بشویند پوست او را و اگر ورقه نازک بسته باشد
و کلفت نشده باشد احتیاط نمایند و مایه که از شکم بره و بزغاله مرده بیرون می آورند پیش
از آنکه علف خور بشود پاکست چنانچه شیر ایشان نیز پاکست علی الاقوی هرچند احوط اجتناب
از شیر آن می باشد بلکه بعضی گفته اند که شیری که از پستان مرده طاهر العین بیرون بیاید نیز
پاکست اگرچه حرام گوشت باشد و حدیث هم وارد شده است در این خصوص و لکن احتیاط
اولی است و نافه مشک نیز پاکست و خون در او که مستحیل بمشک شده نیز پاکست اگر از
مسلمان خریده شود یا از کافری خریده باشد که بدانیم که آنکافر نافه را از مسلم گرفته بلکه اقوی که مطلقا
پاکست هرچند از دست کافر گرفته باشد که نافه از میته و زنده هر دو مستثنی است و حاجت بتذکیه
ندارد هرچند احوط اجتناب از نافه است مطلقا چه از مرده جدا کنند یا از زنده بجهت خلاف
فاضل هندی مگر در صورتیکه ثابت شود شرعا که از آهوی مذکی آن نافه بریده شده یا از مسلم
خریده شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاطش کمتر است بجهت خلاف علامه که فرق گذاشته
مابین جدا شده از آهوی مرده که نجس دانسته و جدا شده از آهوی زنده که پاک دانسته هرچند
اقوی طهارت است مطلقا چنانچه گذشت هم از جهت جلد نافه و هم از جهت خون در او که مشک
شده و تفصیل المبتدا اصلی ندارد و سرایت نمیکند نجاست مرده چه آدمی و چه غیر آن مگر بطوبت
پس با خشکی نجاست تعدی و تاثیر نمی کند و پوستهای صغار که از بدن انسان جدا می شود
اگرچه بکنند آن متاذی شود اظهر طهارت است و آنچه از زنده بریده شود چه از انسان و چه از
حیوان نجس است بچند شرط اول آنکه چیزی که روح در او حلول کرده باشد دوم آنکه جدا
شود نه آنکه متصل باشد به پوست یا گوشت آن هرچند آویزان باشد و اتصال ضعیف داشته
باشد سیم آنکه از قبیل پوست باشد یا گوشت آن نباشد که از اجزاء شمرده نشود چنانکه

انکه بسیار ریز نباشد مثل پوست لب و بدن که از قطعه خارج باشد پنجم انکه معتاد الانفصال
نباشد چنانچه در نافه آهو نقل شده و همچنین پوست مار هرچند مرده مار را نجس بدانیم ششم
انکه بقطع و انفصال مرده شود پس اگر در حال اتصال خشک شده و مرده بوده و بعد از ان
منفصل شد نجاست آن خلاف ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست بلکه طهارت آن خالی
از وجه نیست و از طفل سقط شده که مرده بیرون آمده و همچنین جوجهای مرده هرچند روح
بانها متعلق نشده باشد و نقاب بچه که پرده نازکیست که بر روی بچه کشیده شده و گوشتهائیکه
با بچه خارج می شود و همچنین از مضغه اجتناب کنند هشتم کافر چه حربی باشد و چه نباشد
و اولاد کفار پیش از بلوغ در حکم والدین خود می باشند ایشان نیز نجس اند اگر هردو کافر
باشند و اگر یکی از والدین مسلمان باشد بچه تابع آن می باشد چنانچه گذشت و لباس و فرش
و ظرف کفار پاکست مادامیکه علم بمباشرت برطوبت حاصل نشود و پس جایز است شیر
و ماست و پنیر و روغن و شیره و غیرها از کفار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت حاصل نشود بلی
چیزیکه محتاج بتذکیه می باشد مثل گوشت و پیه و جلد مثل پوستین و کفش و کمربند و جلد ساعت
و نحو آن نمی توان که از کفار گرفت و شمع مادامیکه علم حاصل نشود که از پیه میباشد گرفتن آن از کفار
ضرر ندارد نهم شراب و هر مسکری که بالاصاله روان باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم انست
اگر بجوشد و قوام آید و ذهاب ثلثین نشود و اما آب مویز و کشمش و خود مویز و کشمش در میان
خورش و طعام پس پاک و حلال است و همچنین خرما لکن احتیاط اولی است پس حرمت بلکه
نجاست نیز علی الاحوط مخصوص آب انگور است هرگاه بجوشد و قوام بهم رساند هرچند نجاستش
دلیل واضح ندارد و آنچه ظاهر است حرمت عصیر عنبی است قبل از ذهاب ثلثین بعد از آنکه
بجوشد هرچند قوام نیابد دهم فقاع است و آن از جو عمل می آید و اما عرق جنب از حرام
و عرق شتر نجاست خوار پس اقوی طهارت هر دو است هرچند احوط اجتناب است خصوصا
در عرق جنب از حرام که احتیاط در او شدیدتر است بدانکه شرط نجس شدن اینست که علم بملاقات
در ظاهر حاصل شود پس اگر شک در ملاقات داشته باشد ضرر ندارد و اگر سوزن به بدن فرو
رود یا چاقو ببرد و خون بیرون بیاید و سر آن سوزن و دم آن چاقو پاکست و نجس نیست مگر
آنکه آن سوزن و چاقو خون آلوده شود و ملاقات نجاست در باطن ضرر ندارد پس آب
اماله که بر میگردد اگر با نجاست می باشد نجس است والا پاکست بجهت اینکه اولا علم بملاقات

بملاقات نجاست حاصل نیست وثانیاً آنکه بر فرض علم بملاقات ملاقات در باطن باعث نجاست
نمی‌شود بلی اگر از خارج چیزی ملاقات بنجاست نماید در باطن مرئی مثل باطن دهن و باطن
چشم و باطن بینی پس از او احتیاط نمایند هر چند بعد از بیرون آوردن آن عین نجاست در او
نباشد و همچنین شرط است که نجس تأثیر در ملاقی نماید و علم بتأثیر حاصل شود پس ملاقات
خشک طاهر بخشک نجس باعث نجاست نمی‌شود اگر چه رطوبت فی الجمله داشته باشد
بشرط آنکه علم بتأثیر حاصل نشود پس جیوه و مس گداخته و طلا و نقره گداخته در حال گداز چه
در بوته نجس و انبوبه نجس ریخته شود نجس نمی‌شود ولکن احتیاط اولی است و ثابت نمی‌شود
نجاست بمظنه هر چند در صحن حمام و عساله حمام و طین طریق باشد بلی نجاست ثابت میشود
بشهادت دو عادل و بحکم حاکم و باخبار کسی بنجاست چیزی که در دست او باشد حتی طباخ
بالنسبه بطبخ و دایه بالنسبه بطفل چه عادل باشد چه فاسق حتی اگر دزد بعد از سرقت
و غاصب بعد از غصب خبر بدهد بنجاست چیزی در حین رد کردن یا پیش از رد کردن
بشنوند او را بلی اگر ذو الید و متصرف در چیزی خبر بدهد بنجاست آن چیز بعد از آن که
آن چیز از دست او بیرون رفت این وقت قولش معتبر نیست در نجاست هر چند احوط
اعتنا است بدانکه طهارت از خبث شرط صحت صلوة و طواف است چه واجب و چه
مندوب و شرط جواز اکل و شرب میباشد و مانع بودن نجاست از صحت صلوة مختص است
بحال اختیار و علم پس غیر قادر بر ازاله و جاهل بموضوع نجاست و اصل آن معذور است
اگر جهل مستمر باشد از اول نماز تا آخر و جاهل ببقاء نجاست و بحکم نجاست از بطلان نماز
و وجوب ازاله آن معذور نیست چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی وجوب ازاله آن معذور
نیست چه متذکر شود آن بعد از نماز یا در اثنای نماز و حرام است نجس کردن محترمات
اسلامیه که در دین اسلام محترم می‌باشد مثل مسجد و قرآن و اسم خدا و کعبه و روضه نبی
صلوات الله علیه و آله و همچنین محترمات ایمانیه مثل مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت
مقدسه حسینیه و همچنین است ازاله کردن نجاست از اینها ولکن ادخال نجاست یا متنجس
که خشک باشد و سرایت بمسجد یا بقرآن و نحو آن نکند ضرر ندارد مگر آنکه موجب هتک حرمت
شود مثل گذاشتن نجاست خشک بالای قرآن و اگر کسی ترک ازاله نجاست از مسجد
و سایر محترمات نموده با التفات بنجاست و قدرت بر ازاله نماز یا سایر عبادات را بجا آورد

بدل اصل

اقوی صحت آنست و همچنین است ترک هر واجب فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم
جاهل و ادای خمس و زکوة و رد مظالم علی الاحوط و همچنین ادای دین با قدرت بر ادا و مطالبه
صاحب دین هر چند احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوصا در ترک
ادای دین و بدانکه جایز نیست منتفع شدن با عیان نجسه مگر در بعضی از موارد و مثل گرم کردن
آب حمام بسوزاندن او و ریختن آن در زیر بوته خربزه و نحو آن و همچنین جایز نیست انتفاع
بمتنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر روغن نجس که جهة سوزاندن آن در زیر آسمان علی الاحوط
بلکه مطلقا علی الاقوی و مگر آب نیل صباغین اگر نجس شود که جایز است انتفاع با آن و همچنین
سایر چیزهائیکه سیره مستمره بر جواز انتفاع با آن باشد **مقصد هفتم** در بیان
کیفیت تطهیر است بدانکه اگر دستمال یا چیز دیگر از قبیل رخت و غیره نجس شود و در میان
ظرف با آب قلیل بخواهند بشویند که ظرف و دست غسال و رخت هر سه پاک شود بدو
نحو می شود اول آنکه جامه نجس را در ظرف بگذارند و بعد از ان آب براو بریزند و بشویند
و فشار دهند اگر بول باشد بدو مرتبه ولکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر نرسانند
و اگر غیر بول باشد یکمرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند
علی الاحوط دوم آنکه آب را بریزند در ظرف و بعد از ان رخت نجس را در آن بگذارند
و بفشرند و غساله را بریزند دو مرتبه در بول و یکمرتبه در غیر بول علی الاقوی و اجتناب
از شستن بقسم ثانی اولی است و ظرف نیز بتبعیت آنچه در ظرف است بیک دفعه
یا دو دفعه پاک می شود هر چند در ظرف سه مرتبه شستن را لازم بدانیم پس اگر گوشت نجس
بغیر بول یا برنج نجس بغیر بول را در ظرف آب کشند و بیک دفعه اکتفا کنند و در بول
بدو مرتبه اکتفا کنند جایز است هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر برنج نجس یا گوشت
نجس را در کیسه یا دستمال تطهیر کنند حاجت بفشردن آن کیسه و دستمال نیست بلکه آن
کیسه و دستمال نیز بتبعیت پاک میشود اما کیفیت تطهیر ظرف در ولوغ کلب پس
بدانکه اگر ظرفی را سگ از او آب خورده باشد و بخواهند با آب قلیل طهارت دهند باید اول
مرتبه در آن ظرف خاک پاک برسانند یا بمالند و بهتر آنست که بخاک ممزوج با آب نیز بشویند
و بعد از ان دو نوبت با آب بشویند و بهتر آنست که اگر خوک نیز در ظرفی آب خورده
باشد همین عمل را نمایند بلکه بهتر آنست که اگر ظرف نجس شود بلیسیدن سگ یا برسیدن

برسیدن نیم خرده سنگ یا بعضو سگ همین عمل را نمایند هرچند اکتفا به مرتبه شستن بدون
خاک قوی است و در خوک و شراب بلکه هر مست کننده که روان باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه
آن ظرف شسته شود بهتر است هرچند اقوی اکتفا به سه مرتبه است و در نجاست مرده موش
وحشی بزرگ خصوص نر در ظرف هفت دفعه یا سه دفعه بهتر است اگر به آب قلیل بشویند
و اما در آب کثیر پس یک مرتبه فرو بردن کافی است به هر نجاستیکه نجس شود حتی از بول و ولوغ
سگ و خوک هرچند احتیاط شدید آنست که خاک مالی را ترک نکنند در ولوغ کلب هرچند در کر
و جاری و باران باشد و کافیست در تطهیر حوض و ظرفیکه نصب شده باشد در زمین مثل
خم رنگریزی و نحو آن یا آنکه نصب نشده باشد اینکه در اطراف آن ظرف آب بریزند و آبیکه در ته
آن جمع شده است از خرقه و پنبه پاک و امثال آن بردارند و مرتبه دویم و سیوم نیز چنین کنند
که در اینوقت آن ظرف پاک میشود لکن باید آن کهنه و پنبه که آب جمع شده ته ظرف را برداشتند
در مرتبه دویم و سیوم برندارند مگر آنکه آن کهنه و پنبه را در هر مرتبه از مراتب ثلثه پاک کنند نه
در هر مرتبه از مراتب عدد و غسلات ثلاثه که تطهیر آن حاجت نیست هرچند احوط است و
فرق نیست در تطهیر مذکور به آب قلیل که ابتدا به بالای ظرف یا حوض نمایند و ختم کنند به
پائین یا نه بهمان آب یا به آب دیگر بلکه اگر آب کلی بریزند در ته ظرف نجس و بدست و مثل آن
حرکت و دور دهند آن آب را که بهمه جای ظرف برسد و آن آب را بریزند آن ظرف پاک
میشود اگر سه دفعه آب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جایز است برای تطهیر که سه دفعه ظرف
نجس را آب پر کنند و بریزند بلکه اقوی اکتفا به یک دفعه میباشد هرچند احتیاط شدید سه دفعه
میباشد بلکه اقوی آنست که زمین سخت و فرش سنگی و آجری و نحو آن اگر نجس شود و
بشویند آنرا بنحویکه صدق شستن شود که آب غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر
از لوازم عادیه غسل آن مکان باشد جمع شود و آن آب غساله را بجامه یا کهنه یا پنبه یا ظرف بگیرند
زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک میشود مثل حوض و ظروف منصوبه چنانچه گذشت در تطهیر
به آب قلیل در اقسام آبها بلکه اقوی آنست که اگر غساله زمین سخت کود که بجای دیگر نرود و غساله
را نخورد یا بخورد و لکن بنحوی باشد که صدق شستن کند آن غساله را ازاله کنند هرچند به سوراخ
کردن آن زمین باشد یا بدست و کهنه بردارند آن زمین نیز پاک میشود بخروج غساله از ظرف
ظرف و شیشه که کردن آن نجس باشد بلکه نراقی رحمه الله و جمعی دیگر گفته‌اند که هرگاه زمینی

نجس شود پاک نشود ظاهر آن بجاری ساختن آب قلیل بر آن تا ازاله عین نجاست بشود
و غساله آن نیز پاکست بلکه اقوی اینست که دهن هم در حکم ظرفست که اگر چیزی در او نجس شده
باشد و آب پاک مضمضه کنند آن چیز نجس که در دهن است پاک نشود بشرط آنکه نجاست
بباطن او نرسیده باشد بلی خود دهن و همچنین آب دهن بمحض زوال عین نجاست پاک می شود
و بهر سه مرتبه مضمضه کردنست اگر نجاست در باطن ظرف رسیده باشد ظاهرش پاک میشود
و نجاست باطن سرایت بظاهر نمیکند و اگر بخواهند که باطن هم پاک شود باید آنظرف را خشک
کنند و در آب کر یا جاری بگذارند تا آب کر و جاری بعمق آنظرف برود و پاک شود بدانکه
غیر آب هرگاه نجس شود پاک می شود بآب حتی بآب قلیل و لکن بچند شرط اول زوال عین
نجاست پس اگر بغسله واحده ازاله و تطهیر دو حاصل شود کافیست لکن بشرطیکه باطلاق
خود باقی بماند دوم بشرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود یا آنکه متغیر شود
بعد از خروج و انفصال بهمان یکدفعه اکتفا کنند اگر غیر بول باشد و اگر پیش از تحقق غسل
متغیر شود یا مضاف شود لازم است که دفعه دیگر بشویند که غساله اولی مزیله شود و غسله
دیگر مطهره شود سوم نفوذ و وصول آب بموضع نجس چهارم انفصال آب غساله
از متنجس بحسب غالب معتاد و مثل ظرف و نحو آن پس اگر آن متنجس آب غساله را بخورد و آب غساله
از او جدا نشود بنحو متعارف بنفسه یا بفشار پاک نمی شود و اکتفا نکنند به بیرون آمدن آب
بنحویکه آب اول را بیرون برد که هرچه بریزند بعد از او از آب قلیل همه بصورت آب ...
چیز می شود بلی اگر غساله قلیل را پاک بدانیم در انفصال غساله اشتراط صدق غسل
بدانیم حاجت بانفصال آب غساله نیست پنجم ورود آب بر نجس و ورود نجس بر آب
و نحو آن تواند بر یکدیگر هرچند در مثل ثوب و نحو آن که تطهیر کنند در طشت و نحو آن اقوی
اینست که شرط نیست ورود آب بر نجس چنانچه گذشت هرچند احوط اشتراط ورود است
بدانکه اگر کسی تمام دستش تا مرفق مثلا نجس باشد بجهت اراده طعام خوردن یا نحو
آن می تواند تا بند دست را بشوید حتی بآب قلیل و باقی بر نجاست خود باقی باشد و سرایت
نمیکند نجاست موضع نجس بموضع پاک و اگر لباس و نحو آن ببول طفل شیرخوار نجس شود
همینقدر آب که فرا گیرد محل نجس را پاک میشود و حاجت بشستن و فشار ندارد بلکه اگر اتفاقا
آن آب از محل نجس بجای دیگر رود آن نیز پاکست پس غساله بول طفل شیرخوار مزبور پاک است

پاکست پس غساله بول طفل شیرخوار نیز پاک است چنانچه غساله خرقه که بر عورت
میت میگذارند نیز پاکست علی الاقوی هرچند احوط اجتناب از جمیع است چنانچه گذشت و
لکن این حکم در بول طفل مشروط است باینکه آن طفل پسر باشد نه دختر و نه خنثی مشکل
که ندانیم دختر است یا پسر و مشروط است باینکه کمتر از دو سال باشد و غذا خور نشود و در
بول غیر طفل مذکور دو نوبه شستن آن از آب قلیل لازم است در جامه و بدن و هم
نوبت فشار دهد و در غیر بول یک مرتبه شستن با فشار کافی است اما در آب کر و جاری
و باران چه نجاست بول باشد و چه غیر آن یک مرتبه کفایت میکند و فشردن لازم نیست و اگر
بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله مطلقا اجتناب کنند گذشت که باین نحو عمل کنند که در
مطلق نجاسات بیک دفعه اکتفا نکنند بلکه در غیر ظرف هم دو دفعه بشویند و در دفعه اول
از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نمایند چه رطوبات جدا شده و یا باقی مانده هرچند لازم
نیست مبالغه در اخراج رطوبت و انفصال آن ولکن اگر اتفاقا چیزی ملاقات آن
رطوبت باقیه نموده آنچیز را بشویند چنانچه آن رطوبت باقی مانده اگر احیانا منفصل
شده آنرا نجس بدانند مثل محل و در دفعه دویم اگر بمثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر
کنند حاجت بغساله گرفتن ندارد و اگر با آب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم احتراز کنند
از آبیکه بنفسه یا خود بخود جدا شده و همچنین از قطرات آبیکه بمحل چسبیده که بیک تکان دادن
زایل میشود و از زیاده بر آن احتراز لازم نیست که مکرر تکان دهند که هیچ رطوبت در محل
نماند که منجر بوسواس میشود و اگر آن چیز نجس محتاج بفشار باشد در مرتبه فشار دهند [illegible]
آب که غساله اش نجس نباشد و بعد از اخراج از آب نیز فشار دهند احتیاطا و اگر با آب قلیل
تطهیر کنند یا آنکه فشار در بالای آب دهند از غساله اش احتراز نمایند و دست مالیدن در
هیچ نجاستی واجب نیست مگر آنکه نجاست عینیه باشد که زایل نشود الا بدست مالیدن
پس مثل آب متنجس که خشک شده باشد در بدن و در غالب افراد بول و منی و نحو آن
حاجت بدست مالیدن نیست هرچند خشک شده باشد و اگر شک کرده که نجاست را زایل
نموده یا نه باید زایل بسازد تا یقین بزوال حاصل شود بشرط آنکه وسواسی نباشد که یقین در
حق وسواسی شرط نیست بعد از آنکه بنحو متعارف ناس بشوید و در ازاله نجاست زوال
عین عرفا کافی است و در حکم عین است لزوجت و غلظت و اگر رنگ یا طعم یا بو باقی بماند

ضرر ندارد در حصول طهارت هر چند بجای دیگر اثر کند بمجاورت و امّا سایر آثار نجس مثل چربی
و نحو آن پس لازم نیست ازالهٔ آن بشرط آنکه ذات آن نجس چرب نباشد مثل روغن و پیه
سگ و خوک و میته و میت پیش از غسل که در این وقت ازالهٔ آن چربی باید که احتیاط شدید در
ازالهٔ آنست امّا اگر محل نجس چرب شد یا آنکه جسم چرب نجس شد پس آن پاک میشود مثل
و دنبه که نجس شود و دست چرب که نجس شود دیگر آنکه چربی زیاد باشد که ببندد در دست
و مانع رسیدن آب شود بلی احتیاط در ازالهٔ مطلق چربی مطلوب است و جامه دیگر اینست
اگر رنگ آب متنجس کرده باشند یا آنکه بلعیان نجسه رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ در اثنای
باشد و نجس شود بفرو بردن بآب کثیر پاک می شود و امّا اگر در آب قلیل بخواهند تطهیر کنند پس
اگر غساله با تغیر بیرون نیاید و آب نیز مضاف نشود پاک می شود و امّا اگر بعد از انفصال
آب مضاف شود ضرر ندارد و اگر بعض سختی آب یا در حال فشار دادن آن آب مضاف شود
مثل لیقهٔ قلمدان و نحو آن پاک نمی شود و اگر غساله در حال تغیر بیرون رود ولکن آب بجهد
و رود یا در حال استیلا یا در حال فشار مضاف نشود احوط اجتناب از آن جامه است خصوصا
اگر متغیر بعین نجس باشد نه متنجس لکن اقوی نیست که اطلاق آب و مضاف نشدن کافیست
در تطهیر و خروج غساله متغیره در حال انفصال ضرر ندارد و جامه پاک می شود بلی اگر آب بغیر
و رود یا در حال فرو گرفتن یا در حال فشردن متغیر شود بنجاست اقوی اجتناب است بلی
اگر بسبب فشردن متغیر شود ضرر ندارد و اگر شک کند در اصل اضافه یا زمان اضافه و همچنین
در اصل تغیر یا زمان تغیر اعتبار بشک خود نکند و جامه را پاک بداند و همچنین است آب کثیر
در اعتبار همه شروط و اگر جامه رنگ دار نجس را در آب کر و نحو آن بخواهند تطهیر کنند و بخواهند فشار
دهند بهتر آنست که در زیر آب فشار دهند که مانع شک در اضافه و تغیر میشود و غالبا بدانکه استعمال
ظروف طلا و نقره خالص نه مخلوط حرام است و نگاه داشتن و ساختن و مزد دادن و مزد گرفتن
و بقصد استعمال نیز حرام است هر چند مثل تریاکدان و سرمه دان و شمعدان و زیر فنجان
و چلو صافی و سرپوش و سماور و کشکول و سر شطب و قاب ساعة باشد بشرط آنکه
قاب ساعة جدا باشد نه متصل و همچنین قلمدان و قاشق قلمدان و دوات مرکب و نحو آن
از چیزهائیکه ظرف بر آن صادق آید بدقت علی الاحوط مگر لولهٔ نقره بجهة حرز جواد ع یا بجهت
مطلق دعا یا قران چنانچه از بعضی ظاهر میشود و خالی از وجه نیست زیرا که ظرف بر این صدق

گوشت

صدق نمیکند هرچند بدقت باشد بلکه احوط اجتناب است از مثل کجاوه و گهواره و کشتی و حوض
نقره و امّا اتخاذ ظروف طلا و نقره برای مجرد نگاه داشتن یا بجهت مجرد زینت نه استعمال
آن پس محل خلاف است و احتیاط اولی است چنانچه از بیع و شری و اخذ اجرت در ساختن
برای مجرد نگاه داشتن یا بجهت مجرد زینت نیز احتیاط اولی است هرچند باطل می شود که اینها
جایز می شود بجهة ضرورت یا معالجه یا ترس و اگر بدانیم که بجهة قصد می سازد یا می خرد و
ممکن است حمل بجهت پس شکستن آن نیز بدون اذن مالک و بعضی از موارد احتیاط
اولی است و اگر ظرفی مشتبه باشد که از نقره یا طلا یا غیر آن میباشد احتراز لازم نیست مگر
باخبار عدلین یا باخبار مالک یا باخبار عدل واحد یا باخبار اهل خبره عدول بلکه غیر عدول
علی الاحوط و از ظرف مرکب از طلا و نقره احتیاط نماید بخلاف مرکب از نقره یا طلا و مس
که بعضی از ظرف نقره یا طلا باشد و بعضی دیگر مس یا چیز دیگر و اگر ظرف مس و نحو آنرا ملبس کنند
تماماً بنقره خالص یا طلای خالص بنحویکه یک ظرف حساب شود ضرر ندارد علی الاقوی
هرچند احتیاط اولی است بجهت خلاف بعضی از اعاظم خصوص اگر بنحوی باشد که آن لباس
ظرف بعد از انفصال ظرف مستقل حساب شود و استعمال مجرد طلا و نقره خالص از
مالک یا مستعیر بحاضر کردن آن در مجلس و سوزاندن بوی خوش در آن حرام است
و همچنین شمعدان و پیه سوز و سماور و غیره و قندان و نحو آن و امّا اهل مجلس پس
با امکان نیز اجتناب نمایند بجهت آنکه مجلس معصیت است و یا آنکه در حق آنها نیز
استعمال حساب می شود بجهت آنکه استعمال هر شی بحسب آن شی است و همچنین
احتیاط نماید از تزئین لجام اسب و نحو آن بطلا و نقره و در حدیث نهی از رکوب آن
وارد است اگر بنحوی باشد که قدرت بر کندن آن داشته باشد و قلیان اگر سرش
طلا یا نقره خالص باشد تماماً بحیثیکه جای آتش و تنباکو هم طلا یا نقره خالص باشد اجتناب
کنند و همچنین آب گیر قلیان اگر تماماً طلا یا نقره باشد نیز اجتناب کنند و امّا اگر میانه قلیان
و نی قلیان طلا و نقره باشد ضرر ندارد و همچنین بادگیران و اگر طلا و نقره ممزوج باشد
بنحویکه غش ضرر ندارد هرچند تشخیص ممزوج بنظر اهل خبره باشد مثل حریر ممزوج با دیگری که
مستهلک نباشد و اگر مسلمی قلیان نقره نما یا ظرف نقره نما داشته باشد یا در مجلس آورده
باشد رد کنند حمل بر صحت نماید مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است و هر سفید

صنع زینت

و زر و را طلا و نقره خالص نداند و امّا نقره کوب و طلا کوب پس عیب ندارد و همچنین مفضض
و مطلّا اگر چه اینکه احوط آنست که لب را بموضع نقره بلکه طلا نیز نرساند و امّا فرش طلا و انگشتانه
طلا برای خیاط و آئینه طلا یا نقره و حلقه طلا و نقره در آئینه یا ظروف غیر از طلا و نقره و بست
طلا در تفنگ و غلاف شمشیر و بندان و همچنین تزیین سقف بطلا و نقره و تزیین قبر
و مشاهد مشرفه و مساجد بطلا و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است
تزیین مرد است در لباس یا بدن بطلای خالص نه نقره خالص و نه زن و نه طفل و نه
خنثی و نه تزیین مرد در غیر لباس و بدن بطلای خالص مثل زنجیر طلا برای ساعت نه
لباس مرد و در مثل کمربند طلا و تکمه طلا و نعل طلا احتیاط نمایند و نقره ضرر ندارد بلی در
مثل دندان از طلا یا چیزیکه دندان را به بندد از طلا یا آنکه بجای عضو بریده از دماغ و انگشت
و نحو آن از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد **کتاب الصلوة** و در آن
یک مقدمه و چند مقصد است **مقدمه** در عدد نمازهای واجب است بدانکه
نماز واجب شش قسم است اوّل نماز یومیه که از جمله آن نماز جمعه است **دوم** نماز عیدین
سیم نماز آیات **چهارم** نماز طواف **پنجم** نمازیکه واجب شود بامر خارج مثل
نذر و عهد و استیجار و نماز پدر و نماز احتیاط بجهت شک **ششم** نماز میت و بدانکه نماز
یومیه هفده رکعت است در حضر بدون خوف ظهر و عصر و عشا هر یک چهار رکعت و مغرب
سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حالت خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط
می‌شود **مقصد اوّل** در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتدای وقت نماز
ظهر زوال آفتاب است از دایره نصف النهار و وقتش ممتد است تا آنکه باقی بماند
بمغرب بمقدار ادا کردن نماز عصر و از اوّل وقت تا بمقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود
مختص بظهر است همچنانکه از آخر وقت بمقدار ادا کردن نماز عصر بحسب حال خود مختص
بنماز عصر است و باقی اوقات مشترک است میانه ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت باقی نمانده
باشد مگر بمقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضا است بلی اگر یک رکعت
از آخر وقت نه اوّل وقت را درک کند آن نماز ادا می‌باشد چنانچه اگر بالنسبه بشخص حاضر
از آخر وقت بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد
و اگر شخص مسافر هم بقدر سه رکعت از آخر وقت را دریابد هر دو نماز را بجا آورد بقصد

بقصد ادا و هرگاه باعتقاد بقاء پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و
عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت وسعت نداشت مگر برای نماز دویم هر دو نماز را باید
قضا کند علی الاحوط و هرگاه باعتقاد اختصاص وقت بنماز دویم شروع بنماز دویم کرده
و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عدول کند بنماز سابق و اگر بعد از نماز
معلوم شد عدم اختصاص وقت و اینکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر یا مغرب را در
وقت مختص بکند و متعرض ادا و قضا نشود هر چند ادا بودن خالی از قوت نیست و اگر
باعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شده که در اول شروع
بنماز وقت داخل نشده بود ولکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است
و همچنین نمازش صحیح است اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شده که وقت داخل شده بود
در نماز هر چند دخول وقت نماز در حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از
غروب واقعی آفتاب است و شناخته می شود غروب واقعی بزوال حمره از سمت
مشرق تا حد بالای سر و مبدل شدن حمره آن سمت بسیاهی که در این وقت یقین بغروب
واقعی حاصل می شود و اگر پیش از این هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافیست نظیر طلوع
آفتاب که در آن حیثیت یقین است و آخرش آنست که باقی بماند بنصف شب بمقدار
کردن نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادای نماز مغرب ممتد میباشد تا نصف شب
مختار و مضطر بجهت خواب یا فراموشی یا عذر دیگر پس اگر نصف شب گذشت و در حق
مضطر نیز قضا نیست ولکن بهتر آنست که متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود
اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز صبح از وقت ظاهر شدن سفیدیست
مثل نهر در افق آسمان از جانب مشرق و انتهای آن طلوع آفتابست و مظنه در
داخل شدن وقت کفایت نمیکند بدون عذر و شهادت دو عادل کفایت میکند
در دخول وقت نه عادل واحد بلکه مطلق مظنه کفایت میکند در حال عذر خصوص اگر
بشهادت یک عادل و اذان معتمدی باشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و نحو آن
بود در وقت فریضه و اشتغال در آن جائز است نافله گذاردن هر چند نافله غیر یومیه باشد
مقصد دوم در قبله است بدانکه واجب است استقبال خانه کعبه و فضائیکه
در آنجا خانه کعبه است از منتهای زمین تا آسمان از برای جمیع مردم در حق کسانیکه می بینند

خانهٔ کعبه را و کسانیکه نمی‌بینند خانهٔ کعبه را قبلهٔ ایشان جهت کعبه است یعنی جانبی که خانهٔ کعبه در او است
نه همه آن جانب بلکه مقداری از آن جانب است که اگر خطی از مصلی اخراج شود منجر بیکی از اجزاء خانهٔ کعبه
شود و آن شناخته می‌شود بعلامات ستاره‌ها و قبور مسلمانان و مساجد و تحصیل علم لازم است
با امکان و خصوص ستاره جدی که بخلف منکب ایمن واقع شود تا محاذی گوش راست برای
اهل عراق عرب مثل کوفه و نحو آن بمنزلهٔ علم است و اگر ممکن نشود علم کفایت میکند در آن
مظنه هرچند حاصل شود بقول فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت به قبله بوده
است اعاده در وقت لازم است و قضا در غیر وقت لازم نیست و لکن قضا احوط است
و همچنین اگر معلوم شد که انحراف از قبله نمود بحد یمین و یسار اعاده لازم است و قضا ندارد
و اگر میان یمین و قبله و یسار و قبله واقع شود بر او چیزی نیست و استقبال بقبله در
نوافلیکه واجب شده باشد به نذر و شبه آن واجب است و شرط هم نیست اگر در غیر حال
استقرار بجا آورد و اما در حال استقرار پس احتیاط نماید و استقبال بقبله را ترک نکند هرچند
قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیهٔ آن در نوافل مطلقا خالی از قوت نیست و مدار
در استقبال بقبله بانیست که عرفا بگویند رو بقبله شده هرچند احوط اعتبار جمیع مقادیم بدن
می باشد حتی انگشتان پا بلی در حق بیمار خوابیده به پهلو قبلهٔ او نحویست که در قبر میخوابانند
او را و اگر به پشت خوابیده باشد قبلهٔ او مثل قبلهٔ محتضر می باشد و اگر ممکن نباشد استقبال
بقبله در جمیع احوال اقتصار نماید بهر قدر که ممکن است و بدانکه در هشت موضع استقبال
بقبله باید نمود اوّل نماز فریضه چنانچه گذشت دوم نماز نافله در حال استقرار
علی الاحوط چنانچه گذشت سیم سجدهٔ سهو علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط
پنجم نماز جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح حیوان هشتم قضاء اجزاء
فراموش شده و بدانکه هرگاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند و اگر وقت وسعت
نداشته باشد اکتفا نماید بقدریکه وقت وسعت دارد و بهتر آنست که در هر دو نماز مثل
ظهر و عصر اول نماز ظهر را بچهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعمل آورد هرچند که
جایز است در هر سمت نماز ظهر و عصر را در همان سمت با هم بجا آورد بلی جایز نیست که
ظهر را در سمتی بجا آورد و عصر را در سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار
سمت اینکه ابتدا کند بعصر از همان سمتی که در ظهر ابتدا باو نموده بود بلکه مختار است که

بهر یکی از چهار سمت بنا کند و قول اهل خانه در اصل قبله و تیامن و تیاسر از حجت است اگر
ممکن نباشد علم را اگر ممکن باشد علم بدون حاجت بتأخیر نماز از اول وقت و بدون عسر و حرج
مثل اینکه جدی را می شناسد و جدی نیز طالع است پس در این وقت احوط عدم اکتفاء بآن
می باشد هر چند جواز اکتفا در این فرض نیز خالی از قوت نیست و محاریبی که معصوم در او
نماز کرده یا قبر معصوم یا که معصوم دیگر ظاهر شده از دست کرده مفید علم است هر چند در محراب
احتمال تیامن و تیاسر نیز میرود و ساقط می شود در حال اشتباه وجوب استقبال در
جمله از موارد مثل ذبح و نحر و احتضار و دفن چنانچه گذشت مقصد سیم در مکان
مصلی است و در آن دو امر واجب است اول اباحه مکان باین معنی که نماز کردن
در این مکان جایز باشد و این حاصل می شود بمالک بودن خود آن مکان عیناً از جهت خریدن
آن مثلاً یا منفعتاً از جهت اجاره مثلا یا انتفاعاً از جهت عاریت مثلاً یا باذن مالک هر چند
برای نماز باشد پس باید مکان غصبی نباشد و حق غیر از جهت رهن وغیره باو تعلق نگرفته باشد
و اگر غصبی باشد یا آنکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد اذن مالک و صاحب حق لازم است
و کفایت میکند در این اذن فحوی مثل اینکه بگوید راضیم که جامه را بپوشانی یا تلف نمائی
پس نماز کردن را بطریق اولی اذن داده است و همچنین اذن شاهد حال مثل مهمان که
اگر بخواهد نماز کند اذن صریح لازم نیست و مثل دخول در حمام وقتی که درش باز باشد
و چراغ روشن باشد و بخواهد از قرائن دخول برای غسل کردن که اذن صریح نمی خواهد پس
مثل حمام و کاروانسرا و امثال آن دانسته می شود که نماز نیز جایز است باذن شاهد حال در مجرد
دخول بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری وسیعه هر چند مالک صغیر یا مجنون باشد
بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری متسعه از برای قافله و مترددین اگر اجتناب
از آن مکان عسر و حرج باشد هر چند مالک راضی نباشد و نماز در روضات مطهره که محاذی
یا مقدم بر ضریح مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام شود حرام نیست و باطل هم نیست لیکن
بی ادبی است در بعضی از صور مثل اینکه در نزدیک ضریح مبارک پشت بضریح مبارک
کند و نماز کند بلکه بلا ملاحظه اخبار ادب نیست که عقب تر از قبر شریف بایستد بنحوی که هیچ جزء
از مصلی محاذی با جسد شریف نشود حتی سر مصلی در حال سجود و همچنین اقوی آنست
که صحیح است نماز مرد و زن با محاذات یکدیگر یا با تقدم زن هر چند مکروه است و احتیاط

شدید و ترکش می باشد حتی در محارم بلکه احوط اجتناب از محاذاتست مطلقا حتی در اثنای نماز
پس هر دو اعاده نمایند هر چند محاذات در اثنای نماز حاصل شود پس باید زن در حال نماز
مؤخر شود از موضع نماز مرد بنحویکه موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلکه
مخصوص است کراهت بانیکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند
یا بعکس پس تقدم زن یا محاذات آن ضرر ندارد چنانچه اقوی آنست که کراهت و احتیاط مخصوص
بمقارن یا موخر است **و اما مقدم** پس نماز او صحیح است مطلقا چه مرد باشد چه زن
پس اگر زن و مرد باهم شروع بنماز کنند الا آنکه تکبیر او زود تر تمام شده است نماز او صحیح است
و کراهت و احتیاط در نماز متأخر است و بدانکه کراهت و احتیاط رفع می شود بحایل مثل
پرده و در و دیوار و به دوری ده ذراع و باختلاف زن و مرد در محاذات به بلندی و پستی
که مرد مثلا در پشت بام نماز گذارد و زن در زمین یا بعکس هر چند دوری کمتر از ده ذراع
باشد **دویم** خالی بودن مکان مصلی است از نجاستیکه تعدی نماید به لباس و
بدن مصلی بشرط آنکه عفو از ان نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت آن لازم است
پس صحیح نیست سجده بر مکان نجس هر چند نجاست غیر متعدیه باشد و هر چند نجاست
معفوه باشد علی الاحوط و کفایت میکند در طهارت موضع سجود بمقداریکه مسمی سجده
با و حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزیکه بعض او نجس باشد و بعض او طاهر سجده
کردن بر او جایز است هر چند محل مسمی طاهر متفرق باشد بشرطیکه آن نجاست تعدی
بجبهه نکند و لکن در مسمی طاهر متفرق احتیاط نماید پس معلوم شد که نجاست جبهه بر چهار
قسم است **اول** نجاستی که عفو از ان نشده باشد در این قسم با اختیار و امکان پاک
کردن نماز جایز نیست چه سرایت بکند و چه سرایت نکند **دویم** آنست که نجس باشد
بنجاستیکه عفو از ان شده باشد و لیکن سرایت بموضع سجده از قبیل مهر و غیره نکند
این قسم از نجاست ضرر ندارد و نماز با او جایز است **سیم** آنست که همین نجاست
معفوه سرایت بکند بموضع سجود بقسمیکه قدر مسمی سجود باقی نماند هر چند متفرق باشد
این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط **چهارم** آنکه همین نجاست معفوه
سرایت بکند و لیکن بقدر مسمی سجود باقی بماند هر چند متفرق باشد این قسم جایز است
و اما مکان مصلی غیر موضع سجود پس نجاستش ضرر ندارد بشرط عدم سرایت با

یا عفو و می تواند نماز بخواند حتی آنکه اگر بالای مهر نجس چیز طاهری بگذارد مثل آنکه مهر طاهر
دیگر را بالای مهر نجس بگذارد جایز است نماز بگذارد پس مکان مصلی غیر موضع سجود نجاست
سه قسم است اول آنکه سرایت نکند نه ببدن و نه بلباس این قسم ضرر ندارد دوم
آنکه سرایت بکند لکن معفو باشد اینهم ضرر ندارد سیم آنکه غیر معفو و سرایت کننده باشد
این قسم ضرر دارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد مطلقا بشرط
عدم بقاء مسمی و اما بجا آوردن نماز واجب در کشتی و نحو آن از چیزهائیکه بر روی آب
متعارف است مثل طراده و کرجی و غیره که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک می شود پس
با اضطرار و تعذر بجا آوردن نماز در زمین و عدم امکان خروج هرچند بجهت تنگی وقت
باشد جایز است قطعا چه کشتی ایستاده باشد یا رونده چه مضطرب باشد یا نه و لکن اگر
ممکن است واجب است رعایت استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن نباشد
استقبال قبله در جمیع اقتصار کند باندازه که ممکن است هرچند باستقبال تکبیرة الاحرام
باشد و اما در حال اختیار و امکان خروج و عدم اضطراب حرکات فاحشه و امکان استیفاء
همه افعال و شرایط و باعث حرکت مصلی مستقلا نیز نباشد و بالجمله نماز واجب در کشتی
بطوری فرض شود که نقصی در او نباشد الا اینکه باعث حرکت تبعیت مصلی شود پس
احوط ترک است و لکن اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکات
فاحشه داشته باشد کلی و واجب است بر او مراعات شرایط نماز از استقبال و قیام و
طمانینه با امکان مراعات پس هر وقت که سفینه از قبله برگردد در اثنای نماز او هم برگردد
و هر وقت حرکات فاحشه نماید در میان نماز صبر کند اگر صبر باعث محو صورت صلوة نشود و
اگر صبر کردن باعث محو صورت نماز شود بهمان حالت نماز کند و اگر در میان نماز نتواند
بایستد بنشیند و در حکم کشتی است تخت روان و چیزهائیکه بر روی زمین متعارفست سیران
مثل گاری و واپور متعارف شده است اما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوانیکه راه رو
نتواند که شرایط صلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال اختیار کلی جایز است
در حال اضطرار و عدم امکان بجا آوردن نماز در زمین یا بجهت آنکه نتواند که از اسب فرود
آید بجهت خوف و نحو آن چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب باشد و لکن واجب
است استقبال قبله بقدر امکان هرچند در تکبیرة الاحرام باشد و احوط آنست که نماز را

تاخیر بیندازد تا آخر وقت خصوص اگر بداند که نماز در زمین تا آخر وقت ممکن می شود و همچنین
اگر امید امکان را داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوانیکه ایستاده باشد
و اطمینان بوقوف آن نیز باشد یا بر تختیکه انسان حامل آن شود و همچنین بالای چیزی که
میان دو درخت یا درخت و دیوار بسته اند پس جایز است با اطمینان بعدم حرکت چنانچه
جایز است نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه میرود **مقصد چهارم** در لباس
مصلی است بدانکه واجب است بر مرد در حال اختیار پوشانیدن بشره عورتیکه در مبحث
تخلی گذشت بنحویکه در عرف پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازهای واجب چه
یومیه چه غیر یومیه و در اجزای نماز که قضا میکنند و همچنین نافله و نماز میت علی الاحوط هر چند
در ظلمت و تاریکی باشد یا آنکه ناظر محترم نباشد بلکه احوط پوشانیدن حجم عورتین نیز می باشد
و عورت زن در حال صلوة جمیع بدن او می باشد و همچنین سر و موی خودش مگر وجه و یدین یا
و قدمین تا زندین و ساقین چه ظاهر آنها و چه باطن آنها هر چند احوط ستر باطن قدمین است
چنانچه احوط از آن ستر جمیع بدن است غیر از موضع سجود خصوص در حال سجود و بدانکه کنیز
یا آزاد فرق ندارند مگر اینکه کنیز را لازم نیست سر خود را اگر چه بپوشاند و همچنین صبیه
نابالغ و اگر در اثنای نماز بالغ شود نماز را از سر گیرد و اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فوراً
سر را بپوشاند و کنیزیکه بعضش آزاد شده در حکم آزاد می باشد و لازم نیست بر زن پوشانیدن
آنچه از باطن حساب می شود مثل زبان و دندان و همچنین از زینت رو و دست و ابرو و سرمه
حساب شود حتی موی عاریه که بموی خود وصل کند هر چند نامحرم موجود باشد و بدانکه اگر
اخلال بستر عورت نماید عمداً یا از جهت جهل بحکم نماز او باطل است و اگر بی اختیار از جهت باد یا
از جهت غفلت یا از جهت جهل بموضوع که اعتقاد نموده که ستر نموده یا اینکه این لباس
ساتر است و بعد خلافش ظاهر شد نمازش باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورت
شد و فوراً ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کردن را در اثنای نماز یا اول امر
احوط اعاده است و بدانکه در لباس مصلی پنج امر واجب است **اول** آنکه غصبی نباشد
بطریقیکه در مکان مصلی مذکور شد و محمول غصبی اگر بسبب ایجاد افعال و اقوال صلوة
تصرف دیگری در آن نشود ضرر ندارد و اگر بشود مثل اینکه بسبب خم شدن بجهت رکوع
یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن برای رکعت ثانیه مثلاً انگشتری

انتهی عصبی نیز متحرک شود هر چند بلباس دوخته شده باشد در اینوقت اجتناب اولی است بلکه
بعضی حکم ببطلان نماز کرده‌اند و خالی از قوت نیست و جاهل بحرمت غصب یا مبطل بودن نماز
معذور نیست چنانچه ناسی حکم غصب نیز معذور نیست مگر اینکه در این جهل یا نسیان بالمره
تقصیر نکرده باشد و معذور باشد ولی جاهل باصل غصب و ناسی اصل غصب هر دو معذورند
دویم آنکه حریر محض نباشد برای مرد در حال اختیار و اما در حال ضرورت مثل سرما جایز است
چنانچه برای زن جایز است نماز در او مطلقا حتی در حال اختیار بنابر اقوی و جاهل بحرمت حریر
و ناسی بحرمت حریر معذور نیست مگر جاهل قاصر و کسیکه در نسیان حکم آن معذور باشد و جاهل
بحریر بودن و ناسی حریر بودن هر دو معذور می باشند بنابر اقوی و احوط اعاده است
مطلقا خصوصا اگر بحریر ستر عورت کند و غیر حریر نپوشیده باشد دوم آنکه پوشیدن حریر
خالص از برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورت و دفع سرما و در حال حرب چنانچه حرام است
[illegible]
چنانچه جایز است حمل حریر و استعمال حریر اولی اجتناب است از عمامه و کلاه حریر و غیر چیزهای
حریر [illegible] غیر حالت نماز و همچنین از کمربند حریر و شال
حریر در غیر حالت نماز و در حالت نماز [illegible] چنانچه اقوی جواز همه است در هر دو حالت حتی حالت
نماز با کراهت بلکه اولی اجتناب از بند شلوار است که سرش از ابریشم یا از منگوله حریر پیچیده
باشند و اما سنجاف حریر پس آن جایز است ولکن احوط آنست که زیاده بر چهار انگشت
مضموم نباشد و احوط بلکه اولی آنست که زیاده بر چهار انگشت مفرق نیز نباشد هر چند اقوی
جواز سنجاف است [illegible] چهار انگشت مضموم یا مفرق [illegible]
سنجاف بیرون برده و در داخل [illegible] شود و جایز است استعمال حریر مخلوط بنخ و غیر آن
مادامیکه نخ و غیر آن مستهلک نباشد و نخ مثلا در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر
نصف ثوب را مثلا حریر محض بیافند و نصف دیگر را بنخ بیافند یا آنکه دامن قبا را مثلا حریر
قرار دهند و باقی را غیر حریر یا آنکه پارچه حریر را در وسط ثوب که بین آستر و ابره قرار دهند
بجای پنبه پس احتیاط نمایند بلی اگر بجای پنبه در میان آستر و ابره ثوب ابریشم و کج
و پیله بگذارند ظاهر آنست که جایز باشد و صدق پوشیدن حریر براو نکند و اگر نخ ثوب
باستعمال یا غیر آن زایل شود و جمیع ثوب یا بعض آن مثل آستین و نحو آن و ابریشم

آن باشد پس اجتناب از اول لازم است و از دویم احوط است ششم آنکه طلا نباشد
که نماز مرد در آن باطل است هرچند انگشتر و نحو آن باشد بنا بر احوط و حرام نیست با خود داشتن
طلا چه مسکوک باشد چه نباشد بلی حرام است انگشتر طلا بلکه تزئین بطلا هرچند انگشتر نباشد
برای مردان و همچنین احوط اجتناب است از انگشتر مطلا یا انگشتری که بعض آن طلا باشد و ضرر
ندارد داشتن شمشیر و خنجر مطلا یا دسته طلا و مثل آن از اسلحه در حال نماز و همچنین داشتن ساعت
زنجیر طلا و قاب طلا که متصل باشد و نحو آن از چیزهائیکه نمیگویند که شخص متکلف تزئین بطلا
نموده و از قبائیکه بعض آن مفتول طلا باشد یا زنجیر طلا یا پولک طلا داشته باشد اجتناب باید
و اما عبای مطلا و قبای مطلا و نحو آن که عین طلا در او نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس اقوی
آنست که ضرر ندارد هرچند احوط اجتناب است حتی از بند زیر جامه که در او کلابتون زری
بکار برده و نقره و کلابتون نقره هیچکدام در حق مردان ضرر ندارد هفتم آنکه طاهر باشد مگر از
نجاستیکه معفو است و آن چند چیز است اول خون قروح و جروح مادامیکه خوب
نشده باشد چه از بواطن باشد مثل بواسیر یا ظواهر هرچند اختصاص بظواهر بدن اولی است
چه مشقت در ازاله آن باشد بالنسبه بنحو این شخص یا غالب مردم یا نه چه در بدن باشد
یا در لباس تعدی از آن محل کرده باشد یا نه هرچند تعدی بجائیکه نباید که متعارف نباشد و وصول
نجاست بآن پیکان و عرق متنجس از آن نیز معفو است علی الاقوی بلکه مطلق متنجس از آن
و بدانکه عفو از خون قروح و جروح نسبت بخود صاحب قروح و جروح است و نسبت بغیر
معفو نیست مگر کمتر از درهم باشد دویم نجاستیکه در ازاله آن مشقت شدید و عسر و حرج
باشد و همچنین نجاست لباسیکه کندن آن باعث اذیت از سرما و امثال آن باشد سیم
بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط اینکه شبانه روزی یکمرتبه طاهر کنند
و لباس دیگر نداشته باشد و مخیر است در غسل ثوب میان روز و شب و لکن شستن را
در اوقات نماز و پیش از نماز قرار دهد و اگر اخلال بغسل ثوب نموده همه نمازها را اعاده نماید خصوص
آن نماز آخر که غسل ثوب در آن واجب شده چهارم خون کمتر از درهم چه از خود
چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هرچند در غیر ماکول
اللحم غیر انسان احتیاط اولی است و آن تحدید شده است بقدر باجقلو و بقدر بند بالای
انگشت بزرگ و بقدر گودی کف دست و اکتفا به یک خوب است و لکن تحدید اخیر اولی است

است بشرط آنکه از نجس العین که سگ و خوک و کافر است نباشد و همچنین از مردار نیز بنا بر احوط مگر
خون مرده آدمی بعد از غسل بشرط آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و خون آنچه کمتر از
درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنجم حمل نجس یا متنجس هر چند ساتر عورت باشد بنا بر
اقوی ولکن احوط اجتناب است در حمل نجس خصوص میته و همچنین از حمل متنجس خصوص ما یتم
به الصلوة ششم نجاست هر لباسیکه ساتر عورتین نباشد هر چند در غیر محلش باشد
مثل دستمال کوچک و جوراب و نعلین و نحو آنها مگر جلد مرده و سگ و خوک که با آنها نماز نکند هر چند
ما لا یتم به الصلوة باشد و اما عمامه و شال کمر که بملاحظه شکل و هیئت ساتر عورتین نیستند پس
با آنها نماز نکنند اگر نجس باشند مگر آنکه بنفسه هم ساتر عورتین نباشند هفتم آنکه پوست حیوان
غیر ماکول اللحم و سایر اجزای آن نباشد چه حیوة در او حلول کرده باشد و چه نکرده باشد و چه ساتر
عورتین باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی آن جایز است بشرطیکه حلال
گوشت باشد و همچنین جایز است نماز در پوست خز و سنجاب و لباس هم مجهول الحال
بشرطیکه از دست مسلم بگیرد یا آنکه خود مسلم نماز کند در آن و یا آنکه ذو الید مسلم اذن در
نماز بدهد یا آنکه بگوید نماز در آن جایز است یا آنکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای
انسان ضرر ندارد بشرطیکه طاهر باشد مثل مو و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین
ضرر ندارد موم و عسل و خود عسل و خون پشه و کیک و امثال آن و بعض حشرات الارض نیز ضرر
ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو آن ببدن یا لباس نمازگذار چسبیده
نباشد ضرر ندارد مثل دسته چاقو که در میان قلمدان ها باشد یا در میان جیب بشرط آنکه
در قوطی یا کیسه باشد و اجزائیکه معلوم نیست که از غیر ماکول اللحم میباشد نیز ضرر ندارد هر چند
ببدن یا لباس نمازگذار چسبیده باشد یعنی اگر لباس درست کنند از پوست و نحو آن
شک نمایند که از ماکول اللحم است یا غیر آن در این وقت نماز در آن لباس بکنند و اما در مثل ماهوت
و شبه آن که مسلمانان استعمال میکنند پس احتمال غیر ماکول اللحم یا نجس العین بودن آن
از وسواس است هر چند اجتناب بهتر است از هر چیزیکه احتمال بطلان نماز در او میرود
اگر منجر بوسواس نشود خاتمه در بیان چند امر است اول آنکه جایز است نماز در چیزیکه
ستر تمام پشت پا کند ولکن کوتاه باشد بقسمیکه چیزی از ساق را نپوشاند هر چند احوط
ترک است و آخر ساق عبارتست از قوزک پا دوم آنکه نماز در صدف مروارید جایز است

علی الاقوی سیم آنکه هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و بداند یکی نجس است و یکی طاهر و با هم
مشتبه شود عاریاً نماز نکند بلکه در هر یک علیحده نماز بخواند پس در مثل نماز صبح دو نماز بخواند
و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بهتر آنست که اول در هر یک از دو جامه نماز ظهر را بعمل
آورد و بعد از آن شروع در نماز عصر در هر یک دو جامه نماز نماید هر چند جایز است که ظهر را در جامه
نماید و عصر را نیز در همان جامه نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز نماید یعنی ظهر را
در جامه و عصر را جامه دیگر نماید و اگر یک جامه پاک مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس
یا زیاده باید در همه این جامه‌ها نماز بخواند و اگر یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه یا
سه جامه پاک و زیاده کافی است نماز در دو جامه چهارم آنکه حکم تطهیر و تحصیل لباس بجهت
نماز از جهت خریدن و قبول عاریت و هبه خود لباس و ثمن آن مثل تحصیل آب و خاک است برای
وضو و غسل و تیمم و در بحث تیمم گذشت پس معلوم می‌شود که لباس را باید خرید بهزار تومان
و نحو آن در وقت بعضی از اشخاص پنجم آنکه ستر عورت بجهت نماز از طرف پشت و الیا
لازم نیست اگر از پیش پوشیده باشد که از طرف پشت ناظر محترم باشد که آن را نظر کردن باو
نباشد ششم آنکه اگر امر دایر شود در میان خریدن آب بجهت وضو یا غسل یا بودن با
خاک و خریدن ساتر عورت بجهت نماز تحصیل ساتر عورت مقدم است و اگر امر دایر شود در
میان تحصیل خاک و ساتر عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکه اگر کسی برهنه باشد
و متمکن از ستر عورت نباشد حتی بعلف و برگ و گل و نحو آن برهنه نماز کند و لکن اگر ناظر
محترم موجود باشد نماز را نشسته بخواند و بجهت رکوع و سجود ایما بسر نماید و ایماء سجود را
اخفض از ایماء برکوع قرار دهد و از بعضی ظاهر میشود که گذاشتن دو کف دست و دو زانو
و دو سر انگشت پا بر زمین نیز لازم است در ایماء بسجده بلکه از بعضی ظاهر شود وجوب
بلند کردن محل سجود را و گذاشتن جبهه را براو یا آنکه بدست دیگر بلند کند ما یصح السجود را
و نگهدارد و جبهه خود را براو بگذارد و وجوب هیچیک از اینها ثابت نیست و اگر ناظر محترمی
موجود نباشد ایستاده نماز بخواند و بجهت رکوع و سجود ایما نماید و لکن تشهد و سلام
را نشسته بخواند هشتم آنکه ستر عورت در نماز از خود مصلی لازم نیست بلکه لزوم ستر
نسبت بغیر لازم است مقصد پنجم در واجبات خود نماز است که مقارنات
گویند و آن دوازده چیز است اول قیام دویم نیت سیم تکبیرة الاحرام

تکبیرة الاحرام چهارم قراءة حمد پنجم قراءة سوره ششم رکوع هفتم سجود
هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالات یازدهم تشهد دوازدهم سلام و رکن نماز
پنج است اوّل تکبیرة الاحرام دوم قیام در حالت آن بلکه سایر شرایط آن از استقرار و
طمانینت و نحو آن بنابر احوط سیم قیامیکه متصل برکوع می باشد چهارم رکوع پنجم
سجود و بدانکه مراد از رکن نماز اینست که عمداً و سهواً ترکش باعث بطلان نماز است و اما
واجب غیر رکن پس اینست که اگر عمداً ترک کند نماز باطل است و اگر سهواً ترک کند ضرر ندارد
مثل قرات حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یک سجده و تشهد که اینها رکن نیستند پس در این
مقصد یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در اذان و اقامه است و این هر دو
مستحب موکد ند برای نماز یومیه مطلقاً علی الاقوی چه ادا چه قضا چه در جماعه چه در فرادی
چه مرد چه زن چه نماز جهری چه اخفاتی و اقامه تاکید در او بیشتر است و در حدیث است
از حضرت امام بحق ناطق مولینا جعفر صادق علیه الصلوة والسلام که اگر اذان و اقامت بگوئی
نماز کند در عقب تو دو صف از ملائکه که یکسرش بمشرق باشد و سر دیگرش بمغرب باشد و اگر
اقامت تنها بگوئی نماز میکنند در عقب تو یک صف ملائکه که آن صف از مشرق باشد تا بمغرب
و ثواب آن بانواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر تا یکسال در شهری
از شهرها اذان بگوید و مثل کرامت کردن عمل چهل صدیق که اعمال ایشان نیکو و مقبول باشد
اگر تا چهل سال اذان بگوید در راه خدا برای یک شهر از روی ایمان و احتساب و تقرب
بسوی خدا آمرزیده می شود گناهان گذشته او و منت میگذارد خداوند براو بعصمت
در باقی عمرش محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل انکه اگر کسی مباشر اذان مسجدی
شود بجهت خدا عطا میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و مثل انکه از حضرت رسول
مرویست که کسیکه اذان بگوید و مقصود او از اذان نباشد مگر رضاء الهی عطا فرماید خدا
باو ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل می شود بسبب شفاعت او چهل هزار
گنهکار در بهشت و هنگامیکه مؤذن با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله و
دعا و استغفار میکند در حق او هفتاد هزار ملائکه در روز قیامت در سایه عرش الهی است
تا آنکه خداوند از حساب خلایق فارغ شود و می نویسند چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثوابی که
مترتب می شود بر گفتن این شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست

۴ کہ بان رکوع می کنند کہ قیام

۳ و مثل انکه اگر کسی اذان بگوید

شود

که هرکس بشنود اذان مسجدی از مساجد خدا شود و اذان در او بگوید و حال آنکه مقصود او از
اذان رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عزوجل باو ثواب چهل هزار نبی و چهل هزار هزار
صدیق و چهل هزار هزار شهید و داخل میکند خداوند در شفاعت او چهل هزار هزار امت
که در امت چهل هزار هزار مرد باشد و بوده باشد از برای او در هر بهشتی از بهشتها چهل هزار
هزار مدینه که در هر مدینه چهل هزار هزار قصر باشد که در هر قصری چهل هزار هزار تخت باشد که در هر
تختی زنی از حور العین باشد که وسعت هر اطاقی چهل هزار هزار مقابل دنیا باشد و پیش
روی هر زنی چهل هزار هزار غلام و چهل هزار هزار کنیز باشد و در هر اطاقی چهل هزار هزار مایده
باشد و در هر مایده چهل هزار هزار کاسه باشد و در هر کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد
و هرگاه نازل شود براو همه جن و انس هر آئینه میتواند داخل کند در پست ترین اطاقی
از اطاقهای خود که از برای ایشان باشد در آن اطاق آنچه را که بخواهند از طعام و شراب
و بوی خوش و لباس و میوه ها و انواع و اقسام از تحفه تازه و از زیورها و لباسها که هر
اطاقی از آن اطاقها اکتفا کرده میشود بآنچه در او هست از اطاقهای دیگر پس وقتیکه
مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله احاطه میکند او را چهل هزار هزار ملک که
همه صلوة میفرستند براو و استغفار مینمایند برای او و در سایه عرش الهی قرار گیرد تا اینکه
از حساب فارغ شود و می نویسند ثواب او را چهل هزار هزار ملک پس بالا میروند بسوی خداوند
عزوجل و در حدیث است که بلال اول کسی است که پیشی میگیرد به بهشت بجهت اینکه
اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان هجده می باشد چهار تکبیر بلفظ الله اکبر
و دو شهادة بر وحدانیت اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت بر رسالت
بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح
و دو حی علی خیر العمل و دو الله اکبر و دو لا اله الا الله و اقامت مثل اذان
است مگر اینکه تکبیر از اولش دوتا است و تهلیل از آخرش یکی است و زیاده می شود
بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس عدد فصول اقامت هفده
می باشد و شهادت بر امارت و ولایت حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه جزء اذان
و اقامت نیست نه جزء مقوم و نه جزء مکمل و قصد جزئیت نیز نکنند و لکن بگوید بقصد
استحباب آن فی نفسه خصوص بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند که

خانه باشد که در هر خانه چهل هزار هزار اطاق باشد
که در هر اطاقی چهل هزار هزار تخت باشد

که اگر یکدفعه بگوید بهتر است بجهت آنکه شائبه جزئیت دران کمتر است بلکه اگر در اول نیت
اذان قصد گفتن این شهادت را داشته باشد بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اذان
کلا باطل است بلکه بعضی حکم ببطلان اذان نمودند در صورتی که قصد جزئیت نماید هر چند قصد
جزئیت در وقت گفتن آن یا قبل آن اذان نماید نه در اول اذان و مخصوص است استحباب
اذان و اقامت بیومیه جمعه و برای غیر یومیه جمعه مشروع نیست چه واجب باشد و
چه مستحب و لکن مستحب است در سایر نمازهائیکه بجماعت شود یا مطلق نماز حتی بفرادی
و خصوص نماز عیدین و آیات و طلب باران و نماز میت اینکه سه دفعه قبل از شروع نماز
بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب هر سه یا بوقف هر سه یا مختلف با ملاحظه اسقاط همزه
وصل در حال وصل و با احتراز از وقف بحرکت و وقف بهتر است و بدانکه اذان در حقیقت
بر دو قسم است اول اذان اعلامی که مقصود از وی محض اعلام بدخول وقت نماز می باشد
تا ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست قبل از دخول وقت مگر اینکه
در خصوص نماز صبح رخصت داده شده بتقدیم اذان در غیر ماه مبارک رمضان یا مطلق
بجهت بیدار شدن خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح و لکن بعد از وقت
مستحب است دوباره اذان گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال آنکه این اذان
صبح نباشد خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی می باشد و بعضی این قسم اذان را داخل عبادات
محضه ندانسته بلکه حکم کرده اند بجواز زیادتی و نقیصه در فقرات آن و تبدیل فقرات
و غلط خواندن و جواز اخذ اجرت و این حکم خالی از اشکال نیست دوم اذان برای
نماز یومیه پس مقصود بالاصاله از اذان دو چیز است یکی اعلام بدخول وقت و دیگری
ادای نماز بر وجه کمال و این هر دو عبادت است حتی قسم اول علی الاحوط الا اینکه مقصود
از قسم اول حاصل است باذان فاسد غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرت
حتی باذان اعلامی علی الاحوط و شرط است در صحت اذان و اقامت و اکتفا بآن
در جماعت و فرادی چند چیز است اول نیت قربت و استدامت و تعیین در فصول
مشترکه بلکه تعیین نماز در جائیکه صنف از نماز در ذمه داشته باشد بلکه اگر تعیین کرده
و لکن عدول از آن نماز بنماز دیگر کرده یا آنکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا فاسد کرده
و اراده غیر از آن نماز شود اعاده نماید علی الاحوط پس اگر قصد نمود اذان و اقامت نماز را

معین نکرده و بعد از ان معین کند خلاف احتیاط است ۵ قصد اجرت در اذان برای نماز در مسجد
و جماعت و نحو ان سبب بطلان اذان است و همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست
اذان و اقامت سکران و هر کسیکه بی قصد باشد و قصد ریا و سمعه در اثنای اذان و اقامت
نیز باعث بطلان میشود بلکه موجب اعاده آن می شود و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که ریا و سمعه
دران فقره نموده بخلاف مجرد قصد قطع اذان و اقامت ضرر ندارد مادامیکه فقرات اذان
و اقامت را بقصد قطع نگفته که خالی از قصد اذان و اقامت نگفته باشد و اگر در اثنای اذان
و اقامت مرتد شود و بعد از ان رجوع کند بمذهب حق احوط استیناف اقوی عدم استیناف
می باشد و نوم و اغماء و سکوت و تکلم در اثنای اذان نیز ضرر ندارد مگر از جهت فقد موالاة
و نحو آن و همچنین در اقامت مگر در نوم و اغماء بالنسبة باقامت که مخل طهارة معتبره در
اقامت است و شرط بودن طهارت در خصوص اقامت احوط است چنانچه می آید انشاء الله تعالی
و بلوغ شرط نیست در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعت
دویم عقل و صحت اذان حتی در اذان اعلامی سیم اسلام و توهم شرط نبودن اسلام
در اذان بجهت حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد گفتن شهادتین
بدون قصد شهادة سبب حکم باسلام نمی شود مثل نماز و تشهد نماز یا اینکه بعد از فراغ از
شهادتین حکم باسلام می شود نه بمجرد شروع چهارم ایمان حتی در اذان اعلامی
علی الاحوط پس اگر اقتدا کند از جهت خوف بکسیکه قابل اقتدا نیست بجهت فقد ایمان
و نحو آن باید اذان و اقامت را خود بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن برکوع
و نماز او داشته باشد اقتصار کند بر دو تکبیر و قد قامت الصلوة پنجم موالات که فصل
زیادی ما بین فقرات اذان و اقامت حاصل نشود بطوریکه باعث محو صورت اذان یا اقامت
شود ششم ترتیب در میان اذان و اقامت و فصول هر یک و اگر خلاف ترتیب نماید
عود نماید بنحویکه ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامت را پیش از اذان گفته باشد اقامه
تنها را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامت مگر با فقد موالاة که منشأ اعاده همه
میشود و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهواً اخلال ترتیب بعضی از فصول اذان نماید
و متذکر آن شود بطریق اولی هفتم اینکه گوینده اذان و اقامه مرد باشد نه زن اگر
مرد اجنبی بخواهند باذان و اقامت او اکتفا کنند پس اذان و اقامه زن باعث سقوط

و در اثنا [illegible] اقامت جماعت بعنوان [illegible] و با تمام اقامت اگر [illegible] اقامت

سقوط اذان و اقامه مرد نمی شود مگر اینکه از زن از محارم باشد بلی اذان زن برای زن صحیح است
صوت ش را در اذان و اقامه مرد نامحرم نشنود بلکه اگر هم بشنود ضرر ندارد علی الاقوی خصوص
اگر زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد و خصوص اگر زن پیر باشد که از سماع صوت او لذتی
حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود و بلکه اگر بقصد شنوانیدن با جنبی هم بگوید علی الاقوی
بلی اگر بقصد شنوانیدن و التذاذ اجنبی بگوید در اینوقت آن اذان صحیح نیست بلکه حرام است
هر چند برای جماعت زنها باشد و لکن احوط عدم اکتفا باذان و اقامه زن است مطلقا در حق غیر زن
هشتم آنکه برای نماز یا اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه
مثل اذان در عقب مسافر یا اذان در گوش راست و اقامت در گوش چپ مولود تازه
یا در گوش کسیکه چهل روز گذشت و گوشت نخورده یا در گوش کسیکه سوء خلق پیدا کرده
یا کسیکه در بیابان هولناک راه را گم کرده که درین موارد برای نماز نیست با این اذان و اقامت
اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نهم آنکه وقت وسعت نماز با اذان
و اقامه را داشته باشد و الا حرام است بلکه اگر تعارض کند اذان و اقامت با سایر
مستحبات داخله در نماز مثل قنوت و نخوان سوره و نیست ترجیح اذان و اقامت بر آنها
دهم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه گذشت و مگر بالنسبه بنماز کسیکه
پیش از وقت باعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ اذان وقت نماز داخل
شده یازدهم آنکه برای نماز یومیه باشد حتی جمعه پس برای غیر یومیه حتی عیدین و
نافله هر چند واجب شده باشد بنذر نخوان آن حرام و باطل است دوازدهم آنکه
بقرائت صحیحه قواعد عربیه باشد حتی الف الله اکبر را قطع نماید و وصل نکند و اطلاق این
شرط محل تامل است بالنسبه بکسیکه قادر بر ادای حروف آن از مخارج نباشد پس اذان
غیر قادر بر ادای حروف از مخارج صحیح است و کافیست خصوص در اذان اعلامی چنانچه در
حدیث است که سین بلال عند الله شین است و همچنین محل تامل است عدم جواز حذف الف
الله اکبر در حال وصل خصوص تکبیرات بعد از تکبیر اول سیزدهم غنا ننمودن که غنا در عبادات
بدتر است از غنا در غیر عبادات چهاردهم متصل ساختن اذان و اقامت ابنماز است نهایت
عرفی در اذان و اقامت نماز بخلاف اذان اعلامی شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله
مقامه و دیگران شرط کرده اند در اذان اعلامی عدم تاخیر آن را از اول وقت بخلاف اذانی

برای نماز که مؤخر میشود بتاخیر بود آن تا نماز داین هم محل تأمل است بجهت آنکه اقوی جواز تاخیر اذان
اعلامی است بر فرض احتیاج باعلام مثل روز ابر یا آنکه همه خوابیده بودند و مطلع نشده اند بدخول
وقت بالمره بلی هرگاه تاخیر انداختن اذان اعلامی با عدم احتیاج باعلام بالمره و اذان گفتن بقصد
اعلام محل اشکال است هرچند حکم بعدم جواز این نیز مشکل است بجهت عدم انحصار حکمت اذان اعلامی
در خصوص اعلام والا در تعدد مؤذنین چه اذان ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و مجلسی
طاب مضجعه در حدیقة المتقین میفرماید تا وقت داخل نشود اذان نگوید و در وقت فضیلت
اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت بدر رود احوط آنست که اذان اعلامی را نگوید بلکه
اذان خود را نیز نگوید و اکتفا باقامت کند و بهتر آنست که اذان را در اول وقت بگوید تمام
شد کلام آن بزرگوار با آنچه هم آنکه تمام اذان و همچنین تمام اقامه را یک نفر بگوید و تمام کند
و توسل که بعضی از فقرات آن را یکی بگوید و بعضی دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است علی الاحوط
هرچند حکم بحرمت آن خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تأمل است و هرگاه اشخاص
متعدده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جماعت واحده احوط آنست
که بطریق اجتماع نگویند و بطریق تعاقب تا اینکه امام حاضر شود ضرر ندارد و هرچند جواز بطریق
اجتماع نیز قوت نیست و تعدد بسیار بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنست که هرگاه شخص واحد
اذان گفته است بجهت جماعتی باذان صحیح دوباره همان مؤذن با عدم عروض مبطل بجهت
حضور امام جماعت اذان نگوید بلکه دیگری اذان بگوید بلکه بهتر آنست که این مؤذن ثانی
یا ثالث استماع فصول اذان سابق را نموده باشد بلکه بعضی از اجله علما سادات اعلی الله مقامهم
تصریح فرموده اند که اذان متعدد از مؤذن واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل آنکه مؤذن
اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان مؤذن بدون عروض امریکه مبطل آن اذان بوده
باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نکند هاف مؤذن شروع
نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود و ظاهر آنست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی اعاده عارض
شود آن از محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جماعت اذان یا اقامت گفت و امام جماعت
نشنیده امام جماعت اکتفا بآن اذان و یا اقامت نکند بلکه باید خود امام بجهت ادراک فضیلت
اذان یا اقامه بگوید یا آنکه دیگری را امر کند باذان یا اقامه بلکه اکتفا کردن اهل جماعت باذان
مؤذن و اقامه آن مشروط است علی الاحوط که آن مؤذن و مقیم مرید نماز در همان مکان

مکان باشد بلکه باید مرید جماعت نیز باشد بلکه مرید همان جماعت باشد نه جماعت دیگر بلکه مستحب
است برای مقیم جماعت آنکه در اقامت گفتن اذن امام بگیرد و خود سر اقامت نگوید بخلاف
اذان که حاجت باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامت علاوه بر مذکورات
آنکه اقامت را بعد از اذان بگوید و با طهارت از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد
و در حال اقامت رو بقبله باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار انیست که جمیع
شرایط و موانع نماز را در اقامه ملاحظه نماید که وارد است که الاقامة من الصلوة ولکن در غیر
ترتیب از شرایطی که مذکور شد تامل است و عدم اشتراط اقوی است پس اگر در اثنای
اقامت یا در اثنای نماز حدثی صادر شده باطل نمی‌شود اقامه تمام میکند اقامه بعد از وضو
یا غسل مگر آنکه موالاة بهم خورده باشد و همچنین باطل نمیشود بتکلم بلکه مکروه است تکلم مگر
بجهت اصل نماز یا بجهت صف یا تشخیص امام و ترجیح آن و شهید اول ابطال دیده است را
بعد از اقامت مثل تکلم در اثنا و حکم بکراهت است چنانچه ظاهر حدیث [illegible] بدانکه تکلم [illegible]
فراغ از اذان و قبل از شروع باقامت مکروه نیست مگر در نماز صبح [illegible] بدانکه کراهت تکلم
بعد از اقامت مخصوص بمقیم نیست بلکه ثابت است برای هر که از اهل جماعت باشد
و بدانکه تکلم در اذان باعث استحباب اعاده آن نمی‌شود و بدانکه مستحبات اذان بسیار
است اول [illegible] دوم وقت اذان گفتن [illegible] رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب
دانسته اند پنجم بلند گفتن در حق مرد و آهسته در حق زن ششم کشیدن آواز بهمه
[illegible] بتعب [illegible] در خانه [illegible] بلند اذان گفتن که باعث رفع فقر و مرض و [illegible]
اولاد بسیار میباشد ششم با طهارت بودن هفتم ایستاده گفتن بلکه بعضی واجب
دانسته اند هشتم بینا بودن نهم در جای بلند ایستادن دهم دو انگشت در گوش
گذاشتن یازدهم حرف آخر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل
سکوت قلیل نمودن سیزدهم وقت شناختن چهاردهم خوش آواز و عادل
و عارف بمسائل اذان بودن پانزدهم محل وثوق و اطمینان بودن شانزدهم
صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر ص و بعضی واجب دانسته اند
[illegible] و اقوی استحباب آنست هفدهم اظهار نمودن حرفهای ه در الله و اشهد و الصلوة
و اظهار حا در فلاح هجدهم حکایت اذان را آهسته اند نمودن هرچند در بیت الخلا باشد

بدون تبدیل حیعلات به لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر چند در نماز باشد و لکن با تبدیل به حولقه مرقومه هر چند احوط ترک حکایت است خصوص در نماز واجب خصوص در اثنای قرائت و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرائت بجهت حکایت اذان و احوط عدم ارتکاب قطع است مطلقا خصوصا قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط است باینکه اذان بر وجه مشروع باشد نه حرام و باینکه فاصله زیاد نشود مابین حکایت حکایت کننده و اذان مؤذن یا اقامت و بهتر آنست که بعد از فراغ مؤذن از فقرات حکایت کند نه با او هر چند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است حتی در اذان و حتی در اقامه هر چند غلط گفته شوند **نوزدهم** اعادهٔ اذان صبح چنانچه گذشت **بیستم** بعد از فراغ از هر یک حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لاحول و لا قوة الا بالله **بیست و یکم** بعد از فراغ از حی علی خیر العمل بگوید آل محمد خیر البریه **بیست و دوم** بتانی و آرام اذان گفتن بخلاف اقامت که تعجیل در او مستحب است بدانکه این مستحبات هر چند راجع بمؤذن می باشد و لکن مقصود وقوع اذان است بر وجه کمال و کسیکه تعیین مؤذن می نماید نیز مراعات جمله ازین مستحبات را نماید مثل عادل و عارف و بصیر باوقات هر چند ظاهر آنست که در حق کور و کریه الصوت نیز استحباب گفتن اذان و اکتفا بآن حتی در جماعت ضرر ندارد و مکروهات اذان بسیار است **اول** حرف زدن در اثنای اذان **دوم** سکوت طویل نمودن بنحویکه موالات بهم نخورد یا بخورد **سیم** در اثنای اذان التفات براست و چپ نمودن بتمام بدن بلکه بوجه تنها نیز علی الاحوط **چهارم** زیاده بر دو مرتبه گفتن شهادتین نه بجهت تنبیه و اعلام مصلین و همچنین است زیاده نمودن سایر فقرات را نه باین قصد **پنجم** گفتن اذان در راه رفتن **ششم** سواره اذان گفتن و بدانکه مستحب است که مابین اذان و اقامت فاصله قرار دهد بدو رکعت نماز یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بگام برداشتن بسوی قبله یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله و یا بهمه و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب فصل بدو رکعت و سجده را سنت ندانسته‌اند بلکه مخصوص بگام برداشتن و نفس کشیدن را دانسته‌اند و بعضی نشستن را سنت دانسته‌اند و در حدیث است که ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که بخون خود غلطیده شود باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا اقامه تنها یا هر دو در چند

موضع اول آنکه از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تماماً یا آنکه حکایت کرده باشد
چه اذان اعلامی باشد یا آنکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از ماموم یا از
منفرد چه از یک نفر چه از متعدد و چه بنحو سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند اینکه
سامع اذان و اقامه عازم نماز اول باشد نه آنکه تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده اند
که بهمان وصف که از اول یا دوی بوده باقی بوده باشد و عدول نکند از آن قصد مگر اینکه
عدول کند از اقوی با اضعف که عدول کند از جماعت بفرادی نه عکس آن بلکه شرط کرده
است که سامع اذان با موذن برای نماز متحد القصد باشند نه آنکه مثلاً اذان برای نماز
ظهر را بشنود و اکتفا بآن کند در نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز
قضا نبوده باشد و مراعات این شروط احوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت آن
نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال سقوط در سماع اذان زن نامحرم و همچنین حکایت
آن نیز خالی از قوت نیست خصوص نیکه در صوتش لذتی نباشد بلی سماع و استماع و
حکایت اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط نمی شود علی الاحوط
چنانچه سماع و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمی شود و اگر سماع بعضی
از فقرات یا حکایت آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط
و شرط است علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل عرفی مابین سماع اذان و اقامت
و نماز مستمع چنانچه شرط است که آن اذان مسموع برای غیر اعلامی و نماز نباشد مثل اذان
در پشت سر مسافر و در گوش مولود و نحو آن دویم اذان عصر در یوم جمعه هر چند نماز
جمعه را در یوم جمعه نکرده و نماز ظهر را کرده باشد سیم اذان عصر در یوم عرفه از برای حاج
مطلقا چهارم اذان عشا از برای حاج در مزدلفه پنجم اذان برای نماز ثانی از هر که جمع
کند با استحباب جمع در یوم عرفه و مزدلفه و جمعه مثل مستحاضه و مسلوس یا با عدم استحباب
جمع جمع کند در وقت فضیلت صلوة اولی یا نه و ظاهر آنست که تعقیب قصیر مثل
تسبیح فاطمه زهرا منافی صدق جمع نیست بخلاف نافله حتی دو رکعت آنکه منافی
صدق جمع است از قراریکه بعضی تصریح کرده اند هر چند خالی از تامل نیست و ظاهر آنست
که اذانیکه در حال جمع میگویند یا از برای نماز اول است چه جمع در وقت نماز اول باشد
یا نه و از بعضی ظاهر می شود که اگر در وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز اول است و اگر

وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز ثانی است و مستند این معلوم نیست و بهتر آنست که
در اذان قصد واقع ننماید ششم آن برای نماز قضا بالنسبه بکسیکه اراده قضا نمودن
نمازهای خود داشته باشد در مجلس واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید
و برای نماز بعد باقامه تنها اقتصار میکند در صورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد این حکم
خالی از اشکال نیست خصوص اگر فوت از غیر بنحو یقین نباشد هرچند الحاق قوی است هفتم
از کسیکه اراده مکانی شده که در او نماز جماعت اقامت شده و همچنین از کسیکه حاضر بوده
در آن مکان ولکن اقتدا ننموده که در آنجا اذان و اقامت از هر دو ساقط است چه بجماعت
بکند یا بفرادی بچند شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشد بلکه کافی است
حمل بر صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد باعتقاد آن شخص که وارد
بر آن جماعت شد ولکن احتمال بدهد که اهل آن جماعت باعتقاد عدالت اقتدا کردند اعتبار
با آن جماعت نکند در سقوط اذان و اقامت دویم آنکه معلوم نباشد در جماعت اولی
ترک اذان و اقامت یکی مجرد احتمال گفتن اذان و اقامت کافیست پس جماعت
ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی بالمره باعث سقوط اذان و اقامه ثالثه و رابعه نخواهد
شد سیم آنکه آن جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد این حکم ثابت نیست هرچند احوط
الحاق نمودن غیر مسجد است بمسجد چهارم آنکه دو مکان نباشد پس در دو مسجد
یا دو مکان عرفا این حکم جاری نمی شود هرچند صدای مؤذن بآن مکان برسد و حرم و مسجد
هرچند یک مکان حساب می شود عرفا ولکن در پشت بام مسجد بالنسبه بصحن آن و
حرم بسیار بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بالنسبه ببالای سر و پائین
پا و پشت سر و همچنین مسجد بزرگی که صفه آن یا صحن آن که محاریب متعدده
داشته باشد وحدت مکان محل تأمل است پنجم آنکه در آن مسجد یا آن مکان ائمه
متعدده رواتب نباشند که یکی بعد از دیگری جمعاً نماز بخوانند والا سقوط بالنسبه
بجماعت ثانیه مثلا محل اشکال است پس سقوط درین فرض مخصوص است بفرادی
یا از جماعتیکه واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه آن جماعت در نماز واجب شده
باشد پس جماعت در مثل صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاده
یا فرادی هرچند حکم بالحاق خالی از قوت نیست هفتم آنکه معلوم باشد که آن نماز یومیه

آن

یومیه می باشد پس اگر معلوم باشد که آن جماعت غیر یومیه می باشد مثل کسوف و خسوف یا
آنکه مجهول الحال باشد که نماز یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمی شود پس
مجرد ورود بر جماعت باعث سقوط نمی شود بلکه باید علم بیومیه بودن نیز داشته باشد
هشتم آنکه متحد باشند در ادا بودن پس در قضا بالنسبه بادا یا بالعکس یا قضا بقضا
خصوص اگر قضا بجهة غیر باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه اشتراط اتحاد در ادا خالی
از قوت نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر و ظهر محل تامل است
نهم آنکه اذان و اقامت بنذر و نحو آن لازم نشده باشد و الا سقوط محل تامل است
دهم آنکه اهل آن جماعت متفرق نشده باشند یا آنکه در حکم متفرق نشده باشند که نشسته
باشند لکن مشغول بکار دیگر باشند بتعقیب بلکه اگر یک نفر در صف باقی باشد
مشغول بتعقیب باشد کافی نیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز کافی نیست
و شرط نیست تفرق از مسجد یازدهم بقاء اهل صف بنحو متعارف باشد پس اگر
اهل جماعت یا بعض آن نشسته در مکان صلوة زاید بر متعارف ساقط نمی شود
اذان و اقامه هر چند مشغول بتعقیب باشند دوازدهم آنکه شروع بنماز جماعت
کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلا احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان و اقامت
هر چند شروع بجماعت نکرده باشند اذان و اقامه نگوید بلکه اگر از اذان تنها فارغ
شده باشند اقامه همان اذان را نگوید علی الاحوط سیزدهم آنکه امام جماعت
مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان ساقط نمی شود
هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و ماموین همه زنان باشند نه
مرد و نه ملفق سقوط محل تامل است بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند در جماعتیکه
جماعت اولی هم زن باشد نیز محل تامل است چهاردهم آنکه معلوم نباشد فساد اذان
و اقامه جماعت اولی پانزدهم آنکه فصل عرفی حاصل نشده باشد در بین اذان و
اقامه و جماعت بقسمیکه عرفا بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شده
که در اینوقت ساقط نمی شود هفتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتدا کردن
با امامیکه مشغول بجماعت می باشد که در اینوقت ماموم اکتفا باذان و اقامه جماعت حتی
در غیر مسجد می نماید نهم و دهم مسافر و مستعجلیکه گفتن اذان و اقامه خوف فوت

آن امر را داشته باشد ولکن سقوط در اینجا و مورد لیبه نخواست اول آنکه هر دو را بگوید ولکن اقتصار
ننماید بجمیع فصول اذان و اقامه بلکه بیکی از فصول هر دو پس در اینجا سقوط بعضی از اجزای هر دو می
باشد دویم آنکه اذان را بالمره ترک کند و اقامه را بطریق متعارف بگوید سیم عکس
دویم ولکن بهتر است از اول و سیوم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه وارد بر
جماعت بشود بشروط مرقومه بنحو عزیمت می باشد که مشروع نیست دوباره اذان و اقامه
گفتن و قول بحرمت آن قوی مینماید چنانچه سقوط در حق مسافر و مستعجل از باب رخصت
می باشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما در سایر موارد پس حرمتش معلوم نیست
ولکن احوط ترکست و بدانکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه را و داخل در نماز شده باشد
مستحب است که نماز را قطع نماید و حاجت بعدول بنافله یا فریضه فائته ندارد ولکن قطع مشروط
است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید نه خصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک اقامه
بتنهائی ظاهر نیست که مثل ترک هر دو می باشد دویم آنکه ترک هر دو یا اقامه به تنهائی
از روی سهو باشد نه عمد سیم آنکه تذکر سهو در رکعت اولی باشد نه بعد از آن چهارم
آنکه برکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع نماز و تدارک اذان و اقامت مستلزم ارتکاب
محرم نباشد مثل فوت وقت نماز به قطع و اعاده یا مرتکب شدن محرم از جهة عدم اباحه مکان نماز
یا لباس باعتبار عدم رخصت در نماز بعد از آن نماز ششم آنکه در نماز منفرد باشد نه جماعت
هفتم آنکه بعد از تذکر فوراً قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکر مردد شود در قطع نماز یا عازم بعدم
قطع شود و بعد پشیمان شود و بگذرد زمانیکه منافی تعجیل باشد در اینوقت قطع ننماید
هر چند اشتراط باید و شرط محل تامل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامت
باشد و اما اگر سهو بعضی از اجزای اذان و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرایط آن
نماید پس جواز قطع بنسیان مرقوم تامل است و بهتر آنست که قبل از قطع نماز بگوید
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اما اعاده نماز برای
ترک اذان و اقامه پس آن محل اشکالست و احوط ترکست هر چند جواز اعاده خالی از
قوت نیست در این مورد بلکه در هر مورد دیگر اعاده نماز بجهة تدارک اذان و اقامت و اداء
آن بوجه کمال شود والله العالم فصل اول در قیام است و مراد از قیام ایستادن
عرفی است و شرط است در حصول قیام مطلوب در صلوة چند چیز اول آنکه قیام

قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد که کجی در جانبین و پشت و سایر اعضا حاصل نشود و کجی که نمودن
گردن و سر بزیر انداختن ضرر ندارد و پس معتبر در قیام قیام تمام است و معظم اعضا و دوم
استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکند بحیثیتیکه اگر برداشته شود بیفتد و برای مریض غیر قادر
بر قیام بالمره تکیه کردن مقدم است بر نشستن و راست نشستن مقدم است بر خم بودن
در حال نشستن و اگر از مطلق نشستن عاجز باشد بخوابد بپهلوی راست و در صورت عجز
از این پهلو به پهلوی چپ و اگر از این هم عاجز باشد به پشت بخوابد مثل خوابیدن محتضر که کف
هر دو پای او رو بقبله باشد سیم بر دو پا ایستادن بطریق متعارف نه بپاشنه پا یا
بانگشتان و نحو آن یعنی شرط نیست که اعتماد بر تمام باطن قدمین نماید بلکه جایز است
که اعتماد بیک پا کند و آنچه لازم است وقوف بقدمین است نه اعتماد بهر دو پا بالتسویه یا علی
الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن تسویه هر دو پاست در القای سنگینی بدن
و اعتماد بآن خصوص در نمازیکه قیامش طولانی نباشد چهارم آنکه قدمها را بسیار دور نگذارد
که از ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه نرود ششم طمانینه که معظم
اجزای بدن حرکت نکند بدانکه هرگاه متعذر شود قیام تام در جمیع احوال نماز اکتفا کند
بقیامیکه بصورت رکوع باشد و اگر اینهم ممکن نشود هر چند به تکیه دادن باشد در اینوقت
نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد قیام در بعضی از احوال نماز نه همه آن ترک نکند آنرا
حتی آنکه اگر نشسته نماز بخواند از جهة مرض و نحو آن ولکن در خصوص قرائت سوره مثلا
یا بعض آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجب است قیام و اگر امر دائر شود مابین قیام
در نماز با عدم استقرار و نشسته نماز خواندن با استقرار ظاهر اینست که نشسته مقدم است

فصل دویم در نیت است بدانکه نیت عبارتست از داعی و باعث و محرک
عمل که وا میدارد انسان را بکردن آن عمل و لازم نیست بدل گذراندن یا بزبان آوردن
آن و لازم است در آن تعیین فعل اگر مشترک باشد و لا بد است قصد قربت و قصد
وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در خارج وقت و غیر اینها
از چیزهائیکه تعیین فعل موقوف بآن نباشد ضرور نیست هر چند احوط است و قصد قصر
یا تمام نیز ضرور نیست هر چند در جائی باشد که مخیر است میان قصر و اتمام بلکه همین قدر
اگر تعیین کند که نماز ظهر میگذارم کافیست و بتشهد اول که رسید اگر میخواهد که قصر نماید

سلام بگوید و اگر نمیخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند می تواند که عدول
کند و تمام کند یا بالعکس بلکه اگر قصد قصر کرد و سهواً تمام کرد یا بالعکس ضرر ندارد بلکه همچنین است
حکم در دو رکعت آخر که مخیر است مابین تسبیحات اربعه و حمد که اگر قصد حمد داشت و سهواً
تسبیحات اربعه خواند یا بالعکس ضرر ندارد و نیت شرط خارجست نه جزو داخل فصل سیم
در تکبیرة الاحرام است و آن واجب و رکن است و هشت امر در آن واجب است اول
بلفظ عربی گفتن دوم مقارن نیت گفتن سیم لفظ الله اکبر را بترتیب مذکور با
موالاة گفتن که در میان حروف و کلمات فاصله قرار ندهد چهارم همزه اکبر را وصل نکردن
و همچنین همزه الله را احتیاطا پنجم شنواندن اگرچه خودش بشنود و همچو نگوید که خود نشنود
شود که از تکلم خارج شود ششم حروفش را از مخارج ادا کردن هفتم خصوص
الله اکبر گفتن و عوض آن الله اعظم مثلا نگفتن هشتم صحیح خواندن بنحویکه در قراءت
هم می آید فصل چهارم در قراءت است بدانکه واجبست خواندن حمد و سوره تمام با
بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و در یک رکعت آخر مغرب
و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر است در خواندن حمد تنها بدون سوره و خواندن
تسبیحات اربعه لکن خواندن تسبیحات افضل است مطلقا و تسبیحات یکمرتبه واجب است
و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه
نه بقصد وجوب و صورت تسبیحات اربعه واجبه اینست سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ و بهتر آنست که حمد و سوره را از مثل قران و نحو آن
نخوانند بلکه بعضی واجب دانسته اند که از حفظ بخوانند نه از قران و آن ضعیف است هر چند
احوط است و واجبات قراءت نیز چند چیز است اول عربی خواندن دوم ادا
حروف از مخارج بطوریکه تمیز مابین حروف در عرف عرب حاصل شود و زیاده بر این
لازم نیست سیم صحت الفاظ و اعراب که غلط نخواند بحسب علم لغت و نحو و صرف
و متابعت قراء سبعه و مراعاة قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر آنچه که بحسب علوم
ثلاثه متقدمه غلط باشد بلکه استحسان قواعد قراء در همه جا و بهمه طور معلوم نیست و
لکن اگر بقواعد قراء بخواند جایز است چهارم ترتیب مابین حمد و سوره و آیات
و کلمات آن پنجم موالاة عرفیه در الفاظ و آیات باین معنی که فاصله زیاد در میان

میان حروف و کلمات و آیات نه بهم گسسته و نظم قراءة بهم نخورد ششم تعیین سوره قبل
از شروع به بسمله اگر مردد شود که کدام سوره را بخواند و عادت بمنزلهٔ تعیین است بلکه در لازم
بودن تعیین سوره تامل است لکن احوط تعیین است هفتم جهر در نماز صبح و دو رکعت
اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ماسوای آن مگر در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر
در یوم جمعه که جهر در او ضرر ندارد بلکه مستحب است هرچند احوط اخفات است چنانچه احوط
اخفات است در بسم الله در رکعت سیوم مغرب و رکعت سیوم و چهارم عشا وقتیکه بخواهد
عوض تسبیحات حمد بخواند و محل جهر و اخفات حمد و سوره است و در باقی اقوال جهر و
اخفات لازم نیست بلی در خصوص بسم الله جهر مستحب است هرچند در نماز اخفاتی باشد و در
غیر یومیه مثل خسوف و کسوف و غیر آن هیچیک از جهر و اخفات لازم نیست اگرچه حمد
و سوره باشد و کمتر مرتبه جهر آنست که کسیکه گوشش کر نباشد و در پهلوی نماز گذار باشد
جوهر صدای او بشنود بلکه حق در جهر و اخفات آنست که بعرف رجوع شود که بگویند آهسته
یا بلند میخواند و مخیر است زن در مقام جهر مابین جهر و اخفات اگر صدای او را نامحرم
نشنود و بدانکه جایز است ترک سوره در چند مواضع اول در نافله مطلقا حتی نوافل
یومیه از نماز شب و غیره بلی در بعضی از نوافل که سوره خاصه وارد شده ترک سوره
ننماید دویم در فریضه از برای مریض سیوم کسیکه خوف خروج وقت را داشته
باشد بشرط آنکه وجوب نماز مستقر شده باشد توضیح آن آنست که حالت نماز گذار نسبه
بادراک وقت نماز بر چند قسم است اول آنست که یقین میداند که وقت آنقدر وسعت
دارد که تمام اجزاء نماز و رکعات آنرا در وقت بخواند چه عالم بزیادتی وقت نیز باشد
یا نه و در اینوقت مرخص نیست در ترک سوره اختیارا بدون سبب دیگر دویم آنست که
وجوب نماز مستقر نشده باشد که مکلف از اول امر بداند که از اول وقت مقدار چهار رکعت
را درک می نماید و لکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و بعد عذر مسقط تکلیف
مثل جنون یا حیض یا موت یا اغماء عارض میشود در این وقت اداء نماز و قضای
آن بر فرض فوت اداء آن هیچیک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد
وجوب مشروع نیست بلی مضایقه از ادا نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت
نداریم سیم آنست که وجوب نماز نیز مستقر نشده که مکلف جامع الشرائط تکلیف

نموده و نشد مگر در آخر وقت و بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت درک نموده مگر مقدار یک کفایت
یک رکعت با فاتحه بدون سوره می نماید در این قسم بعضی از اعیان علما ارض فرموده اند که ظاهر
اینست که این مقدار کفایت میکند در حکم ثبوت تکلیف نماز پس لازم است که اتیان نماز نماید
با اقتصار بر ان بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است ولکن ثبوت وجوب نماز باین مقدار محل
تامل می باشد بلکه مشروعیت ادا یا قضا بر فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال
می باشد بلی مضایقه نیست از ادا یا قضا بقصد احتیاط چهارم مثل سیوم می باشد
مگر وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد در چنین حال جایز ا
اقتصار بحمد و احتمال تعین وجوب قرائت سوره نیز میرود بجهت ملاحظه اینکه ترک یک رکعت
از نماز بمنزله ترک تمام نماز می باشد چنانچه احتمال تعین سقوط قرائت سوره نیز میرود بجهت
ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع می شود و اتیان
سایر اجزاء در وقت اهم می باشد از وقوع سوره در وقت ولکن اقوی جواز ترک قرائت سوره
می باشد نه حرمت قرائت آن و نه وجوب قرائت آن و همچنین اگر بداند که وقت باقی وسعت
پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت را داشته باشد پنجم آنست که وجوب نماز مستقر
شده است ولکن غفلة یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت تاخیر نموده و وقتیکه ملتفت شد ظاهر
شد بر مکلف که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد در اینجا نیز بعضی از اعیان علماء
ما مثل قسم سیوم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون
سوره نماید اتیان نماز با اقتصار بحمد جایز بل متعین است لکن در رکعت اولی و اما در رکعت
ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی
کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنست که اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت
جایز بوده باشد ولکن مختار ما نیز بملاحظه حکم سیوم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سیوم
محل تامل است و در چهارم حکم بجواز ترک سوره مسلم است و حکم قسم پنجم نیز جواز ترک سوره است
در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت به تنهائی را داشته باشد یا زیاده بر آن
داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه ششم آنکه عمدا تاخیر نماز
نموده تا بحد مذکور رسید در اینصورت همان بزرگوار نیز فرموده اند که ظاهر اینست که در تاخیر اثم و اقتصار
بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا

قضا است تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین بطلاوه توبه لازم است ولکن مختار نیست که اگر عمدا تاخیر
نماز نمود تا اینکه از وقت بمقدار یک رکعت بی سوره را درک نموده درین وقت اقوی آنست
که نماز قضا نشد ولکن احوط آنست که بقصد قربت مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا
آورد و اما اگر درک یک رکعت با سوره یا دو رکعت را نموده نماز او قضا نمی شود و اگر تاخیر نماید
گنهگار خواهد بود بلکه اگر خلاف احتیاط نبود میگفتیم که تاخیر نماز عمدا تا این حد جایز است و در این
تاخیر نیز آثم نیست بلی در این فرض که درک یک رکعت با سوره را نموده مخیر است که سوره را
بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم نیست هفتم آنست که وجوب نماز مستقر شده
و تاخیر هم شده ولکن یقین نداشته باشد بخروج وقت ولکن خوف داشته باشد که اگر قراءت
سوره نماید وقت اضطراری یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که چهار رکعت باشد از دست
برود باین معنی که اگر در فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد که وقت نماز یک رکعت
از دست برود و اگر سوره را در فرض دویم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه یا هر دو
خوف این دارد که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع یک سجود و تکرار رکوع و سجود و تشهد در خارج
وقت واقع شود اقوی نیز در این قسم جواز ترک سوره است حتی در رکعت ثانیه بلکه اگر بقراءت سوره
بترسد که بعضی از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود باز هم جایز باشد که ترک سوره
نماید بلکه باعث خوف است و در محلیکه باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو
ظاهر آنست که ترک سوره کلا یا بعضا از خصوصیت لازم نباشد بلکه رخصت است و در ترک سوره
کلا یا بعضا بلی جائیکه ترک سوره واجب باشد آن وقت قراءت بعض سوره حرام میباشد
چهارم از مواضع ترک سوره اینست که شخص تعجیل داشته باشد هر چند بجهت بول و غایط
باشد پنجم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف بترسد که اگر سوره را قراءت نماید
حاجت او یا حاجت برادر مومن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از
شروع نماز ششم آنکه ماموم بترسد که اگر قراءت سوره نماید یا قراءت سوره را تمام
نماید امام رفع راس از رکوع نماید که در اینوقت جایز است ترک سوره یا قطع آن هفتم
از مواضعیکه ترک سوره جایز است اینست که مکلف گنگ و لال باشد که جایز است ترک
سوره در حق گنگ و لال بلکه جایز است قراءت هر سوره در نماز مگر سوره که بسبب قراءت
او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزایم باشد یا آنکه [illegible] و الضحی یا الم نشرح یا الم تر کیف

یا لایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعض آن میباشند بلی جایز است قرائت مجموع
هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر با بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط ترک خواندن است
الا که هیچ یک را نخواند و اگر در نماز واجب یومیه قرائت کند سوره عزایم را بقصد سوره نماز
پس اگر عمداً قرائت کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی قرائت
نماید و با آیه سجده نرسیده باشد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت
آیه سجده متذکر شود نماز را تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند و احوط هست که در نماز برای
سجود سجده تلاوت ایماء نماید و احوط اعاده اصل نماز است و همچنین اگر استماع آیه سجده
نماید در نماز که در این وقت بعد از فراغ از نماز سجده کند و در اثنای نماز ایماء نماید و اگر سهواً
قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
و بدل کند بسوره که فوت وقت باو نشود هر چند از نصف گذشته باشد اگر وقت وسعت
سوره کوچک داشته باشد و اگر وسعت نداشته باشد ترک کند سوره قصیره را و قطع کند
سوره طویله را و نماز را تمام کند و اگر در نافله قرائت سوره عزایم نماید ضرر ندارد و لکن واجب است
که فوراً سجده نماید در اثنای نماز نه بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد بنذر و نحو آن احوط
آنست که حکم فریضه ابر او جاری کند و احوط اجتناب نمودن است از قرائت دو سوره تامه
یا یک سوره تامه و بعض سوره دیگر بقصد جزئیت نه بقصد عدول و گاهی واجب میشود
عدول بسبب فراموش نمودن بعضی از سوره که شروع بآن نموده و جایز است عدول
از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف آن مگر سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
که عدول از این دو سوره در نماز فریضه یومیه جایز نیست هر چند بنصف نرسیده باشد
بلکه بمجرد شروع لازم است که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است عدول کند از این دو سوره
بسوره جمعه و منافقین بطوریکه در زینة العباد مفصلا ایراد کردم بدانکه ادغام با غنه و بی
غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکنه بحروف یمون و یرملون هیچکدام لازم نیست
و همچنین قلب و نحو آن از قواعد قراء و اقسام اربعه وقف همه جایز است و صحیح است حتی
آنکه وقف قبیح پیش ایشان صحیح است علی الاقوی پس در مثل اللهم صل علی محمد
و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و ادغام با غنه و بی غنه و وقف بدانکه
قطع نفس نمودن در کلمه متحرکه جایز است چه اینکه حرکت دهند آن کلمه را یا وقف بحرکت شود

شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بسکون شود هر چند اجتناب از وقف بحرکت بهتر است
و اگر قطع نفس نکند آنرا وصل می نامند و این در کلمه که آخرش ساکن باشد بی اشکال است
چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد و حرکت بدهد او را پس اگر کلمه
بعد از و همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحرکت بشرط آنکه همزه وصل را حذف نماید
مثل الحمد لله الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف ننماید پس اگر فاصله فی الجمله شده است
باز هم ضرر ندارد و اگر فاصله نشده است کلمه بعد که همزه دارد غلط شده است اعاده نماید
و کلمه پیش از او اعاده ندارد هر چند احوط اعاده است و اما اگر حرکت ندهد و تخلل فصل بشود
هر دو کلمه صحیح است و اگر تخلل فصل نشود اقوی نیز صحت هر دو میباشد و احوط اعاده
هر دو کلمه میباشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد پس اگر وصل نماید بحرکت بی
اشکال ضرر ندارد و اگر وصل نماید بسکون در کلمه متحرک مثل اینکه بتعجیل بگوید سبحان الله
سبحان الله بسکون کلمه ها دران اشکال است اقوی جواز است و احوط ترک است

فصل پنجم در رکوع است و واجبات رکوع چند چیز است **اول** خم شدن
بنحویکه ممکن باشد رسیدن جزوی از باطن انگشتان بزانو در حق مردان و احوط آنست
که کف دست بزانو برسد و زنان رکوع ایشان رسیدن سر انگشتان بزانو می باشد
و دست بزانو گذاشتن واجب نیست مطلقا و غیر مستوی الخلقه که دستش بسیار دراز
یا بسیار کوتاه باشد در خم شدن رجوع بمستوی الخلقه نماید و اگر نتواند که خم شود بمقدار
مزبور خم شود بمقداریکه ممکن می باشد و اگر هیچ ممکن نشود ایما کند بسر و اگر ممکن نشود ایما
کند بچشم و ظاهر اینست که بدل رکن نیز در حکم رکن است در فساد نماز پس هرگاه اخلال
بایما بسر نموده در مقام رکوع سهوا بعد از دخول در سجود یا بدل او نماز باطل می شود
و عود بمثلش نمی تواند نماید و اگر کسی بحسب خلقت یا بجهت مرض یا بجهت پیری منحنی
شده باشد پس اگر انحنا او کمتر از حد رکوع شرعی باشد برای رکوع منحنی شود تا بحد
رکوع شرعی باشد برای رکوع منحنی شود تا بحد رکوع شرعی و اگر بقدر حد رکوع شرعی
باشد و متمکن باشد از آنکه خارج شود از حد رکوع شرعی که متمکن باشد از کم کردن انحنا
بنحویکه از رکوع شرعی خارج شود و میل بقیام نماید یا آنکه خارج نشده میل بقیام نماید
در اینوقت این تقلیل انحنا لازم است و اگر متمکن از این نبوده باشد و لکن متمکن از

انحنا زیادتر بوده باشد لازمست که انحنا از جهت رکوع را زیادتر نماید و آنرا رکوع قرار دهد
و اما اگر ممکن از تقلیل انحناء و تکثیر انحناء بهیچ وجه نباشد پس اقوی آنست که اکتفا کند در تمیز
قیام و رکوع بقصد و احوط آنست که نماز دیگر بخواند مشتمل بر ایماء بجهت رکوع دویم ذکر
و آن حاصل می شود بگفتن یک تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد و احوط زیاد نمودن
و بحمده است یا سه صغری در حال اختیار و یک صغری در حال اضطرار و احوط اقتصار است بر
سبحان الله میباشد سیم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از مخارج نمودن چهارم
مکث نمودن و آرام گرفتن از حین شروع بذکر تا تمام نمودن ذکر واجب پنجم سر برداشتن
ششم راست ایستادن هفتم مکث نمودن و آرام گرفتن بعد از راست شدن

فصل ششم در سجود است بدانکه در هر رکعت دو سجده واجب است و هر دو با هم
رکن می باشند نه یکی تنها و واجب است در سجده چند چیز اول هفت اعضا را بر زمین
گذاردن و آن پیشانی و دو زانو و دو کف دست و دو سر انگشت بزرگ پا میباشد
بقدر مسمی و کفایت میکند مسمی در پیشانی نیز بنا بر اقوی هر چند بقدر درهم احوط و افضل آن
و هر طرف از دو انگشت که بر زمین بگذارد کافیست هر چند گذاشتن سر انگشت ابهام احوط
است دویم سنگینی جسم را بر همه اعضا انداختن هر چند متفاوت باشد سیوم آنکه
آنقدر خم شود که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن یا آنکه زیاده بر چهار انگشت
سجود بلندتر نباشد زمین غیر مسطح علی الاحوط و همچنین در هبوط نه خصوص ارتفاع
و بلندی و پستی مواضع پنجگانه دیگر ضرر ندارد و احوط ملاحظه این شرط است در اول صلوة
و احوط از آن ملاحظه این شرط است بالنسبه بهر دو پا پس اکتفا کند بمساوی بودن موضع
سجود با کف پا چهارم ذکر کردن بیک مرتبه سبحان ربی الاعلی با زیادتی و بحمده
علی الاحوط یا سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار و یکمرتبه در حال اضطرار بنحویکه در رکوع
گذشت پنجم آرام گرفتن از حین شروع بذکر تا تمام کردن آن ششم گذاشتن
پیشانی بر خاک یا چیزیکه از خاک روئیده باشد و مستحیل بمعدن نشده باشد و خوردنی
و پوشیدنی نباشد بتفصیلیکه می آید انشاء الله هفتم سر برداشتن و راست نشستن و درنگ
کردن و نشستن در میان دو سجده هشتم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از مخارج
نمودن بدانکه اگر کسی از درد چشم و غیره عاجز شود از وضع جبهه بر روی زمین و ما یصح السجود

یصح السجود علیه ساقط نمی شود و از خم شدن بقدر مقدور و بلند کردن موضع سجود تا آنکه
پیشانی را بر آن بگذارد با اعتماد و بساید آنچه واجب است در سجود از طمانینه در حال ذکر و
گذاشتن باقی مساجد را بر زمین و اگر متمکن نشود از خم شدن بالمره اشاره کند بسر از جهت سجود
و بهتر آنست که تربت یا شیء آخر از ما یصح السجود علیه را بر پیشانی بگذارد چنانچه بعضی گفته اند هر چند
تامل است چنانچه گذشت و اگر متمکن از اشاره بسر نباشد اشاره کند بدو چشم و بدانکه سجده
تلاوت قرآن واجب است و آخر سوره اقرا و حم فصلت در تعبدون و در آخر سوره والنجم
و در الم تنزیل تره لا یستکبرون و در غیر این مواضع واجب نیست و وجوب آن فوریست
بر قاری و مستمع و بر سامع احوط است بشرط آنکه تمام آیه را شنیده باشد یا قرائت تمام آیه
را کرده باشد و احوط در او مراعات شرائط سجده صلوة است هر چند اقوی عدم اشتراط قبله و عدم
اشتراط ما یصح السجود علیه بودن باشد بلکه اقوی آنست که مواضع سبعه گانه دیگر را نیز لازم نیست
که بر زمین بگذارد غیر جبهه و اگر در اثنای نماز مستحبی آیه سجده را تلاوت نمود سهواً یا
آنکه استماع نمود سجده نماید و در واجب سجده نکند و بعد از نماز سجده نماید چنانچه گذشت
و اگر مکرر شود سبب سجده سجده را نیز مکرر نماید و بدانکه اگر در پیشانی او دمل یا زخم دیگر
داشته باشد که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد پس اگر دمل جمیع پیشانی او را فرو
گرفته باشد زمین را گود کند و پیشانی او را بگذارد تا آنکه بقیه پیشانی بر زمین
واقع شود و اگر تمام پیشانی را دمل فرو گرفته باشد و ممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی
بر زمین هر چند با اعتماد و سنگینی نباشد اکتفا بمجرد وضع نماید و اگر این هم ممکن نباشد بجبین
خود سجده نماید و احوط آنست که با امکان سجده بر جبین راست نماید و جبین راست را
مقدم بدارد بر جبین چپ اگر ممکن نشود سجده بر جبین راست بر جبین چپ سجده نماید و اگر
سجده بر جبین ممکن نباشد سجده بر ذقن نماید نه بر کف و نه بر انف و بهتر آنست که در وقت
سجده موی ذقن را جدا نماید تا آنکه بشره ذقن بر زمین واقع شود و اگر بعد از سجده بر جبین
یا بر ذقن عذرش رفع شود اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که تدارک نماید سجده بر جبهه
و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات آن بد نیست که
تدارک نماید سجده بر جبهه اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات
آن بد نیست هرگاه تدارک بجر باشد نه برفع و اگر سجده بر ذقن نیز ممکن نباشد بعضی گفته اند

که ایما نماید و بعضی گفته اند که خم شود تا قریب بمحل سجود نه اینکه ایما نماید و قول سیوم شاید
شاید که اقرب باشد و اگر هیچ یک ممکن نشود بنشیند و بدل بگذارد سجده کردن را چنانچه
هر کسیکه بالمره عاجز باشد از افعال نماز اذکار نماز را بزبان جاری کند و افعال را بدل بگذارد
والله العالم بدانکه جایز نیست سجده بر چیزیکه نه از زمین است و نه روئیده از آن مثل
مو و پشم و حریر و جلد بلکه جمیع اجزاء حیوان و صدف و مروارید بلکه اگر زمین بسبب استحاله از
اسم زمین بیرون رود جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره و مس و نمک و عقیق و فیروزج
والماس بلکه اگر زمین و نبات زمین بسبب آتش مستحیل بخاکستر شود احوط اجتنابست
از گچ و آهک خصوص بعد از پختن بلکه احوط اجتناب است از گل منی و مرمر و در و سنگ
چخماخ و سنگ آسیا و از مثل کوزه و آجر و سفال و دغال و اگر روئیدنی باشد و لکن متعارف
باشد خوردن یا پوشیدن آن پس جایز نیست سجده بر او مثل نان و گندم و جو و میوه ها و مثل
پیاز و سبزیها و شرط نیست در ماکول و ملبوس اینکه بالفعل ماکول و ملبوس باشند
بلکه اگر بادام و زردالو و گردو و فندق و نحو آن شکوفه باشند جایز نیست مثل گندم
که بعد از نان وارد شدن و بریان کردن میخورند و بر پنبه و کتان سجده نمیتوان نمود
هر چند از تخم جدا نشده باشد بلکه احوط اجتناب از قنب می باشد بلی تنباکو و تتن داخل
در ماکول نیستند و اگر در بلدی یا اقلیمی چیزی ماکول باشد و در بلد دیگر ماکول نباشد اجتناب
نمایند از و حتی اهل بلدیکه در آن بلد ماکول نیست و اگر چنانچه معتاد و متعارف اکل آن
نباشد بلکه نادرا خورده شود مثل زبان تحط و کرانسے و ادویه در حال مرض پس سجده بران
ضرر ندارد بلی شرط است اینکه ماکول بالفعل یا بالقوه باشد پس چیزیکه نه ماکول بالقوه است
جایز است سجده بر او و اگر چیزی ماکول بالفعل باشد و لکن مبدل بغیر ماکول شود
مثل پوست خربزه و پوست بادام و برگ مو و نحو آن پس قبل از تبدل جایز نیست
و بعد از تبدل جایز است و احوط اجتناب است از پوست گردو و فندق و نحو آن
حتی وقتی که منفصل شود بلی چوب پنبه و برگ آن و قصل و کاه و ریشه کاسنی ضرر ندارد
واما کاغذ پس سجده بران جایز است حتی اگر ماخوذ از حریر و نحو آن باشد هر چند احوط اقتصار
بکاغذیست که از ما یصح السجود علیه باشد بلکه احوط اجتناب از مطلق کاغذ است بجهت
آنکه خالی از آهک نیست بلکه بر مکتوب از کاغذ سجده مکروه است اگر کتابت از چیزی باشد

باشد که مایصح السجود باشد و اگر از مالایصح السجود باشد و احاطه بکاغذ نموده باشد و حایل
بوده باشد پس جایز نیست سجده بر او و بدانکه با امکان سجده بر سه چیز که زمین یا رویئده
شده از زمین و کاغذ باشد سجده بر غیر این سه چیز جایز نیست و امّا اگر از جهت زیادتی حرارت
یا برودت یا خوف از جانوران زمین و نحو آن بجهت تاریکی یا نحو آن نتواند که سجده بر زمین
نماید و متمکن از رفع این موانع نیز نباشد و مایصح السجود غیر زمین نیز نداشته باشد سجده بر زمین
در این فرض ساقطست ولکن نماز او ساقط نیست و با رجاء زوال عذر به تبدیل مکان
یا بتاخیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطا نماز را تاخیر نماید تا باخر وقت و در آخر وقت نماز
را بجا آورد که اولی خواهد بود بلی در این حال دلیل واضحی بترتیب مایصح السجود علیه و کیفیت
ترتیب نیز نداریم هرچند اگر باین طریق عمل نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده
بر ثوب بافته از قطن و کتان یا خود قطن و کتان هرچند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد
و هرچند بر دامنش سجده نماید نه بر آستین و هرچند ملبوس نمازگذار نباشد و با عدم امکان
آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات را از قبیل قیر و زرنیخ و آهن و قیر و نحو اینها و با عدم امکان
آن سجده نماید مثل ابریشم و جامه بافته از ابریشم و پشم و امثال آنها و با عدم امکان آن سجده
بر پشت دست نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هرگاه
متمکن نباشد از سجده مگر بر غیر طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست ولکن اگر
آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او نماید علی الاقوی و شرطیه طهارة در این حال
ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که خم میشود بمقداری که قریب بمحل سجود شود
و رسانیدن جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایما میکند برای سجود
اگر ممکن باشد ایما بسر نماید و الا ایما بچشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه بسه نماز نمایند
یکی با سجده و یکی با ایماء و یکی با انحناء و اگر در حال انحناء قریب بمحل سجده ایماء نماید شاید
اکمل باشد چنانچه در نظیر این می آید و گذشت و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از
اعیان علماء تصریح نموده که سجود ساقط است و بدل سجود ایماء نماید و اولی آنست که
بگوئیم که اگر آن نجس العین از نجاساتی باشد که معفوه در صلاة باشد مثل خون خشک شده
کمتر از درهم در اینوقت جواز سجده بر او خالی از قوت نیست و اگر معفوه در نماز نباشد
در اینوقت سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط آنست که چهار نماز نماید یکی با ایما

ویکی او دیگر با انحناء تا قریب بمحل سجود بدون ایماء ویکی با انحناء قریب بمحل سجود با ایماء در
حال انحناء ویکی با سجده هرچند اقوی در وقتیکه نجاست نجس العین غیر معفوه باشد اکتفا با ایما
یا انحناء می باشد و تا بحال این اقسام و احکام در جائی بود که نجاست تعدی نماید یا آنکه تعدی
نماید ولکن معفوه باشد و اگر جبهه پیش از سجود یا پیش از شروع نماز نجس شده باشد
و متمکن از تطهیر نبوده باشد و اما اگر جبهه او طاهر باشد و نجاست متعدیه باشد و معفوه نیز نباشد
بعضی از سادات علماء با متعین السنة اند نماز با سجود را اگرچه موجب نجاست جبهه بشود و فرموده
اند که دلیل بر جواز عدول از سجود با ایماء در این حالت ظاهر نیست و بعد از آن فرموده اند که اگر در نهصورت
اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگرے با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة
با ایماء را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از
تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایماء تمام شد کلام آن بزرگوار و مختار در این فرض
سقوط سجده و اکتفا بنماز با انحناء و ایماء در حال انحناء می باشد و احتیاط بطریقی است که مذکور نمودیم
در فرضیکه نجاست غیر متعدیه باشد و اگر متمکن نباشد مگر بر سجده بر متنجس یا نجس العین سجده نیز ساقط
نیست و باید که مقدم بدارد سجده بر متنجس را هرچند آن متنجس از جمله چیزے باشد که سجده بر او جائز
نباشد بشرط آنکه هر دو از یک سنخ از نجاست باشند و اما اگر متنجس از بول و غایط و منی و نحو آن
باشد و نجس العین از خون خشک شده کمتر از درهم یا بقدر آن یا زاید بر آن ترجیح متنجس بر نجس العین
مرقوم محل اشکالے باشد و اگر امر دائر شود میان سجده بر متنجس یا محل طاهرے که بلندتر از
چهار انگشت یا محل پست طاهر یکه زیاده بر چهار انگشت گود باشد دور نیست که ترجیح بدهیم
محل طاهر را خصوص اگر گود باشد و احتیاط بدو نماز اولی میباشد و اگر امر دائر شود میان
طاهر بالا یصح السجود علیه مثل نمد پشمی و غیر آن از جلد و استخوان و چیزیکه سجده بر او
صحیح است بالذات ولکن نجس باشد مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد سجده بر طاهر
را چنانچه بعضے از سادات مشایخ با تصریح بآن نموده اند ولکن چون بعضے دیگر از سادات
علماء او در ترجیح و تقدیم احدهما بر دیگرے اشکال نموده اند و احتمال تخییر را بغایت قوے
دانسته اند در جائیکه احتمال جمع ممکن نباشد بدو دفعه نماز کردن و با امکان جمع دو مرتبه
نماز کردن را لازم دانسته اند احتیاط اولی میباشد و اگر امر دائر شود میان نجس بالا یصح
السجود علیه یا نجس یصح السجود علیه مقدم بدارد نجس یصح السجود علیه را و اگر امر منحصر شود

یا آنکه معفو نباشد

شود بر سجده بر مرتفع زیاده بر چهار انگشت یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر آنست که متعین است سجده
بر اخیر هر چند اگر نماز دیگر نماید با ایماء بدل سجود بر مرتفع یا منخفض و یک نماز دیگر نماید با اختیار قریب
بان محل سجود در فرض بلندی و یا مساوی محل قدم در فرض پستی احوط خواهد بود و اگر غفلة
یا سهواً یا جهلاً یا اضطراراً سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت و قبل از شروع بذکر متذکر شد
یا آنکه عالم شد یا آنکه اضطرار رفع شد و متمکن شد از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانیدن
بموضع مساوی ان بجبهه مخیر است میان آنچه و چنانچه مخیر است در این فرض میان آنکه رسانیدن
جبهه بجر باشد یا برفع آن هر چند احوط اختیار جر میباشد و قول بتخییر در این فرض اقوی میباشد
نه قول بتعیین جر جبهه و نه قول بتعیین رفع جبهه بلکه بعضی از مشایخ بالتصریح فرموده اند
که اگر پیشانی را گذارد بجائیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد بواسطه بلندی آن چه عمداً
چه سهواً جایز است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد و این حکم در عمد محل تامل میباشد
بلی اقوی و احوط اختیار جر جبهه است با امکان در غیر این فرض از جائیکه وضع جبهه
در او درست نباشد بجهت غصبی بودن یا نجس بودن آن یا بجهت طلب مکان مساوی
یا افضل یا بجهت درشت و تیز بودن یا گرم بودن آن که جبهه بان متاذی شود بلکه با امکان
جر اگر رفع جبهه عمداً نماید نماز باطل می شود و در حال جواز رفع اقتصار نماید بقدر قلیل از رفع
چنانچه قاعده در جر جبهه آنست که جبهه منفصل از محل سجده نشود هر چند بقدر یک موئی
باشد مگر در جائیکه ممکن نشود و اگر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع راس از سجده علم حاصل
شود بحقیقت حال یا رفع اضطرار شود اکتفا بهمان سجده نماید و آن سجده صحیح خواهد بود و
اگر در اثنای ذکر واجب علم بحقیقت حال حاصل شود یا آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع
جبهه بما یصح السجود علیه تمام ذکر نماید اگر موالات کلمات بهم نخورد و اگر بهم بخورد استیناف
ذکر نماید و اگر شک در بقاء موالات کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه
در سجده واجب از اقوال غیر رکن اگر از جهة احتیاط و خوف اخلال بموالاة بجهة سرفه نمودن
یا غلط گفتن کلمه اعاده نماید ضرر ندارد و اگر سجده نمود بجیزیکه سجده بران صحیح نیست و متمکن
نباشد از رسانیدن و وضع جبهه بما یصح السجود علیه مگر بارتکاب فعل منافی مثل تکلم عمدی
یا رفع جبهه که با رفع راس متمکن از ما یصح السجود علیه خواهد بود در اینوقت اقوی آنست که
لازم است که آنچه ... ان بذکر بهمان حالت نماید و عود بسجود بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه

حال

جایز نیست واین زیادتی سجده مثل تکلم عمدی می باشد هر چند احتیاط در وسعت وقت
اعاده نماز میباشد خصوص اگر دو سجده با غفلت یا نسیان شده باشد وهمچنین اگر جاهل باشد
بنجاست موضع جبهه یا ناسی اصل نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی یا اضطرارا
سجده نموده وبعد از رفع راس از سجده عالم یا متذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی
واحوط اعاده میباشد واگر جاهل بحکم نجاست موضع جبهه یا جاهل بباب احکام موضع
بوده وبعد از رفع راس متذکر شده اعاده نماز لازم است وبدانکه هرگاه بعد از شروع
بنماز واجب وقبل از سجده ملتفت شود که فاقد ما یصح السجود علیه میباشد پس اگر در اثناء
نماز وقبل از سجده ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه باشد بدون منافی لازم است تحصیل
نماید وباو سجده نماید هر چند با اجرت باشد وهر چند باین نحو باشد که قدری قلیلی سیر نماید که
رفیقش در صف یا موضع یا انفراد او از رفیق از سجده کند وبعد از سجده نماید واینقدر
تخلف از متابعت امام خصوص بجهت تحصیل امر واجب ضرر ندارد یا آنکه آن ما یصح السجود
علیه او قسمت نماید که هر دو سجده نماید واگر تحصیل ما یصح السجود علیه بدون منافی نماز
در اثنای نماز ممکن نباشد پس اگر وقت مضیق است بطوریکه اگر نماز را قطع نماید تحصیل
ما یصح السجود علیه نماید وقت نماز منقضی میشود در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز
را تمام نماید واگر بترتیب مذکور در سابق از ثوب ومعدن بنحویکه گذشت سجده را بعمل آورد
احوط است چنانچه اولی تدارک واعاده این نماز است در خارج وقت بعد از تحصیل ما یصح السجود
علیه اگر وقت وسیع است نماز را باطل کند وبعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف
نماز نماید وبدانکه شرط است در صحت سجود آنکه ما یصح السجود علیه به پیشانی بچسبیده باشد
که اگر بهمین حالت سجده نماید سجده بر حایل کرده واین سجده صحیح نیست علی الاقوی
بلکه از سجده بر لعابات نجسه درست شده از ما یصح السجود علیه نیز اجتناب نماید واگر از جهت ضرورت
وانحصار امر مکلف منحصر شود در سجده نمودن بر گل یا آنکه پیشانی بر آن قرار نمیگیرد وبعضی از
مشایخ اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده نماید بر گل با آنکه قرار نمیگیرد واعتماد وقرار
گرفتن پیشانی در اینوقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین بقسمی گل باشد که اگر
بخواهد بنحو متعارف نماز کند جامه های او گل آلوده میشود در چنین حال جایز است که بعد از
رکوع بنحو متعارف رفع راس نموده وایستاده بجهت سجود ایما نماید بلکه فرموده اند که واجب

واجب نیست در این وقت نشستن از برای تشهد علی الاقوی و این هرسه حکم خالی از تأمل
نیست و اگر چیزی ما یصح السجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده که آیا خارج شده یا نه
بنا را بر عدم خروج بگذارد و در عکس بعکس آن حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد ملحق کند
او را بما لا یصح السجود علیه و سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که ما یصح السجود علیه میباشد و
اگر نجاست در موضع محصوری باشد سجده بر هیچ جای مکان آن نکند مگر آنکه پیشانی
گذاشته شود بر بیشتر از مقدار نجس مشتبه اگر مضطر شود بسجده در محل مشتبه محصور و نتواند
که بجای دیگر رود نماز را مکرر کند تا علم بهم رساند که سجده بر زمین پاک کرده

فصل هفتم

در تشهد است بدانکه واجب است تشهد در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه
و واجب است در تشهد چند چیز اول خواندن شهادتین و اگر این نحو بگوید که اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اشهد ان محمدا عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible] کافی خواهد بود دوم
خواندن تشهد در حال نشستن سیم با طمأنینه بودن [illegible] در حال تشهد خواندن چهارم
صحیح خواندن و ادای حروف از مخارج نمودن پنجم [illegible] موالات و ترتیب مذکور
خواندن

فصل هشتم

در تسلیم است و آن واجب و جزو نماز است و نماز خارج از آن
هر چند باعث خروج از نماز است و حاصل میشود آن بگفتن السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و هر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج می شود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است
مثل علی عباد الله الصالحین و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن
آن در حال تشهد اول و دویم و غیر آن از حالات نماز بدون قصد عمد جایز است و بگفتن
او از نماز خارج نمی شود بلکه گفتن او سهوا موجب سجده سهو نیز نمی شود و واجبات
سلام مثل واجبات تشهد است

خاتمه

در بعضی از احکام و مباحث نماز است و در آن
چند بحث است

بحث اول

در مبطلات نماز است بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز
واجب در حال اختیار بدون سبب و اما نماز مستحبی پس جایز است باطل کردن آن در حال
اختیار بدون سببی از اسباب بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است
اول هر چیزی که باطل میکند وضو و غسل و تیمم را چه عمدا چه سهوا چه اختیارا چه اضطرارا

مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد تا وقتیکه فارغ از نماز نشده باشد هر چند در کلمهٔ آخر نماز باشد
که حدث در نماز واقع شود **دویم** هر چیزیکه صورت نماز بآن ضایع شود چه عمداً چه سهواً
چه اختیاراً چه اضطراراً مثل اینکه در نماز ساکت شود آنقدر از سکوتیکه اگر طایفهٔ مسلمین مطلع
شوند بحال او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته و نماز نمیکند و مثل جستن در
میان نماز و قسمی از لهو و لعب بجا آوردن مثل طنبور و نقاره و دف و کف زدن و خوردن
و آشامیدن و اما فرو بردن لقمهٔ جاویده یا بلع کردن چیزی یا از قبیل نبات و قند و امثال ذلک
در دهن که آب شدن و فرو بردن عیب ندارد و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی می‌خواند
که صورت نماز را ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر از
روی عمد است نماز باطل است و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطرار باشد نماز باطل نمیشود
و لکن آن قرائت که نظم و رشته‌اش گسسته شده است اعاده نماید و نماز صحیح است **سیم** خنده
قهقهه که با صدا یا قهقهه مینا شد که مبطل نماز است در صورتیکه متذکر نماز باشد و عمداً و اختیاراً
قهقهه نماید و اگر خنده با صدا باشد و قهقهه نداشته باشد پس احوط آنست که در حکم قهقهه میباشد
و همچنین خنده بی اختیار کردن مثل آنکه بدیدن چیزی بی اختیار خنده قهقهه نماید بنا بر
احوط و سهواً ضرر ندارد و خنده بی صدا که حبس کند خود را از اظهار آن و لکن پر از خنده در باطن
باشد پس اقوی اینست که ضرر ندارد خصوص اگر بی اختیار باشد هر چند اعاده احوط است بسبب آن
بلی تبسم ضرر ندارد **چهارم** تکلم کردن و مراد بآن کلام آدمی بنحو آن می باشد که غیر ذکر و دعا و تلاوت
قرآن باشد بشرط آنکه عمداً باشد که بداند در نماز است و حرف بزند خواه یکحرف با معنی باشد یا دو
حرف هر چند بی معنی باشد پس اگر ذکر و دعا و قرآن را ناتمام بگذارد داخل در کلام بیجا نیست چنانچه
اگر سهواً تکلم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه موجب سجده سهو میباشد **پنجم** گریستن
برای فوت امور دنیویه یا برای فوت دوستی اگر با صدا باشد و عمداً و اختیاراً نیز باشد و احوط
اجتناب از گریه بی صدا نیز میباشد و همچنین اجتناب از گریه بجهة طلب امر دنیوی احوط است چنانچه
اجتناب باید نمود از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است در گریه اضطراری
برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهة ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد
و اما گریه برای اهل‌بیت طهارت روحی لهم الفدا و جعلهم الله لنا شفعاء پس ضرر ندارد **ششم** آمین گفتن بعد از حمد عمداً بدون آنکه در صف اهل سنت و جماعت حاضر شده باشد و

سهواً ضرر ندارد و بجهت متابعت اهل سنت در جماعت نیز ضرر ندارد هفتم دست بسته نماز کردن
بدون آنکه در صف اهل سنت و جماعت حاضر شود هشتم ترک واجبی از واجبات نماز کردن نهم
زیاد کردن یا کم کردن رکنی از ارکان نماز را چه عمداً چه سهواً و همچنین زیاد کردن واجبی از واجبات
نماز را عمداً دهم منحرف شدن از قبله عمداً ابداً آنکه اگر کسی در اثنای نماز بر مصلی سلام کند واجبست
بر مصلی گفتن جواب بمثل سلام او بدون زیادتی حتی بواو عطف یا بلفظ ضمیر جمع در جواب
در وقتیکه صیغه سلام بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نماز گذار با زیادتی ورحمة الله وبرکاته
یا بزیادتی یکی ازین دو کلمه آوردن زیادتی در جواب لازم نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم
نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم نیست بلکه در نماز احوط اسقاط زیادتی می باشد و اگر
سلام کننده زن باشد جواب سلام او لازم است هرچند زن بیگانه باشد نسبت بمرد و مرد اگر
در نماز باشد در جواب زن وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که بمرد جواب میدهد و اگر در غیر
نماز باشد وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که مناسب مرد باشد بقصد تاویل یا بصیغه
که مناسب زن باشد و جایز است سلام کردن بر نماز گذار بلکه بعضی حکم بعدم کراهت کرده
اند هرچند دور نیست که ترک سلام بر نماز گذار اولی باشد خصوص وقتیکه باعث اغتشاش امر
حواس نماز گذار باشد یعنی جایز نیست برای نماز گذار ابتدا کردن بسلام بقصد تحیت نه بقصد
قرآن و نه بقصد دعا و اگر سلام کننده در سلام قصد شخص خاص نموده واجب است بر آن
شخص مخصوص رد سلام چه در نماز باشد چه نباشد چه در نماز جماعتی باشد چه نباشد و اگر اشاره
کند بکسی سلام باو نماید ولکن اسم غیر او را ببرد عمداً یا خطاءً مدار بر اشاره می باشد پس واجبست
رد سلام بر آنکسیکه اشاره باو شده اگر در اشاره نکرده باشد اما اگر خطا در خود شخص نموده
نه در اسم مدار بر اسم میباشد و بر کسیکه اشاره باو شد جواب لازم نیست و اگر سلام کند
شخصی و مکلف نداند که مقصودش او بود یا دیگری واجب نیست جواب هرچند در میان
جماعتی باشد که بر آن جماعت سلام نموده بلی اگر شخصی بر جماعتی سلام نموده و یکی از
اهل آن جماعت نداند که او را هم قصد کرده و داخل در سلام بوده یا نه بنا بگذارد بر آنکه داخل
بوده مگر آنکه خلاف آن معلوم شود و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آن جماعت که داخل
در سلام بودند اگر رد سلام کند از دیگران ساقط است بلکه اگر یکی از آن جماعت در نماز
باشد رد سلام نکند بعد از رد سلام دیگری هرچند جواز رد نماز کننده حتی در این حال خالی از

قوت نیست و اگر در میان این جماعت صبی ممیز یا کافر یا دیوانه رد سلام نموده از دیگران ساقط
نمی شود جواب سلام چنانچه اگر بیهوش یا بی شعور یا خوابیده یا صبی ممیز یا کافر سلام کنند لازم
نیست جواب بلکه اگر سلام کننده دیوانه بحد بلکنتی و نحو آن دور شود که قابل تخاطب نباشد
جواب ساقط است لکن احوط است چنانچه احوط در صبی ممیز جواب او دادن میباشد چنانچه اولی
بجهت محافظت بر رسوم و آداب محفوظ بودن از طعن و اذیت و نظایر نیست که اقتصار کند
در جواب سلام کافر بلفظ علیک یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیک یا علیکم نماید بکسر سین تلفظ
کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی دیگر را قصد کند هر چند وجوب اقتصار و وجوب قصد مزبور
معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز معلوم نیست و اگر شک شود
که سلام کننده مسلم است یا کافر ملاحظه دار الاسلام و دار الکفر نماید چنانچه در غسل میت گذشت
و واجب است رد سلام فوراً تا تمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سیراب شدن آب مانع فوریت
نیست و اگر اخلال بفوریت نموده بنحوی که زمان رد بگذرد واجب نیست رد سلام علی الاقوی
هر چند احوط است در غیر نماز بجهت خلاف بعضی از علما که جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند
زمان زیادی فاصله شده باشد و اگر جواب سلام را در نماز ترک نموده نماز او صحیح است
اگر زمان ترک مشغول بواجبات یا مستحبات نماز نشده باشد و بعد از گذشتن زمان در شروع
بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید احوط اعاده نماز است با اخلال برد فوراً مطلقا و اگر جواب
سلام را داده در نماز و لکن نه بمثل اگر سهوا باشد ضرر ندارد و اگر عمدا باشد یا جاهل بمسئله
باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی از اعیان علمای ما تصریح نموده اند که صیغه سلام
منحصر در چهار صیغه میباشد سلام علیکم و سلام علیک السلام علیک و السلام علیکم و بعضی منع
انحصار نموده اند و اول قوی است و ثانی احوط است پس واجب نیست جواب علیک السلام
و سلام تنها خصوصا از عوام بلاد عجم و همچنین واجب نیست جواب سلام غلط یا سلام الله علیک یا سلام
مردود مثل آنکه بگوید سلام علیک یا در السلام علیک یا بخوان از تغییرات و زیادتی در وسط
یا در آخر بنحوی که از صورت و هیئت سلام خارج شود یا آنکه بگوید السّم یا مبدل کند سلام را
بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بنحوی که نشنوند سلام خود را اعاده هر چند علم حاصل شود بسلام
کردن از غیر طریق شنیدن یا آنکه بلفظ السلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد
مگر آنکه اخرس باشد و قصد سلام نماید باشاره و حرکت زبان یا بنحوی باشد که صدق سلام

سلام نماید مثل صدق سایر تکلمات اخرس از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو
اینها یا آنکه معصیت کند در سلام خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت
او متلذذ شود و لذت برد یا آنکه در سلام قصد تحیه و اکرام نداشته باشد بلکه قصد استهزاء یا طعن نماید
یا آنکه بصدای بسیار بلند سلام کند یا آنکه غنا نماید در سلام یا آنکه قصد ریا نماید یا آنکه مکرر کند سلام
را بر یک شخص در مجلس واحد بعد از سماع جواب هرچند صدق سلام در اشاره اخرس محل تامل میباشد
و وجوب رد نیز محل تامل میباشد و اگر هم وجوب رد قایل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی میباشد
مثل سلام ملی جواب سلام قولی احوط است چنانچه احوط آنست که در سلام قصد قربت نماید
و اگر صیغه سلام غلط باشد یا آنکه بصورت جواب باشد رد نماید در غیر نماز علی الاحوط بلکه در نماز هم علی
الاحوط و لکن بصیغه قرآنیه یا بقصد دعا علی الاحوط بلکه هر وقت که از برای نمازگذار اشکالی
در جواب سلام حاصل شود بجهت ندانستن مسئله یا بجهت تشخیص کردن صیغه سلام که نداند که سلام
کننده بچه صیغه سلام نموده رد نماید بصیغه سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار
یا بهم محاورات بقصد دعا و اگر بسبب تکرر صیغه رد در جواب موالات قرائت فوت شود اعاده
قرائت نماید و مراعات نماید در جواب سلام نیز مثل خود سلام عربیت و عدم تغییر هیئت و عدم
تردید در جواب و مستحب است شنواندن سلام و واجب است شنواندن جواب سلام بنابر
اقوی و لکن بنحو متعارف که اگر نبوده یا آنکه بسرعت نمیرفت فلامی شنید و زیاده بر این
لازم نیست بلکه اگر در نماز باشد زیاده بر متعارف صدا بلند نکند و لازم نیست که پشت سر او
برود و جواب را بشنواند و احوط در گنگ و کر آنست که اشاره برد نماید تا آنکه بفهمد که رد سلام او
نموده و اگر فرض شود که اصل رد سلام با استماع آن بنحو متعارف موقوف بقطع نماز باشد
اگر وقت نماز مضیق باشد وجوب رد با اسماع آن ساقط است و اگر وقت نماز موسع باشد
دور نیست که قطع نماز جایز باشد و چون بعضی از علمای خصوص شنواندن را لازم ندانسته
اند بلکه مخیر دانسته اند میان شنواندن یا فهماندن آنکه جواب گفته شد هرچند باشاره لب یا
دست باشد لهذا ترک نکند احتیاطا در صورت ممکن نبودن شنواندن فهمانیدن جواب
را باشاره و نحو آن مگر در وقتیکه اینهم متعذر باشد و اگر با امکان رد و شنواندن جواب عمداً
و از روی تسامح تاخیر نمود جواب را تا آنکه شنواندن موقوف به پشت سر او رفتن یا باطل
نمودن نماز باشد معصیت نموده و لکن اگر جواب بنحو متعارف بگوید احوط است بقصد دعا

یا بقصد واقع خصوص اگر احتمال بدهد که زبان رد باقی باشد و اگر کسی بر گروهی خوانان سلام نموده
ولکن سلامش شنیده نشد بجهت کرسی یا بجهت موانع دیگر و مطلع نشد بر سلام تا آنکه اخلال بفوریة
شد لازم نیست جواب سلام هرچند بعد مطلع شود چنانچه در نظیر آن گذشت هرچند در اینجا نیز
احوط رد سلام است بر آنکه خوان آن که بر او سلام کردند و مطلع نشد بجهت خلاف بعضی از اعیان علما
حتی آنکه درین فرض حکم بوجوب رد کردند بمجرد اخبار شخصی با آنکه که فلان کس بتو سلام کرد خواه در
نماز باشد یا در غیر نماز و واجب است که شروع بجواب بعد از فراغ از سلام باشد پس بعد از تمام
شدن سلام علیکم اگر جواب دهد کافیست هرچند سلام کننده مشغول بگفتن و رحمة الله و
برکاته بوده باشد و اگر دو نفر مقارن یکدیگر سلام کنند و جواب گویند کافی است و اگر یکی سلام
کند بر شخصی و آن مقارن سلام او جواب گوید نیز کافیست و نزد بعضی احوط اعاده جواب است
و اگر دو نفر مقارن هم بر یک دیگر سلام کنند جواب دادن هر یک احوط است و اگر در یک صیغه
بدو نفر قصد سلام بیکی و جواب نسبت بدیگری نماید به هیچیک حساب نمی شود بخلاف آنکه اگر
در سلام یا جواب موافق قرآن اگر قصد سلام و دعا یا قرآن نماید ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند
در سقوط جواب قصد قربت در جواب سلام را و آن احوط است و واجب نیست جواب تحیت
غیر سلام از اکرام و دعا و بدین کردن و کتابت نوشتن و هدیه فرستادن بلی در حدیث وارد است که رد
جواب کتابت واجب است مثل رد سلام پس رد آن احوط است چنانچه خصوص هدیه گاه
می شود که عوض دادن آن لازم می شود و اگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب ساقط
نمی شود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر دفعة یا بتعاقب در مجلس واحد بعضی فرموده اند
که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بهمه و لکن بلفظ جمع بگوید و بعضی دیگر فرموده اند که یک
جواب کافی نیست و لکن تکرار جایز است مگر در وقتی که تکرار منافی فوریت باشد بلکه بعضی تصریح
کرده اند که اگر آن جمع که سلام بر ایشان شده در نماز باشند نیز یک نفر از ایشان اگر جواب دهد
کفایت میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کنند یا بصیغه مختلفه سلام کرده اند کافی است
برای نمازگذار که بیک صیغه جمع اکتفا کند در جواب بهمه و لکن احوط در فرض تعدد سلام
کننده در مجلس واحد تعدد جواب می باشد که کفایت یک جواب سلام از جمیع اشخاصی که سلام کرده
اند محل تامل است و اگر بعد از سلام شک نماید که جواب سلام را داده یا نه و شنوانده یا نه واجب
است که جواب را بدهد و بشنواند هرچند مظنه بدادن جواب یا شنواندن داشته باشد

باشد اگر کثیر الشک نباشد و زمان رد نیز باقی باشد و اگر مکلف بداند که شخصی تلفظ بلفظی کرده
و نداند که خطاب باو بوده یا نه و بر فرض خطاب باو سلام بوده یا چیز دیگر لازم نیست جواب
سلام حتی اگر بداند که این لفظ سلام بوده یا قبیح دیگر از فحش و غیر آن حمل فعل و قول مسلم بر صحت
باعث لزوم جواب سلام نمی شود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام کرده و نداند که صحیح است
یا نه حمل بر صحت نماید رعایت آن سبیل احتیاط است هرچند خالی از مناقشه نیست خصوص در جایی
نداند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه مثل آنکه شک در اعراب و بنا و مخرج ادا نمودن و ریا نمودن در
سلام و معصیت نمودن در سلام و نحو آن باشد و سزاوار آنست که سلام بر فقیر مثل سلام
با سلام غنی باشد بلکه تفاوت و تخالف را بعضی حرام دانسته اند و آن ضعیف است و جایز است
علی الاقوی سلام اجنبی با اجنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب است
بلی اولی ترک سلام است بر زن جوان غیر محرم و مکروه است سلام کردن بر یهود و نصاری
علی الاقوی و بر خورنده و با کسیکه در بیت الخلا باشد و مشغول به تخلی باشد و بر کسیکه در
حمام باشد با لنگ یا بی لنگ هرچند بعضی از اخبار اختصاص با حمام ظاهر شود و بر
کسیکه همراه جنازه میرود و کسیکه برای نماز جمعه میرود و در بعضی از اخبار نهی شده سلام بر
اهل مجلس شراب و بازی کننده نرد و شطرنج و بر کسیکه غنا میکند و کبوتر بازی میکند بلکه بعضی
از علما حرام دانسته اند سلام بر کسیکه مشغول بمعصیت میباشد ولکن کراهت اقوی
می باشد و مستحب است سلام بر اطفال بلکه تمیز دارند و سزاوار آنست که سلام کند صغیر بر کبیر و رونده
بر نشسته و سواره بر پیاده و سواره اسب بر سواره اشتر و سواره استر بر سواره خر و مستحب
است برای کسیکه وارد می شود بر جماعتی اینکه سلام کند بر آن جماعت چنانچه مستحب است اینکه
سلام کند طایفه قلیله بر طایفه کثیره بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر هر صاحب مرتبه
فوقانی اینکه سلام کند بر هر کسیکه پست تر از او باشد اگر شرف حقیقی مقصود و دنیوی باعث
نشود که غیر شریف ابتدا بسلام کند مثل آقا بر بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل
و فاسق و نحو اینها و این حکم بملاحظه استحباب سلام بر اطفال خصوص از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که سنت سنیه آن بزرگوار سلام بر اطفال بود محل منع است و مناسب با بعضی
از احادیث وارده نیز نیست و در حدیث است که اگر در خانه کسی نباشد سلام بر او کند و اگر
نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب است سلام در وقت مفارقت که در

حدیث است که هر وقتیکه کسی از مجلس برخیزد پس البته وداع کند برادران مؤمن خود را
بسلام پس هرگاه ایشان بخیر برخیزند و در خیری داخل شوند اینکس شریک ایشان میباشد
و هرگاه ایشان بشری برخیزند شر مختص بایشان میباشد و جایز نیست اخذ اجرت بر جواب سلام
بلکه بسلام کردن نیز علی الاحوط بلکه باخذ اجرت و سلام یا جواب و جوب رد سلام و کفایت
جواب هر دو محل تامل است والله العالم **مبحث دویم** در بیان اموریکه سجده سهو بسبب او
واجب میشود و آن پنج چیز است **اول** فراموش کردن یک سجده **دویم** فراموش
کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوة بر نبی و آل طاهرین **سیم** شک میان چهار و پنج
بعد از اکمال سجدتین **چهارم** گفتن سلام در غیر محل **پنجم** کلام بیجا اگر کلام آدمی باشد
نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن در موضع
ایستادن و در هر زیادتی و کمی که سهواً واقع شود مستحب است و بهتر بجا آوردن سجده
سهو است در غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب نه ندب و واجب است در سجده سهو
نیت و ذکر باین طور علی الاحوط که در هر سجده بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّی اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ و باید تشهد خفیفی بخواند
باین نحو که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس یکی از دو سلام را بگوید و معتبر است در این دو
سجده استقبال و طهارت و سایر آن چیزهائیکه در نماز معتبر است احتیاطاً و لازم است که فوراً
بجا آورد و باید اول تشهد فراموش شده یا سجده فراموش شده را مثلا بعمل آورد و بعد از آن دو
سجده سهو را بکند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی ترتیب است بملاحظه ترتیب
اسباب پس اگر اول کلام بیجا صادر شده و بعد از آن سجده فراموش کرده و بعد تشهد و بعد
سلام بیجا گفت و بعد شک میان چهار و پنج نمود بهمین ترتیب سجده سهو بجا آورد **مبحث
سیم** در احکام شکیات است بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است
یعنی علاجی ندارد و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و
همچنین اگر شک کند میان یک و زیاده باطل است **واما** شک میان دو و زیاده پس می آید
انشاء الله تعالی و شک در نافله باطل نیست بلکه مخیر است بابنا بر اقل و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد

فنا و شود و بنا بر اول افضل است و هرگاه که بمجرد شک عارض در غیر فریضه اثری مترتب نمی شود
بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک می باشد بلکه اقوی عدم لزوم ترویست هر چند تروی احوط است
بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد راست شود بهتر تروی میکند یا اینکه اگر نشسته
ایستاده بهتر تروی میکند جایز است که راست شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع
ایستادن و تروی کند و اما شک در نماز چهار رکعتی پس بر چند قسم است اول شک در نماز
چهار رکعتی میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین
است بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود بسر برداشتن از سجده ثانیه دوم شک
میان سه و چهار و این شک در هر حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد
بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
سیوم شک میان دو و چهار پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است بعد از اکمال
سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا
آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک پیش از اکمال سجدتین باطل است
بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و اول دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو
رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن از سجده دویم باشد
بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد بنشیند و بنا را بر
چهار بگذارد و تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و در
غیر این دو قسم باطل است هر چند خالی از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر
در حال ایستادن باشد پس بنشیند شکش راجع می شود بدو و چهار و حکم آن گذشت و احتیاطا
دو سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن
پس بنشیند شکش راجع میشود بدو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاطا دو سجده سهو
نیز نماید و در غیر این قسم باطلست هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن حتی بنشیند
و شکش راجع می شود بچهار و پنج و حکم آن گذشت که بعد از فراغ از سجدتین بنا را بر چهار
میگذارد و دو سجده سهو میکند و در اینجا دو سجده سهو دیگر نیز بعمل آورد که بهتر است بدانکه
شکوک غیر معتبره بسیار است اول شک بعد از فراغ از عمل هر چند سبب شک متقدم

باشد چه عبادات چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغت مظنه بفساد عمل بکند نیز معتبر نیست علی الاقوی
دوم شک بعد از تجاوز از محل و همین که داخل در فعل دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی
نمی باشد هرچند آن فعل از مقدمات باشد و همچنین در اقوال نماز که اگر شک کند در اذان بعد از دخول
در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در کلمه از آنها بعد از دخول در
کلمه بعد از آن و همچنین شک در حرف سابق بعد از دخول در حرف لاحق بلکه بعد از دخول در لاحق
شک در سابق اعتبار ندارد و هرچند شک در صحت و فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن
و بنا بر بجا آوردن بلکه اگر چنانچه شک در بجا آوردن تشهد نموده بعد از دخول در سجده شکش معتبر
نیست بلکه اگر داخل در عصر یا عشا شده شک در بجا آوردن ظهر یا مغرب کند شکش معتبر نیست هرچند
احوط اتیان ظهر و مغرب است هرگاه باشد بعد از اتمام عصر و عشا و عدول نکند از عصر بظهر و از عشا بمغرب
هرچند محل عدول باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه عشا نشده باشد و در شک در مغرب سیوم
شک بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در اتیان ظهر و عصر یا مغرب و عشا و وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هرچند عمل ... اعتبار قول دو عادل در اتیان یا
عدم اتیان در امثال این موارد خالی از قوت نیست و اگر وقت بالمره منقضی شده باشد اعتنا
بشک خود نکند و بنا را بر اتیان مشکوک فیه بگذارد بلکه اگر وقت اختیاری فوت شده و وقت
اضطراری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز این شک اعتبار ندارد و بنا را بر اتیان
مشکوک فیه بگذارد و احتمال چهارم شک امام یا ماموم غیر مسبوق در عدد رکعات با شرط دیگری
را اگر ماموم در اول رکعت مثلا اقتدا نمود و رجوع امام با او یا رجوع او با امام ممکن نیست مگر
آنکه باعث مظنه شود و همچنین اگر امام و ماموم شک کنند در افعال یا اقوال مثل اینکه تشهد خوانده
یا نه سجده نموده یا نه دو سجده نموده یا یکی رجوع بیکدیگر نمی نمایند مگر وقتیکه باعث مظنه
شود پس باید تشهد را بخواند و سجده را بجا آورد و اگر مظنه حاصل نشده هرچند دیگری قاطع
از آن شده باشد پنجم شک کثیر الشک که معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه
محل فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر با بقاء وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا را
بر اتیان بگذارد و با بقاء محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثل پیش از رفتن بسوی
رکوع یا پیش از رکوع بنا را بر قرائت بگذارد و اگر شک در یک یا دو نماید بنا را بر دو بگذارد
و همچنین بنا را بر اکثر بگذارد مادامیکه مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را

بنا را بر چهار بگذارد چنانچه اگر شک کند که دو رکوع نموده یا یک رکوع بنا را بر یک رکوع بگذارد و
احکام شکوک مثل بجا آوردن مشکوک فیه با بقاء محل و نماز احتیاط و سجده سهو و نحو آن از
کثیر الشک ساقط می باشد بلکه اگر با بقاء محل مشکوک فیه را بجا آورد نمازش باطلست اگر بقصد
جزئیت و وظیفه نماز بعمل آورد هرچند مثل تشهد یا ذکر رکوع و سجود باشد و لازم نیست بر کثیر الشک
حفظ نماز خود بسنگریزه و انگشتر و نحو آن هرچند احوط است چنانچه لازم نیست تخفیف
دهد نماز خود را هرچند مستحب است و مراد از کثیر الشک آنست که در عرف عام بگویند که بسیار شک
می نماید و اگر در یک نماز سه شک متوالی یا در ۳ نماز متوالی شک نماید کثیر الشک می باشد
و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر آنکه نمازها بکند که در او شک نکند و اگر شک کند که
کثیر الشک شده یا نه بنا را بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن خارج شده
یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و اگر کثرت شک بجهت عروض امر غیر اختیاری باشد که خوف و
نحو آن باعث شود که کثیر الشک شود و همچنین اگر غم مفرطی یا خوشحالی عظیمی باو حاصل شود
ظاهر آنست که حکم کثیر الشک نیز بر او جاری است و اگر کثیر الشک در اقوال نماز صبح مثلا باشد
تعدی بافعال همان نماز یا بعکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی از قوت نیست هرچند اقتصار
بهمان مورد یکه کثیر الشک می باشد اولیست پس تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات نمی
نماید و از صوم بصلوة و از نماز بوضو نیز تعدی ننماید و مظنه کثیر الشک معتبر می باشد
در نماز چنانچه اگر کثیر الشک در جائیکه شک در آن مکان اثر ندارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز
محل تعدی بشکوکی که اثر دارد نکند والله العالم و واجب است که نماز احتیاط را فورا بجا آورد
و حمد در نماز احتیاط متعین است و مخیر نیست میان حمد و تسبیحات اربعه و سوره ساقط
است و مخیر است در جهر و اخفات هرچند اخفات اولی است و اگر شک کند در دو رکعت
نماز احتیاط بنا را بر اکثر بگذارد مگر اینکه اکثر فاسد باشد و معتبر است در نماز احتیاط شرایطی که
معتبر است در نماز واجب و واجب است در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و افعا[ل]
و در صورت وقوع منافی قبل از نماز احتیاط یا تأخیر نماز احتیاط بقدریکه از صورت عرفی خارج
شود احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را اعاده کند و اگر
جمع شود سجده سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط مقدم بدارد نماز احتیاط را بر اجزای
فراموش شده و سجده سهو را از همه مؤخر بدارد پس اگر در اول نماز حرفی را سهوا و تشهد را

فراموش کرده و شک کرد میان سه و چهار مثلا اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا بکند
و بعد سجده سهو را بکند بجهت کلام بیجا و الله العالم

مقصد هفتم

در نماز جماعت است و در آن چند فصل است

فصل اول

در ثواب نماز جماعت است بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه ثواب
آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت مقابل بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث
است که صفوف جماعت مثل صفوف ملائکه می باشند و اینکه خداوند کریم حیا میکند از بنده
که نماز را بجماعت کند پس از آن حاجت بخواهد اینکه حاجت او را روا نکند بلکه از بعضی احادیث
ظاهر میشود کسیکه اعراض کند از جماعت مسلمین بدون علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران
نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی که نماز در خانه خود کند و رو بگرداند
از جماعت مسلمانان و واجب است بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان عدالت
او و واجب است هجران یعنی دوری کردن از او و او را نزد امام مسلمانان بترسانند پس اگر
حاضر شد فبها و الا بسوزانند بر او خانه او را این حدیث و مثل آن محمول بر مبالغه و زیادتی
تاکید میباشد بجهة آنکه نماز جماعت واجب نیست با آنکه محمول است بر جماعتی که واجب است مثل جماعت
در جمعه با حضور امام ع و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را در جماعت بگذارد پس گمان هر خیر را
باو ببرید و شیخ شهید علیه الرحمه از حضرت پیغمبر ص نقل کرده که فرمود اگر ترا پرسند از حال کسیکه
بجماعت حاضر نمی شود بگو نمی شناسم او را و ایضا از آن بزرگوار روایت شده که نیست سه نفر
که در قریه باشند یا در بیابان که برپا داشته نشود در میان ایشان نماز مگر آنکه مسلط
می شود بر ایشان شیطان پس سزاوار نیست بر اهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص
در نماز صبح و عشا که در حدیث است که چیزی سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت
صبح و عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل بیست و چهار
رکعت می باشد که هر رکعت محبوبتر است در نزد خداوند عالم از عبادت چهل سال و اقتدا
بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن هزار رکعت است بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است
از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد
ماموین از ده بگذرد ثواب آنرا نمیداند کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید خدری
که او گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود که آمد نزد من جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین
پس گفت ای محمد بدرستیکه پروردگار تو سلام میرساند ترا و دو هدیه برای تو فرستاد

فرستاد که نفرستاده این دو هدیه را بسوی احدی از پیغمبران سابق گفتم کدام است آن دو هدیه
گفت سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه در جماعت گفتم ای جبرئیل چه ثواب است امت مرا در جماعت
گفت ای محمد ص چون دو کس باشند نویسد حقتعالی برای هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب
صد و پنجاه نماز و چون سه کس باشند نویسند برای هر یک بهر رکعتی ثواب ششصد نماز
و چون چهار کس باشند نویسند برای هر یک بهر رکعتی هزار و دویست نماز و چون پنج کس
باشند نویسند برای هر یک بهر رکعتی دو هزار و چهارصد نماز و چون شش کس باشند مینویسند
برای هر یک از ایشان بهر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس باشند می نویسند
برای هر یک از ایشان بهر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند می نویسند برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند می نویسند برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی سی و شش هزار و چهارصد نماز و چون ده کس باشند می نویسند برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده بوده باشند پس اگر جمیع
دریاهای آسمان و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن و انس و ملئکه نویسنده شوند نمی توانند
که ثواب یک رکعت آن نماز را بنویسند ای محمد ص یک تکبیر که مؤمن ادراک کند با امام بهتر است از
شصت هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است بهفتاد هزار بار و رکعتی که مؤمن
با امام گذارد بهتر است از صد هزار دینار که تصدق کنند بر مساکین و سجده که سجود کند مؤمن با
امام در جماعت بهتر است از صد هزار بنده که آزاد کند و ایضا از حضرت پیغمبر ص منقول است که نماز
در پشت سر عالم مثل نماز در پشت سر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و از بعضی
احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده
شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوة جماعت در منزل بلکه وارد است که نماز
در مسجد مجموع تر است از صلوة جماعت در غیر مسجد و لیکن حق آنست که نماز جماعت افضل است
نظر با هتمام شارع بجماعت بملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد در حالتی که مفارقت
کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت را نمی شنود هر چند عمل او از عمل جمیع اهل زمین بیشتر
باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است در نزد خدا و در نزد ملئکه و دعای او مستجاب
نمی شود و رحمت بر او نازل نمی شود و اگر بیمار شود عیادت او مکن ای محمد ص و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر مشو بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث می شود که آنشب برای او مثل شب قدر

باشد و ظاهر نیست که فرق نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن بلی رفتن زن بمسجد خصوصا
جوان بجهت ادراک فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیث نهی از آن وارد شده و اقل
عددی که جماعت بآن حاصل میشود دو نفر بود یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا
طفل ممیز باشد که ذکور باشد بلکه دور نیست حصول جماعت بطفل ممیز کاثنی عشری باشد
فصل دویم در شرایط جماعت است و آن چند چیز است **اول** آنکه ماموم مقدم بر امام
خود نباشد اما مساوات امام با ماموم جایز است و حاصل میشود مساوات و تقدم بملاحظه پاشنه
پای امام با ماموم پس اگر هر دو پاشنه پای ماموم عقب تر از پاشنه پای امام باشد آن وقت
امام مقدم است هر چند قامت ماموم یا پای ماموم دراز تر از قامت امام یا پای امام باشند
هر چند احوط آنست که هیچ عضوی از اعضای ماموم بلکه هیچ جزوی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد
حتی سر یا سر انگشتانش بلکه بعضی با این تقدم نیز نماز ماموم را باطل میدانند **دویم** آنکه محل
ایستادن امام بلند تر از محل ایستادن ماموم نباشد بمقداری که بحسب متعارف گام نتوان زد و
بهتر آنست که زیاده از یک وجب نباشد و کمتر از آن و بقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین سراشیب زیاده
از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پستی بدون موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که
امام در مکان پست بایستد و ماموم در جای بلند لیکن بلیکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از
صورت اقتدا بیرون رود مثل ماموم در مناره مسجد که بسیار مرتفع باشد بایستد و امام در صحن
مسجد یا در میان مسجد بایستد **سیوم** آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا ماموم دیگر
نماید هر چند در بعضی از احوال صلوة باشد چه در پیش رو و چه در جانب راست یا چپ پس اگر
میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع بشود ماموم را از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان
ماموین حایلی باشد که بسبب آن هیچیک از صف عقب هیچیک از صف پیش را نه بیند
و از جانب راست خود و چپ خود نیز نه بیند کسی را که آنکس امام یا ماموم را می بیند اقتدا باطل است
بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط در حق مرد انست و اما
زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعه از جهت علم
باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بزن پس حکم او مثل مرد انست که مشاهده امام یا ماموم شرط است
بنحویکه گذشت علی الاحوط **چهارم** آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا بهمه کند در یک نماز
و یک زمان اقتدا ایشان باطل است و اگر دو نفر باهم نماز گذارند و بعد از فراغ هر یک بدیگری

بدیگری گویند که من امام تو بودم نماز شان صحیح است و اگر هر یک گویند که من ماموم بودم نماز هر دو
باطل است و اگر فرض شود که هر یک حمد خود را خوانده اند باز اعاده نماز نمایند علی الاحوط و
اگر بعد از نماز ندانسته اند که هر یک بقصد ماموميت نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت احوط
اعاده است پنجم آنکه امام معین باشد باشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یک امام امامت کند
نیت اقتدا بهمان امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است و اگر امام متعدد باشد و اسمهای ایشان
مختلف باشد و اسم را بداند تعیین باسم کفایت میکند و اگر نداند اسم را یا آنکه اسمهای ایشان مختلف
نباشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند بوصف مثلا باین طریق که اقتدا
میکنم بامامیکه در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند ششم آنکه امام بالغ باشد مگر آنکه
طفلی بامامت اطفال نماید و این شرط در حق غیر امام عصر است پس اگر امام عصر غیر بالغ باشد
اقتدا باو ضرر ندارد بلکه بمراتب بهتر است از اقتدا کردن با امام غیر معصوم که بالغ باشد هفتم
آنکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا بسفیه
و آن ضعیف است و اگر گاهی عاقل باشد و گاهی دیوانه در حالت عقل اقتدا کردن
باو مکروه است هشتم آنکه امام حرامزاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرامزاده است
از جانب پدر و مادر یا یکی از اینها علی الاحوط اقتدا باو جایز نیست و اما اگر معلوم نباشد
که حرامزاده است ضرر ندارد هر چند پدرش معلوم نباشد و کسیکه مردم گویند ولد الزنا است اما
ثابت نشود ولد الزنا بودن آن اقتدا باو صحیح است و ولد حیض هم نحو آن ولد الزنا نیستند
نهم آنکه امام جماعت مومن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا بکافر کردن یا بمخالفین
از غیر ائمه اثنی عشر دهم آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر
و بغیر اثنی عشر و بفاسق بلی اگر امام غیر اثنا عشری و غیر عارف بحق اهلبیت باشد مستحب است
از برای اثنی عشری و عارف بحق اهلبیت که بجماعت او حاضر شود و در صف اول ایشان
بایستد و اذان و اقامت بگوید و بحسب ظاهر بصورت اقتدا در صف ایشان باشد و لکن نماز
را از برای خود بکند هر چند در رکوع و سجود و قیام و قعود با ایشان متابعت می نماید و قرائت
را آهسته بخواند اگر چه نماز جهریه باشد بنحویکه نفهمند و اگر زودتر از قرائت امام فارغ شود تسبیح
بگوید تا امام فارغ شود و برکوع برود و اگر امام زودتر فارغ شود قطع قرائت سوره نماید بلکه
قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تتمه حمد و سوره در رکوع و سجود بخوانند

واحوط اعاده همچو نماز است بلکه احوط و اولی آنست که پیشتر نماز خود را در تنها بخواند و بعد بجماعت ایشان
حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل فایض شود چنانچه در حدیث است که کسی که
نماز کند با ایشان در صف اول چنانست که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
در صف اول و ثابت میشود عدالت بشهرت میان مردم و بشهادت دو عادل بلکه یک عادل نیز
بانکه این شخص در سفر و حضر و در خلوت و آشکار از خداوند خود خائف است و واجبات را بجا
می آورد و محرمات را ترک میکند و چیزهائیکه آدمیت و انسانیت اقتضا میکند آنرا که مرتکب نشود
آنرا نیز ترک میکند چنانچه ثابت میشود عدالت باختبار که مصلی امام را سفراً و حضراً برخورده باشد
که این امام فی الواقع ندارد هیچ تزویر و ریا و همیشه خائف از خداوند جل شانه می باشد و واجبات
را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند و منافی آدمیت و انسانیت را نیز بجا نمی آورد مثل اینکه سر برهنه
راه نمیرود و بی باکی در ارتکاب خلاف عادات ندارد بلکه جائز است که اکتفا کنیم در عدالت بنماز کردن
جمعی از معتمدین در پشت سر شخصی که مظنه حاصل شود بخوبی آن شخص بلکه حق این است که علاوه بر
اشتهار و اختبار و شهادت عدلین و عدل واحد و حکم حاکم شرع بر عدالت مطلق مظنه بعدالت
کافیست و لازم نیست علم بعدالت که این غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت
حصول ملکه باین نحو که ترک معاصی و اتیان واجبات بر او سهل و آسان باشد مثل بنا و کاتب در
بنا و کتابت و نحو آن بلکه حصول آن حالت کافی است هر چند بمرتبه ملکه راسخه نرسیده باشد و ظاهر
اینست که کافیست در حکم باسلام و ایمان اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام با ایمان
کافیست در حکم باسلام بلکه در حکم بایمان و تفحص از آن لازم نیست بلی تفحص از عدالت لازم
است و اگر در سابق ایمان یا اسلام یا عدالت ثابت شده بهمان اکتفا کند تا یقین بخلاف حاصل
نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است
و لازم نیست بر امام که بماموین اعلام کند که بی وضو بوده و همچنین اگر در اثنای نماز معلوم
شود که امام کافر یا فاسق یا بی وضو بوده ماموین قصد انفراد نمایند و منفرد می شوند قهراً
و بهتر آنست که اگر امام بی وضو شود در اثنای نماز دست بدماغ خود بگیرد و خود را شبیه
بخون دماغ کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز معلوم شود که امام بالغ
یا عاقل یا مرد نبوده حکم آن حکم تبین کفر و فسق و بی وضو بودنست و این حکم خالی از قوت
نیست و لکن احوط اعاده است **یازدهم** آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام

امام نیز مرد باشد بلی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند
برای مرد و برای زن و برای خنثی مشکل و زن امامت نمی کند مگر برای زن و خنثی مشکل نیز
امامت نمی کند مگر برای زن **دوازدهم** آنکه امام باید ایستاده نماز کند اگر ماموم خواه ایستاده باشد
و خواه نشسته پس جایز نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده و هرچند در نافله باشد که اقتدا در آن
نافله جایز باشد **سیزدهم** آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست بداند پس اگر امام
حمد یا سوره را غلط بخواند یا آنکه بعض آنرا نداند یا آنکه حروف را از مخرج نگوید بنحویکه تمیز حرف از
حرف دیگر حاصل شود یا آنکه در زبانش آفتی باشد که زبانش کج گردد یا آنکه حرفی را در مخرج
دیگر بگوید یا آنکه گنگ باشد و ماموم درست میداند حمد و سوره را و درست بخواند و عیب در قرائت
نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن ماموم خالی از عیب مرقوم با امام مزبور جایز نیست هرچند
آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن قلیل را ضرر ندارد و اگر غیر حمد و سوره مثل ذکر رکوع
و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند یا درست نخواند و غلط بخواند و معذور باشد
اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر ماموم در عیب مرقوم مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا
محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در اینوقت اقتدا ضرر ندارد و اگر امام قرائت صحیح داشته
باشد لکن عاجز باشد از قرائت نمودن بنحو کمال پس ضرر ندارد اقتدا با وی هرچند ماموم قاری کامل
باشد و همچنین باید که نماز امام صحیح باشد یعنی که امام مامور باعاده آن نباشد پس اگر قطع حاصل
شود برای ماموم که نماز امام باطل است اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه ماموم میداند که امام
بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هرچند بداند که نمیداند امام که بیوضو است و مثل اینکه
میداند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلاً
یا سهواً مرتکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهر و اخفات و نجاست و سهو در
غیر ارکان که مامور باعاده نباشد اقتدا بایش صحیح است چنانچه اگر ماموم شک داشته باشد
در صحت نماز امام از جهت شرایط نماز یا اجزاء نماز یا صحت قرائت حمل بصحت نماید و اقتدا کند
هرچند ظن بفساد داشته باشد **چهاردهم** آنکه ماموم نزدیک امام یا نزدیک ماموم دیگر باشد
بنحویکه صدق جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صدق جماعت و اجتماع در اکل و شرب و نحو آن
که بگویند با امام نماز میکنند و در عقب او نماز میخوانند که اگر ماموم بسیار دور از امام و از ماموم دیگر نیز
باشد و اتصال نداشته باشد نه در پیش رو و نه در جانب راست و نه در جانب چپ اقتدا

درست نیست بلی کفایت میکند اتصال و قرب در یکی از جوانب سه گانه و تشخیص دوری ماموم
از ماموم دیگر یا از امام بهمین است که نگویند که از یکدیگر بسیار دورند پس دوری زیاده مانع
اقتدا است نه هر دوری و احوط ملاحظه اینست که زیاده از گام نباشد و جایز است که صف ها
دور از امام قبل از صفهای نزدیک بامام تکبیرة الاحرام بگویند همینکه راست شدند و مهیا شدند
هرچند احوط عدم اکتفا بمطلق تهیو میباشد بلکه اقتصار کنند به تهیو قریب که عازم شوند بر تکبیر
بلکه اگر در میان صفوف یک در میان بلکه سه در میان تکبیر گفته باشند باین اکتفا نکنند و منتظر
تکبیر همه نشوند و اگر در اثنای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت آنکه منفرد شدند
یا آنکه مسافر بودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام متحمل
نمی شود از ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس ضرر ندارد و اگر در دو رکعت اول باشد اقتدا
باطل می شود و خود را نزدیک امام یا ماموم دیگر بردن فایده ندارد بلی بعد از نزدیک شدن
و حصول شرایط دیگر میتواند که بعد از فرادی شدن بتجدید نیت اقتدا نماید هرچند احوط ترک
است **پانزدهم** آنکه ماموم بعد از تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید اقتدا
جایز نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود اقتدا باطل است
علی الاحوط **شانزدهم** آنکه اقتدا در نماز واجب باشد چه یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا و چه
قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضای از غیر چه از استیجار باشد یا تبرع و چه غیر یومیه
مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة طواف که اقتدا در اینها همه جایز است هرچند ترک اقتدا
در خصوص صلوة طواف و قضا از غیر بوجه تبرع یا استیجار خصوص اگر قضا غیر یقینی نباشد بلکه
احتیاطی باشد ارجح است از برای کسیکه اقتدا بر او واجب نیست و همچنین بهتر آنست که ترک کنند
اقتدا در نمازیکه بنذر و مثل آن واجب شده و همچنین نماز احتیاطیکه واجب باشد بجهت تحصیل
علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه قبله و همچنین نمازیکه واجب شود بجهت شک مثل
نماز احتیاط هرچند امام و ماموم هر دو شک کنند هرچند که اقتدا در اینها جایز است بلی ترک
اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است از برای کسیکه اقتدا بر او واجب نباشد و اگر نماز امام
مستحب باشد اقتدا کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز طلب باران و نماز عید هنگامیکه
شرایط وجوب جمع نشده باشد و نمازیکه بفرادی کرده شود و بعد بخواهد که بجماعت کرده
شود و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایت است و جمعی نیز فتوی داده اند و جواز اقتدا

اقتدا نیز خالی از قوت نیست هر چند احوط ترک است هفدهم آنکه نماز ماموم با نماز امام در صورت
و هیئت مثل هم باشند هر چند زیاد و کم در عدد داشته باشند پس جایز است اقتدا کردن
نماز صبح ادای بنماز ظهر قضای و عکس آن و لکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را
بنماز کسوف و خسوف و زلزله و نماز جنازه و عیدین و همچنین عکس آن نیز جایز نیست بجهة اختلاف
هیئت و صورت این نماز با آن نماز که اقتدا میکنند هر چند دلیل واضحی ندارد در منع از اقتدا
بالمره حتی بالنسبه برکوع اولی یا بالنسبه بیک رکوع یا برکوع پنجم و دهم مثلا بلی جایز نیست
اقتدا کردن نماز یومیه بنماز میت بجهت آنکه نماز میت دعا است بلکه شرط نیست در صحت
اقتدا اشتراک نماز امام و ماموم در صفت وجوب و ندب چنانچه جایز است کسیکه هیچ نماز کرده
اقتدا بکسی بکند که دو باره نماز میکند و همچنین عکس آن چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی
نماز امام و ماموم در عدد رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشا و قول باشتراط تساوی
نماز امام و ماموم در مقدار ضعیف است چنانچه شرط نیست تساوی در جهر و اخفات و ادا
و قضا و تساوی نماز امام و ماموم در اسم آن فریضه پس جایز است اقتدا ظهر بعصر و عکس
بلی بعضی گفته اند که اقتدا ظهر بعصر ضرر ندارد و لکن اقتدا عصر بظهر نکند مگر در صورتیکه اعتقاد
کند که آن ظهر عصر است و بعد از نماز بر او معلوم شد که عصر نبوده بلکه ظهر بوده که در اینوقت
ضرر ندارد و این قول ضعیف است هجدهم نیت اقتدا کردن پس اگر قصد جماعت
نکند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن متابعت در آن
نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب میشود هر چند بصورت اقتدا باشد و هرگاه امام
نماز کند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که اقتدا باو میکنند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت
نیز حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا باو و یا راضی نباشد و با این حال
اقتدا کنند بثواب جماعت انشاء الله میرسند و لازم نیست بر امام قصد امامت بلکه دور نیست که قصد
امامت شرط حصول ثواب جماعت نیز نباشد بملاحظه تفضل الهی یا بملاحظه اینکه امام سبب حصول
جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر کافیست در استحقاق ثواب بلی بعضی لازم دانسته اند
نیت امامت را در خصوص ثواب امام و این احوط است هر چند اقوی عدم لزوم است حتی
در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هر چند احوط
قصد جماعت هم باشد در نماز جمعه و در هر نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد

جماعت است در نمازیکه اعاده کند امام بجهت امامت در مرتبه ثانیه و همچنین در نمازیکه امام
نذر امامت نماید هرچند با این حال هم اگر بی نیت جماعت نماز کند سهواً بلکه عمداً نیز ضرر ندارد
لکن احتیاط اعاده نماز است خصوص در صورتیکه قصد امتثال امر نذر و قصد وفای نذر داشته
باشد و با این قصد قصد نماز جماعت نکند از راه معصیت ۹ اگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای
نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر این شک بعد از اشتغال او به تسبیح مستحب
باشد اعتبار باین شک نکند و همچنین اعتنا باین شک نکند اگر متلبس باشد بافعالیکه از برای
ماموم مستحب است مثل گوش دادن ماموم قرائت امام را و اما اگر اقتدا در او نباشد و بداند که
برای نماز جماعت ایستاده لکن نمیداند که بعد از قیام عدول از قصد جماعت نموده یا نه در این صورت
احوط آنست که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن اینست که قصد انفراد نماید و عدول نماید
بنافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع نماید و اگر خوف فوت ندارد
تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر نداند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای نماز جماعت
ایستاده یا برای نماز بانفراد **نود دهم** آنکه صورت اقتدا را باقی بگذارد مثل اینکه در غالب افعال
پیش از امام آن افعال را بجا نیاورد و یا آنکه از امام پس نیفتد و در غالب افعال نماز که متشرعه بعد از
علم باین حالت نگویند که این شخص اقتدا میکند بلکه بگویند که برای خود علحده نماز میکند بلی تخلف
یک رکن یا دو رکن یا یک فعل یا دو فعل ضرر ندارد و خصوص اگر بجهت حاجت یا ضرورت
یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم مسبوق تخلف از امام نماید بجهت تمام قرائت حمد یا سوره یا
بجهت قرائت تشهد یا آنکه ماموم بجهت گم شدن مهر یا بجهت ازدحام مامومین نتواند که با امام
سجده نماید و صبر کرده که اولا مامومین سجده کنند و بعد خود سجده نموده که در مثل این موارد
تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم را لازم نیست متابعت در اقوال امام مگر در تکبیرة الاحرام چنانچه
گذشت و اما سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جایز است برای ماموم بدون
ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم تقدم ماموم است
بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدهما و بدانکه مراد از متابعت نیست
که پیش از امام نیفتد پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود نکند چنانچه هرگاه ماموم
بخواند چیزی را که امام خواند یا زیاده و کم نماید ضرر ندارد و اما در افعال و مقدمات افعال مثل
رکوع و سجود و برخاستن و رفتن برکوع و سجود و نحو اینها باید که مقدم بر امام نشود و اگر مقارن

مقارن با امام بجا آورد و اقوی آنست که ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود در دخول فعل یا خروج
یا در دخول مقدمات فعل یا خروج از آن پس اگر عمدا باشد اقوی اینست که نمازش صحیح است و
بهمان حالت باشد تا امام باو ملحق شود هر چند اعاده نماز بلکه قضاء آن احوط باشد و بعضی گفته اند
که صحت نماز در فرض مرقوم در صورتیست که امام مثلا فارغ از قراءت حمد و سوره بشود و ماموم قبل
از رکوع امام برکوع برود و اما اگر برکوع برود قبل از فراغ امام از قراءت در اینوقت نماز ماموم
باطل است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود یا قبل از طمانینت یا بین سجدتین
سر از رکوع بردارد یا سر از سجود بردارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در اینوقت نماز
ماموم باطل است نه از جهت تقدم بلکه از جهت ترک واجب دیگر و این سخن حق است اگر نگوییم
که از ماموم قراءت حمد و سوره ساقط است بالمره با آنکه سقوط از ماموم مشروط است بتمام کردن
امام قراءت حمد و سوره را و اگر چنانچه با فرض اینکه عمدا مقدم بر امام شد بهمان حالت نماند تا امام ملحق
باو شود بلکه خود دوباره عود برکوع یا سجود نموده در این وقت نمازش باطلست چه سهوا
عود نماید یا عمدا و اگر عود عمدی یا سهوی در مقدمات افعال باشد پس ظاهر اینست که نماز صحیح است
هر چند احوط اعاده بلکه قضا است و اگر ماموم در افعال یا مقدمات آن سهوا مقدم بر امام
شود ضرر ندارد و باید بلکه لازم است که دوباره با امام شریک شود در آن فعل و با امام یا بعد از امام
آن فعل را بجا آورد بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط آنست که ذکر واجب در رکوع و سجود را نیز
دوباره بخواند هر چند عدم لزوم اقوی است و زیادتی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا بجهت مراعات
متابعت امام ضرر ندارد ولکن بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروط است که
با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و اما اگر بداند که دوباره با امام نمی رسد و ملحق نمی شود بلکه امام
بتعجیل ملحق بماموم میشود در اینوقت لازم نیست و این محل تامل است بلکه لازم است دوباره
برکوع یا سجود برود چه بداند که میرسد و چه بداند که نمیرسد و چه شک داشته باشد و اگر ترک عود
نموده در جائیکه واجب است عود پس اقوی صحت نماز است حتی اگر ترک عود از جهت عمد
یا از جهت جهل باشد و ظن بحصول متابعت کافی است **ششم** آنکه بجهت ریا اقتدا ننماید
پس اگر اقتدا نماید از جهت ریا بلکه اگر در صف اول یا یمین امام را اختیار نماید بجهت ریا اقتدا
باطلست بلکه نمازش نیز باطلست هر چند شرط ندانیم در حصول اقتدا قربت را لکن قصد ریا
ضرر دارد چنانچه در تحصیل ثواب حرم یا مسجد بخصوصه هر چند لازم ندانیم قصد قربت را لکن اگر

درجهت مسجد یا حرم قصد ریا نماید در این حالت نمازش باطل است علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت
واجبه یا غیر واجبه قصد ریا نماید نماز امام باطل میشود علی الاحوط و شرط نیست در صحت اقتدا و وقت
تکبیر گفتن ماموم در وقتیکه امام در رکوع باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز
جایز است تکبیر گفتن چنانچه شرط نیست که قصد تمام نماز را در اقتدا داشته باشد پس اگر قصد اقتدا
بیک رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته باشد جایز است اقتدا نمودن بلکه جایز نیست که در یک نماز از امام
که چهار رکعتی باشد مثلا چهار نماز را اقتدا نماید چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا برکوع رسیدن بلکه
اگر اقتدا در حال قیام امام نموده و برکوع نرسیده اقتدا حاصل شده بلکه درک رکعت نیز نموده
بلی آخر درک رکعت با آخر رکوع است و اول درک رکعت با اول تکبیرة الاحرام است یا بدرک قیام است
چنانچه اشاره میشود **فصل سیم** در بیان چند امر است **اول** آنکه مستحب است که امام
جماعت در پنهانی میان خود و خداوند متعال گناهی نداشته باشد حتی صغیره و اگر هم داشته
باشد پیش از دخول در صلوة توبه کند و خود را از گناهان پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب است
که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص و با تیمم نباشد بالنسبه بماموم با وضو بلکه بهتر آنست
که امام بالنسبه بماموم بالاتر باشد حتی اقتدا نکند اعلم بعالم و عالم بجاهل هر چند جایز است بلکه
بهتر آنست با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در حدیث است کسیکه امامت قومی بکند
و در آن قوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه آن قوم کار ایشان به پستی و زشتی
میباشد تا روز قیامت چنانچه مستحب است که ماموین کراهت نداشته باشند از امامت آن امام
پس اگر ماموین خوش نداشته باشد امامت کسی را بهتر آنست آنکس امامت نکند و مجلسی در
حدیقة المتقین فرموده است که مکروه است امامت کسیکه ماموین از او کراهت داشته باشند
بشرط آنکه کراهت ایشان بواسطه زیادتی صلاح او باشد **دویم** آنکه اول ادراک جماعت با دراک
اول تکبیر امام میباشد و آخر آن خروج امام از حد رکوع شرعی میباشد پس اگر کسی اقتدا نماید در
حالتی که امام برکوع نرفته باشد چه فارغ شده باشد از قراءت حمد و سوره یا آنکه فارغ شده و لکن هنوز
برکوع نرفته باشد ادراک جماعت نموده هر چند برکوع امام نرسیده باشد و همچنین اگر در حال قیام
درک ننموده و لکن در رکوع امام را درک نموده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر چه در اثنای آن مادامیکه
امام از حد رکوع در نرفته باشد و احوط آنست که ماموم درک تکبیر امام را برای رکوع نماید چنانچه
احوط آنست که اگر کسی درک تکبیر رکوع ننموده طوری نماید که مشغول بذکر نشود قبل از آنکه

انکه امام رفع راس نماید چنانچه احوط آنست که ماموم بعد از انکه تکبیر رکوع را درک نموده ذکر امام را در
رکوع درک نماید و قبل از فراغ امام از ذکر خود را با امام برساند و بعضی شرط کرده اند در ادراک جماعت
ادراک یکی از رکوعات را که اگر ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک جماعت حاصل نشده اگرچه ادراک
تکبیرة الاحرام و قیام نموده و این احوط است و اگر شک کند که درک رکوع امام نموده یا نه پس اگر
بعد از ذکر رکوع یا انکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بذکر
شک نماید اقوی آنست که اقتدا باطل است هرچند اگر تاریخ رکوع کردن ماموم مشخص باشد و
تاریخ رفع راس امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا اقوی است **سیوم** انکه اگر ماموم وقتی
حاضر شد که امام در سجده اول یا دویم یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که آن
ماموم تکبیر بگوید بقصد تکبیر احرام علی الاقوی نه تکبیر بجهة هوی بسجود و با امام ملحق شود بجهت تحصیل
فضیلت جماعت و ثواب آن ولکن در متابعت سجده خصوص سجدتین[۱۲] اعاده تکبیر نماید و نماز خود را
باطل بداند بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده و اگر بهمین تکبیر نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده
نماید یا انکه بسبب مبطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید بقصد اقتدا اگر از
نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
تشهد یا جلوس اعاده تکبیر نمی نماید بهمان تکبیر نماز را تمام می نماید هرچند عدم حاجت باعاده تکبیر
در متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوة نیست مثل عدم اعاده تکبیر در متابعت
تشهد زیادتی رکن مثل زیادتی واجب غیر رکن در فریضه بامر شارع باشد مبطل نیست
مثل زیادتی بجهت تحصیل متابعت **چهارم** آنکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و برکوع
امام نرسید که امام از حد رکوع خارج شده بود پس اگر ماموم برکوع رفت اقتدا باطلست
و نماز هم باطل است و اگر برکوع نرفته که امام سر از رکوع برداشت مخیر است باین چند چیز
اول انکه ملحق شود با امام در سجده اول و دویم یا دویم به تنهائی اگر سجده دویم به تنهائی
باقی باشد و تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که برکت است بلی احوط اشتغال بمطلق
ذکر یا به تشهد است نه بقصد توظیف یا سکوت است و بعد از آن ایستاده شود و تکبیر احرام دیگر
بگوید بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اگر چیزی نمانده که
انشاء ثواب جماعت در آن رکعت باو داده می شود و گذشت که بهتر آنست که نماز خود را
در این فرض باطل کند باستدبار قبله و نحو آن و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید و اگر چنانچه تکبیر گفت

به رکوع نرسیده و بسجده اول و دویم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد به تنهائی ملحق شده در این
وقت حاجت بتکبیر دیگر ندارد بلکه بهمان تکبیر نماز را تمام میکند چنانچه گذشت دویم آنکه آن
نماز را بفرادی تمام کند و عدول نکند یا آنکه عدول کند از فریضه بنافله سیوم آنکه منتظر شود که
با امام ملحق شود در رکعت بعد بشرط آنکه طول زیاد نکشد و اگر در دو رکعت آخر باشد می تواند که
ماموم مشغول بقراءت حمد و سوره شود تا وقتیکه امام راست شود چنانچه جائز است که نخواند
و صبر نماید تا اینکه امام از دو سجده فارغ شود و راست شود آن وقت ماموم مشغول بقراءت حمد
و سوره شود و لکن ظاهر آنست که درک جماعت و درک رکعت حاصل نشده و نمی شود مگر رکعت
بعد از این رکعت که اگر بعد از ین رکعت ثانیه قیام رکعت آتیه و رکوع آنرا درک نموده ادراک
جماعت در رکعت هر دو نموده و اگر قیام رکعت آتیه یا رکوع آنرا درک ننموده ادراک جماعت
ننموده بلی اگر متابعت امام در سجود اول یا دویم یا تشهد یا قعود برای تشهد نموده ادراک
ثواب جماعت نموده و لکن ادراک رکعت ننموده و بمجرد ادراک ماموم قیام بعد از رفع راس از
رکوع امام را بدون متابعت بسجود جماعت حاصل نمی شود چهارم آنکه هرگاه ماموم درک کند
بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را درک نکرده آنچه را که درک نموده اول نماز
حساب نماید و وقتیکه امام تسبیح میخواند ماموم در دو رکعت اول خود بخواند و هرگاه امام برکوع
برود قبل از تمام کردن ماموم حمد و سوره را مرخص است ماموم که قطع کند قراءت حمد و سوره را
و متابعت امام نماید چنانچه مرخص است که تمام کند و در سجود ملحق شود چنانچه مرخص است که قصد
انفراد نماید و بهتر اینست که ماموم وقتیکه علم دارد که اتمام حمد و سوره را نمی تواند بکند قبل
از رکوع امام نیت اقتدا را در حال قیام نکند بلکه در حال تکبیر گفتن امام برای رکوع اقتدا نماید
و اگر پیش از ین اقتدا نموده قراءت کند از حمد و سوره بهر قدریکه ممکن شود هر چند بسم الله
باشد یا سبحان الله و تسبیحات باشد و در ماموم مسبوق در غیر رکعت اول و دویم احوط
اعاده نماز است و در هر جائیکه ماموم بجهت متابعت امام ترک قراءت حمد نموده کلا یا بعضا
پنجم آنکه اگر ماموم مشغول بنماز مستحبی بوده که نماز جماعت مهیا شده و خوف درک
ننمودن اول نماز جماعت را در اتمام نماز مستحبی داشته باشد جائز است که نماز مستحبی را
قطع نماید و اگر در اتمام نماز مستحبی خوف نرسیدن بنماز جماعت را نداشته باشد نماز
مستحبی را تمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب شده که نماز جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است

مگر

ممکن است که عدول نماید از نماز واجب بمستحبی عدول کند و تمام کند و بنماز جماعت برسد و اگر
در اتمام خوف نرسیدن داشته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و اگر ممکن نباشد مثل اینکه
داخل در رکوع رکعت ثالثه شد آنوقت احوط اتمام نماز است و لکن جواز قطع فریضه بجهت
ادراک نماز جماعت قوی میباشد چنانچه قوی است قصد جماعت در اثناء نماز فرادی بدون
جماعت بقطع نمودن یا عدول کردن هر چند این قطع یا عدول نیز جایز است بجهت
اغراض دیگر مثل موافق نمودن ماموم اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه جایز است در اثناء
جماعت عدول از جماعت بجماعت دیگر خصوص اگر جماعت دیگر مشتمل بر مزیت و فضیلت
زایده باشد چنانچه جایز است بعد از قصد انفراد اینکه قصد جماعت نماید و احوط ترک جمیع
اینها می باشد ششم آنکه هر جائیکه محل جلوس و تشهد ماموم نباشد و لکن بمحض متابعت امام
در فضیلت جماعت بنشیند یا آنکه تشهد بخواند تجافی نماید و مراد از تجافی آنست که خود را از
زمین دور نماید و درست ننشیند و بچسبد بزمین مثل اینکه بسر پا مثلا بنشیند و دو دست
یا دو کف دست را بر زمین گذارد و جمعی گفته اند که این تجافی در حال تشهد واجب است
و اکثر نقل کرده اند که مستحب است و اول احوط است هر چند ثانی خالی از قوه نیست هفتم
آنکه اگر ماموم امام را در رکوع ببیند و بترسد که اگر صبر کند تا اینکه داخل صف شود امام سر از
رکوع بردارد جایز است که در همان مکان خود تکبیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
یا بعد از سجده اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از برخاست شدن از سجده دویم راه برود بگام یا
کشیدن پا تا اینکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از لحوق با امام قرائت
حمد و سوره را یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشته که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود
مگر بعد از سجود و راست شدن از آن و بعد از راست شدن دید که امام داخل در رکوع
ثانی شد و ماموم بعد از دخول امام در رکوع ثانی نیز بترسد که اگر راه برود و بعد از دخول
در صف با امام رکوع کند شاید که با امام نرسد رکوع کند در همان مکان و بعد از آن در حال
رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا بعد از برخاست شدن از سجده ملحق شود و لکن این حکم
مشروط است باینکه ماموم از امام زیاده دور نباشد که جایز نباشد باین دوری اقتدا نمودن
و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند لحوق بصف و عدم انحراف قبله بقهقری رفتن باشد
که اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد جایز نیست تکبیر گفتن و اقتدا نمودن و

انکه حایل یا بلندی و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد هر چند عدم اشتراط شرط اول قوی است
هشتم انکه جایز است برای ماموم در هر حالت از نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در
دو رکعت اول قصد انفراد نموده قراءة حمد و سوره از ماموم ساقط است و اگر قبل از رکوع
امام بعد از فراغ از قراءت حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام در قنوت باشد باز قراءت
حمد و سوره از او ساقط است و اگر در اثنای قراءت امام ماموم قصد انفراد نموده بقدریکه
امام خوانده است قراءت آنقدر از ماموم ساقط است حتی انکه اگر امام بسم الله حمد را تماما
گفت جایز است که ماموم اکتفا کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را بخواند هر چند احوط
آنست که هر وقت که ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا حمد و سوره را تمام بخواند
و بعد از آن نماز را تمام نماید منفردا و اکتفا نکند بحمد و سوره که بعض آنرا امام خوانده و بعض دیگر را
خودش خوانده بلکه بهتر آنست که اگر امام شروع بقراءت قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون نموده
یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد همان سوره را نخواند
و عدول بسوره دیگر نکند بلکه احوط آنست که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط از این
آنست که قصد انفراد نکند مطلقا مگر در حال ضرورت نهم انکه واجب نیست بر ماموم در دو رکعت
اول نماز اخفاتی که اقتدا با امام عادل نموده قراءت حمد و سوره هر چند نماز ماموم جهری باشد و
مستحب هم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم لا اله الا الله و
سبحان الله و صلوات و سایر اذکار و در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قراءت امام را
یا آنکه همهمه را بشنود هر چند بتیز گوشش باشد و مراد از همهمه آنست که مجرد صوت را بشنود و تمیز
قراءت را ندهد باز هم وجوب قراءت ساقط است و استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم
اخفاتی باشد بلکه قول بحرمت قراءت خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن
ماموم و گوش دادن او قراءت امام را نیز خالی از قوت نیست پس احوط آنست که در این حال
مشغول دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن
نداشته باشد و اگر نشنود حتی همهمه را هر چند بجهت دوری یا بجهت کری یا مانع دیگری باشد
در این صورت نیز وجوب قراءت ساقط است و لکن استحباب قراءت خالی از قوت نیست و
بهتر آنست که اگر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اگر در بعضی از حالات قراءت همهمه را بشنود و در
بعضی از حالات نشنود ترک کند قراءت را در حالتی که می شنود و جایز است از برای ماموم

ماموم در وقتی که همهمه را نیز نشنود و آنکه مشغول بذکر و تسبیح و حمد و صلوة شود و اما در رکعت
سیوم و چهارم پس ماموم مخیر است ما بین حمد و تسبیحات هرچند امام اختیار تسبیح یا قراءت نماید و اگر
نماز ماموم اخفاتی باشد و نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفاتی ماموم
تابع امام می باشد در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نزد مصنف و نسبت علی الاقوی هرچند احوط
اعاده نماز است اگر تابع امام نشد و جهر خوانده بدانکه وجوب اخفات ثابت است بالنسبه بقراءت
حمد و سوره به تنهائی و اما سایر اذکار پس وجوب اخفات در او نیست بلکه مستحب است اخفات
در جمیع اقوال حتی در تکبیرة الاحرام مگر در ماموم که در رکوع با امام میخواهد ملحق شود و امام برای او
رکوع را طول دهد مستحب است که تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم برکوع
رسیده در زیاده از حاجت منتظر نشود و همچنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند یا آنکه خطاء در
افعال نماید ماموم میتواند که باذکار نماز و یا بقراءت قرآن یا بنحو آن امام خود را تنبیه نماید باواز
بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت باحوال امام نیز جایز است صدا بلند نمودن بقدر
رفع احتیاج هرچند حاجت رفع نشود مگر به بلند نمودن صدا زیاده از قدر متعارف که بلند
نمودن صدا زیاده بر قدر متعارف بجهت حاجت ضرر ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز
فتوی داده اند که جایز است برای ماموم صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هرچند ضرر ندارد
اگر صدا بلند نماید در قنوت ولکن کلام اینست که جهر در قنوت برای ماموم راجح است یا نه اقوی
عدم رجحان جهر است برای ماموم دهم آنکه اگر امام خطائی نماید باید که ماموین امام را تنبیه نمایند
و بعضی تنبیه بر قوم را واجب دانسته اند و قول بوجوب ضعیف است ولکن احوط است و اگر
چنانچه تنبیه نکرده عمدا یا سهوا پس اگر خطاء امام در غیر رکن بوده و محلش منقضی شد با قدا باقی
باشد و اگر چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده ولکن از برای ماموم محل تدارک آن غلط باقی
باشد مثل اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خوانده ماموم تا رفت که تنبیه کند
امام رفت برکوع در اینوقت ماموم خود صحیحا قراءت نماید و بعد از آن بامام ملحق شود هرچند
اکتفا بقراءت امام خالی از قوت نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیرة الاحرام ترک قراءت حمد و سوره
نموده سهوا و رفت برکوع جایز است برای ماموم که او نیز ترک قراءت حمد و سوره نماید و
متابعت کند امام را در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد با قراءت حمد و سوره تمام
نماید و بعد از آن ملحق شود بلکه جایز است از برای شخصی که ابتدا اقتدا کند در رکوع باین امام

با علم ماموم که امام سهواً ترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطاء امام در رکن باشد
این وقت بر ماموم لازم است بجا بیاورد آن رکن را صحیحاً و اقتدا با امام بعد از آن صحیح نیست
بجهت اینکه نماز امام باطل شده و صحیح نیست **یازدهم** آنکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع
خود را بدو مقابل آنچه معتاد و طول رکوع بوده بجهت انتظار کسانیکه تکبیر گفته اند و داخل در نماز
شده اند هرگاه امام بترسد که اگر طول ندهد رکوع را این ماموین برکعت نرسند بلکه این استحباب
ثابت است از برای ماموم که اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است به
مقداریکه اطمینان حاصل شود که با امام ماموم رسیده **دوازدهم** آنکه مستحب است که امام دعا
را مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مستحب است که امام بعد از نافله انحراف کند و بجای
دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحب است که صلوة امام در طول مناسب حال اضعف ماموین باشد
چنانچه امام نباید که نماز بکند بسرعتی بیش از حساب مستحب شود و سرعتش بکوشد بحدیکه نماز را از وقار بیندازد
و بسیار نیز طول ندهد که باعث تنفر یا شکایت ماموین شود **سیزدهم** آنکه مکروه است راه
دادن اطفال و مجانین و عبید بلکه جای اهل فضل او صف اول **چهاردهم** آنکه اگر ماموم
داخل در نماز شده و لکن نمیداند که امام در دو رکعت اول است تا قرائت از او ساقط باشد
و نخواند یا آنکه در دو رکعت آخر است که ماموم باید قرائت نماید در این وقت لازم است استفسار و اگر
ممکن نشد لازم است بر ماموم خواندن بقصد آنکه جزء نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر بقصد واقع
بخواند باین معنی که اگر در دو رکعت اول است این قرائت قرآن باشد و اگر در دو رکعت اخر است
این جزء صلوة باشد شاید بهتر باشد و اگر چنانچه خواند و معلوم شد که دو رکعت اول است ضرر ندارد
چنانچه اگر در اثنای قرائت معلوم شود که دو رکعت اول است قطع می نماید و اگر در جائیکه ماموم
بوده که بخواند حمد و سوره را و نخواند سهواً تا آنکه امام رفت برکوع پس ضرر ندارد و ملحق شود
با امام در رکوع و اگر عمداً نخواند تا آنکه امام رفت برکوع و معلوم شد که دو رکعت اخر است معصیت
نموده و نخواند و بعد از آن ملحق شود با امام در هر جائیکه ممکن باشد لحوق یا آنکه قصد فرادی نماید هر چند
جواز لحوق با امام در رکوع با ترک قراءة حمد و سوره عمداً نیز خالی از قوت نیست بلی احوط اعاده
نماز است و در این فرض اگر عمداً نخواند و معلوم شد که دو رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده
و لکن اثم ضرر بنمازش ندارد هر چند احوط اعاده است **پانزدهم** آنکه مستحب است از برای تحصیل فضیلت
بفرادی نماز کرده اعاده نماز نماید بجماعت و به نیت استحباب نه وجوب اگر جماعت میسر شود چه

چه انکه بامامت اعاده کند یا بماموميت و اختصاص ندارد این استحباب بمرد بلکه در زن و صبی
ممیز هم جاریست بلکه از برای ماموم و از برای امام اعاده نمازیکه بجماعت کرده اند نیز مستحب است
تا یک مرتبه برای طایفه دیگر خصوص اگر جماعت ثانیه مشتمل بر مزیت و فضیلت زایده باشد
و زیاده بر یکدفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست و احوط ترکست هرچند جواز زیاده تا هر چه
حاجت است خالی از قوت نیست و اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا انفرادی نموده
و دو جماعت را درک نموده که یکی نماز اول را مشغولست و دیگرے نماز دویم را مراعات ترتیب را
در اعاده نیز نماید هرچند اشتراط ترتیب خالی از تامل نیست چنانچه شرط نیست اعاده هر دو بلکه
اعاده یکی کافی است بلکه جایز است اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است با اشتغال
ذمه بنماز دویمی اعاده نماز اولی بلکه دور نیست تعمیم استحباب اعاده مرقومه بغیر نماز یومیه مثل نماز
زلزله و با درک جماعت در نماز منفرد ادائی بنماز قضائی بلکه نماز جماعت رجحان نماز در خارج
وقت با انکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه هرگاه دو نفر عمدا ترک جماعت کردند و فرادی
نموده اند و بعد از ان پشیمان شده اند جایز است که بجماعت اعاده نمایند هرچند با ایشان
فریضه گذاری نباشد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و محبوب است **شانزدهم**
انکه از اخبار مستفاد می شود که ده صنف ده صنف اقتدا نکنند آزاد به بنده و رها شده از
حبس بمحبوس و صحیح بمفلوج و بینا بکور خصوصا در صحرا و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد
بکسیکه آنرا یا مثل آنرا نداشته باشد و کسیکه با وضو باشد بکسیکه با تیمم باشد و کسیکه حاضر
باشد بکسیکه مسافر باشد و عکس صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه و این منع از
روی اولویت است نه از روی حتم و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است که پیشنماز جولاه
باشد اگرچه عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد
باشد و همچنین مکروه است که کور باشد یا فالج باشد یا برص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام [illegible]
باشد که در بین علما مثل او باشند **هفدهم** انکه مستحب است برخواستن برای نماز نزد گفتن
قد قامت الصلوة و از برای امام مستحب است که آخر تر از همه ماموین بایستد و مستحب است
که صف را پر کنند و فرجه در او نگذارند و با وجود انکه صف اول یا دویم خالیست صف سیم و
چهارم را پر نکنند بلکه مستحب است که اگر کسی فرجه در صف به بیند ان فرجه را پر کند و همانجا بایستد
هرچند اهل آن صف کراهت از او داشته باشند و محتاج بپاره کردن صفوف باشد بلکه در

حدیث است که آنهائیکه انفرجه را پر نکرده ایستاده اند احترام ندارند و مستحب است که اول صفها
را راست کنند بروجهیکه دوشها برابر هم باشند در وقت ایستادن و زانوها برابر هم باشند
در وقت نشستن و بهترین امکنه بجهت ماموم مکانی است که با امام نزدیکتر باشد و صف اول
بهتر است از صف دویم و همچنین تا صف آخر مگر در نماز میت که صف آخر بهتر است از صف
پیشتر تا صف اول و جانب راست صف افضل است از جانب چپ بآن مقداریکه
صف اول بهتر است از صف دویم و بهتر آنست که صف اول را مخصوص اهل فضل قرار
دهند یعنی کسانیکه بحسب علم یا عمل یا عقل زیادتی داشته باشند و بهتر اجتماع این سه صفت است
چنانچه بهتر آنست که در صفوف بعد بحسب مراتب بعد نیز همین ملاحظه شود پس اهل فضل صف
ثانی را پستر از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سیم را پستر از اهل صف دویم قرار دهند
و هکذا و بهتر آنست که اهل صف اول هوشیار باشند که اگر برای امام سهو و خطائی
حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر ماموم یکنفر باشد و مرد باشد در پهلوی راست امام بایستد و اگر
زن و خنثی باشد در پشت سر امام بایستد مگر آنکه امام و ماموم برهنه باشند پس پهلوی
یکدیگر می نشینند و امام در وسط ماموین می نشیند و اندکی زانوهای خود را مقدم میدارد و
عوض رکوع و سجود اشاره میکنند بسر ایما برای سجود را مثل ایماء برای رکوع قرار ندهند بلکه سر
را برای سجود بیشتر پائین برد و اگر امام و ماموم زن باشند بپهلوی یکدیگر بایستند و مکروه
است شروع بنافله نمودن بعد از قد قامت الصلوة بلکه بعد از شروع باقامه نیز مکروه است
که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود هر چند زن باشد و صف زن نیز باشد مگر اینکه
در صفوف مکان خالی نباشد و اگر درین وقت خود را بجناح امام قرار دهد بهتر است و دلیلی
نیست که درین وقت کراهت داشته باشد که کسی را بطلبد و داخل در صف کند و جذب
او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر اینکه همه اهل آن صف برضایت و طیب نفس بطلبند

مقصد هشتم در نماز مسافر است بدانکه نماز مسافر قصر می شود بچند شرط اول
آنکه سفر او بقدر مسافت باشد و مسافت هشت فرسخ است در رفتن به تنهائی یا آمدن
به تنهائی یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد با اتصال سیر در
یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب در انتهای آن نماند بتفصیلیکه می آید انشاءالله
تعالی و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع مستوی الخلقه و هر ذراع دو وجب

دو وجب باشد پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع میباشد و در کمتر از مسافت مزبوره قصر
نمی کند اگر چه بسیار کم باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسخ قصر نیست هر چند بتکرار آمد و شد هشت فرسخ
یا زیاده را طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ یک وجب مثلا کم باشد مسافت نیست و قصر نمیکند نه در
رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن هشت فرسخ باشد که در اینوقت قصر میکند در برگشتن نه
در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر برود و هفت فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگر چه در همان
~~روز برگردد و اگر دو فرسخ برود براهی و شش فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگر چه در همان~~
روز بگردد و اگر دو فرسخ برود براهی و شش فرسخ برگردد از راه دیگر یا آنکه ۳ فرسخ
برود براهی و پنج فرسخ برگردد از راه دیگر و نحو آن از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ
در رفتن به تنهائی یا برگشتن به تنهائی باشد قصر نکند هر چند مجموع هشت میباشد پس اگر سفر
دو راه داشته باشد یکی دو فرسخ و دیگری هشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفت تمام میکند
در رفتن اگر چه قصد عود از هشت فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر باید اگر از راه
هشت فرسخ برگردد و اگر از راه هشت فرسخ برود قصر میکند هر چند بقصد کم کردن نماز
ازین راه برود حتی در برگشتن و مظنه مسافت اعتبار ندارد بلکه باید که یقین بمسافت نماید تا
قصر کند چه آنرا در یک ساعت طی کند یا بیشتر شرط آنکه از اسم مسافر به بسیاری طول دادن
خارج نباشد یا نشود مثل آنکه از جهت مشقت قطع طریق بسبب برف و باران یا سنگلاخ
بودن آن یا بسبب باد مخالف و نحو آن طول بکشد نه آنکه بعد از یک سال مثلا هشت فرسخ
را طی کند بجهت محض تفرج و نحو آن هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده
و نزدیک بوطن رسیده و لکن بعد از دهات و مزارع نزدیک بوطن مدتی زیادی مکث بنماید
بحدیکه از اسم مسافر بودن خارج بشود بلکه از بعضی از مشایخ ما ظاهر می شود که اگر شخصی
در بلدی یا مکانی به تنهائی یا با عیال سالهای بسیار بماند اگر چه پنجاه سال باشد مثلا
و آن بلد را ماوی و مقر خود قرار دهد نه بقصد توطن و ملکی نیز در انجا نداشته باشد هر گاه
از آن بلد سفر نماید و از سفر برگردد بآن مکان یا آن بلد محتاج نیست در اتمام نماز بقصد
اقامت یا ماندن سی روز مترددا بجهت آنکه قاطع بودن اینها برای مسافر است و برای این
شخص بفرض مزبور مسافر صادق نیست پس نماز را باید تمام نماید نه قصر هر چند قواطع
سفر برای این شخص بفرض مزبور حاصل نشود بلکه میشود گفت که ماندن باین مقدار در آن

بلد و آن مکان بمنزلهٔ وطن او شود عرفاً بلکه اگر شخصے در بلدی یا مکانے قصد ماندن نماید
در مدت بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بآن
بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز یا بمقداری که از اسم مسافر خارج شود هر چند قواطع دیگر
فرض نشود بجهت آنکه قصد ماندن بسیار بمنزلهٔ توطن میباشد یا بجهت اینکه این شخص در فرض
مرقوم بقصد مرقوم از اسم مسافر خارج می شود هر چند بعضی از علماء ما فتوی بقصر نماز در این
دو فرض داده اند اگر اینکه قصد اقامت کند یا سی روز مترددا در آن بلد بماند که در این وقت
تمام می نماید نه مطلقاً و این قول قوی است هر چند در این فرض و سایر فروض احوط جمع است
در میان قصر و اتمام و مثل بالا رفتن بمناره و درخت و پائین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و نحو
آن از سفر شرعی حساب نمی شود حتی مثل بالا رفتن برکوه چه از جوانب آن برود و چه از
فوق آن اگر کوه در حدود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد گاهی میشود که اسم سفر بر بالا رفتن
بآن حاصل مے شود چنانچه اگر پائین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و بالا رفتن بمناره و کوه طولانی
مقصد واقع شود صدق سفر بر آن میکند و فرق نیست بحسب ظاهر در صدق اسم سفر و عدم
صدق آن میان علو تدریجی مثل کوه و علو دفعی مثل مناره و طی مسافت در دور بلد کبیر و دور
قلعه نیز باعث صدق سفر نمی شود هر چند تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه گاهی میشود که باعث
صدق سفر می شود و از بعضے از اعاظم ظاهر میشود که هرگاه قطع مسافت بطور دائره یا دوائر یا
بتردد در خطی که عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد نماید صدق سفر نمیکند و از بعضے از اجلهٔ
مشایخ ما خلاف آن ظاهر می شود و ظاهر آنست که مسافت دوریه که بنحو دائره فرض شود [illegible]
و لکن در دور بلد باشد ظاهر این است که در این قسم صدق سفر نمیکند غالباً مثل سیر در خود بلد
دویم آنست که صدق سفر کند مثل اینکه راه بلد منحصر باشد بمرور از آب یا کوهی که محیط به بلد
باشد و این نیز بر چند قسم است اول آنست که مقصدش در آخر دائره فرض شود که بجهت وارد
آن شدن مثلاً عود بمکان اول نماید در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت برفتن
تنها نه باعتبار تلفیق دویم آنست که مقصد در آخر دائره نباشد بلکه در سر چهار فرسخ باشد
در این فرض نیز لازم است قصر چه بعد از وصول بمقصد از باقی مسافت برگردد یا از همان راهی
که آمده برگردد مگر اینکه در صورت ثانیه مسافت بتلفیق حاصل مے شود و در صورت اولی
بغیر تلفیق هر چند احتمال تلفیق خالی از قوت نیست باعتبار صدق عود نیز حقیقة سیم آنست

هر چند قسم است اول آنست
که هشت فرسخ [illegible] شود

آنست که مقصد و کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهی که آمده است دارد تمام می نماید و هرگاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر آنست که قصر می نماید باعتبار قطع مسافت ذاهبیه یا ملفقه باعتبار قصد قطع مسافت می نماید زاید علاوه بر مقصد که مجموع از چهار فرسخ می شود در عود حقیقة هرچند احتمال تمام نیز میرود پس احوط جمع است چهارم آنست که مقصد و زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود از همان راهی که آمده دارد بی اشکال حکم او قصر است و اگر قصد عود از باقی مسافت داشته دارد حکم او قصر است اگر قصد عود از باقی مسافت دائره دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم سیوم است اما فرض تردد در خطیکه عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از تردد تکرار آمد و شد باشد که مسافت بتکرر حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس آن موجب قصر نخواهد شد هرچند بنحو مرقوم نباشد و اگر مراد از تردد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض نیز کمتر از چهار فرسخ نباشد در این وقت عدم صدق سفر مسلم است لکن از جهت قرب بلد از جهة خط مفروض اگر و بعد فرض شود عدم صدق سفر ممنوع است و همچنین ظاهر میشود از سیاق [illegible] و اعلی الله مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بان بلد سفر کند از ان بلد ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هرچند بخط واحد مسافت حاصل نشود و این قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام آن بلد را داشته باشد و ثابت می شود مسافت باختبار و بخبر دو عادل و بحکم حاکم شرع و شیاع و باخبار صاحب ید مسافت مثل مالک مزرعه یا مستاجر یا مستعیر بخبر عدل واحد ثابت نمی شود و همچنین بشهادت غیر عادل و زنان و مردودین هرچند مظنه حاصل شود هرچند احوط جمع است و اگر دو شاهد عادل مثلا با دو شاهد عادل دیگر تعارض کنند در اصل مسافت بودن و نبودن یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک شاک در مسافت شرعیه تمام مینماید و فحص هم بر او لازم نیست هرچند فحص احوط است با امکان و احوط از آن جمع است اگر شک از جهة تحقق مقدار مسافت موجبه قصر باشد و اگر شک از جهت جهل شرعی آن مسافت باشد در این وقت فحص علم بحکم لازم است باجتهاد یا تقلید مگر آنکه عمل باحتیاط نماید و اگر شاک در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده لازم است که اعاده نماید در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین اگر

بشک خود باقی بماند و اگر معلوم شود که مسافت بوده اعاده نماید قصر اگر در صورتیکه ملتفت بقصر
و اتمام هیچ وجه نبوده و اگر شاک در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت
نبوده یا بشک خود باقی مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده
بلکه قضا نیز باشد بقصر هرچند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوت نیست و اگر شاک در مسافت
شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلاً
نموده و التفات بقصر و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را تمام نماید نه قصر و همچنین اگر
ملتفت بقصر و اتمام بوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده لا احوط آنست که عدول کند
از قصر بتمام و اتمام این نماز نماید و اعاده نیز نماید تماماً هرچند بطلان نماز و لزوم استیناف آن
تماماً و عدم لزوم اتمام آن قوی مے باشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده
بلکه عمداً و عالماً بوده که میدانسته که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز
معلوم شود که مسافت بوده پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و اتمام نماز
او صحیح است و نماز را تمام نماید قصر اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و اگر داخل در
رکوع رکعت ثالثه شده باشد احوط اتمام نماز است تماماً و اعاده آنست قصراً و اگر قصد تمام
نموده عدول کند بقصر اگر محل عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام و
اعاده آنست قصراً و اگر قصد قصر نموده نماز را قصر تمام نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از
روی جهل یا غفلت بوده هرچند احوط اعاده است و در این دو فرض بلکه لزوم اعاده قوی
است اگر نیت قصر را عمداً و عالماً بوده که میدانسته که تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام
است بر فرض تعرض قصر و تمام نه نیت قصر و در آخر صلوة مسافر نیز می آید فروع بسیار در نیت
قصر و تمام و نمود قصر و تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانها و آخر خیمها از بلاد و دهات
و جماعات و آخر خانه و آخر کاروانسرا اینکه با او بنای دیگر نباشد و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر
محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله این محله بزرگ است و اگر از محله
بزرگ مشتمل بر محلات نباشد تقدیر مسافت و ابتدا آن از محله تقدیری این محله بزرگ
یا از بلد متعارف تقدیری این محله باید نمود و لکن ثانی اقوی است و اگر در صحرا یا دریا یا جائی
باشد که بلد و جماعت نباشد ابتدای مسافت از مکانی است که انشاء سفر از آن مکان می نماید
دویم آنکه قاصد مسافت باشد هرچند بتبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه

ص تمام

بلکه رفیق و اهل و عیال او و امثال که قصد مفارقت نداشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
هر چند حرام باشد مثل زوجه و عبد و اجیر خاص تمام می‌نمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانسته تمام می‌نمایند
بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در قصر کردن تابع که علم
بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هر چند مسافت بسیار را
قطع کند بنا بر این اگر در اثنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد متبوع مسافت را
در این وقت آن تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافت باقی باشد و الا تابع تمام میکند
هر چند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب قصر نمی‌شود
و الا باید که قصر لازم باشد بر هر طالب حاجتی که روا نشود حاجت او مگر بعد از حصول مسافت
هر چند نداند و لکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع با بقای تبعیت و با بودن قصد متبوع
بمقدار مسافت مثل عدم اشتراط علم بمسافت در حق متبوع خالی از قوت نیست پس
هر گاه تابع ببیند که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هر چند بعد از علم تابع باقی مانده از سفر
بقدر مسافت نباشد پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع در اول سفر و
حصول علم فی الجمله کافی است و شاید همین مراد شیخ استاد عما باشد بلی اگر قصد متبوع
معلوم نباشد و لکن عازم بر مصاحبت و تبعیت نباشد چه عازم بر خلاف یا مردد باشند یا مظنه
بمصاحبه یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافت نیستند و لازم است که تمام نمایند
هر چند اکتفا بظن بمصاحبت بحسب عادت خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر می‌شود
که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقای متبوع بر قصد مسافت پس اگر اطمینان
نداشته باشد ببقای متبوع بر قصد مسافت هر چند اطمینان ظنی باشد قصر نمیکند تابع هر چند
قصد تبعیت داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هر چند احوط است
چنانچه لازم نیست بر متبوع که اخبار نماید هر چند تابع از او سوال نماید و اکتفا بقول متبوع
در قصد مسافت و قصد اقامت و نحو آن خالی از قوت نیست هر چند بعضی گفته اند که اظهر عدم
اکتفا بقول آن میباشد و شرط نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هر چند
مجبور باشد که او را بر دابه ببندند یا در میان صندوقی بگذارند و ببرند اگر غایت مقصد
جابر آن باشد که بقدر مسافت یا اکثر است در اول قصر و در ثانی تمام نماید و اگر نداند یا احتمال
تخلص بدهد از جابر یا جمیع جابر را خبر دهد بحسب عادت پس قصد مسافت ندارد و اگر

کسی که دنبال گریخته یا استقبال مسافر یا بطلب مدیونیکه فرار کرده باشد یا نحو آن برود و قصد مسافت
نداشته باشد اصلاً یا اینکه مقصودش یافتن گریخته باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل
شود یا نه نماز را تمام کند هر چند زیاده بر مسافت برود بلی در برگشتن اگر بقدر هشت فرسخ باشد
قصر میکند و ضم نمیکند بقیه از رفتن را با آنچه رفته چنانچه ضم نمیکند بقیه از رفتن را به برگشتن مثلا
اگر باستقبال مسافر برود در حالتی که بداند که ملاقات بمسافر بعد از مسافت خواهد بود
قصر نماید بجهت قصد مسافت و اگر نداند که در کجا ملاقات خواهد نمود و بهمین حالت تا پنج فرسخ
از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر باید برود و برگردد ضم نمیکند سه فرسخ
با قصد را به پنج فرسخ بی قصد و همچنین ضم نمیکند سه فرسخ رفتن را به هشت فرسخ برگشتن
تا اینکه باعث شود ضم مزبور که در این سه فرسخ رفتن نیز قصر نماید و همچنین اگر مسافت شش
فرسخ را تا چهار فرسخ بی قصد رفت و بعد از آن قصد نمود که دو فرسخ باقی مانده را برود
و از آنجا برگردد ضم نمیکند این دو فرسخ رفتن را بشش فرسخ برگشتن که هشت فرسخ
شود پس نماز را باید که تمام نماید و کافیست در لزوم قصر قصد مسافت واقعیه و شرط نیست
در حصول سفر شرعی علم بمسافت شرعیه پس اگر سفر کند بسوی مکانیکه نداند بقدر مسافت
است یا نه ولکن در اثنای سفر معلوم شد که بمقدار مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر چه باقی
بمقدار مسافت شرعیه نباشد بلی مادامیکه معلوم نشده باید نماز را اتمام نماید و کافی است در قصد
مسافت حدوث آن و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد نوم یا جنون یا اغماء در اثناء مسافت پس
اگر در اول سفر نایم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شده و یا بهوش
آمده اعتبار با مقدار مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و اغماء و جنون اگر باقی بقدر
مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در این وقت
قصد متبوع و استمرار قصد آن کافی است و واجب است قصر هر چند باقی بقدر مسافت
نباشد و جمع احوط است و قصد صبی ممیز در سفر کافیست خصوص اگر عبادت صبی را
شرعی بدانیم بلی صبی غیر ممیز قصد ولی بمنزله قصد او میباشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار
تبعیت نمود قصد متبوع کافی است والا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش میباشد هر چند
احوط جمع میباشد در صورت حصول مسافت بضم قصد ولی با قصدش و اگر قصد کند
مکانی را که بعد از شروع در راه منقسم شود براههای مختلف که بعضی بقدر مسافت باشد

باشد و بعضی کمتر و شخص یکروزه سیر نماید باید تمام کند چه از اول امر ملتفت بآن باشد یا نه و کذا
در حصول قصد مسافت اراده سیر آن مقدار بحسب عزم و نیت خود هر چند احتمال بدهد که مانعی
عارض شود هر چند آن مانع مظنون الحصول باشد مادامیکه از عزم خود منحرف نشده باشد و
مادامیکه مانع بالفعل موجود نشده باشد بلی اگر ملتفت مانع محتمل الوجود شود و بجهت احتمال وجود
مانع مردد شود در رفتن و برگشتن در این وقت قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر آنست
که در موانع غیر اختیاریه مثل موت جزم بعدم آن شرط نباشد بلکه ظن بحدوث آن نیز مانع نیست
پس مجرد امکان کافی است مثل ظن بعدم اتمام نماز بموت و نحو آن که ضرر ندارد و پس با مظنه موت
قصد سفر بلکه قصد اقامت نیز متحقق میشود بخلاف قطع بموت که آن مانع حصول قصد مسافت
میباشد هر چند قصد مثل این باشد که نعش او را نیز بآن مقصد برسانند بلی ظن مردن یا احتمال
مردن مانع قصد مسافت نمی شود سیوم آنست که این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت شرعیه
پس اگر عدول نماید در اثنای مسافت یا مردد شود بجهة توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از تجاوز
از حد ترخص و قبل از بلوغ بچهار فرسخ باشد در این وقت تمام نماید نماز را و روزه را بگیرد و همچنین
اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر بعد از تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ بچهار فرسخ باشد
در این وقت لازم است قصر و افطار مگر آنکه قاطع سفر حاصل شود یا اقامت ده روز یا تردد در ماندن
و رفتن تا سی روز و در جائیکه اتمام لازم است عمل قصر پیش از عدول و تردد را اعاده لازم
نیست و اگر دوباره عازم همان سفر یا سفر دیگر گردیده این بر چند قسم است اول آنست که
با تردد یا عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده در این قسم اقوی آنست که حکم مسافت
سابقه باطل نمی شود و این تردد یا عدول قاطع سفر مثل اقامت نمی شود و لازم نیست در باره
حصول قصر قصد مسافت جدیده بلکه اعتبار مسافت از محل اول میشود نه از همین محل که دوباره
عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم بر سفر ثانیا اقل از مسافت باشد نفسه و با
ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام پس معتبر نیست در لزوم
قصر شروع السیر و قصد طی مسافت ثانیا چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر است نه از محلیکه
ثانیا عزم سفر نموده هر چند احوط جمع است میان قصر و تمام دویم آنست که قدری از
مسافت را با تردد یا عدول قطع نموده ولکن در حصول مسافت شرعیه حاجت بانضمام
این مقدار نیز باشد در این وقت اگر این تردد و عزم بر سفر ثانیا بعد از چهار فرسخ باشد نیز اقوی

قصر واحوط جمع است و اگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام واحوط جمع است والله العالم و کافیست
در استمرار قصد سفر قصد مطلق سفر پس اگر در اثنای آن سفر عدول نموده بسفر دیگر که مسافت باو
نیز حاصل شود ضرر ندارد در لزوم قصر چهارم از شرایط قصر آنست که در اول سفر و ابتدای آن عازم
باشد که قبل از بلوغ بحد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن
نماید که اگر قاصد باشد که در اثنای مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن
نماید پس قصر نمیکند اصلا پنجم آنکه باقی برین عزم باشد پس اگر قدری از مسافت را قطع نمود و
بعد از آن قصد اقامت یا قصد مرور بوطن نماید یا آنکه مردد شود پیش از ین قصد یا تردید تکلیف
او قصر است و بعد از این تکلیف او تمام میباشد ششم آنکه بعد از حد مسافت سفر او قطع نشود
بیکی از قواطع سفر و الا تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر با قامت
عشره یا ماندن تا سی روز متردد یا بمرور وطن هر چند وطن متعدد و فرض شود و قصر کردن محتاج است
بقصد مسافت هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را با سیچه
گذشته پس اگر سفر با وطان متعدده نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد
تمام متعین است مطلقا چه در ذهاب و چه در ایاب و چه در مقصد و ضم نمیکند چهار فرسخ رفتن از
وطن با چهار فرسخیکه عود میکند از وطن دویم مثلا بوطن اول یعنی اگر از وطن آخر قصد کند
مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام می نماید مگر در جائیکه بقدر چهار فرسخ باشد و قصد
رجوع نیز داشته باشد بدانکه سفر بچند چیز قطع می شود شرعا اول مرور کردن مسافر
بوطن خود و مراد بوطن مکانی است که شخص او را بر سبیل استمرار مقر و محل سکنای خود قرار داده
و عدول از آن قصد نکرده باشد بشرط آنکه زمانی در آن باند که صدق عرفی نیز داشته باشد و
احوط از آن اشتراط ماندن تا شش ماه است هر چند حصول توطن بمجرد عزم بر ماندن علی الدوام
خالی از قوت نیست و کافیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل توطن
پدر و مادر بعد از آنکه در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن
در بلدی بجهت تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن دایمی توطن نیست پس وطن مثلا سفر
تبعی و اضطراری نیز می شود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانهای ایشان است
پس اگر با خانه و با اهل و عیال بقصد نزول بجائی روند هر چند از مشرق بمغرب روند
نماز را تمام قصر نمیکنند و اگر بدون خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بی قصد نزول

و قصر متعین است در ذهاب و در ایاب و در عود و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد

نزول بروند آن وقت مسافر نمیشوند پس اگر بدوی بجهت کیل گندم وجو یا بجهت آب و علف
صحرا بدون خانه بجائے روند که بقدر مسافت باشد مسافر است مثل سفر بجهت حج و زیارات
و نحو آن و اگر بدوی از اهل بادیه بودن اعراض کنند خانهاے ایشان نیز از وطن بودن خارج
میشود چنانچه اگر غیر بدوی بدوی شود حکم بدوی بر او جاریست و اهلیه برین وصف باقی است
و بعضی گفته اند که وطن بدوی بیوت ایشان میباشد اگر از کسانے باشند که کوچ میکنند از مکانی
بمکانے و مکان خاص ایشان میباشد اگر از اهل حیل نباشند و اگر وطن اعراب را هر مکانے بدانیم
که آب و علف دارد باین متعارف ایشان از بر عراق یا حجاز مثلا مثل اهل دریا که دریای متعارف
ایشان از وطن ایشان قرار دهیم بخصوص بیوت و نحو آن شاید بهتر باشد و اقتصار بدو وطن
چنانچه متعارف در صیف و شتا میباشد نیز شاید بهتر باشد هر چند جواز تعدد وطن زیاده بر دو خالی
از قوت نیست و احوط اقتصار بر یک وطن است و اگر قصد توطن در جائے نموده ولکن در غیر
بلد توطن با اهل و عیال زمان بسیارے ماند که از اهل آن بلد حساب شود بعضے گفته اند که وطن
اول از وطنیت زائل میشود و مخفی نیست که این نوع حکم عدول گرفته اند بلکه از بعضے ظاهر میشود که
بسیار ماندن در مکانی بتنهائی یا با اهل و عیال بدون قصد دوام نیز بمنزله وطن حساب میشود
و از سفر بودن خارج میشود چنانچه گذشت و این هر دو محل تامل است بلی اگر شک در بقاء
وطن نماید بنا را بر عدم گذارد چنانچه اگر شک در خروج از وطنیت نماید بنا را بر عدم خروج گذارد
و محصل کلام در وطن اینست که شرط حدوث وطن حقیقی اختیارے چند چیز است اول
بودن در بلد پس قبل از نزول بیابانے آن بلد وطن حساب نمی شود بلکه محتاج است
و بودن در آن بلد دوم قصد ماندن علی الدوام هر چند قصد دوام بتوزیع اعوام باشد پس ماندن
در بلد بدون قصد دوام کافی نیست هر چند طول کشد ماندن در آن بلد مثل ماندن طلاب و
تجار در بلد بدون قصد توطن سوم آنکه این قصد بر سبیل عزم باشد بدون تردد چهارم
آنکه باقی باشد برین عزم که عزم بر خلاف نکند و تردد نیز عارض نشود پنجم بودن قصد توطن
در یک مکان و یک بلد یا دو بلد و دو مکان نه زیاده و عدم اشتراط باین دو شرط قوی است
ششم آنکه بودن در دو مکان یا بیشتر مساوی هم یا قریب بتساوی باشد نه آنکه تفاوت
واضحی داشته باشد چنانچه بعضے تصریح کرده اند هفتم آنکه بتنهائی یا با اهل و عیال در مکانی
دیگر یا بلد دیگر بسیار نماند بنحوی که از اهل آن بلد حساب شود هشتم آنکه ماندن در آن بلد

مثلا بقدر شش ماه باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند یا ایامی چنانچه بعضی دیگر ذکر کرده اند و گذشت که مجرد
عقد قلب و عزم بر ماندن بر سبیل دوام کافیست نهم آنکه آن مکان یا آن بلد معین باشد پس
مکان غیر معین و بلد غیر معین وطن نخواهد شد دهم آنکه آن مکان و آن بلد از حد اعتدال خارج
نشده باشد پس اگر بسیار بزرگ و وسیع باشد محله از آن و موضعی از آن که محل سکنای او
باشد وطن خواهد بود نه همه آن بلد که بمجرد مرور در آن بلد قطع سفر نمی شود پس وطن در
مثل مازندران و صفاهان همه آن بلد نخواهد شد بلکه آن مکان است که عرفا آنرا مسکن و مقر
او می خود قرار داده باشد چنانچه در مثل بیوت و در بادیه نشین وطن ایشان همه بر و همه بحر
نخواهد بود که قطع سفر بهمه اجزا بحر و بر حاصل شود بخلاف بلد معتدل که همه آن وطن حساب
میشود این بود وطن و محل سکنای عرفی اختیاری و در این وطن و توطن ملک هم شرط نیست
و اما وطن اضطراری مثل وطن پدر و مادر و زوج و نحو آن بدون قصد اعراض پس آن نیز
واضح است و ملک نیز در این شرط نیست و اما وطن شرعی پس آن آنست که شارع حکم وطن
اصلی را بر او جاری نموده شرعا و در وطن عرفی وطن شرعی نیز حاصل است و لکن وطن
شرعی گاهی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و آن وقتی است که از وطن عرفی عدول نماید
بشرط آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد و بشرط آنکه ملک خالص باشد نه مثل وقف و بشرط
آنکه آن ملک عین باشد نه منفعت و بشرط آنکه ملک عین قابل سکنی باشد نه مثل درخت و مزرعه
و بشرط آنکه آن ملک در حدود آن بلد باشد نه در خارج از حدود و بشرط آنکه آن ملک را بدیگری
منتقل نکرده باشد و بشرط آنکه در مدت استیطان شش ماه با قصد مانده باشد نه شش ماه اتفاقی
پس شش ماه بی قصد اثر ندارد و همچنین شش ماه با قصد لکن بدون قصد توطن نیز اثر ندارد و بشرط
آنکه این شش ماه در ملک خود سکنی داشته باشد نه در غیر ملک خود و بشرط آنکه شش ماه مستمر باشد
نه متفرق علی الاحوط حتی آنکه در این شش ماه پی در پی سفر نکند نه چهار فرسخ که برود و برگردد و
نه هشت فرسخ بلکه بعضی گفته اند کمتر از مسافت نیز نرود مگر بعنوان ندرت بجهة حاجت که
بحوالی آنجا برود و خواهد که شش ماه دیگر متوالی هم بعد از این در آنجا باند هر چند این شش ماه
آخر متصل نباشد باین وقت که باین قیود وطن شرعی حاصل است و چون مسئلت وطن
و حکم وطن منقح نیست بجهت اختلاف اخبار و اقوال احتیاط کردن بجمع میان قصر و اتمام در
هر جائیکه مشتبه است طریق نجاة است پس در شش ماه متفرق و ملک غیر طلق مثل وقف

وقف خاص یا عام و ملک غیر عین حتی مثل اجاره و عاریه و ملک غیر قابل سکنی مثل مزرعه و ملک شجر
ظلا یا بعضاً یا ملک مغرس یا بی ملک مغرس و ملک در غیر جاده و بلد خارج از حد ترخص یا داخل آن
و شمشاه بدون قصد استیطان و ملک بدون شمشاه احتیاج بجمع کردن مطلوب است و
ظاهر نیست که شرط نیست در قاطع بودن وطن اینکه توطن مباح باشد پس اگر جائی را
وطن نمود بقصد معصیت مثل اینکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد و بتوطن
او هر چند مسبوق بسفر باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد
اقامت نموده برای احرام نیز تمام می نماید دویم قصد اقامت ده روز یا زیاده در مکانی
یا بلدی که آن نیز از قواطع سفر میباشد بچند شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد
پس قصد اقامت در مکان غیر معین مثل شهر غیر معین از یک اقلیم و قریه از قرای یک بلوک
و موضع غیر معین از دریا و صحرا و نحو اینها صحیح نیست دویم آنکه در یک مکان و یک بلد
باشد عرفا مثل دو طرف حله و بغداد و طرف کربلا علی الاقوی نه اقامت در دو مکان یا دو بلد
یا بیشتر مثل بغداد و کاظمین و طهران و شهزاده عبدالعظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر
و ده یا دهات سیوم آنکه آن بلد یا آن مکان از حد اعتدال خارج نباشد پس مثل بلد
بسیار بزرگ و بیابان بسیار وسیع و دریای وسیع و بیوت اعراب که از کثرت خارج از
متعارف باشد قصد اقامت صحیح نیست چهارم آنکه در اول اقامت قصد خروج
از دروازه آن بلد را نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن بلد نداشته
باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا از توابع عرفیه آن بلد از قبیل باغات و مزارع آن نداشته
باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج ببلد دیگر که کمتر از چهار فرسخ باشد نیز داشته
باشد و لکن بنحوی نباشد که طول بدهد طول و اذنیکه سفر بقصد اقامت ده روز در مکان
اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد هر چند اولی اکتفا
بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلدیکه بسیار بزرگ باشد و محلات متصله یا منفصله داشته
باشد قصد اقامت را در مجموع آن بلد و مجموع آن محلها نمیکند بلکه قصد اقامت در یک محله
از آن می نماید پنجم آنکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس بکمتر از ده روز اقامت حاصل
نمی شود هر چند بنصف روز باشد ششم آنکه این ده روز بنحو تلفیق نباشد که ضم
نماید قدری از روز ورود را بروز خروج تا اینکه ده روز تمام شود علی الاحوط هر چند کفایت

تلفیق خالی از قوت نیست هفتم آنکه این ده روز متوالی هم و پی در پی باشند نه متفرق
هشتم آنکه عزم و جزم بماندن ده روز داشته باشد پس مظنه بودن ده روز یا بودن ده
روز با تردد کافی نیست در اقامت و در حکم عزم است یقین بماندن در مکانی تا ده روز بلکه اگر
معلق باشد خروج از تلبس سفر بصورت گرفتن حاجتی که عادة بداند که پیش از ده روز صورت
نمیگیرد و همچنین اگر محبوس باشد در ماندن ده روز که او را حبس کنند یا او را منع کنند از خروج که این نیز
در حکم جزم بر اقامت است چنانچه در حکم تردد است اگر قصد اقامت را متعلق کند باینکه اگر فلان
امر صورت بگیرد ده روز خواهم ماند و مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را دیدم قصد اقامت خواهم کرد
و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده باشد بلکه اگر آن امر صورت گرفته باشد و آن
شخص را دیده باشد تا آن عزم باشد تمام می نماید چنانچه صحیح نیست [illegible] ایشان که
با اطمینان ببقاء ایشان در آن مکان یا با عزم بر بقاء در آن مکان هر چند ایشان کوچ کنند بلکه
بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان ببقاء متبوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت و همچنین اگر
عشر آخر ماه مثل بیست و ششم وارد بلدی شود و اراده ماندن تا ششم ماه آینده داشته
باشد و لکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد اقامت نخواهد بود بلی کفایت میکند قصد ده
روز بحسب واقع هر چند بعنوان دیگر باشد و تفصیلا نداند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل اینکه روز جمعه
وارد شده و قصد مثل اینست که در روز شنبه هفته دوم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا تا عرفه
خارج شود و از روز ورود تا عرفه و عاشورا مثلا ده روز خواهد بود هر چند نداند یا آنکه اعتقاد
خلاف کند اقامت قاطعه متحقق خواهد بود و نماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامت از جمعه تا جمعه دیگر
نماید و اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامت نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند که متبوع
قصد اقامت کرده فلهذا او نیز قصد اقامت نموده و بعد معلوم شد که قصد اقامت ننموده مدار
بر واقع بودن خالی از قوت نیست با قصد تبعیت و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی آنست
که مدار بر معتقد میباشد نه واقع و همچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامت نموده و اعتقاد کرده که ده
روز است و اتمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا اینکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از
ده روز می باشد بمقتضای اعتقاد خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نمیباشد
آنچه عمل کرده بمقتضای اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند نهم آنکه میان عزم و ده روز
فاصله نشود که اگر عزم بر ده روز بعد از گذشتن دو روز مثلا باشد پس کفایت نمیکند در قصر

ضرر ندارد بر عزم اقامت علم باینکه در اثنای اقامت مسقط تکلیف عارض شود بدستیکه از قبیل جنون
یا اغماء یا حیض بلکه ضرر دارد در اقامه علم بموت در اثنای اقامت چه علم داشته باشد باینکه نعش او را
حرکت خواهند داد و یا نه بلی شرط نیست در قصد اقامه عزم بر آن جزم بوقوع آن در خارج پس اگر
احتمال بدهد که اگر حادثه رخ بدهد اقامه نخواهد کرد یا اگر صدیق او یا واجب الاطاعه او باو بگوید که
اقامه مکن یا برگرد خواهد برگشت ضرر بقصد اقامه بسبب عزم خود ندارد بلی اگر بعد از التفات باحتمال
این احتمالات مردد شود ضرر باقامه دارد دهم آنکه در اقامه ده روز قصد اقامه شبهای متوسطه
را نیز داشته باشد چون شبهای وسطه داخل در اقامه می باشد بلکه ضرر ندارد عدم قصد شب
اول اقامه و عدم قصد شب یازدهم که این دو شب از اقامه خارج است یازدهم آنکه بر عزم یا یقین
خود باقامه عشره باقی باشد پس اگر مردد شود در ماندن تا ده روز یا یقین بماندن از او زایل
شود قصر میکند بلی اگر یک نماز را بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامت و بدون شرافت
مکان مثل مواضع تخییر تمام نموده و بعد از آن عدول از آن قصد نموده تا مادامیکه در آن مکان
تمام میکند بلکه روزه را هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه شرافت مکان خصوص
اگر با غفلت از اقامه باشد پس اقوی قصر است و احوط جمع است و تمام شدن فریضه پیش از
قصد رجوع حاصل می شود بفراغ از سلام واجب هر چند خارج از سلام مستحب نشده باشد
یا اقوی آنست که اگر قبل از نماز احتیاط یا قبل از تدارک جزء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد
اقامه رجوع بعد از فریضه تامه حساب می شود بلی اگر قبل از قضا رکعت منسیه عدول نماید
قبل از فراغ از فریضه نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را بمنزله جزء میدانند احوط آنست که او را هم
بمنزله رکعت منسیه حساب کنند و اما قضا فریضه حضریه چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از
پشیمان شدن از قصد اقامت یا ترک نماز در وقت از جهت معصیت یا از جهت دیگر و همچنین
اتیان بنوافل روز بعد از قصد اقامت با روزه گرفتن پس باعث اتمام نمی شود و ملحق به تمام
کردن نماز نیست بلکه روزه اش نیز فاسد است هر چند بعد از ظهر پشیمان شود بلی اگر پیش از
رجوع از قصد روزه را تمام کند روزه اش صحیح است هر چند ایام متعدده باشد و هر چند هیچ نماز
نکرده باشد بلکه اگر فوت شد در حال عزم بر اقامت نماز در وجهیکه تماما قضای آن لازم باشد
و وجوب تمام مستقر شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام نکرده عدول نموده از قصد اقامه این نیز
باعث اتمام نمی شود چنانچه اگر فوت شود نماز بلکه بواسطه حیض و نحو آن قضای آن لازم نباشد

آن نیز باعث اتمام نمی شود بلکه هرگاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت درک مقدار ادای
واجب بغیر تمام نموده ولکن ادا ننموده وجوب ادای تمام بمنزله ادای تمام نخواهد بود پس استقرار وجوب
تمام بمنزله ادای تمام نیست بلی اگر قضا تمام لازم شد برای او قضای مزبور را نیز تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده در این وقت این نماز تمام شاید که باعث اتمام شود هرچند این هم نیز باعث اتمام نمی شود
علی الاقوی بلکه اگر داخل در رکعت سیوم شد یا آنکه رکوع رکعت سیوم را نیز نموده و عدول از قصد
اقامه نموده در این وقت این نماز باطل است اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده و بعد از آن باید نماز
را قصر اعاده نماید بلی احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است یا آنکه قصد اقامه جدیده نماید تا اینکه تمام
نماید و اگر در رکوع ثالثه داخل نشده این قیام را بشکند و قصر تمام کند هرچند احتیاط سابق را در این
فرض نیز ترک نکند و اگر مقیم بعد از نیت اقامه و ادای یک نماز تمام یا قبل از ادای آن در اثنای عشره
یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانیکه از توابع است ضرر باقامه ندارد و اگر بیرون رود
از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه قصر می نماید بعد از خروج از حد ترخص علی الاحوط بالمجرد خروج
هرچند پیش از رسیدن بمقصد در جائی مکث نماید و هرچند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه
اقامه جدیده ننماید پس تمام میکند بعد از نیت اقامه و قصر میکند قبل از نیت اقامه پس مادامیکه به نیت
سفر باقی است قصر میکند مطلقا حتی در محل اقامه هرچند باد او را برگرداند یا بجهت فراموشی حاجتی
یا بجهت شغلی بمحل اقامت برگردد و رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بمجرد مرور بر او قطع
سفر حاصل شود و اگر بعد از قصد سفر و بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردد شود
در قصد سفر و در قصد اقامه چه این تردد قبل از رجوع بمحل اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکند اگر
اقامه اش بیک نماز تمام لازم نشده باشد و تمام میکند اگر اقامه اش بیک نماز تمام لازم شده باشد
و اگر بیرون رود بمکانیکه از توابع نیست و بقدر مسافت نیز نیست مثل نجف اشرف و مسجد کوفه
و کاظمین و بغداد و طهران و شهزاده عبدالعظیم و امثال آن پس اگر قاصد عود و اقامه دیگر باشد
خواه در محل اول اقامه نماید یا غیر آن تمام میکند نماز را در رفتن و در مقصد و در برگشتن و محل اقامه
و اگر عازم بر عود بمحل اقامه نباشد و عازم باقامه در آن مکان هم نباشد بلکه مقصودش اینست
که چند روزی در آن مکان بماند و از آنجا بوطن خود یا جای دیگر رود قصر میکند بشرط آنکه تا
وطن یا مقصد بقدر مسافت باشد و بشرط آنکه در حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت
شده باشد و اما اگر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مردد بوده یا عازم بعدم سفر بوده

بوده هرچند مردد بوده در رجوع بمحل اقامه یا در بقا بمکان خارج از اقامه تمام می نماید اگر بعد از لزوم از اقامه
باشد و اگر قاصد عود بمحل اقامه باشد و عازم اقامه دیگر نباشد یا آنکه متردد باشد در عود و اقامه یا غافل
باشد از عود و اقامه در رفتن و مقصد تمام میکند و همچنین در عود و محل اقامت تمام میکند نه قصر اگر بعد از
لزوم اقامه باشد ولکن احوط جمع است خصوص اگر تردد در یا در از محل اقامه یا بمحل اقامه نماید و اگر کسی
داخل در نماز شود به نیت قصر و قصد اقامه نموده بعد از سلام واجب آن نماز قصر صحیح است هرچند
بعد از آن باید تمام می نماید و اگر در اثنای نماز عزم بر اقامه نماید تمام میکند اگر باقی باشد بر قصد اقامه
و هرگاه رجوع کند در اثنای همین نماز از قصد اقامه ممکن باشد عود بقصر قصر نماید و اگر ممکن نباشد
عود بقصر احوط اتمام نماز و اعاده از نماز است قصرا و اگر قصد اقامه شده نماید و داخل در نماز
شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول در قیام رکعت سوم قصر میکند و همچنین اگر
شروع بقیام نموده ولکن قیام را تمام ننموده بلکه اگر قیام را تمام نموده ولکن داخل در رکوع
رکعت ثالثه نشده هم قیام میکند و نماز را قصر تمام میکند هرچند احوط اعاده نماز است در صورت
اخیر بجهت احتمال مبطل بودن زیادتی واجب غیر رکنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول
در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز را تمام نکند بلکه آن نماز باطل است
و اکتفا بآن نکند هرچند احتیاط باتمام نماز و اعاده نماز قصرا اولی است و جایز نیست بر آن کسیکه
تصمیم پیش از رجوع از قصد کردن و افطار نمودن و اگر قصر نمود عمدا یا جهلا باطل است ص قصر
اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه نماید یا مردد شود اعاده نماید قصرا و اگر نسیانا قصر نموده و بعد از
خروج وقت متذکر شده قضا نماید قصرا اگر رجوع نماید از قصد اقامت و قضا نماید تماما اگر
رجوع از قصد اقامه ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی
بعمل آمده نماز باطل است و اگر منافی بعمل نیامده اصلا یا منافی عمدی بعمل آمده مثل تکلم
منافی عمدی و سهوی مثل حدث در این وقت تکلم و حکم کسی است که سهو سلام در غیر
محل داده پس آن نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بعمل می آورد و هرگاه بعد از سلام سهوی
رجوع از قصد اقامه نموده تمام نمیکند نماز را ولکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید و هرگاه
قبل از رجوع متذکر شد که سهوا بقصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسلیم باشد تمام کند و قصد قصر
ضرر ندارد و هرگاه بعد از فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه
که از او فارغ شده قصر کرده یا تمام بنا را بر اخیر بگذارد و هرگاه رجوع از قصد اقامه نموده ولکن

نمیداند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد و قصر نماید
و اگر بعد از خروج از وقت است بنا را بگذارد بر عدم اعتبار شک مرقوم نه آنکه نماز را تمام نموده
هر چند بعضی از سادات مشایخ ما فتوی داده که بنا را بر نماز تمام بگذارد تا آنکه مسافر شود و این
خالی از وجه نیست و اگر در آخر وقت بمقدار یک رکعت را درک نموده و قصد اقامه نموده نماز را تمام
نماید و اگر بمقدار یک رکعت را درک ننموده و قصد اقامه نموده قضاء آن نماز را قصر نماید و بعد از آن
تمام نماید و ظاهر آنست که لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که محتاج
است بیک نماز تمام در حق تابع هر چند احتمال میرود و حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بیک
نماز تمام متبوع هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد سیوم از قواطع سفر اینست
که کسی در مکانی حتی مثل بیابان یا دریا یا بلدی سی روز یا زیاده بسر ببرد در حالتی که قصد اقامه
نکرده باشد چه در تمام این مدت متردد باشد در رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و اتفاق
نیفتد که بسفر رود و چه تردد در تشخیص زمان مفارقت این محل باشد یا آنکه تردد در اصل ابطال
سفر و رجوع بوطن یا بمحل دیگر باشد که در آنجا انشاء سفر نموده که در این وقت گذشتن
سی روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند بقدر یک نماز بماند و هر چند تردد بسبب
اعتقاد بوجود یا عدم چیزی باشد که خطائی در آن کرده باشد و تردد متبوع باعث تردد تابع
مثل عزم بر مسافت متبوع میباشد بلکه غافل که ناوی عشره نباشد و مجنون و صبی را نیز
ملحق بمتردد کرده اند و مدار بر شهر عددی میباشد که سی روز است نه شهر هلالی هر چند
در اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهر اینست که این قاطع در اشتراط وحدت مکان و
عدم خروج از بلد در بین سی روز و ضم روز ناتمام بروز دیگر تا تمام شود و خروج شب
اول و شب آخر و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
از خود بلد و همچنین از توابع بلد ببلد دیگر بنحوی که نگویند عرفا در آن بلد نیست قطع سفر
نمی شود بلکه علاوه بر شرایط مرقومه شرط است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اول
آنکه این تردد بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحد مسافت اگر مردد شود هر چند
باقی مسافت را تا سی روز متردد باشد قطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ
این تردد برای او حاصل شده باشد ولکن حکم قصر از او رفع میشود اگر تا سی روز متردد ا
بعد از بلوغ بچهار فرسخ در آن مکان بماند پس بعد از سی روز تمام نماید و اگر قبل از بلوغ

بلوغ بچهار فرسخ این تردد برای او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هرچند از حد ترخص خارج
شده باشد دویم آنکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سیوم آنکه تردد او بعد از بلوغ
مسافت و حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا مکان واحد باشد پس اگر
در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هرچند کمتر از مسافت باشد و هرچند رجوع نمائد
در آن شب یا روز باعث اتمام نمی شود و اگر شک کند که سی روز منقضی شده یا نه بنا را
بر عدم انقضا بگذارد چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه بنا را بر تمام بودن بگذارد
و هرگاه بنا را بر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی روز بگذارد یا آنکه بنا را بر عدم تمام و عدم انقضا
بگذارد و خلافش ظاهر شد صحیح است آنچه را که بعمل آورده چهارم از قواطع سفر این است
که در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه بعضی گفته اند و می آید انشاء الله تعالی هفتم از شرایط
قصر آنست که اصل سفر و غایت سفر مباح باشد و حرام و معصیت نباشد هرچند آن سفر بالذات
واجب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت و حرام باشد مرخص در قصر نماز و
افطار روزه نیست بدانکه سفر معصیت بر چند قسم است اول آنکه نفس سفرش معصیت
باشد مثل اینکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بدون اذن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه می شود
گفت که سفر عبد و زوجه در این فرض از جهت قصد عدم اطاعت است نه فی نفسه بلکه حرام
بودن حرکت عبد در این فرض مع اذن ندادن مولا نیز از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر
عبد یا زوجه بتبعیت مولا یا شوهر یا باذن ایشان سفر کنند ولکن مقصود ایشان از سفر فرار
باشد این وقت نیز سفر معصیت میباشد ولکن از قسم دویم میباشد و مثل سفر با خوف جان
یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جنگ و مثل سفر ولد با نهی والدین و غیر سفر واجب و
مثل سفر در زمین مغصوب خصوص با انحصار و آماره کوب دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه
آن نیز داخل در این قسم نیست مثل سوق دابه مغصوبه یا کشیدن افسار آن در حال سفر
بلکه بعضی سفر بعد از زوال از یوم جمعه و قبل ادای نماز جمعه را و تارک وقوف عرفات و حضور
عیدین در وقت وجوب آنرا نیز از سفر معصیت بنفسه شمرده اند و این محل تامل است
بلکه نهی در این امثله از جهت منافات و تضاد مامور به با این سفر میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر
در این امثله تعلق گرفته باشد و یا گر هم تعلق گرفته باشد از جهت مضاد است مثل نهی از
بیع در وقت ندا یوم جمعه دویم آنکه مقصود از سفر معصیت باشد مثل اینکه میرود

بمکانی بجهت دزدی یا شراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مؤمنی یا حکومت بظلم کردن
یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت ظالم یا اهانت
مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مؤمن یا مسلم یا کافر محترم یا بجهت مرافعه با کسی کردن که حق
بر او ندارد یا بجهت مرافعه در پیش غیر حاکم شرع کردن یا بجهت شهادت ناحق دادن یا
بجهت گرفتن منصب یا والی یا گذرانیدن وظیفه چنانچه بعضی گفته اند یا بجهت خریدن محرمات
از قبیل شراب و آلات لهو سیوم آنکه سفر مستلزم معصیت باشد بقسمیکه فعل حرامی یا ترک
واجبی از لوازم آن سفر باشد مثل اینکه سفر لازم داشته باشد سواری بر حیوان مغصوب را یا
سوسیات خوردن را مثل اینکه سفر کند بسمتیکه در آن قسمت نمی تواند با طهارت باشد
و باید که بنجس یا متنجس بخورد و از راه ضرورت باید با نجاست نماز کند و همچنین سفر کند بسمتیکه نتواند
در آنجا بجا آورد وظایف شرعیه را بلکه بعضی گفته اند که سفر کسیکه امری بر او واجب شده که باید
خود آنجا بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسیکه ده روز از روزه قضاء ماه مبارک رمضان
در ذمه او باشد و بخواهد در بیستم شهر شعبان سفر کند مثل کسیکه قرض داشته باشد و باید
بدهد و در حضر متمکن از ادای آن باشد نداده یا مطالبه داین سفر کند حالانکه در سفر متمکن از ادای
آن نباشد یا آنکه کسیکه مسائل واجبه ضروریه خود را نداند و در حضر تواند که تحصیل کند و سفر مانع
از تحصیل باشد و همچنین هر سفریکه مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی باشد که ادای آن واجب و
ترک آن حرام در سفر ممکن نباشد و تخلف از او عقلا ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب
جواهر الکلام اعلی الله مقامه تصریح کرده اند باینکه رکوب دابه مغصوبه بلکه مطلق تصرف بمغصوب
بنفس سفر حتی نعل دابه یا جلش حتی چیزیکه با خود مسافر باشد از شیء مغصوب که بواسطه قطع
مسافت تصرف در او حاصل شود بلکه از آن بزرگوار ظاهر می شود که میزان در سفر معصیت
و حرام آنست که قطع مسافت مقدمه او شود یا او مقدمه قطع مسافت شود یا متحد شود ببعض
بر وجهیکه مقتضی حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه فرموده
که هرگاه کسی با کفش غصبی سفر کند باز سفر او حرام میباشد بلکه احتیاط آنست که جامه غصبی
هم نپوشیده باشد چه حال سفر آن شخص عین تصرف در مغصوب می شود چهارم آنکه سفر
مقارن معصیت باشد مثل اینکه در اثنای سفرش غیبت نماید یا مال محترمی را بدزدد یا تحصیل
مال حرامی نماید یا ترک واجبی نماید یا مرتکب حرامی شود مثل اینکه نظر با جنبیه نماید یا شمشیر

شمشیر غصبی یا لباس غصبی یا نفقهٔ غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بر وجهیکه متحد
نشود یا قطع مسافت با بنده یا کنیز یا دابهٔ غصبی بی بار یا با بار همراه داشته باشد که بر آن سوار نشود
قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و مانع قصر میباشد و قسم رابع مانع قصر نمیباشد و احوط
ادخال قسم ثالث میباشد در حکم قسم اول که آنهم سفر معصیت باشد و لکن اقوی عدم
ادخال میباشد و جمله از امثله و اگر قصد حرام و مباح هر دو غایت سفرش باشد آن نیز داخل
در سفر معصیت میباشد مثل اینکه مقصودش از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد بلی اگر مقصود
بالذات از سفرش امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود علی الاقوی و
هرگاه شک کند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال محض یا مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد
بر وجه اصالت حلال و تبعیت حرام یا بالعکس قوی قصر است و احوط جمع است و سفر برای
محض تفرج از سفر معصیت نمی شود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی و اگر در اثنای
سفر خوف از دشمن حاصل شود و در رفتن نه در برگشتن متعین است برگشتن که رفتن سفر
معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید مادامیکه بر این وصف باقی است و در برگشتن
قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ نه باشد
اگر چه از راه دیگر باشد و الا تمام نماید و اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف داشته باشد اختیار
نماید آنچه را که احتمال ضررش کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان راهی را که ضررش
بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی هم باشند مخیر است در رفتن و برگشتن و در هر حال قصر
نماید و اگر سفرش بجهت شکار باشد و مقصودش از شکار مجرد لهو و لعب باشد تمام نماید
نماز را و روزه را نیز بگیرد چه صید بری باشد یا بحری چه در حول بلد باشد یا دور از بلد چه شکار
بسگ و باز باشد یا به تفنگ و پفک گلوله کمان و نحو آن باشد و چه تا سه روز مستمر باشد یا
بیانجامد یا نه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص بحری و شکار بنحو غیر متعارف از ارباب عیش
و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص در اخیر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر
پیاده در دور بلد صید نماید و تجاوز از حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید و روزه و اگر تجاوز
از حد تقصیر کرده باشد و تا سه روز مستمر طول بکشد صید کردن او در این وقت قصر نماید
و اگر مقصودش از شکار مجرد تجارت باشد اقوی اینست که موجب قصر و افطار هر دو خواهد
شد هر چند در خصوص صلوة احوط جمع باشد بین قصر و اتمام است چون بعضی از علما در این قسم

بافطار روزه قائل می باشند ولکن نماز را میگویند که باید تمام بخوانند و ملازمت میان قصر و تمام
را در اینجا قائل شده اند ولکن این قول ضعیف است و اگر بجهت قوت خود و عیال خود باشد
در اینوقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اگر سفرش مباح بوده بنحویکه موجب قصر شده ولکن
در اثناء سفر قصد معصیت بسفر خود نموده احوط جمع بین قصر و تمام است هرچند قول بعد
بلزوم تمام قوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر باین قصد بجهة اشتراط
استمرار بر قصد اباحت مثل اصل شرطیت اباحت سفر در اول سفر شاید اقوی باشد بنابر
این اگر دوباره نادم از قصد معصیت شده محتاج است در رجوع بقصر اینکه باقی بنفسه مسافت
باشد بدون ضم آنچه گذشت و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از جمله نوکرهای او باشد یا از
اعوان او حساب شود و از جهت جبر باشد قصر می نماید هرچند آن ظالم بجهة قصد معصیت تمام
نماید یا بجهة قصد طاعت قصر نماید و اگر باختیار بدون اجبار باشد تمام نماید هرچند آن ظالم بجهة
قصد سفر طاعت مثل مکه و نحو آن قصر نماید بلکه سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام است هرچند
متبوع نفس سفر تابع را بسفر طاعت یا مباح بجهة آنکه در این موارد نیز قطع مسافت متبوع
و تبعیت او و امتثال امر او میباشد و این حرام است هرچند بالذات آن سفر مستحب یا مباح
باشد پس نوکر ظالم که باختیار خود و بدون اجبار نوکری ظالم را اختیار کند نماز را تمام کند
هرگاه با ظالم سفر کند هرچند بامر ظالم بسفر طاعت یا مباح برود مثل آنکه ظالم او را بفرستد
ببلدی یا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد و اما نوکر مجبور که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز
را قصر نماید هرچند تابع ظالم شود در سفر معصیت و اما تابع ظالم از جهت جبر در رفاقت اهل
محل قصر می نماید بخلاف [illegible] در تابع ظالم در جور که باید تمام نماید پس کسانیکه با ظالم سفر
میکنند و از جمله لشکر و اعوان او حساب نمی شوند ولکن مشغول بعملی از اعمال باشند پس
اگر آن عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در این وقت تمام نماید هرچند ظالم
برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصودش اطاعت ظالم در ظلمش نباشد
مثل قلیان فروش و قهوه چی و طباخ و خیاط و نحو آن پس در این وقت سفرش
مباح میشود و داخل در سفر معصیت نمی شود پس باید قصر نماید و سفریکه حرام است
رفتن آن سفر و دلیلش نیز اگر حرام است قصر نمیکند والا قصر میکند اگر بقدر مسافت
باشد هرچند احوط در عود از هر سفر معصیت جمع است مگر در وقتیکه نادم بشود بنحوی

بنحوی باشد که عرفا جزء از سفر معصیت و عود از آن حساب نشود هشتم از شرایط قصر
آنست که سفر را کار خود قرار ندهد که اگر سفر را شغل خود قرار دهد نماز را تمام میکند و روزه را نیز
میگیرد بشرط آنکه در شغل خود سفر کند هرچند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود
باشد پس مکاری و ملاح و قاصد و سوداگر که تجارت در هر بازار و مکانی را که ممکن شود پیشه
خود قرار داده باشد و غیر اینها چون که عرفا گفته شود که سفر کار اوست باید تمام نمایند خواه در
یک سال سفرهای متعدده نمایند که با اقامه ده روز فاصله نشود یا یک سفر طولانی نمایند
که تمام سال یا غالب آن سال باتمام رسد بنابر آنچه بعضی از مشایخ ما تصریح کرده اند
مثل حمله دارهای عجم نه مثل حمله دارهای عربستان که در ایام چند مخصوص حمل حاج
می نمایند و در اینها مشغول السفر نمی باشند در جمیع سال و نه در اکثر هرچند از بعضی ظاهر میشود
که اگر شش ماه در سفر باشد و شش ماه دیگر را ترک نماید در شش ماه اول کثیر السفر میباشد و اگر
کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند چه با قصد چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز قصد اقامت
نماید و این ده روز را نیز بماند یا آنکه ده روز در بلدی بماند با قصد اقامت علی الاحوط بعد
ماندن سی روز متردد که مجموع چهل روز باشد و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر
دویم احتیاطا جمع میکند مابین قصر و اتمام هرچند اکتفا باتمام در سفر دویم مثل سفر سیم قوی
است و در سفر سیم تمام می نماید یعنی یک ماه با تردد در منزله اقامه عشره دانسته اند
که مجرد یک ماه با تردد را مثل اقامه قاطعه دانسته اند و این خالی از وجه نیست احتیاط در اولی
است و مراد از اقامه ماندن ده روز است که سفر شرعی در آن نشود پس اگر در بین ده
روز بکمتر از مسافت بیرون رود چنانچه آن مکانها از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بنحوی که
با ماندن سابق ده روز شود نیز در سفر اول قصر میکند و همچنین قصر میکند اگر بعضی از برای
خود سفر زیارت یا حج کند که آن سفر کار او نباشد و بدوی که طالب آب و گیاه است و منزل
معینی ندارد نیز تمام میکند چنانچه گذشت ولکن بجهة آنکه وطن همراه اوست و مصاحب وطن
است نه از جهة اینکه کثیر السفر میباشد پس کسیکه در صحرا وسیعی منزل نموده که آنرا وطن
و مقر خود قرار داده ولکن در هر سال در یک طرف آن منزل می نماید قصر میکند هرگاه از آن
مقر بمقر و منزل دیگر رود که میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هرگاه بیخانه سفر
کند یا آنکه تمام آن بیابان را وطن او ندانیم بلکه محل سکنای متعارف آنرا وطن بدانیم

و همچنین شبانان تمام میکنند از جهت آنکه قصد مسافت ندارد یا آنکه بمنزلهٔ بدوی است پس در
حق اینها اعتبار بسفر نیست مگر آنکه سفر کند بر خلاف عادت خود مثل آنکه بزیارت یا حج
یا بلدی از بلاد بجهت حاجتی سفر کند مثل آنکه میرود که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس در چنین
سفر قصر میکنند و سیاح در بلاد دیگر وطن شرعی و عرفی در آن ندارد و نیز تمام میکنند چنانچه
شیخ استاد اختیار کرده اند یا قصر میکنند چنانچه سید استاد و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده
اند یا آنکه قبل از حصول آلهٔ سیاحت قصر میکنند و بعد از حصول آله تمام می نماید چنانچه تفصیل
خالی از قوت نیست هر چند جمع بین قصر و اتمام مطلقا اولی است و محصل کلام در کثیر السفر
نیست که کثیر السفر شدن منوط بچند شرط است اول اشتغال بعمل یا آنکه سفر را
شغل خود قرار دهد هر چند بتبعیت باشد هر چند بالغ نباشد نه بمجرد قصد اشتغال و نه در
کمتر از مسافت مثل مکاری و حطاب مگر آنکه مکاری و حطاب بقدر مسافت سفر کنند برای جلب
و در اینوقت کثیر السفر میشوند دوم آنکه آن عمل مکرر شود پس مجرد اشتغال کثیر السفر نمی شود
هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی دانسته اند سیم آنکه تکرر [illegible] باشد [illegible] مرتبه یکی ابتدا
اقامه عشره در میان نشود و هم عود بحکم کثیر السفری نماید و تکرر سفر [illegible] نشود یا آنکه [illegible]
نماید از آنجا فقط سفر نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و مجرد قصد اقامت
قبل از وصول بمقصد در اثنای مسافت یا بعد از مسافت در غیر وطن سفر مکرر نمی شود هر چند
از شهر [illegible] ظاهر میشود که مجرد قصد اقامت نیز سفر مکرر می شود و همچنین
سفر مکرر نمی شود بوصول وطن [illegible] در اثنای یک سفر اتفاق افتد که در میان هر
وطن بقدر مسافت باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن [illegible] بعد از وصول تا بوطن
عازم سفر بوطن دیگر یا بجای دیگر شد تکرر حاصل شود و عود از سفر را سفر دیگر حساب ننماید
بلکه تتمهٔ همان سفر حساب نماید و اگر مکاری از اصفهان بقزوین رود و به بلد خود برگشته
به تبریز رود و از تبریز بطهران رود حصول تکرر با آن نیز مشکل است و کثیر السفر با این اسفار بلا اثر
نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانیم و اکتفا
باعداد نفس خود باین شغل نمائیم و در اینوقت حاجت باین اسفار نیست چنانچه از بعضی ظاهر
میشود که مدار تمام کردن بر کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و اسم مکاری و جمال و نحو آن
میباشد که مدار اخبار است خلاصه اینکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند قسم میباشند

نمی‌باشند اوّل آنکه نفس سفر شغل خود قرار دهند مثل سیّاح که شغل خود را جهان گردی قرار
داده دویم آنکه سفر لازم شغل او می‌باشد مثل مکاری و ملاح و حمال و قاصد سیّم آنکه سفر
لازم شغل او نیست و لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطبا بلکه گدایان و
مرثیه خوانان که شغل خود را گدائی و مرثیه خوانی در سفر قرار دهند و قسم اخیر تکرر سفر را بطوریکه
ذکر شد مراعات نمایند و امّا قسم اوّل پس دو قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس
باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید تمام نماید و قول اول قوی است و اندراج مجرد
سیاحت در تعلیل مذکور در نصوص تمام کردن کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیّاح
در اوّل سیاحت قبل از حصول ملکه سیاحت اشکل است چهارم آنکه این سفر متصل [illegible]
ده روز در بلد خود یا بقصد اقامه یا بعد از ده روز در غیر بلد خود نشود پنجم آنکه در شغل خود
سفر کند پس اگر مکاری بدون الاغ خود و کشتی‌بان بدون کشتی سفر کند باید قصر کند و چنین
اگر سفر کند [illegible] یا زیارت بدون اشتغال بشغل خود باید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را
در سفر زیارت قرار دهد که در اینوقت تمام نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه بحد
مسافت برسد پس اگر قبل از بلوغ بحد مسافت از آنجا منحرف شود کثیر السفر نخواهد بود
و این خالی از تأمل نیست بجهة آنکه اکتفا بقصد سفر شرعی و مجرد قصد رفتن بحد سفر بلکه
اکتفا بسفر عرفی هرچند کمتر از مسافت باشد بشرط آنکه صدق سفر کند نه مثل حطّاب و سقا و
نحو آن خالی از قوت نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هرچند در اسفار سابقه که قاصد
مسافت نبوده نیز تمام مینموده بجهة عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام می‌نماید برای
آنکه کثیر السفر شده و سفر شغلش شده یا آنکه در اسفار سابقه بجهة قصد مسافت قصر مینموده
هرچند بحد مسافت نرسیده بود هفتم آنکه اعراض از آن شغل ننماید بلکه بآن شغل مشغول
باشد پس اگر ساربان کشتی‌بان شود قصر مینماید مگر با تکرار بنحو مرقوم بلی اگر کثیر السفر باید بعنوان
شود مثل اینکه شش ماه ساربانی کند و شش ماه دیگر کشتی‌بان شود در اینوقت کثیر السفر میشود
بهر دو شغل و در هر دو نماز را تمام میکند بلی اگر مشغول بقسم ثالث از شغلها شود قصر می‌نماید
و بعضی شرط کرده‌اند که کثیر السفر باید بحد تمام قطع مسافت نکند که اگر بحد تمام قطع مسافت
نماید مثل اینکه دو منزل یکی برود قصر میکند مطلقا یا در راه قصر میکند نه در منزل و این ضعیف
است و از بعضی از اخبار و جمعی از علماء اخیار ظاهر می‌شود که هرگاه مکاری و نحو آن در مکانی

قصد اقامه ده روزه نماید و تا نه روز بماند قصر میکند نمازش را و در روز دهم تمام میکند نمازش را و در شب
و روزه ماه مبارک رمضان را میگیرد و این خلاف مشهور است و ملاحظهٔ احتیاط اولی است
هشتم از شرایط قصر رسیدن بمحل ترخص است که پیش از رسیدن بآن نماز را تمام
میکنند و نیز روزه را افطار و ترخص به دو چیز حاصل می‌شود اول مخفی شدن شکل خانها
یا شکل سور بلد که خشت آن یا کاه گل یا گچ یا بلندی دیوار و کوتاهی آن یا دیوار خانه زید یا عمر
و نحو آن را نتوان تشخیص نمود و دیدن سیاهی سور و مناره و قصرهای بلند ضرر ندارد و دیدن
باغات بیرون شهر همچنین خانهای بیرون شهر اعتبار ندارد بلکه عدم اعتبار بدیدن شکل
سور بلد نیز خالی از قوت نیست پس مدار بر مخفی شدن شکل خانها میباشد نه دیوار شهر چنانچه
بعضی ایشان نیز اکتفا میکنند به پنهان شدن خانهای خود و خانهای جماعت خود
که در اطراف متعارفه خانه ایشان منزل دارند دویم اینکه صدای اذان اعلامی متعارف یا مطلق
صدا شنیده نشود و ظاهر آنست که خفای صوت اذان بنحویکه تمیز کلمات نشود کافی است و
بعضی شرط کرده اند که اذان در آخر محله بلد باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط
کرده اند که اذان باید در مکان بلند باشد به بلندی متعارف چون مناره و لکن ظاهر آنست
که اذان در وسط بلد متعارف که از برای محل متعارفی قرار داده اند نیز کافی میباشد
و تقدیر میکنند که اگر کور یا کر نبوده میدید یا می‌شنید و اعتبار حد ترخص از
برای کسی میباشد که انشاء سفر از وطن خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه
یا از بلدیکه سی روز در آن مترددا مانده باشد یا در غیر اینها مشکل است بلکه اکتفا بمجرد سیر عرفی
از خانه یا محل اقامه و نحو آن بعد از صدق سفر در جواز قصر خالی از قوت نیست و همچنین است
کسیکه ابتدای سفر او معصیت باشد و در اثنای سفر قصد معصیت برطرف شود بلی احوط
اعتبار حد ترخص است مطلقا و همچنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه ببلد و بوطن
لازم است و اعتبار حد ترخص بالنسبه ببلد و محل اقامه و نحو آن ثابت نیست و بعضی شرط
کرده اند در ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت
یا آخر وقت حاضر باشد باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق آنست که مدار در قصر و تمام
مراعات حال ادا میباشد که اگر حال ادا نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال وجوب نماز حاضر
بوده و اگر در حال ادا حاضر باشد تمام می نماید هر چند اول وقت وجوب در سفر بوده بلکه هر گاه از

تمام میکنند

از سفر بوطن آید یا بجائی وارد شود که اقامه در آن می نماید و از وقت نماز مقدار طهارت و
یک رکعت از نماز مانده باشد نماز را تمام بگذارد ولی احوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر
وقت در سفر و حضر جمع میان قصر و تمام است و سفر هرچند منقطع میشود برسیدن محل
ترخص وطن یا بلدیکه قصد اقامت ده روز در آن وارد و لکن با سعت وقت احوط تاخیر
نماز است که در منزل تمام کند نه در محل ترخص نهم از شرایط قصر آنست که در اثناء سفر بیکی
از چهار موضع تخییر نرسد که اگر در یکی از چهار موضع باشد مخیر است مسافر مابین قصر و تمام و آن
مسجد الحرام اصلی و مسجد نبی بدون زیادتی حادثه و مسجد کوفه و حتی حجرات آن و حایر حضرت
الشهدا روحی و روح العالمین له الفداء میباشد بابقاء وقت که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد
از زیاده بر چهار رکعت نتواند [illegible] باید ظهر و یا اقصر نماید و در تعیین حایر اقوال بسیار است و ظاهر
این است که تمام صحن مقدس حتی حجرات صحن و صحن کوچک تماما از حایر است خصوص طرف
از صحن مبارک واقع است در سمت تل زینبیه که ظاهر اینست که از آن سمت وسعت نخورده
و کودی آن قدیمی است و لکن هرچه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر شود اشکالش کمتر است و
تخییر در چهار فرسخ از هر سمت کربلای معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخییر در تمام بلاد اربعه نیز خالی از
وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در جمیع این چهار شهر مخیر است میان قصر و اتمام
و چون آخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر متیقن نمایند و نافله در مواضع تخییر ساقط
نمی شود اگرچه نماز را قصر نماید ولی روزه را نمی تواند بگیرد در این اماکن اربعه بدون قصد اقامه
و برای مسافر در این مواضع اربعه اتمام افضل است و قصر احوط است و احوط از آن جمع مابین
قصر و اتمام است زیرا که بعضی از علمای ما از برای مسافر اتمام نماز را در این مواضع چهارگانه متعین
دانسته اند چنانچه بعضی قصر را متعین دانسته اند و ملحق نمی شود باین اماکن اربعه سایر مشاهد
مشرفه و اگر نماز مسافر در این مواضع فوت شود اگر در همین مواضع قضا را بجا آورد نیز مخیر است
مابین قصر و اتمام و الا قصر متعین است بلکه احوط آنست که قضا را قصر نماید هرچند در مواضع
تخییر بعمل آورد و احوط از آن جمع است مابین قصر و اتمام و اگر در حد مشترک مابین مواضع اربعه
نماز کند قصر بکند نه تمام ولی اگر بنحوی بایستد که بگویند عرفا در این امکنه نماز میکند هرچند مقدار
کلی از بدنش یا اعضایش در خارج مسجد مثلا باشد در این وقت مخیر است و اگر در اول نماز خارج
از این موضع بوده در اثنا نماز داخل شده مخیر است مابین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر شکوک

صحیح علی الفرض شود در این مکان و قصد اتمام نموده عمل بآن نماید و اگر قصد قصر نموده میتوانند بآن عمل نمایند
هر چند میتوانند که از قصر عدول بتمام نماید تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود بلکه می توانند که عدول بقصر
نماید در جائیکه قصد تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشک مرقوم باطل شود **خاتمه**
در بیان چند مطلب است **اول** آنکه اگر مسافر نماز را تمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده و
قضا و اگر تمام نموده از جهت جهل که نمیدانست که نماز در سفر قصر است نماز او صحیح است نه اعاده
بر او لازم است و نه قضا هر چند جاهل مقصر باشد **دویم** آنکه جاهل باصل حکم قصر و تمام در سفر معذور
است و اما جهل بخصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام پس معذور نیست مثل آنکه مسافر
تمام نموده بجهت آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد و در واقع سفر معصیت نبوده
یا آنکه خیال کرده که به پنج روز مثلا اتمام حاصل میشود یا بخیال آنکه اقامه کرده و در واقع اقامت
نکرده یا آنکه قریب بجا نماز کرده و خیال این کرده که آن مکان نیز جایز است یا آنکه کثیر السفر
نبوده و یا قصد اقامه در جائی مانده و ندانسته که با این حال تکلیف او قصر است و تمام نموده
در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی **سیم** آنکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت
شود قصر نماید هر چند در آن جهل معذور بوده و بعضی گفته اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان
قصر و تمام است **چهارم** آنکه اگر جاهل بلزوم قصر در سفر در اثناء نماز عالم شده که باید نماز
را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه باشد نمازش باطل است علی الاقوی
اعاده نماید هر چند احوط آنست که این نماز را تمام نماید و بعد از آن نماز را قصرا اعاده نماید و اگر
قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود قبل از تشهد نماز را قصرا تمام کند و احوط آنست که
عدول نماید از نیت تمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی و اگر بعد از تشهد باشد
نیز سلام دهد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست
اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است و اگر داخل شد در قیام رکعت ثالثه ولکن هنوز
داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام را و نماز را قصرا تمام نماید بنحو مرقوم و اعاده
لازم نیست هر چند احوط این است که اعاده نماید **پنجم** آنکه اگر کسی عمدا قصر نماید در
موضعیکه تمام باید نماید لازم است بر او اعاده در وقت و قضا در خارج وقت و همچنین
اعاده لازم است در وقت و قضا در خارج وقت اگر از جهت جهل بمسئله قصر نماید در موضعیکه
واجب است که نماز را تمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه قصد اقامه کرده است یا آنکه

یا آنکه مسافر بسفر معصیت بوده یا آنکه سی روز متردد او در بلدی مانده کرا قوی آنست که جاهل و ناسی
معذور نیست ششم آنکه اگر تمام نماید در موضع قصر یا آنکه قصر نماید در موضع تمام از جهت نسیان
حکم یا نسیان سبب قصر یا تمام اقوی آنست که معذور نیست و باید نماز را اعاده نماید در وقت
بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هرچند عدم وجوب قضا در نسیان سبب قصر که سفر
باشد خالی از قوت نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید چنین کند چنانچه اگر بعد از
قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید بنشیند و نماز را قصراً تمام
نماید و بعد از نماز بجهت زیادتی قیام و بخوان آن دو سجده سهو نماید احتیاطاً و بعضی ذکر نموده اند
که کسیکه فرض او تمام است اگر نیت قصر نماید از جهت نادانی یا نسیان قصد اتمام و بخوان آن از
اسباب موجبه تمام و در اثناء نماز متذکر شد اعاده کند چه در وقت چه در خارج وقت و این
ضعیف است هرچند اعاده بعد از اتمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام و بعد از سلام
متذکر شده ولکن هنوز مثل حدث و بخوان آن از منافیات عمدیه و سهویه متحقق نشده اتمام کند
و بدو رکعت دیگر و دو سجده سهو نماید بجهت سلام بیجا و اگر منافی عمدی و سهوی صادر شده
نماز باطل است و اگر منافی عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم در اینوقت نیز اتمام کند نماز را
بدو رکعت دیگر و دو سجده سهو برای تکلم بیجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بیجا نماید هفتم
آنکه اگر شخصی مسافر بسفر شرعی شده ولکن نمیدانست که سفر او بمقدار مسافت می باشد
و در واقع بقدر مسافت یا زیاده بران بوده یا آنکه میدانست که بقدر مسافت میباشد ولکن
نمیدانست که باید مسافر قصر نماید بلکه اعتقاد آن داشت که باید مسافر نیز تمام نماید ولکن یا اینها
که میدانست که تکلیف او تمام است نیت قصر نماید از روی معصیت و نماز را قصراً نیز تمام یا
نمازش باطل است و اعاده باید در وقت قصر بعد از علم بلکه قضا نیز نماید قصراً و اگر چنانچه نیت
قصر نموده غفلت و قصر نیز نموده غفلت یا آنکه نیت تمام نموده ولکن قصر نموده غفلت
جمعی حکم ببطلان نماز و لزوم اعاده و قضا نموده و این احوط است هرچند صحت نماز خالی
از وجه نیست خصوص در جائیکه قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر و عصر مثلاً نموده
و قصر نموده غفلت که بدو رکعتی سلام داده بلی اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن
نسیان از نیت تمام نموده و بدو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیاناً
بدو رکعت سلام داده و لیکن و فرض نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست هرچند بعضی

گفته‌اند که اگر بداند مسافتی را که قصد کرده به هشت فرسخ می‌رسد و بداند که قصر بر او واجب است
ولکن از روی فراموشی نیت اتمام کرده و بر دو رکعتی سلام داده و بعد یادش آمد باید نماز را
بطور قصر اعاده کند هشتم آنکه مستحب است که بعد از هر نماز قصری سی مرتبه تسبیحات اربعه را بجا آورند
بجهت جبر آن دو رکعتی که قصر شده و آن سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لله وَلا اِلهَ اِلّا الله و
اللهُ اکبر می‌باشد و بهتر آنست که تداخل نکند در این مستحب با تسبیحات ذکر آن در تعقیب
نماز یا بده مرتبه و سی مرتبه و چهل مرتبه ان شاء الله العالم بحقایق الاحکام **مقصد نهم** در بیان نماز
آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجب است بشرطیکه از زمان گرفتن تا زمان انجلاء وسعت
تمام نماز را داشته باشد و اگر وسعت تمام نماز را نداشته باشد واجب نیست هر چند بقدر
یک رکعت باشد ولکن احوط است هر چند کمتر از مقدار یک رکعت باشد چنانچه اگر علم حاصل شده
باشد مگر بعد از تمام انجلا لازم نیست قضا و صورت نگرفتن تمام قرص بلکه قضا احوط است و در
صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلا قضا نماید چنانچه در صورت
گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده و نماز نکرده یا آنکه فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن
تمام قرص یا بعض آن مطلع شده باشد تا آن مقدار وقتی که بقدر ادای یک رکعت باشد واجب است
بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف اگر اهمال کند قضا نماید و اگر خسوف یا کسوف در وقت
فریضه واقع شود و وقت آن مضیق باشد و وقت فریضه نیز مضیق باشد مقدم بدارد یومیه
را و قضا کند خسوف و کسوف را علی الاقوی اگر اهمال کرده باشد در ادای آن تا آنکه وقت مضیق
شد بلکه مطلقا علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیه تعارض نماید که وقت هر دو مضیق باشد
پس اگر نافله باشد مثل نماز شب و غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را و اگر واجب باشد ولکن غیر
یومیه مثل نماز میت که خوف فساد و تغیر در او باشد و مثل نماز که بنذر و اجاره و غیر آن لازم
شود و وقت آن مضیق باشد در این وقت مخیر می‌باشد در تقدیم و تاخیر و اگر هر دو موسع باشد
مخیر است در تقدیم و تاخیر هر چند تقدیم یومیه اولی است و اگر یکی موسع باشد و دیگری مضیق
مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف و اگر در اثنای نماز کسوف یا خسوف
یا زلزله یا نحو آن معلوم شود وقت یومیه مضیق است قطع نماید آن نماز را و شروع بیومیه
نماید و بعد از آن همان نماز را از موضع قطع تمام نماید و حاجت باستیناف نماز ندارد بلکه اگر
وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت شود ما بقی را بقصد قربت مطلقه تمام کند

کند بدون تعرض ادا و قضا و اگر استیناف نیز نماید احوط است و اگر در اثنای نماز آیات آیه دیگر
حاصل شود قطع نکند آن نماز را بلکه تمام کند و لکن نماز آیت دیگر را بعد از فراغ از آن نماز بخواند و اگر آیات
متعدده حاصل شود و مختلف باشند پس اگر زلزله و خسوف و کسوف باشد مثل اینکه زلزله شود و
ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سه آیات از سایر مخاویف متعدد شود بنحوی که عرفا منفصل
باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند فاصله وسعت نماز نداشته باشد و اگر بنحوی باشد که عرفا منفصل
نباشد پس وجهی نیست که همه اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلفه باشند
و اگر زلزله و نحو آن مکرر شود پس اگر با فصل عرفی باشد که عرفا تعدد صدق کند نماز متعدد میشود خصوص
اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد یا ما بین تعدد نماز نباشد هر چند نماز نکرده باشد و اگر با فصل عرفی
نباشد که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نمی شود خصوص اگر فاصله بسیار کم باشد که لیاقت
وسعت نماز کردن را نداشته باشد و اگر زن حایض بوده در وقت کسوف و خسوف واجب
نیست برو قضا کردن هر چند احوط است و همچنین اگر زن حایض باشد در وقت حدوث زلزله
یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی بجا آورد خصوص اگر بعد از مدتی
از زمان زلزله پاک شده باشد مثل اینکه حیض او ده روز بوده و در اول حیض زلزله شده
هر چند احتیاط شدید بجا آوردن آن میباشد خصوص اگر زمان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله
باشد بلکه بعضی از علما تصریح بوجوب ادای آن بعد از پاکی نموده‌اند و وقت این دو نما
ز اول شروع گرفتن است تا تمام انجلاء علی الاقوی هر چند احوط آنست که قبل از شروع بانجلا
نماز را تمام کند بلکه بعضی گفته‌اند که شروع بانجلا آخر وقت و نماز قضا می‌شود و گرفتن سایر کواکب غیر
آفتاب و ماه و سیاه شدن آنها و همچنین گرفتن آفتاب بسایر کواکب که در تحت او میباشند باعث
وجوب صلوة نمی شود مگر آنکه بنحوی باشد که منشأ شود که بگویند عرفا که آفتاب
گرفت یا سبب شود و مخاویف سماویه و آیات سماییه باعث خوف غالب مردم شود
و ساقط نمی شود نماز بغروب شمس و قمر در حال انکساف چنانچه ساقط نمی شود بسبب ستر سحاب
بلکه احوط وجوب نماز است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر در تحت الارض مثل تحت
السحاب و محصل کلام اینست که اگر حدوث خسوف یا کسوف و بقاء آن هر دو در وجه الارض باشد
بی اشکال نماز واجب است و اگر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب
کند منخسفا یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء در وجه الارض باشد که منخسفا طلوع نماید وجوب

نماز احوط است بلکه وجوب آن قوی است و اگر حدوث و بقاء آن هر دو در تحت الارض باشد وجوب
نماز احوط است خصوص اگر مقارن غروب خسوف کسوف حادث شود و مثل تحت السحاب
که هیچ رؤیت نشود لکن یقین بحدوث و بقاء آن در تحت السحاب باشد بدون رؤیت قرص
و شمس ثابت نمی شود خسوف کسوف بقول منجمین مگر آنکه از قول ایشان جزم حاصل شود و اگر شهادت دهند دو عادل
باشد علی الاحوط ثابت شود برؤیت یا بشهادت عدلین برؤیت بعدل واحد علی الاحوط
خصوص در حق اعمی باستماع تمام بر وقوع کسوف خسوف و ضیق وقت و وسعت وقت
نیز ثابت نمی شود بقول منجمین مگر آنکه یقین حاصل شود یا آنکه دو منجم عادل شهادت دهند و اگر
شک نماید در خسوف و کسوف که آیا وقت آن بسعت تمام نماز را دارد یا نه بنا را بر عدم وسعت
بگذارد و هر چند احوط اقدام بنماز است مگر در وقتیکه بداند که وقت بسعت تمام نماز را ندارد بلی اگر
از اول امر بداند که وقت وسعت دارد لکن بسبب تاخیر بداند که اگر شروع بنماز نماید بقدر
یک رکعت یا تمام نماز را درمی آید یا نه بنا را بر وسعت بگذارد و قصد ادا نماید هر چند اگر متعرض
ادا و قضا نشود بهتر است و مدار وجوب نماز در کسوف خسوف بر اسم می باشد که غالب اشخاص که
بتوانند ببینند بگویند که ماه یا آفتاب گرفت خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز
واجب است برای زلزله که زمین بشدت تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر
بدقت تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و همچنین اگر زمین بشدت تمام حرکت کند و اسم زلزله
بر آن صادق نباید چنانچه اگر علم بزلزله در زمان زلزله حاصل نشود و حاصل نشود مگر بعد از زمان
زلزله خصوص بعد از مدتی در این وقت نماز کردن احوط است بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب
و مثل زلزله است هر آیتی و هر چیزیکه باعث خوف غالب مردم شود و از متعارف و معتاد خارج
باشد مثل ظلمت شدیده و باد سرخ و سیاه و زرد خصوص اگر تند و بنحوی باشد که درختها را بشکند
و دیوارها را بیفکند و کشتی ها را غرق کند و شرط نیست در اخاویف اینکه آسمانی باشد هر چند
از بعضی اختصاص باسمانی ظاهر میشود پس نماز واجب است بجهت اخاویف زمینی مثل
دود یا بخار زیادی یا صدا آهیبی که از زمین ظاهر شود و مثل و نیم شدن کوه بزرگ
یا پاشیده شدن یا شکافته شدن آن بنحویکه باعث خوف غالب مردم شود و مثل خسف
زمین در غیر زلزله بلکه برای طوفان و سیل مفرط که از حد متعارف خارج باشد نیز نماز احوط
است و مدار وجوب نماز بر خوف غالب مردم می باشد شانا نه فعلا و نه همه مردم و نه یکی هر چند

بجهت تکرر و تکثر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعض ظاهر میشود که مدار وجوب بر صدق آیت
میباشد هرچند باعث خوف غالب مردم نباشد و هرچند بدانند که خسوف و کسوف بلکه غیر آن
برای رحمت میباشد و این در غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس آیتی که بدانیم رحمت
است مثل باریدن گندم و نخود آن از آسمان وجوب نماز ثابت نیست بخلاف آیتی که بدانیم که برای
عذاب است یا آنکه محل شک میباشد که ندانیم برای غضب است یا نه و اگر قطع حاصل شود که
این آیت مثلا باعث خوف غالب ناس میباشد نماز واجب است و اگر مظنه حاصل شود که این آیت بمرتبه
رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد باعتبار ظهور آیت در تخویف احوط اتیان
بنماز است ولکن در صورت شک محض لازم نیست که بخوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض
شود که آیتی باعث خوف نشود ولکن باعتبار نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف
میباشد [illegible] بسقوط اثمار و اشجار و فساد زرع و مردن حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب
[illegible] نماز ثابت نیست مثل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تگرگ درشت و باد و
برف زیاد و نحو اینها که در قوم بنی اسرائیل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا
و طاعون و وبا و نحو اینها و نماز زلزله و آیات غیر کسوف و خسوف همیشه ادا میباشد و قضا
نیست ولکن [illegible] بجا بیاورد اگر [illegible] بجا نیاورد و بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت
نماز [illegible] آیات از ابتدای آیت است تا انتهای آن پس اگر زمانش بقدر نماز و طول
[illegible] واجب نیست ولکن الحاق غیر کسوف و خسوف لزلزله که وقت آنها
[illegible] پس زلزله و آیات آسمانیه بلکه غیر آسمانیه صاحب وقت نمی باشند
[illegible] تصور نشود و خسوف و کسوف صاحب وقت میباشند و گاهی غیر صاحب
وقت می باشند علی الاحوط هرچند صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال اولی
است و وجوب نماز زلزله و آیات آسمانیه مختص باهل همان بلد است که زلزله در آن واقع شده
[illegible] و مراد از بلد عرفیست که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است و کیفیت نماز
آیات بچند طریق است اول آنکه قصد کند دو رکعت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آیات
بجا می آورم بجهت فرمانبرداری خداوند متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند
و رکوع رود و ذکر رکوع را باطمانینه بجا آورد و سر از رکوع بردارد و حمد و سوره تمام بخواند
و رکوع کند تا پنج مرتبه باین قسم عمل نماید و بعد بسجود برود و ذکر سجود کند و سر راست کند و طمانینه

بجا آورده و سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر برداشت کند و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید
به پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بنحو مرقوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط
آنست که در هیچیک از قیامات قبل از رکوعات ده گانه دو سوره تمام بلکه زیاده از یک سوره
نخواند هر چند ناتمام باشد دویم آنست که در رکعت اولی یک حمد بخواند و یک سوره را قسمت
کند بر پنج رکوع که یک آیه تمام از سوره یا دو آیه مثلا یا بعض آیه را بخواند و برکوع رود و احوط آنست
که بعض آیه را نخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یکسوره تمام شود
و همچنین در رکعت دویم و اگر در هر رکعت بخواهد سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخواند که بسم الله
تا آخر بخواند و بگوید انا انزلناه فی لیلة القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید و
ما ادریک ما لیلة القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر
و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر و برکوع رود و ذکر
کند و سر بردارد و بسجود رود و همچنین در رکعت دویم و اگر سوره قل هو الله احد را بخواهد
بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و برکوع رود و قسمت کند سایر فقرات
سوره قل هو الله را در چهار رکوع بعد ولکن در این قسم دو حمد بیشتر نخواند پس در این قسم دویم
باید در رکعت اولی یک سوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانیه چه همان سوره باشد چه سوره
دیگر و احوط آنست که یک سوره را قسمت کند بر پنج رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند
که محتاج بخواندن بعض آیات از سوره دیگر یا بتکرار بعضی از همین سوره شود قسم سیوم
آنست که هر رکعت نماز را از قسم اول و دویم که جمع نماید در این پنج رکوع رکعت اولی و پنج رکوع
رکعت اولی و پنج رکوع رکعت ثانیه میان تمام یکسوره و بعض یک سوره ولکن هر وقت که
سوره را تمام بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن از رکوع حمد را تماما اعاده نماید چنانچه
هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعض سوره باید که قرائت بعد از سر برداشتن از رکوع
از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان سوره نمود و حمد نمیخواند مگر در رکوع پنجم که اگر از
بعض سوره هم رکوع کند در رکعت ثانیه باید حمد را بخواند و از همان موضعیکه از سوره ایستاده
شروع نماید و تمام کند ولکن در اینوقت یک سوره دیگر در رکعت دویم باید تمام کند چنانچه
در رکعت اولی یک سوره غیر از آن سوره که در رکعت پنجم ناتمام گذاشت باید تمام کرده باشد و از

واز بعضی ظاهر می شود که در وقتیکه سوره را ناتمام گذاشت واجب نیست که از موضع قطع
شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا آنکه شروع کند از هر سوره
از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا مؤخر از موضع قطع یا آنکه اعاده نماید آنچه را که
قرائت نموده کلاً یا بعضاً یا آنکه ترک کند آنکه سوره را و سوره غیر از آن بخواند ولکن این تخییر
معتبر نیست بلی اگر سوره را قبل از این سوره که ناتمام گذاشته تمام نموده این وقت جایز است
که سوره را تمام نکند یا آنکه آن سوره ناتمام را ترک کند و سوره غیر از آن بخواند پس لازم نیست
که سوره ناقصه را تمام کند حتی در خامس و عاشر بعد از آنکه یک سوره تامه خوانده و قنوت لازم
نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است باین نحو که قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم
و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است دو قنوت باین نحو که قبل از رکوع پنجم یک قنوت
بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه جایز است که یک قنوت بخواند قبل از
رکوع دهم خلاصه می تواند که ده رکوع را دو رکعت حساب کند و قبل از هر رکوع دویم یک
قنوت بخواند نه قبل از هر رکوع طاق پس در رکعت اولی دو قنوت میخواند و در رکعت دویم
سه قنوت و در سر برداشتن از رکعات تکبیر بگوید و سمع الله لمن حمده بگوید بدون تکبیر
و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخوانند و اگر در مسجد بخوانند در صحن مسجد بخوانند
و مستحب است که این هر دو نماز خصوص کسوف را طول بدهد بقدر زمان کسوف و خسوف
اگر اطمینان یا علم بمقدار مکث کسوف و خسوف داشته باشد والا مخففا تمام کردن و اعاده
نمودن اولی است بجهت خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است که
افعال نماز از قیام و رکوع و سجود و قنوت با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است بجا
کردن خصوص در وقت گرفتن تمام قرص چه اداء آنها و چه قضاء آنها و از ماموم ساقط است
قرائت حمد و سوره نه اقوال دیگر و از جمعی از علماء ظاهر میشود که شرط صحت اقتداء در این نماز
آنست که ماموم امام را درک کند در رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر ماموم امام را درک نکرده در
رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه ترک کند اقتدا را و این احوط است هر چند جواز اقتداء در همه
رکوعات خالی از قوه نیست پس اقتداء در فرض مرقوم بچند نحو میشود اول آنکه اقتدا کند
مثلا در رکوع ثانی و آنرا رکوع اول خود قرار دهد و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام
و همین که امام بسجود رفت خود بتعجیل و تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا می آورد و ملحق شود

با امام در سجده رود و اگر رکعت ثانیه باشد بقرار ما بقی را اتیان می نماید و اگر نتوانست که با امام برسد
بنحویکه طول فاحش در لحوق با امام حاصل شود در اینوقت فرادی میشود قهراً و دویم آنست
که متابعت امام کند در رکوعات باقیه از رکعت اولی یا ثانیه و بعد از آن قصد انفراد کند سیوم
آنکه منتظر شود که امام بسجود رود و برای رکعت دویم برخیزد آن وقت رکوعات باقیه از رکعت اولی و
را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منتظر شود که بعد از تمام شدن رکوعات با امام بسجود رود و
بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفرداً یا مقتدیاً با امام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر آنست که
بعد از فوت رکوع اول رکعت اولی یا ثانیه اقتدا بقصد وجوب ننماید بلکه تکبیرة الاحرام بگوید
بقصد ندب و درک فضیلت جماعت و متابعت امام نماید یا اینکه امام سجدتین را کامل کند و
بعد از آن استیناف تکبیرة الاحرام نماید منفرداً و اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدی با رکعت
ثانیه امام اگر باقی باشد نظیر درک امام در سجود در فریضه یومیه و اگر امام نماز آیات را استحباباً
اعاده نماید جایز است که ماموم که نماز آیات را هیچ بجا نیاورده اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز
جایز است پس اگر ماموم نماز آیات را خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که ماموم اقتدا
کند با امام بقصد اعاده و مستحب است جهر خواندن نماز خسوف و زلزله و سایر آیات حتی
کسوف و واجب نیست جهر چنانچه واجب نیست اخفات در اینها و اعاده مستحب است تا سه
مرتبه یا زیاده در وقتیکه پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود ولکن اگر در جای نماز خود بنشینند
و مشغول دعا و ثنای خداوند تعالی شوند شاید بهتر باشد چون بعضی از علما منع استحباب اعاده
نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند ولکن چون از بعضی از علما نقل شده که اعاده را واجب
دانسته اند پس مراعات استحباب اعاده اولی است و نماز آیات در هیچ وقت مکروه نیست
مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حایض و نفسا در وقت کسوف و خسوف وضو بگیرند
و در جای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیه مشغول بذکر و دعا باشند بدانکه جایز نیست
بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر از جهت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها
اینست که حکم این نماز با نماز یومیه یکی میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و
غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سوره و استحباب
تعدد قنوت و عدم استحباب تکبیر بعد از رفع راس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره
بلکه رکوعات این نماز همه را حتی رکوع غیر پنجم و دهم را بمنزله رکن بدانند که بزیادتی و کمی

ولی آن سهوا و عمدا نماز اعاده نماید هر چند رکنیه غیر رکوع پنجم و دوم محل تامل میباشد و شک در
رکوعات این نماز بچند قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان برکوع نموده پس اگر این شک
بعد از دخول در فعل دیگر باشد مثل اینکه بعد از دخول در سجود شک کند در اتیان همه رکوعات
یا بعض آن در این قسم شک اعتبار ندارد و بنا را بر بجا آوردن بگذارد دویم آنست که شک قبل
از دخول در فعل دیگر باشد مثل اینکه در رکعت اولی در قیام اول شک کند که آیا رکوع کرده یا نه بنا را
بر عدم اتیان بگذارد سیم آنست که شک در عدد رکوعات نماید بنحویکه مستلزم شک در رکعت
باشد مثل آنکه نمیداند که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است چهارم آنکه مستلزم
نیست مثل اینکه میداند که رکعت اول است ولکن نمیداند که پنج رکوع بجا آورده یا شش رکوع
بنا را بر اقل بگذارد و در حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدمت باسعادت حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روحی له الفداء شکایت کرد از بسیار زلزله در اهواز و رخصت خواست که
از آنجا کوچ کند بجای دیگر و حضرت نوشت که کوچ نکنید از آنجا و روز چهارشنبه و پنجشنبه و
جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامههای پاک را بپوشید و در روز جمعه بیرون روید و دعا
کنید که خداوند منان رفع میکند زلزله را انشاء الله علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار
را بجا آوردم پس زلزلهای پی در پی ساکن شد و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روحی
له الفداء منقولست که هر کس که مبتلا شود بزلزله پس بخواند یا من یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه
کان حلیما غفورا صل علی محمد وامسک عنا السوء انک علی کل
شیء قدیر بلکه در روایت وارد است که اگر این آیه را در وقت خوابیدن بخوانند
خانه بر سرش خراب نمی شود انشاء الله تعالی و ایضا راوی میگوید که بخدمت سراسر سعادت
حضرت امام محمد باقر روحی له الفداء بودم در عریض که وادی از مدینه میباشد باد تند شدیدی وزید
حضرت شروع بتکبیر نمودند پس فرمودند که تکبیر ساکن میکند باد را و فرمود که باد را خداوند نمی فرستد
مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب پس وقت وزیدن باد بگوئید اللهم انا نسئلک
خیرها وخیر ما ارسلت له ونعوذ بک من شرها
وشر ما ارسلت له و تکبیر بگوئید و صدای خود را بلند نمائید
تکبیر که می شکند تکبیر باد را و ساکن میکند + +

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصوم و بیان آن در ضمن یک مقدمه و چند فصل است مقدمه

در بیان ثواب روزه و حقیقت روزه و اقسام روزه بدانکه روزه افضل طاعات و اشرف عبادات است و باعث تقرب بدرگاه حضرت قاضی الحاجات است و ثوابش مخزون در علم خداست و زکوة بدنست و سپر است از آتش جهنم و وسیله رفع فقر و بلیات و شهوات است و دافع بلغم و فراموشی است و مربی عقل و فکر و موجب دخول جنت و دوری از شیطان است و خواب روزه دار عبادت و نفس کشیدن و سکوتش تسبیح است و عملش مقبول و دعایش مستجاب و در حشرش با شتاب بهشت میکنند و ملائکه از برای او دعا و استغفار میکنند و قلم از او برداشته می شود تا اینکه افطار کند و بوی دهن روزه دار بهتر است نزد پروردگار از بوی مشک و ملائکه روحش را تسبیح میکنند و بشارت بهشت باو میدهند و کسیکه از برای اطاعت پروردگار روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام روی زمین طلا باو بدهند مقابل مزد روزه اش نمی شود بدانکه حقیقت روزه عبارت است از بازداشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که انشاء الله تعالی بتفصیل ذکر میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب بر چند قسم است روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفاره و روزه قضا و روزه بدل قربانی در حج تمتع می آید و روزه نذر و عهد و یمین و روزه که باستیجار یا تحمل از پدر و نحو آن واجب می شود و روزه سیوم اعتکاف **اما قسم اول** که روزه مبارک رمضان باشد پس وجوبش از ضروریات دین است

فصل اول بدانکه دانسته می شود غره شهر رمضان و همچنین غره شوال بلکه اول هر ماه بچند چیز اول بدیدن هلال با یقین بآنکه این هلال است هرچند بیننده فاسق باشد و هرچند حاکم شرع شهادت بر رویت او را قبول نکند و هرچند هوا صاف نباشد و احدی را نمی رسد که باو ملامت کند یا آنکه گمان بد باو ببرد بلکه ترتیب آثار بر گمان بد خود نماید هرچند خود اظهار خلاف نماید مگر آنکه اظهار تعمد بر کذب نماید و هرچند در آئینه و نحو آن ماه را ببیند و هرچند که منفرد باشد که غیر او ندیده باشد نه مثل آنکه در رویت خارج از متعارف نباشد مثل آنکه روز ستاره را ببیند و شبیه آن آنکه به یقین خود باقی باشد که اگر بعد از یقین برویت شک عارض شود اعتبار به یقین سابق نیست

نماید دویم بشیاع بر رویت ماه بحسب قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هرچند کفار یا صغار یا
زن باشند اگر اخبار بنحو یقین و عمل بعنوان جزم باول ماه باشد مثل آنکه همه اهل بلد عزادار باشند
بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشورا است یا آنکه همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز روز عید قربان است
یا آنکه همه روزه گرفته اند بعنوان آنکه اول شهر رمضان است یا آنکه همه روزه را خورده اند بعنوان اینکه آخر
شعبان یا اول شوال است یا آنکه نماز عید میکنند و همچنین هر چیز صورت یقین باشد هرچند بسبب
رویت اطفال و نحو آن حاصل شود بلکه کفایت شیاع و شهرت بر رویت که با اطمینان برویت
شود خصوصاً از متدینین هرچند باعث حصول قطع نشود خالی از قوت نیست سیم بشهادت
دو نفر عادل بر رویت یا بر شیاع بر رویت یا بر حکم حاکم از برای هر که اقامت شهادت در پیش
او نمایند بشرط آنکه مطابق هم شهادت بدهند و آن کس نیز عارف بعدالت آنها باشد هرچند در پیش
حاکم شرع نباشد و هرچند حاکم شرع آنها را فاسق بداند یا شهادت آنها را رد کرده باشد چه در هوای
صاف باشد یا نه چه آن دو عادل از اهل بلد باشند یا خارج بلد باشند و چه از قول دو عادل
ظن حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهوم شود بسبب عارضی مثل آنکه در هوای
بسیار صاف بی ابر و غبار یا ابر بسیار که تمام افق و آسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در
مقام تجسس و تفحص بر آیند و این دو شاهد عادل نیز با همه آنها در تفحص و تجسس بر آیند در این حال
این دو نفر عادل میگویند ما دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای
رویت ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان و اتحاد قوت بصر و ضعف آن قبول شهادت
آنها مشکل است و شرط است که شهادت بر رویت هلال بدهند پس شهادت علمیت معتبر نیست
و بیک عادل ثابت نمی شود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد بالمره مثل محبوس بنحویکه
می آید چنانچه بشهادت چهار زن یا یک مرد و دو زن عادله نیز ثابت نمی شود چهارم
بگذشتن سی روز از اول ماه سابق یا ماههای سابقه بلکه هرگاه غره تمام ماه یا اکثر آن مشتبه شود
بسبب ابر و نحو آن هر ماهی را سی روز حساب کند و اگر یقین کند بنقصان آن ماهها بر سبیل اجمال
و در این وقت نیز از شماره مذکوره کم نکند مگر در قضای آن پس اگر نذر نماید که در یک سال ماهای
ایشان ببطی نماید بنحویکه اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها با ابر و نحو آن
مشتبه شد در این وقت در قضا لکم نماید از شماره سی سی آنقدر که یقین دارد بکمی آن مقدار و چنین
اگر در مسئله ماه هلالی یقین بنقص آنها داشته باشد بمقدار کم نماید بلکه در قضا کم نماید چنانچه [illegible]

حاکم شرع بشرط آنکه یقین بخطاء آن نباشد چه خود به بیند و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل
شده باشد و حکم نماید یا آنکه بشیاع یا به بینه عادله بر او ثابت شده باشد و حکم نماید و اگر دو شاهد
عادل رجوع از شهادت خود نمودند پیش حاکم یا غیر حاکم اعتماد بشهادت شاهدین نمی تواند نمود
بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمی تواند که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادت
بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم بعد از حکم رجوع از حکم نموده باعتبار رجوع از فتوی خود در باب
حکومت در این وقت رجوع اثر ندارد و عمل بحکم او باید بشود مگر وقتیکه قطع بخطاء حکم یا قطع
بخطاء شهود شود و اگر مجتهد اخبار برویت کند یا بشهادت بدهد حکم او مثل حکم شهود دیگر میباشد
مگر آنکه حکم کند و بعد از حکم ظاهر آنست که آن حکم نافذ باشد علی الاقوی حتی بر حاکم دیگر هر چند اعلم
و اورع از حاکم اول باشد بخصوص مقلدینش بلکه آقا اعلی الله مقامه در مقامع کلامی ذکر
کرده که مطابق و موافق سلیقه مستقیمه رفیع است هر چند خالی از مناقشه نیست و فرموده
آن بزرگوار این است که هر گاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا و متدینین بسبب دیدن
ماه افطار کرده اند و ظن اقوی از شهادت عدلین برای او بهم رسید شاید افطار تواند کرد بلکه
خالی از قوت نیست و همچنین افطار کردن بفتوی مجتهد [illegible] افطار
زنان باخبار مردان به ثبوت ظاهر اجایز است لظاهر عادت مستمره در اعصار و امصار من غیر
نکیر و ظهور بعضی از اخبار معتبره و امر حضرت امیر علیه السلام منادی را که ندا کند به ثبوت هلال چون
رویت هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمی باشد تمام شد کلام آن بزرگوار بلی
اقتصار در ثبوت به پنج چیز بر اولی است و باین پنج چیز هلال ثابت می شود در همان بلد
رویت و بلاد متقاربه و اما بلاد بسیار بعیده چون شام و قندهار حکم به ثبوت مشکل است هر چند
خالی از وجه نیست بلکه بغیر علامه اولی هلال ثابت می شود در حق همه بخلاف علامه اولی که
منشا ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است می شود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر متعلق
نماید مثل اجل دین و مدت اجاره و مدت ظهار و عده و نحو آن رویت خود شخص مانع حق
دیگری نمی شود هر چند رویت کننده ماه مجتهد باشد اعتباری نیست بقول منجمین از
حساب نجومی بشمردن شعبان را ناقص و رمضان را تمام و بغایت شدن هلال بعد از شفق
منصرف بانکه شب شب دوم ماه است و بدیدن ماه در روز سی ام پیش از زوال هر چند طوق
زده باشد و همچنین امور دیگر تا اینکه در این باب ذکر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنه

مطلقه قوتیه شوند و نمی تواند بسبب این امور غیر معتبره به نیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در
یوم الشک روزه بگیرد به نیت شهر رمضان روزه اش باطل است نه از شعبان محسوب میشود
نه از رمضان و همچنین اگر در نیت تردید نماید که اگر امروز از رمضانست واجب و اگر از شعبانست
مستحب یا باین نحو تردید نماید که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود والا از شعبان یا روزه
دیگر محسوب شود نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب نیست بلی اگر بقصد قربت مطلقه روزه
بگیرد بطوریکه هیچ تردیدی در نیتش نباشد روزه اش صحیح است و کافیست از رمضان
ولکن لازم نیست براو روزه داشتن به نیت آخر شعبان یا بقصد قربت مطلقه بلکه جایز است
که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید هرچند نزدیک بغروب باشد
و قضایش نیز لازم نیست او هیچ که ثابت نشده باشد که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عادل
شهادت دهند برؤیت هلال در شب آخر شعبان و همچنین [illegible] بدین ماه در نیت نه بهم
شهر رمضان یا بر عکس جایز است در یوم الشک نیت واجب دیگر غیر از رمضان نماید
مثل قضا و کفاره و اجاره و غیرها [illegible] روزه نذری و مستحب است که بعد از آنکه امام بحق
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده
است از روزه شش روز [illegible] ایام التشریق و یوم الشک باشد راوی عرض کرد خدمت
امام صادق امام جعفر صادق روحی له الفداء [illegible] قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا
اینکه قائم صلوات الله علیه آید [illegible] پس حضرت فرمود که در سفر و عیدین و ایام تشریق
و یوم الشک روزه نگیرد این جزء از حدیث معمول به نیست در روایت صدوق باین طریق
است که یوم الشک را از رمضان روزه نگیر و بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند
فرموده اند که مقتضای این حدیث حرمت صوم نذر است در یوم الشک ولکن این قول ضعیف
است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث در موردش عمل خواهیم کرد که نذر خاص است نه هر نذری والله
العالم و اگر بقصد آخر شعبان به نیت استحباب یا وجوب نیت کند از جهت قضای ماه رمضان
سابق یا استیجار یا نذر یا کفاره یا غیر آن بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است و بعد از
غروب معلوم شود که اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب
معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته
به نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر خورده و بعد از خوردن اگر معلوم شد که

رمضان نبوده کفاره خوردن روزه قضای رمضان بعد از ظهر براو لازم است و همچنین اگر معلوم
نشد تا بعد و اگر بعد از خوردن معلوم شد که اول ماه رمضان بوده قوی آنست که هیچ کفاره لازم نیست
و کفاره خوردن قضای رمضان و بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و با عجز از آن سه روز
متوالی روزه گرفتن باشد نه کفاره خوردن روزه رمضان و اگر روزه را نیت نموده و معین
نموده و در اثنای آن شک کرده که از کدام جهت معین شده از قضای خود یا از غیر باطل بداند آن
روزه را و تجدید نیت نیز بکار نمی آید و واجب نیست در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات
در ذهن بلکه همینکه یک دفعه مفطرات را فهمیده و شمرده بعد از آن قصد اجمالی بالنسبه بجمیع نماید کافی است
بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه میگیریم یعنی امساک مینمایم از آنچه برای مجتهد من امساک از آن
باید نمود یا آنچه در واقع امساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر همه ایم معرفت
حقیقت صوم بتفصیل چنانچه لازم نیست تمیز شرائط و موانع بتفصیل چنانچه لازم نیست که بداند
که آخر زمان روزه غروب شمس است یا آخر زمان او زوال حمره از سمت مشرق میباشد یا آنکه بشک
بوده باشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه اگر اعتقادش این شود که اعتقادش
[illegible] منحصر است در [illegible] خاصه این اعتقاد مطابق واقع نباشد ولکن در
مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی نیز بعمل نیاورد ضرر ندارد و روزه اش
صحیح است و ضمایم آنچه مثل کسر شهوت تا آنکه زنا نکند و تشبه بملائکه و تحصیل اخلاق حسنه یا مباحات
که تابع نیت روزه باشد مثل پرهیز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر چه قصد کند شخصی با ترک همه مفطرات
یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود از جمیع مفطرات پس لا علاج قصد روزه
نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست و تداخل در صوم نیست حتی آنکه اگر بخواهد بعد
از نماز عشاء و شب رمضان نمی تواند فردا را بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه بدارد
بلکه اگر نیت هر دو کند عدم صحت صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه دار بخواهد که روزه
را تجدید نماید جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن هر روزه که باشد مستحب چه واجب بشرط
آنکه از خود باشد نه از اجاره و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسع
قبل از ظهر عدولش جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و دل
گذرانیدن آن بلکه همینکه میداند که فردا را باید روزه گرفت و همین داعی باشد و سحری خوردن کافی
است و جایز است تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه نیت شرط نیست مگر در حق کسیکه

در اثنای نهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد به نیت
اول شب اینکه اکل و شرب حتی جماع بعد از نیت نماید پس تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل
و شرب مثلا و هرگاه نیت صوم را در اول شب نماید و روزش را تا شب آینده بخوابد روزه اش
صحیح است و اگر بی نیت روزه در شب تمام روز را خوابید قضا نماید و اجتناب نماید از قصد مفطر
بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از آمدن فلانی مثلا بلکه بعضی این را موجب قضا بلکه کفاره نیز
دانسته اند هرچند دلیل محکمی ندارد و همچنین باید که اجتناب نماید از قصد افطار و اعراض از صوم
باین نحو که انشاء قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از آمدن فلانی مثلا که از نیت اول
دست بردارد و نیت نماید که دیگر روزه نیستم یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلا از روزه دست
برمیدارم و همچنین اگر مردد شود که بر روزه باقی باشیم یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضا بلکه کفاره
نیز اولی میباشد در جمیع فروض مذکوره از قصد قاطع منجزا و معلقا و تردید در بقاء بر امساک
و البته این احتیاط را ترک نکند خصوص در قطع که انشاء رفع ید از صوم نماید و بگوید که دیگر روزه
نیستم خصوص اگر باین عزم باقی باشد تا غروب و مبدل نکند این عزم را بعزم بر امساک که فساد
صوم و لزوم قضا به تنهائی در این فرض خالی از قوت نیست بلی کفاره در این فرض احوط است
و اگر قصد قطع و قاطع یا تردد در ابتداء نیت روزه حاصل شود بطلان صوم متعین میباشد
بجهه آنکه حقیقت نیت روزه تمام ندارد یا آنکه جزم و قطع بروزه ندارد مگر در تردد بجهت جهل
مسئله یا بعروض عارض مثل سفر و حیض و مرض و نحو آنها بلکه تردد در بقاء بر روزه در اثنای
نهار از جهه احتمالات مرقومه نیز ضرر ندارد و اگر بقصد افطار صبح نمود در یوم الشک هنوز مفطری
بعمل نیاورده معلوم شود که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیت روزه
رمضان میکند و کافیست از آن و اگر بعد از زوال باشد واجبست امساک بقیه روز
بی نیت روزه ولکن قضاء آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست که در این امساک
قصد قربت نماید چنانچه احوط آنست که اگر ترک امساک نماید یا آنکه ترک نیت قربت نماید عمدا
کفاره بدهد هرچند اقوی عدم لزوم هر دو میباشد و وقت نیت در واجب غیر معین چون قضا
شهر رمضان و نذر مطلق و کفاره روزه که تعیین روز مخصوص در آن نشده باشد مستمر میباشد
از شب تا زوال که اختیارا اگر ترک نیت روزه میکند قبل از زوال می تواند قصد روزه نماید بخلاف
روزه معین مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و کفاره معینه بر روزه روز خاص که در آنها

اختیاراً تاخیر نیت حرام است و اگر اضطراری باشد مثل نسیان و نحو آن پس وقتش تا پیش از زوال
باقی است بشرط آنکه بمجرد رفع اضطرار فوراً نیت روزه نماید و اگر اخلال بفوریت نموده لزوم قضا
خالی از قوه نیست هرچند بعد از اخلال بفوریت تجدید نیت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقا
حتی در روز معین از مستحب مثل روز غدیر و اول رجب مثلا که باید نیت تاخیر نیت تا غروب بشرط
آنکه تناول مفطری ننموده باقی بماند هرچند بسیار کم باشد پس واجب است که نیت روزه واجب معین را در شب
نماید اگر عمداً ترک نماید که بعضی از روز گذشت و حال آنکه نیت روزه نداشت روزه اش باطل است
و قضا لازم است نه کفاره علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر رمضان که قصد نماید که فردا
را روزه می گیریم و تعیین سبب ننماید بلکه کافیست در صحت روزه رمضان اینکه قصد کند که فردا
روزه میگیرم قربة الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردائی که از رمضان است روزه
میگیرم بخلاف روزه واجبی که زمان معین ندارد که واجب است که تعیین نماید باین نحو مثلا که فردا
را روزه میگیرم برای نذر یا کفاره یا قضاء رمضان یا استیجار و نحو آن قربة الی الله تعالی
بلکه در صوم معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین است مثل نذر مطلق و روزه مندوب را نیز باید تعیین
کند و اکتفا نکند باینکه روزه می گیریم فردا را قربة الی الله تعالی و اول زمان روزه طلوع صبح
صادق است و آخر آن ذهاب حمره مشرقیه پس نیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان را روزه
میگیرم واجب قربة الی الله و بهتر این است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید
نیت کند که روزه میگیرم این روز را از رمضان را واجب قربة الی الله بدانکه هرگاه کسی در زندان
و نحو آن محبوس باشد یا اسیر کفار باشد و هلال رمضان نیز بر او مشتبه باشد اجتهاد و تفحص
کند و مظنه اش هرچه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بمظنه
و عدم سقوط الصیام بر وجه ادا خالی از قوه نیست بجهة حدیثی که در این فرض وارد شده بلکه
در صورت عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل مظنه ادا خالی
از قوت نیست و آن باینکه مظنه نمود باینکه این ماه رمضان است تمام روزه بگیرد و همه
احکام شهر رمضان از نماز عید و زکوة فطره و کفاره و نحو آن را بر او جاری سازد بحسب ظاهر
تا اینکه واقع منکشف شود و اگر مظنه او برگشت بمظنون دویم عمل نماید و هکذا و اگر اشتباه
او رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد گذشت که سقوط ادا خالی از قوت نیست ولکن اگر بخواهد
که روزه بگیرد مخیر است و اختیار هر ماهی که بخواهد ولکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز

نیز حاصل شود یا آنکه مستمر شود تا سال آینده سال دیگر را مطابق سال اول نماید که در میان شهر
رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل نشود
باینکه یکی ازین دو ماه ماه رمضان نمیباشد جایز است اینکه بعد از اختیار ماهی عدول از آن ماه
کند و تمام نکند روزه آن ماه را ولکن لازم است ماه دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر اگر عدول نکند
والا ماه سیم و هکذا و اگر بداند که شهر رمضان نگذشت بلکه همین ماه است یا بعد می آید در این
وقت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضانست و همچنین اگر یا مره نداند که گذشت یا نگذشته
که می آید یا همین ماه است و اگر بداند که شهر رمضان موخر نیست گذشت یا همین ماه است
در این وقت بنیت ما فی الذمه روزه بگیرد نه قصد اداء نماید و نه قصد قضا پس تکلیف بقضا
بطور یقین نیست بجهت آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان باشد و قضا در او واقع نمی شود و تکلیف
باداء بطور یقین نیز نمی باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد بلی تکلیف بما فی الذمه
فی الجمله قطعی میباشد بجهت آنکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است
یا آنکه گذشت و اگر ماه مبارک مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست که همه ماهها را
روزه بگیرد مثل آنکه هرگاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده
ماه را روزه بگیرد بلکه عمل بمظنه کند با عدم امکان علم و با عدم مظنه اختیار ماهی که بخواهد نماید
مثل سابق بلکه ظاهر این است که این حکم جاری باشد در هر واجبی از صیام معین که مشتبه
شود در میان ماهها بلی اگر روز معینی مشتبه شود در میان هفته یا کمتر از هفته مثل آنکه میداند
که نذر کرده که یک روز معین یا دو روز معین از هفته را روزه بگیرد ولکن نمیداند که آن روز
معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و هکذا در این وقت دور نیست حکم بوجوب روزه گرفتن
همه افراد شبهه محصوره والله العالم و چون هر روزه قصد میکند امساک مفطرات پس لازم است
بیان مفطرات **فصل دویم** در مفطرات است و آن ده چیز است **اول** و **دویم**
خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیر عادی مثل ریگ و شیره درخت
سیوم خود را جنب نمودن عمدا و اختیارا چه بمساحقه باشد که دو زن دو فرج خود را
بهم بمالند تا آنکه انزال شود و چه بجماع کردن باشد هر چند بدون انزال باشد و چه باستمنا
و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن از مقطوع الحشفه در قبل یا در دبر مفعول
زنده باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط و مراد

بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملامسه و ملاعبه بر آن مالیدن و نحو آن از چیزهائیکه با آن
قاصد بیرون آوردن منی میشود از پوشیدن و بوسیدن و تصور بر خیال معشوق و محبوب
خود نمودن و اگر قصد اخراج منی نماید ولکن منی بیرون نیامد گناهگار است ولکن روزه اش
باطل نمیشود مگر اینکه قصد مفطر را مفطر بدانیم و هرگاه بزنی بچسبد و قصد انزال منی نداشته
و عادت انزال منی در این فعل نیز نداشته ولکن منی بیرون آمده اتفاقاً احوط حکم ببطلان روزه و
قضا و کفاره میباشد بلکه احوط آنست که در چسبیدن بغیر زن از طفل و حیوان و غیر آن نیز همین
حکم را جاری کند بلکه احوط آنست که در لمس و بوسه نیز همین حکم را جاری نماید بلکه احوط اجرای حکم
مذکور است در وقتی که اخراج منی شود بارتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظر بجا و رزن و امثال آن
و روزه خنثی باطل میشود اگر مرد او را وطی کند در دبر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و همچنین
فاسد میشود بوطی کردن خنثی زنی را باینکه مردی او را در قبلش وطی کرده لکن روزه مرد و زن
مذکورین فاسد نمی شود و همچنین فاسد نمی شود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند
هر دو فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند هر دو فاعل و مفعول یکدیگر شوند و جماع از روی
نسیان و از روی قهر و اجبار ضرر ندارد بشرط اینکه بعد از تنبه و بعد از رفع قهر و اجبار فوراً ذکر را
بیرون آورد و اگر تاخیر انداخت فاسد است و بداخل کردن ذکر در غیر قبل و دبر بشرط انزال
منی نیز باطل نمی شود و همچنین باطل نمی شود بداخل کردن انگشت در قبل و دبر زن یا در دبر
مرد و اگر داخل کرد حشفه را باعتقاد اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد
ولکن اگر قصد ادخال در فرج کرد و معلوم شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست از جهت
نیت مفطر صوم که بعضی آنرا مفطر صوم دانسته اند و باشکال اصل جماع یا در غیبوبت حشفه
یا در خروج منی روزه صحیح است و باطل نمی شود روزه بمحتلم شدن در خواب در روز ضرر ندارد
تاخیر غسل هر چند اولی تعجیل غسل میباشد و همچنین باطل نمی شود روزه باستبرا نمودن محتلم
در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبرا ببول باشد یا نه هر چند علم
داشته باشد بخروج بقیه منی ولی اگر غسل کرده باشد قبل از استبرا و بعد از استبرا و بداند
که باستبرا بقیه منی خارج میشود و دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبرا
را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز دانسته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد
محتلم خواهد شد ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی حرام دانسته اند و اگر منی بیرون

بدون اختیار مثل احتلام حرکت نموده از محل و مجری بول رسیده یا نرسیده لازم نیست که حبس نماید
و منع نماید خود را از خروج منی هرچند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی بی
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرار آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه عمداً و
اختیاراً باعث بر حرکت منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد نیز و در حبس
نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس ضرر باشد حبس نماید ولکن روزه اش صحیح نیست چهارم
از مفطرات علی الاحوط عمداً دروغ گفتن است بر خدا و حضرت رسول خدا و ائمه معصومین و سایر
انبیا و اوصیا علیهم السلام و همچنین فاطمه زهرا علیها السلام علی الاحوط در امر دین یا دنیا و رجوع
کردن از دروغ خود فوراً فایده ندارد و فرق نیست که بلغت عربی دروغ بگوید یا بغیر آن صریح
باشد یا کنایه یا باشاره یا بکتابت پس اگر سؤال کند کسی که آیا حضرت رسول چنین فرموده او
اشاره کند که بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل دروغ که در مقام
حکایت باشد ضرر ندارد و همچنین اگر باعتقاد اینکه این دروغ است بگوید فی الواقع راست باشد
یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مفطر را مفطر بدانیم که در این وقت قسم اول مضر می باشد و همچنین
در صورتیکه روزه بودنش را فراموش کند و دروغ بگوید نیز روزه اش صحیح است بلی اگر دروغ
بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد و لایق فهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست و ترکش
احوط است پنجم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است بآب جاری یا
غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر یا نجس بشرط آنکه مطلق باشد نه مضاف بلکه بآب مضاف و بسایر
مایعات نیز علی الاحوط هرچند تمام بدن خارج از آب باشد چه دفعةً ارتماس نماید یا تدریجاً که سر
خود را کم کم بزیر آب ببرد تا آنکه تمام سرش بزیر آب فرو رود بنحویکه مجموع سرش در زیر آب
باشد هرچند در یک آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب ببرد کم کم بنحویکه همه سر در زیر
آب در یک آن نماند ضرر ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم ارتماس است بلکه اگر در شب پیش از
صبح ارتماس نمود و باقی ماند تا بعد از صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهواً یا اضطراراً
سر را بزیر آب برد ولکن عمداً و اختیاراً قدری مکث در زیر آب نمود آن نیز در حکم ارتماس است
بلی اگر فوراً سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد چنانچه اگر همه سر را آب فرو نبرده بلکه بعضی
از آنرا بزیر آب فرو برد ضرر ندارد هرچند آن بعضی که فرو برده تمام سوراخها باشد و آن بعضی که
فرو نبرده بقدر عرقچین یا بقدر مو یا کمتر از سرش باشد که بیرون آب مانده و آب او را احاطه

نموده و مرجع عبارت فقها فرق کردن است بخصوص منافذ و سوراخهای آن اگرچه اقتصار بر خصوص
منافذ اشهر احوط است بلکه اقتصار بخصوص سوراخها نیز احوط است و بیرون ماندن موی
مسترسل بیرون ماندن گردن یا بدن منافات با صدق ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای
مثل گوش و دماغ و دهن و حائل مانع از رسیدن آب بسر و رو که متصل و چسبیده بسر و رو
باشد چون کلاه و شمع و مثل اینها ضرر ندارد بصدق ارتماس و اگر بجهت ضرورت مثل حرارت زیاد
و آب سرد و برودت زیاد در آب گرم ارتماس نماید ضرر ندارد و گناهکار نیست ولکن قضا نماید علی الاحوط
و ضرر ندارد برای روزه دار آب بسیار بسر ریختن چنانچه ضرر ندارد سر را در زیر آب باران یا ناودان
نگاهداشتن مگر آنکه بطوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه ضرر ندارد ارتماس در حالتی که بر سر
خود حایلی قرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب بسر و رو که آن حایل جدا از سر و رو باشد
و در آب فرو رود چون شیشه غواص و دیگر غیره اگرچه احوط اجتناب است و با شک در فرو
رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد که یکی اصلی و یکی زاید
باشد مدار بر ارتماس سر اصلی است پس بارتماس سر زاید روزه اش باطل نمی شود ولکن احوط
اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد فرض باب المقدمه هیچیک را ارتماس ننماید و اگر
یکی را فقط ارتماس نماید ضرر ندارد یعنی روزه باطل نیست هرچند بگوئیم که گناهکار شده است
در فرو بردن یکی و ضرر ندارد ارتماس از روی فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر روزه دار
در ماه رمضان عمدا و اختیارا غسل ارتماسی کند پس اگر در فرو رفتن قاصد غسل باشد روزه و غسلش
هر دو باطل است و همچنین غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر در زیر آب یا در حال استقرار
قصد غسل نماید و اما اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه اش باطل است ولکن غسلش
صحیح است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علما نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار
ذکر کرده است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بصحت آن مستبعد
نباشد مع اشکال فیه بلکه هم این بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال صومش بیکی از مفطرات
نموده مثل آنکه استمنا نموده و بعد از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر نیست که غسلش صحیح است
بجهت آنکه نهی از ارتماس مختص بصایم است و شامل مفطر نیست ولکن قول بصحت غسل در دو
فرض اخیر بسیار ضعیف است بلی صحت غسل در فرض اول وجیه است هرچند خالی از مناقشه
نیست و در ارتماس در آب مغصوب بجهت فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است

صحیح است و در آب مباح هر دو صحیح است و جماع غیر مفسد و مثل عاداست که روزه اش صحیح نیست
علی الاحوط بدانکه در حرمت ارتماس و کراهت آن برای صایم و همچنین در ابطال صوم نمیشود که موجب
قضا و کفاره هر دو باشد یا عدم افساد آن بالمره یا قضا تنها نیز خلافست و آنچه فی الجمله اطمینان با و
حاصل شد حرمت ارتماس است بر صایم مثل حرمت ارتماس بر محرم و اما فساد صوم و قضا و کفاره
معلوم نیست مثل ارتماس محرم علی الاحوط است چنانچه از اول اشاره شد بلکه احوط آنست هم که
ارتماس را در صوم مستحب نیز ترک نماید و همچنین در صوم واجبی که ابطال او جایز باشد پس احوط ترک
ارتماس است مطلقا ششم خوابیدن جنب در مرتبه سیوم یا چهارم یا بیشتر تا صبح با عدم جزم
به بیدار شدن برای غسل در وقتی که امکان غسل یا تیمم او متعسر باشد که اگر جنب یا محتلم بخوابد
در مرتبه سیوم یا بیشتر تا صبح روزه اش فاسد میشود و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط
در صوم واجب [illegible] خوابیدن دویم از سیوم تفصیل می آید انشاء و نوم جنب در
مرتبه اولی جایز است [illegible] با عدم [illegible] غسل [illegible] با عدم التفات بغسل بلکه با تردید در
غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و همچنین خواب دویم که جایز است ولکن
احتیاطا ترک نماید و اما خواب سیوم و بالاتر از آن پس احتیاط شدید در ترک آنست حتی با احتمال
بیدار شدن مگر در وقتی که یقین بداند که بیدار خواهد شد و اقوی عدم الحاق حایض و نفسا بجنب
میباشد و در حکم نوم سیوم علی الاحوط الحاق میباشد و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان سه مطلب است
مطلب اول در بیان حکم نوم جنب آنست که کجا جایز است و کجا جایز نیست و آیا فرق
میان نوم اول و ثانی و ثالث میباشد یا نه **مطلب ثانی** در بیان آنکه مراد از نوم اول و
ثانی کدام است **مطلب ثالث** در بیان آنکه کدام نوم موجب قضا و کفاره یا قضا تنها است
و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنابتش در بیداری
باشد بسبب جماع یا استمنا یا آنکه جنابتش در خواب باشد بسبب احتلام که از خواب بیدار شود
و مطلع باحتلام نیز شود آنست که این شخص بخوابد با جنابت یا وصف اطلاع بجنابت پس مراد
از نوم اول این است که شخص با وصف جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس خوابیکه در آن خواب
محتلم شد و بیدار شد نه نوم اول حساب میشود و نه نوم دوم بلکه اگر از این خواب بیدار شود
و مطلع بجنابت نیز شود و بعد از آن بخوابد این خواب خواب اول است و اگر دفعه دویم بخوابد
نوم دویم خواهد بود که با نوم احتلام سیم نوم میشود پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است

اوّل آنست که بخوابد بقصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنست که این نوم جایز است و این خواب
نه باعث ارتکاب معصیت است و نه باعث قضا و نه کفاره دویم آنست که بخوابد بقصد عدم غسل
تا صبح و بیدار نشود تا صبح و درین وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم
آنست که بخوابد ولکن نه قصد غسل کردن داشته باشد و نه قصد غسل نکردن با التفات یا با عدم التفات
و بیدار نشود تا صبح درین وقت این نوم جایز است و صحت صوم قوی است و قضا بر او لازم
نیست ولکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و امّا نوم ثانی که بعد از انکه بعد از
اطلاع بر جنابت خوابید بیدار هم شد بعد ازان در دفعه دوم خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم
و کفاره احوط و نوم او نیز جایز با امکان بیدار شدن و عدم عزم بر ترک غسل لیکن احوط ترک
نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد هر چند اقوی
انیست که حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحد است در صورت جواز و منع پس ظاهر شد که احتمال بیدار
شدن کافی است در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دویم و چه سیوم باشد و ظن
به بیدار شدن شرط جواز نوم نمی باشد بلی ظاهر آنست که کسیکه بداند که عادتش این است که
بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار کند این
بمنزله عزم بر ترک غسل است بلی اگر احتمال این برود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم
به ترک غسل محل تامل است و الله العالم هفتم بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان
روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است میشود و اما قضاء رمضان پس بقاء بر جنابت
موجب بطلان است اگرچه عمدا نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین و صوم مندوب است بقضاء
رمضان هر چند حکم بعدم بطلان در صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمی شود تابع
در غیر حال عمد بصبح نمودن بر جنابت چه صوم کفاره باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل
جنابت را در شب فراموش کند تا آنکه روزها بگذرد باید روزه ها را قضا کند علی الاحوط و باید
قضا کند همه نمازهائی را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی غسل حیض و نفاس بجنابت
مثل الحاق نذر معین و مثل آن بماه مبارک رمضان خالی از قوت نیست و همچنین در حکم بقاء
بر جنابت است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعت غسل و تیمم هیچ کدام را نداشته باشد
و هرگاه جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمم را داشته باشد نه غسل را بعضی گفته که آثم است
لکن اقوی آنست که آثم نیست و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگرچه احوط اجتناب از ذلک

ازآن است بلکه احوط نیز قضا آنست بلکه بعضی گفته اند که اگر غسل را عمدا تاخیر اندازد بنحویکه زمان
وسعت غسل را ندارد معصیت کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد و روزه اش باطلست
واقوی آنست که در این فرض نیز روزه اش صحیح است با تیمم واگر بعد از تفحص از حال وقت باعتقاد
سعت وقت خود را جنب کند و بعد خلافش معلوم شود ضرر ندارد و بدون تفحص قضا لازم است و در
جائیکه حکمش تیمم است باید تا صبح بیدار باشد با امکان و اختیار پس اگر بی اختیار بخوابد ضرر ندارد
و هرگاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است که ترک غسل کند و کسیکه بیدار شود بعد از صبح بر حالت
احتلام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر معلوم شود که جنابتش در شب بوده
والا مثل کسی است که در روز محتلم شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است ولکن احتیاط در
تعجیل غسل در اثنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس را هم باید بعد از نقا قبل از صبح بجا آورد
و بقای بر آن مثل بقای بر جنابت هست در لزوم قضا بلکه کفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات
در اخلال حایض بغسل قضا را لازم دانسته اند و کفاره را لازم ندانسته اند بجهت خلاف علامت
تحریر کفاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه جایز است که روزه
دارد و در وسعت غسل هر دو با تنگی وقت تیمم بر حایض و نفسا نیز لازم است مثل جنابت که وکسیکه در
ضیق وقت که متمکن از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود روزه اش صحیح است مثل آنکه در بین غسل
صبح شود در حالتی که باعتقاد سعت وقت بعد از تفحص مشغول غسل شده باشد و همچنین روزه او
صحیح است هرگاه غسل را نکرد باعتقاد اینکه از حدث حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه
رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد [illegible]
فرج و تغییر پنبه و شستن آن مدخلیتی در روزه ندارد و اما اغسال مستحاضه متوسطه و کثیره [illegible]
اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهر باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال
بغسل نهاری کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر در روز محتلم شود و اخلال بغسل
جنابت کند روزه اش باطل نمیشود و پس مستحاضه غسلهائیکه از برای نماز روز بر او واجب
از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر
ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم کفاره ثابت نیست بلکه بعضی تصریح
بعدم لزوم کفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را
بر طلوع صبح لازم نیست بلی احوط پیش انداختن متوسطه و کثیره غسل خود را بر طلوع صبح هر چند

وجوبش محل تامل است واما غسل مغرب وعشا پس احتیاط اولی است پس ترک ننماید غسل مغرب
وعشا را از برای صحت روزه آینده وگذشته هرچند عدم مدخلیت اغسال لیلیه در صحت روزه
قوی می باشد وکسیکه تحصیل آب وخاک از برایش ممکن نیست که غسل یا تیمم کند تکلیف طهارت
از او ساقط است وروزه اش صحیح است هشتم رسانیدن غبار است بحلق هرچند بنحوی
باشد که خود باعث وصول بحلق شود مثل باز گذاشتن دهن در محل غبار وایستادن در آن
مکان بنحوی که غبار بحلق او فرو رود یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در ان مکان لامحاله
غبار بحلق او از باد وغیره خواهد رسید یا آنکه خود جاروب کند بنحویکه غبار از راه دهن بحلق او فرو
رود و فرق نیست در مفطر بودن آن میان غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک اگر خوردن
خاک را مثل گل حرام بدانیم چنانچه فرق نیست در مفطر بودن غبار اینکه غلیظ باشد یا رقیق بلکه
شرط است که در احتراز از ان غبار عسر وحرج نباشد مثل آسیابان وکارکن خرمن وغربال کننده
آرد یا گندم که غالبا مبتلا میشوند اسبا که از ان خصوص اگر بنحوی باشد که اگر در روز رمضان باین کار
مشغول نشود امر معاشش نگذرد و معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد واختیار
باشد پس اگر از روی فراموشی یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر گمان عدم وصول کرد وبعد معلوم
شد که بحلق رسید یا آنکه قهرا داخل حلق شود نیز ضرر ندارد بلکه آب بینی یا بلغم سینه یا غبار خارج
شود نیز ضرر ندارد وحکم بفساد روزه او نمی شود مگر آنکه معلوم شود که غبار غذا بود بر وجه تحریم بحلقش
رسید چنانچه هرگاه خارج شود از حلق او غباری مثل گل و بفضای دهن برسد نیز ضرر ندارد
بلی اگر دوباره فرو برد او روزه اش فاسد میشود و در حکم ایصال غبار بحلق است کشیدن قلیان
یا شطب بنحویکه دود آن بحلق برسد هرچند از غیر تنباکو وتتن باشد که او نیز روزه را فاسد میکند
هرچند لزوم قضا وکفاره خالی از مناقشه نیست بلی احوط قضا بلکه احوط قضا وکفاره هردو
میباشد واما رایحه غلیظه وبخار طبیخ ودود طبیخ ونحو آن که بحلق میرسد ضرر ندارد هرچند از تنباکو
وتتن باشد بلی احوط آنست که از بخار غلیظ ورایحه غلیظه مثل رایحه مشک اجتناب نماید که بعضی
ملحق ساختند بغبار غلیظ رایحه غلیظه وبخار غلیظ ودود غلیظ را نهم حقنه کردن بمایعات علی
الاحوط هرچند از برای علاج مرض باشد وحقنه بجامدات در دبر وقبل ضرر ندارد اگرچه احوط
اجتناب است وضرر ندارد رسانیدن چیزی به باطن از غیر حلق وغیره بر مثل سوراخ گوش
وچشم وبینی ومثلها وسایر جراحات بلی هرگاه رسانیدن غذا بباطن شخص از منافذ مذکوره عادی

عادی شخص شود موجب بطلان خواهد بود دهم قی کردن از روی عمد و اختیار و قی کردن بی
اختیار ضرر ندارد و مسمای عرفی معتبر است پس فرو بردن هسته خرما یا ریگ یا مگس یا خیاطه
هر از حلق خود داخل مری نیست و هرگاه در شب فرو برد چیزی را که بیرون آوردن آن واجب
باشد و بیرون نیاید مگر به قی کردن آن در روز پس روزه اش فاسد است هرچند قی ننماید بخلاف
آنکه بنحو دیگر ممکن باشد و اگر در شب بخورد چیزی را که بداند که خوردن آن مستلزم قی بی اختیار
میباشد ضرر ندارد خوردن او در شب هرگاه در خود اثر قی نمودن فهمید و ممکن باشد حبس نمودن
بدون عسر و حرج و ضرر واجب است که حبس کند و هرگاه رها کند که قی نماید روزه اش باطل
میباشد بلکه همینکه بفضای دهن برسد روزه اش باطل می شود بلکه همینکه از مخرج حا یا خا خارج
شود روزه اش باطل است چه خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن
و اگر بفضای دهن برسد بی اختیار و لکن اختیارا فرو برده روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم
بلکه احوط کفاره جمع میباشد و اگر بی اختیار رفته برگشت ضرر بر روزه اش ندارد و هرگاه قی لازم
شود بجهة ضرورت و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است اگر از برای آن صوم قضای
باشد و هرگاه از روی فراموشی قی نموده پس بخاطر آورده باید که قطع نماید استمرار قی
خود را اگر ممکن شود و بدون امکان ضرر ندارد **فصل سیم** آنکه فاسد نمی شود روزه بمکیدن انگشتر
و جویدن طعام بجهة اینکه در دهان اطفال بگذارد و چشیدن شوربا و نحو آن که بحلق نمی
رسد لکن مکروه است و رسیدن بحلق بدون قصد و یا در صورت فراموشی از روزه ضرر
ندارد و مکروه نیست برای روزه دار مسواک کردن بلکه مستحب است اگرچه بچوب تر باشد
چنانچه مضمضه نیز مستحب است ولی مبالغه نکند در مضمضه بنحویکه خوف وصول بمخرج خا یا حا
و از آن حاصل شود و بهتر آنست که بعد از مضمضه سه دفعه آب دهن را بیرون بریزد فاسد
نمی شود روزه بفرو بردن خلطی که از سینه یا دماغ بفضای دهن نیامده باشد و اگر بفضای
دهن آمده باشد اجتناب نماید که بعضی بفرو بردن آن بعد از آنکه بفضای دهن آمده باشد
قضا و کفاره بلکه کفاره جمع قائل شدند هرچند دلیلش ضعیف است ولی هرگاه از دو لب
خارج شود با انفصال یا اتصال فرو نبرد که آن مضر است مثل آب دهن که از لب خارج
شود و فرو نبردن خلط بلکه کشیدن آن بدهن مطلقا احوط است و اگر لیسانی از دهن بیرون
آورد که آلوده باشد بآب دهن و باز بدهن بگذارد پس اگر رطوبت لیسان مستهلک است

بالنسبة بآب دهن ضرر ندارد والا فرو بردن آب دهن مذکور جایز نیست مقصد سوم است و همچنین است
حکم رطوبت باقی مانده در دهن بعد از مضمضه و بعد از چشیدن طعام و نحو آن و جویدن مصطکی
ضرر ندارد اگرچه طعمش بسبب مجاورت در دهن بماند همچنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل
بکف پا ضرری ندارد همچنانکه آروغ زدن قهری اگر طعام با او بیرون آید و بی اختیار رجوع
نماید و برگردد ضرری ندارد و آروغ عمدی نیز چنین است اگر چیزی با او بیرون نیاید
و اگر بسبب آروغ عمدی غذا یا آب یا زرداب و نحو آن بیرون بیاید و رجوع نماید بی اختیار
احوط قضا است و در فرو بردن باختیار قضا و کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اگر
از خبائث محسوب شود شرعا و همچنین است حال فرو بردن غذائیکه در بن دندان باقی میماند
و آب دهنی که مخلوط بخون باشد که قضای آن روزه نماید و کفاره نیز بدهد بلکه احوط کفاره جمع است
در فرو بردن آن عمدا در فرض اول اگر غذای بن دندان متعفن شود و از خبائث محسوب
شود و اگر سهوا باشد چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن واجب نیست
هرچند احوط است **فصل چهارم** آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقا بر جنابت که حکم آن بتفصیل
گذشت باطل میکند روزه را اگر عمدا بعمل آورد و با فراموشی یا بدون قصد فاسد نمیکند و هرگاه
سهوا یا نسیانا بخورد یا بیاشامد و اعتقاد کند که روزه اش باطل شده و از این جهت عمدا
افطار کند پس این افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است و همچنین اگر فراموش کند
که روزه اش روزه واجبی است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزه مستحبی است بعد معلوم شود
که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزه کسیکه از روی اکراه
چیز مفطر بعمل آورده باشد بحیثیکه اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه باکراه چیزی
بحلق او بریزند یا آنکه پای او را بلغزانند و در آب بیندازند که ارتماس بعمل آید اگر ارتماس را مفطر
بدانیم یا آنکه ناگهان مگس یا چیز دیگر در حلق او داخل شده و فرو رفت بدون قصد و اختیار بخلاف
آنکه خود مباشر خوردن یا ارتماس نمودن شود بسبب تخویف و اکراه کسی او را در خوردن و ارتماس
نمودن پس روزه اش فاسد میشود و لازم است قضای آن نماید اگرچه از روی تقیه افطار نماید
مثل آنکه با عامه افطار کند در عید ایشان و حالانکه ماه بآخر نرسیده باشد و اما هرگاه بعمل آورد کاری
که در پیش عامه باعث افطار نشود پس شیخ استاد در جواهر الکلام و در رساله عملیه فرموده است
که مفسد نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست حکم بصحت روزه هرگاه افطار کند از روی

روی تقیه بعد از استتار قرص این سخن قوی و متین می باشد ولکن ترک ننماید قضاء صوم را در جمیع
مواردی که افطار نماید بجهت تقیه بلی لازم است که اقتصار نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و
تقیه چنانچه بعد از رفع شدن اکراه و تقیه باید که افطار ننماید و باقی باشد بر امساک تا شام و مغرب
شرعی هر چند دقیقه بغروب مانده باشد بلکه اگر چاروائی که کثیر السفر باشد و در سفر تشنگی او را غالب
شد که خوف هلاک داشته باشد و همچنین است معتاد بتریاک و نحو آن که تریاک خوردن را
در سحر فراموش کرده باشد و بترسد از تریاک نخوردن و همچنین اگر در جنگ مشروع مثل جهاد
و دفاع اگر محتاج بقدری از طعام یا آب یا مضطر دیگر شود که در اینوقت جایز است خوردن
بقدر ضرورت و سد رمق لکن زمان خوردن و قدر حبه تریاک و مقدار لقمه طعام و نان و مقدار شرب
آب را بقدر ضرورت و سد رمق قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه بعد از
آن روز را باید قضا نماید و همچنین اگر بجهت حفظ نفس کسی از غرق مثلا ارتماس بعمل آورد روزه
اش فاسد میشود قضا دارد نه کفاره اگر اقتصار بقدر ضرورت کند و ارتماس نیز مفطر است هم
و اگر در رفع ضرر عمدا سوال ۲ بگوید عمدا از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنست که قضا نماید ولکن واجب
نبودن قضا و سقوط آن قوی میباشد بلکه وجوب نبودن قضا در صورت رفع قوی میباشد

فصل پنجم آنکه افطار در هر روزه باعث قضا و کفاره نمی شود بلکه مخصوص است بچهار قسم از
اقسام روزه مثل افطار کردن روزه شهر رمضان یا قضای آن بعد از زوال و همچنین است
روزه نذر معین و روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اقوی اصح و در سایر اقسام روزه کفاره
نیست چون روزه نذر مطلق و روزه کفاره و روزه مستحبی بلکه در افطار آنها بعد از
زوال نیز اثمی نیست بنا بر اصح و فرقی نیست در لزوم وجوب کفاره مابین عالم و جاهل مقصر
سوال آیا جاهل غیر متنبه و غیر مقصر جواب سوال پس قوی آنست که کفاره بر او نیست اگر چه کفاره
دادنش احوط است اما کفاره شهر رمضان پس تخییر مابین سه چیز است آزاد کردن بنده و روزه
گرفتن شصت روز که سی و یک روزش متوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت
ترتیب احوط است که با عدم تمکن از اول دویمی را اختیار نماید و با عجز از آن سیمی بجا آورد
و در افطار کردن بحرام احوط جمع مابین هر سه کفاره است اگر چه اقوی لزوم یک کفاره است
مثل جماع کردن بحرام و مکرر میشود کفاره بتکرر سبب آن در دو روز از یکماه مثلا و اما تکرار
سبب در یک روز پس مع جماع و غیر جماع نیز سبب تکرر نمی شود خواه از یک جنس باشد یا نه

خواه یا بین دو سبب کفاره داده باشد یا نه لکن احتیاط در تکرار کفاره است مطلقا خصوصا در
جماع و خصوصا اگر سبب از دو جنس باشد و کفاره هم فاصله شده باشد و اگر مفطری بعمل آورد
که موجب قضا شود نه کفاره ولکن امساک تا مغرب براو واجب باشد پس اگر در این حال در
اثنای این روزه مفطری که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره براو نیست و در موضعیکه
کفاره براو واجب شد پس اگر بی اختیار جنونی یا حیضی براو در اثنای روز عارض شود سبب
سقوط کفاره نمی شود علی الاحوط هرچند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر اضطراری
نه اختیاری بلی اگر خود را اختیارا بسبب خوردن چیزی مثلا مجنون یا حایض نماید یا آنکه اختیار
سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوص اگر غرض از سفر اختیاری فرار از کفاره باشد و اگر
مسافر قبل از بلوغ بحد ترخص روزه خود را بخورد قضا و کفاره هر دو براو لازم است اگر عمدا و
عالما باشد و اگر جاهل بحکم باشد قضا نماید و احوط کفاره هم باشد و اگر قبل از ثبوت یوم العید
سبب کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست اگرچه احوط
اتیان بکفاره است و کسیکه حلال بداند افطار در رمضان را و خود را گنهکار در افطار نداند
مرتد است اگر افطار بخوردن و آشامیدن باشد و اگر حلال نداند و خود را گنهکار بداند و دانسته
افطار کند حاکم شرع باید او را تادیب کند بمقداریکه صلاح میداند و تعزیر تا بیست یا بیست و
پنج تازیانه در خصوص جماع در مسئله که می آید وارد شده است و رعایت آن فی الجمله ضرر
ندارد و هرچند در غیر جماع باشد پس تادیب میکند او را به بیست و پنج تازیانه و اگر عود کند بیست
پنج دیگر زده می شود و در دفعه سیوم کشته میشود بنا بر اظهر بحاکم در هر مرتبه بعد وقوع
تعزیر در هر مرتبه یا سه مرتبه و احتیاط تاخیر کشتن او است تا دفعه چهارم و مرد روزه دار اگر اکراه
نماید زوجه روزه دار خود را بجماع دو کفاره براو لازم است و پنجاه تازیانه زده می شود اگر زن
از اول جماع تا آخر آن راضی نشده باشد هرگاه خود زن بی اکراه قبول نماید بر هر یک
کفاره و بیست و پنج تازیانه قرار می گیرد و همچنین اگر زن در اثنای جماع راضی شده و تمکین
نموده باشد و حکم مزبور مختص است باکراه زوج زوجه خود را بجماع بخلاف اینکه زوجه زوج
را اکراه نماید یا اینکه دیگری هر دو را اکراه نماید یا اینکه زوج زوجه خود را در غیر جماع اکراه
کند یا اینکه زوجه خود را در حالت خواب وطی نماید یا آنکه مولی کنیز خود را اکراه بر جماع کند
یا آنکه زوج بسبب سفر و نحو آن روزه دار نباشد یا آنکه مرد روزه دار اجنبیه روزه دار را اکراه

اکراه بر جماع نماید اگرچه در این صورت احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اگر معتقد باشد احوط است
و کسیکه عاجز شود از روزه کفاره دو ماه متوالی بدل آن هجده روز روزه میگیرد و همچنین
اگر عاجز شود از روزه دو ماه متوالی که بنذر و نحو آن بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه گرفتن
عاجز شود بدل هر روزی یک مد گندم تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه هجده
روز و اگر ممکن نباشد تصدق کند آن قدر که ممکن است و اگر عاجز باشد استغفار میکند بنیت بدل
از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است و کسیکه از هر سه خصال کفاره عاجز باشد
در شهر رمضان پس هجده روز روزه میگیرد یا تصدق میکند بآنچه بتواند و مخیر است مابین
روزه گرفتن و تصدق دادن لکن روزه گرفتن احوط است اگرچه جمع مابین روزه و تصدق
احوط است و با عجز از اتیان می نماید بتصدق آنچه ممکن است و با عجز استغفار میکند بدل از کفاره
و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا از قبل زنده
جایز نیست **فصل ششم** در بیان چیزهائیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن
چند چیز است **اول** اتیان بیکی از مفطرات پیش از اینکه مراعات کند که فجر طالع شده
باشد با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری و حبس و نحو آن لکن احوط اتیان
بقضا است خصوصا با تقصیر از سؤال و تفحص با وجود تمکن از آن و همچنین است علی الاقوی حال
کسیکه عاجز از شناختن فجر است و کسیکه تفحص کرد و چیزی برو ظاهر نشد و خورد و بعد معلوم
شد که بعد فجر تناول کرده است قضا نمیکند و هرگاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطلوع
فجر و بخورد و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است
بدانکه لازم نیست بر کسیکه میخواهد روزه بگیرد اینکه در وقت سحر کردن تفحص نماید از طلوع صبح
بلکه اگر تفحص نکرده بخورد یا بیاشامد یا جماع کند مثلا ضرر ندارد بلکه اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص شک
در صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناهکار نیست بلکه اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص مظنه نیز نماید
بصبح بودن این مظنه نیز اعتبار ندارد مگر اینکه این مظنه در وقتی باشد که ظن بوقت حجت
باشد مثل اینکه افق را ابر غلیظ گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم با تناول مفطر در جائیکه
خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان بلی در صوم مضیق و صوم معین
[illegible] آنست که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضای برای او شارع مقرر کرده باشد هر چند
اقوی فساد صوم غیر رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس

باتناول مفطر در صبح باید دو مرتبه روزه را بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده
تناول نماید و بدانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده و باینحال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم
می‌شود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم شود که صبح نبوده نه قضا
لازم است و نه کفاره هر چند در هر صورت فرض معصیت کرده در خوردن پس با فرض خبر عدلین بصبح
که صبح شناس باشند بصیر باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد
اگر مکلف بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود مسئله مگر آنکه معلوم شود که صبح نبوده دویم
خوردن و آشامیدن با قدرت و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر باعتماد بقول کسیکه
خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگرچه خبر دهنده عادل باشد بلکه احوط قضا نمودن است
هر چند خبر دهنده دو عادل باشند هر چند گذشت که قول دو عادل بمنزله علم میباشد
سیم آنکه بخورد در صورتیکه کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول کسیکه گفت
صبح طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهة آنکه گمان کرد که شوخی میکند یا بجهة آنکه علم برای
او حاصل نشده و در واقع صبح طالع شده و تفحص نیز نکرده و اما اگر خبر دهنده دو عادل باشند
و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد و بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گذشت
اگر یک عادل باشد و احتمال شوخی در خبرش ندهد احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست و هرگاه
بخورد با شک در طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد که طالع بوده چیزی بر او نیست
و روزه‌اش صحیح است چنانچه اشاره شد چهارم افطار کردن بقول غیر که مغرب شده است
و حال آنکه مغرب نباشد اگرچه بسبب کوری و مثل آن یا بسبب عدالت مخبر افطار کرده باشد
و اگر اعتماد بقولش جایز نباشد و بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است اگرچه جاهل باین حکم
باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن پنجم افطار بسبب تاریکی که
بواسطه آن قطع کند که مغرب شده یا شک در دخول وقت یا مظنه با آن کفاره واجب میشود
اگرچه جاهل باشد باینکه در این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه
این گمان کند که مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه
رمضان باشد یا غیر آن ششم داخل نمودن آب در دهن بجهة خنک شدن آن پس اگر آب
بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگرچه این عمد جایز است و بفرو دادن آب
مذکور از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگرچه قضا احوط است و اگر غرض صحیح در آب

آب بدهن کردن نداشت پس حکم بقضا احوط بلکه خالی از قوت نیست و اما اگر نان و شبه آن را
بجهت غرض صحیح در دهن گذارد پس بسبب فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمی شود اگر چه
قضا احوط است و همچنین است اگر بجهت استنشاق آب در حلق فرو رود واجب نمی شود
قضا بجهت فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه وضو یا غسل آب در دهن کند خواه از برای نماز
باشد یا سایر غایات و همچنین واجب نمی شود قضا بفرو رفتن آب مضمضه که از برای تداوی
یا تطهیر دهن باشد اگر چه احوط قضا است در غیر صورتیکه مضمضه از برای وضوء نماز فریضه باشد
و حکم روزه غیر شهر رمضان در مضمضه کردن بجهت خنکی دهن مثل شهر رمضان است در
قوی پس قضا میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود هرگاه معین نباشد هر چند در غیر
معین تمام اولی میباشد اگر چه آن روزه روزه مندوب باشد فصل هفتم در مکروهات
است بدانکه مکروه است از برای روزه دار چند چیز اول مباشرت زنان هر چند به لمس
ایشان یا بوسیدن ایشان یا به بازی کردن باشد از برای کسیکه شهوتش باین افعال
و نحو آن حرکت نماید و لکن مظنه داشته باشد باینکه جنب نمی شود یا آنکه عادتش به بیرون
آمدن منی نباشد و قاصد انزال هم نباشد و الا حرام است چنانچه سابقا ذکر شد بلکه کراهت
مطلقه مباشرت صایم بزن خالی از قوت نیست دویم سرمه کشیدن و چیزی در چشم
ریختن خصوصا اگر اکتحال بچیزی باشد که در او مشک باشد یا چیزی باشد که طعم او بحلق برسد
بلی اگر عمدا کحل را بحلق برساند حرام خواهد بود سیم اخراج خونی که باعث ضعف شود
از فصد یا حجامت کردن بلکه هر عملیکه موجب ضعف شود نه اغما و بیهوشی مثل کندن دندان
و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب معین یا مضیق حرام است عملیکه مورث غش
شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چهارم نشستن زن در آب پنجم چیزی در
بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هر چند به تقطیر باشد خصوصا اگر برسد که بدماغ یا بجوف
برسد و با تعمد رسانیدن بحلق بیکی از آنها حرام است و اگر روزه معین باشد قضا
بلکه کفاره نیز لازم است ششم بوئیدن ریحان یعنی گیاه خوشبو خصوصا نرگس و استعمال
طیب مثل گلاب عطر و نحو آن ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب از استعمال مشک است
بلکه ترک بوئیدن هر بوئی تند غلیظی که بحلق برسد اولی است هفتم شعر خواندن حتی
در شب رمضان و حتی آن شعری که بجهت آخرت باشد علی الاحوط هر چند اختصاص کراهت

بشعر باطل اولی است و در یوم جمعه و شب مطلقا نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال
کردن نهم قسم خوردن دهم حقنه بجامد نمودن مثل شیاف یازدهم جامه تر بر بدن
گذاردن بلکه بدن را تر نمودن دوازدهم کشیدن دندان و هرچه باعث خون آمدن شود سیزدهم
جاویدن مصطکی و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دوباره در دهن گذارد مکروه است مگر آنکه مصطکی
خشک کند یا آنکه تغییر یافته و نیز مگر آنکه رطوبت او مستهلک باشد چهاردهم چشیدن طعام
بجهت ادراک طعم و تمیز شوری و شیرینی بشرط نرسیدن اجزای آن بحلق و الا حرام است اگر عمدا
باشد مکروه است جماع از برای مسافر در شهر رمضان علی الاقوی و پر کردن شکم از طعام
و آب برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه بروزه دار باشد و مکروه
است سفر در تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر بجهت امر اخروی مثل زیارت و بعضی امور دیگر
بلکه اهتمام باو باشد نیز ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش سخت تر است فصل هشتم
بدانکه صحت روزه مشروط است ببلوغ و ایمان و عقل و خلو از حیض و نفاس پس روزه غیر
بالغ صحیح نیست مگر بجهت تمرین و عادت دادن طفل بروزه پس طفلیکه طاقت روزه گرفتن
داشته باشد و غیر مؤمن چه کافر باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هرچند بعد از
عارف بحق اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود در روز در روزه باشد
فساد صوم میشود و موجب قضا میباشد بلکه موجب کفاره نیز میشود علی الاحوط در صورتیکه
قضا داشته باشد و کفاره نیز در افطار او باشد و روزه مجنون اگر چه ادواری در بعضی روز باشد
نیز فاسد است و همچنین است روزه مست و بیهوش که صحیح نیست اگر خود باعث بیهوشی
یا اغمای سکر شود و اما نائم روزه اش صحیح است قضا و کفاره ندارد و اگر تا آخر روز خواب باشد پس ضرر
بروزه نیست اگر چه همه روز را بخوابد بشرطیکه نیت روزه باشد خصوصا اگر نیت روزه
شب اول رمضان از برای تمام رمضان کرده است کافی باشد و اما خون حیض و نفاس
پس روزه را فاسد میکند هر چند روز مستحب باشد علی الاقوی اگر چه یک لحظه بعد از فجر یا قبل از غروب
باشد و اگر بداند که از حیض و نفاس پاک شد ولکن نمیداند که قبل از صبح پاک شده یا بعد از آن
پس اگر تاریخ پاک شدن معلوم باشد و تاریخ صبح شدن معلوم نباشد بنا گذارد بر صبح
بعد از پاکی شدن و در عکس حکم بعکس نماید و در جائیکه مجهول التاریخ باشند بنا گذارد بر عدم
وجوب صوم و الله العالم و اگر خود باعث عروض دم حیض شود روزه اش فاسد است

وگناه و قضا و کفاره نیز ندارد هرچند چنانچه باحوط و احوط اتیان قضا و کفاره نیز نماید
و همچنین مشروط است صحت روزهٔ واجب بخلو از سفر شرعی که موجب قصر است در نماز
واما روزهٔ مستحبی پس در سفر جایز است اگرچه ترکش اولی است مگر سه روز روزه که از برای حاجت
خواستن در مدینه طیبه وارد شده است و مگر روزه که نذر نموده گرفتن او را سفرا و حضرا و روزهٔ
کسیکه از محل روزه خارج شود بقصد سفر بعد از ظهر و صوم کفاره که سه روز بدل هدی و هجده
روز بدل بدنه از برای کسیکه خارج از عرفه شده بنحویکه در حج ذکر میشود انشاء الله و جاهل
مسئله در قصر و اتمام نماز در روزه نیز معذور است و روزه اش صحیح و همچنین جاهل بخصوصیات
مسائل قصر و اتمام ولکن در جاهل بخصوصیات احوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در
مسافر وصول بحد ترخص است چنانچه گذشت و همچنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن
یا بمحل اقامه می رسد پیش از زوال مشروط که پیش از ظهر بمحل اقامت برسد و نیت نماید و کسیکه
عدول نموده از اقامه پیش از یک نماز تمام بعد از زوال نماز را قصر میکند و روزهٔ آن روز را
تمام میکند و ناسی مثل جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جاهل
مسئله در اثنای روزه دانست که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید و قضا کند و همچنین
مشروط است صحت روزه بسلامت از مرض پس کسیکه بداند روزه از برای او مضر است
بضرر [illegible] مطلق ضرر را افطار میکند اگرچه بیمار نباشد و همچنین است اگر خوف عروض مرض
یا طول مرض [illegible] روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه معتد به باشد نه مطلق خوف که از قبیل
[illegible] و اگر طبیب گفت که روزه ضرر ندارد و مکلف بسبب تجربه خود روزه را مضر بداند
بظن خود عمل کند چه از تجربه [illegible] حاصل کرده باشد یا از حدس خود و همچنین در عکس باید روزه
را بگیرد هرچند طبیب اصرار نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است
و اگر با خوف ضرر روزه را بگیرد باید اعاده نماید هرچند ظاهر شود برای او که ضرر ندارد و ضرر نیز نداشت
بلکه اگر پیش از زوال برای او ظاهر شد عدم ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و همچنین مشروط است
صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس محترمه شود یا آنکه باعث تلف نفس خود
مکلف شود بجهت گرسنگی مفرط یا عطش مفرط یا آنکه باعث تلف مال شود که ضرر بحالش باشد
نگاه داشتنش لازم باشد و اعتبار ببیند از دیا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود
آنچه گذشت کسب می شود که اتفاق می افتد در مثل شکارچی و زارع و تاجر و غواص

بلکه هرگاه معاوضه بکند روزه گرفتن با واجب دیگر که اهم از آن باشد می آید که آن روزه حرام
و در خصوص صوم مستحب اذن مولی شرط است در حق عبد حتی مبعض حتی مکاتب و
حق زوجه حتی منقطعه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق و
عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثنای نهار روزه
مستحب فاسد می شود علی الاحوط بلکه احتیاط در حق ولد آنست که با نهی همین نیز روزه نگیرد
بهتر مراعات اذن والد بلکه والده میباشد بلی اشتراط اذن والده بلکه والد ثابت نیست
مگر در صورتیکه ارتکاب بغیر اذن ضمیمه مستلزم اذیت والد یا والده باشد و احوط آنست که
روزه قضای رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و مرد
پیر و ذوالعطاش که ناخوشی است که سیراب نمی شود صاحب او اگر از روزه گرفتن عا
باشند بجهة زیادتی پیری و زیادتی ناخوشی روزه را میخورند و فدیه نیز می دهند و اگر توانا
قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب اقتصار بقدر ضرورت نمایند و اگر رو
گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از زوال
مشقت و حصول صحت چنانچه واجب است صدقه دادن یک مد از گندم بدل هر روزی
و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است و همچنین است حکم زن حامله که وضع حملش نزدیک با
یا زن شیرده که شیرش کم باشد و بترسد هرچند بی شک باشد از روزه گرفتن بر نفس خود
طفل خود از تشنگی و گرسنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر از این اعذار ثابت نیست
و افطار مگر آنکه از حد خود تجاوز کند که در این وقت بقدر ضرورت لازم است نه مطلقا بلکه در غیر
رمضان نیز این اعذار را جاری نکند و صدقه از مال زن است نه از مال شوهر و کسیکه مر
از رمضان تا رمضان دیگر طول بکشد و از این جهة متمکن از قضای رمضان اول نشود قضا
ساقط است و بدل هر روز کفاره میدهد و قضا مجری از کفاره نیست و احتیاط اتیان بقضا
و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار مثل طول کشیدن سفر تا رمضان دیگر جا
نیست بلکه قضا در آن واجب است اگرچه کفاره نیز در آن احوط است و اگر مابین رمضا
بود از مرض حاصل شود و تهاون نمود بالمره و همیشه عازم بر قضا بود لکن تاخیر انداخت بجهة
وسعت وقت یا بجهت انتظار اوقات شریفه بعد از آن عذری رو می دهد که متمکن
از قضا نشود تا رمضان آینده قضا لازم است و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که عا